

زندگانی حضرت سجاد و امام محمد باقر علیهما السلام (ترجمه جلد 46 بحار الأنوار) ؛ ص 2

زندگانی حضرت سجاد و امام محمد باقر علیهما السلام (ترجمه جلد 46 بحار الأنوار)، ص: 2

گفتا مترجم

بسمه تعالی

ایزد یکتا را ستایش سزاست که توفیق ترجمه یک قسمت از بحار الانوار را باین ناچیز عنایت فرمود خصوصا که این قسمت شامل اصول زندگی و آثار ائمه طاهرین است، باشد که از این راه سهمی در نشر فضائل و مناقب پیشوایان مذهب و دین باین بنده نیز داده شود.

چون نظر از ترجمه بحار استفاده عموم علاقه مندان بآثار پیشوایان دین است خصوصا کسانی که فقط بزبان فارسی آشنایی دارند بهمین جهت در ترجمه از تکرار بعضی روایات که فقط جنبه اثبات مطلب داشته و اضافه قابل توجهی نداشت خود داری شد و در پاورقی وجه اختلاف دو روایت در مواردی که لازم بود ذکر شده است تا خوانندگان از تکرار ملول نگردند بالاخره در این ترجمه سعی شده است جنبه اختصاری که باصل کتاب زیان وارد نشود مراعات گردد، تا بیشتر مورد استفاده عموم قرار گیرد از خداوند یکتا توفیق اتمام این ترجمه و سایر قسمت‌های دیگر و توفیق استفاده هر چه بیشتر را برای خوانندگان و خود تقاضا دارم.

موسی خسروی

زندگانی حضرت سجاد و امام محمد باقر علیهما السلام (ترجمه جلد 46 بحار الأنوار)، ص: 3

[مقدمه مؤلف]

بسم الله الرحمن الرحيم

ستایش خداوندی راست که ما را گرامی داشت به پیروی از سرور انبیاء و عالیترین برگزیدگان خود حضرت محمد و خاندان پاکش رهبران دین خدا در زمین و آسمان درود بر روان پاک آنان پیوسته تا آن زمان که بنور محبت ایشان دل دوستانشان منور و سینه آنها بنور ولایتشان گشاده است.

این جلد یازدهم از بحار الانوار است تالیف بنده خطا کار و زیان‌مند مشهور به محمد باقر فرزند محمد تقی مروج آثار ائمه طاهرین که خداوند او را از بهترین زندگی‌ها در بهشت برین بهره‌مند گرداند و مرا از لغزش نگه دارد و صفات برجسته انسانیت را بمن روزی فرماید.

زندگانی حضرت سجاد و امام محمد باقر علیهما السلام (ترجمه جلد 46 بحار الأنوار)، ص: 4

ابواب تاریخ حضرت زین العابدین علیه السلام

باب اول اسامی و لقبها و نقش انگشتی و تاریخ ولادت آن جناب و احوال مادر و بعضی مناقب و مختصری از احوال امام علیه السلام.

عبد الله بن نصر بن سمعان ...¹ از عمران بن سلیم نقل کرد که گفت زهری هر وقت از علی بن الحسین علیه السلام حدیثی نقل میکرد میگفت بمن فرمود زین العابدین علی بن الحسین. سفیان بن عینه: باو گفت چرا میگوئی زین العابدین؟ گفت زیرا من از سعید بن مسیب شنیدم که او از ابن عباس نقل میکرد، که پیغمبر فرمود روز قیامت منادی ندا میکند کجا است زین العابدین گویا من مینگرم فرزندان علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب صفاها را با حالتی افتخار آمیز از هم باز میکند او پیش می آید.

این روایت از امالی صدوق و علل الشرائع از حضرت صادق علیه السلام نیز نقل شده است.

محاضرات از راغب اصفهانی و ابن جوزی نیز در مناقب از عمر بن عبد العزیز نقل میکنند، که روزی حضرت زین العابدین پیش عمر بن عبد العزیز بود از جای حرکت نموده خارج شد.

عمر بن عبد العزیز روی به حاضرین نموده گفت گرامی ترین مردم کیست؟

حاضرین گفتند شما. عمر بن عبد العزیز گفت هرگز. گرامی ترین مردم همین شخص بود که اکنون از مجلس ما خارج شد. کسی است که مردم دوست دارند از آن خانواده محسوب شوند ولی آنها دوست ندارند که جزء هیچ خانواده ای باشند.

زمخشری در ربیع الابرار از پیغمبر اکرم نقل کرد که فرمود خداوند از بین مردم دو تیره انتخاب نمود از عربها قریش را و از غیر عرب مردم فارسی زبان

(1) از قید راویان واسطه در ترجمه صرف نظر شده.

زندگانی حضرت سجاد و امام محمد باقر علیهما السلام (ترجمه جلد 46 بحار الأنوار)، ص: 5

¹ (۱) از قید راویان واسطه در ترجمه صرف نظر شده.

را و حضرت علی بن الحسین میفرمود من فرزند دو تیره منتخب خدایم زیرا جدش پیغمبر و مادرش دختر یزدجرد بود. ابو الاسود دثلی در همین مضمون این شعر را سروده:

لا کرم من نیطت علیه التائم

و ان غلاما بین کسری و هاشم

در مناقب شهر آشوب است، که لقب آن جناب، زین العابدین، سید العابدین، زین الصالحین، وارث علم النبیین، وصی الوصیین، نگهبان سفارشات پیمبران، امام مؤمنین، رهبر شب زنده داران، خاشع، شب زنده دار و زاهد عابد، دادگر، گریه کننده، سجاد، ذو الثفئات، پیشوای مردم.

پدر ائمه زیرا از آن جناب ائمه‌ای که از فرزندان امام حسین بودند بوجود آمد کنیه آن جناب، ابو الحسن، و کنیه اختصاصی آن سرور ابو محمد، ابو القاسم نیز گفته شده روایتی آمده که کنیه ابو بکر نیز داشت.

در کشف الغمه است که کنیه مشهورش ابو الحسن و گاهی ابو محمد و بعضی ابو بکر نیز گفته‌اند.

مینویسد لقبش بسیار زیاد بود که با آن لقبها نامیده میشده از همه مشهورتر زین العابدین، سید العابدین، زکی، امین، ذو الثفئات.

گفته‌اند علت ملقب شدن به زین العابدین این بود که شبی در محراب عبادت شیطان بصورت اژدهائی او را از نیایش باز میداشت ولی آن جناب باو توجهی نداشت.

تا اینکه خود را باو نزدیک کرد و انگشت پایش را در دهان گرفت توجه نکرد گاز گرفت که رنجیده شد ولی نمازش را قطع نکرد پس از پایان نماز خداوند پرده از کار او برداشت امام علیه السلام فهمید شیطان است او را دشنام داده با دست بر چهره‌اش نواخت و فرمود دور شو ملعون. شیطان رفت.

امام علیه السلام عبادت خویش را ادامه داد، در این هنگام صدائی را شنید که صاحب صدا دیده نمیشد سه مرتبه گفت تو زین العابدینی. این لقب برای آن جناب مشهور شد.

زندگانی حضرت سجاد و امام محمد باقر علیهما السلام (ترجمه جلد 46 بحار الأنوار)، ص: 6

از حضرت صادق علیه السلام نقل شده که نقش خاتم آن جناب (الحمد لله العلی) بود از حضرت ابو الحسن نقل شده که نقش انگشتی آن جناب این بود: (خوار و تبهکار است کشنده‌ی حسین بن علی علیه السلام) ابن عصام از کلینی ... از حضرت باقر علیه السلام نقل میکند که فرمود پدرم علی بن الحسین هر گاه بیاد یکی از نعمتهای خدا بر خود می‌افتاد بسجده میرفت بهر آیه‌ای که دارای سجده بود میگذشت، سجده میکرد از هر ناراحتی که بیمناک بود یا حيله بازی که

حیله‌گری برایش نموده بود آسوده میشد سجده میکرد پس از نمازهای واجب نیز بسجده می‌افتاد هر گاه اصلاح بین دو نفر مینمود نیز سجده میکرد بهمین جهت اثر سجده در تمام اعضای سجده آن جناب دیده میشد و او را سجاد از همین رو میگفتند.

کلینی از حضرت باقر (ع) نقل نموده که فرمود برآمدگیهائی در محل‌های سجده پدرم بوجود می‌آمد که در هر سال دو مرتبه آن را قطع میکرد در هر بار پنج پینه قطع مینمود بهمین جهت ایشان را (ذو الثففات)^۲ میگفتند.

صدوق در امالی و معانی الاخبار از حضرت رضا نقل نموده که فرمود نقش انگشتری حضرت حسین «**إِنَّ اللَّهَ بَالِغُ أَمْرِهِ**» بود و حضرت علی بن الحسین انگشتری پدر را بانگشت مینمود. در قرب الاسناد از باقر علیه السلام است که فرمود نقش انگشتری پدرم «العزّة لله» بود.

در کشف الغمه از ابو عمر زاهد نقل میکند که در کتاب یواقیت نوشته شیعه علی بن الحسین را سید العابدین مینامند از این جهت بود که زهری در خواب دید دستش آغشته برنگ حنا است، چنین تعبیر کردند که تو گرفتار یک خون خطا خواهی شد زهری در آن موقع فرماندار از طرف بنی امیه بود.

مردی را کیفر نمود در آن حال از دنیا رفت از این پیش آمد چنان ناراحت گردید که فرار کرد و بیابان‌نشینی را اختیار نمود داخل غاری شد و

(۱) پینه‌ای که روی زانوان شتر می‌بندد هنگامی که روی زمین می‌خوابد

زندگانی حضرت سجاد و امام محمد باقر علیهما السلام (ترجمه جلد 46 بحار الأنوار)، ص: 7

همان جا زندگی میکرد تا موهایش بلند شد.

علی بن الحسین علیه السلام عازم حج گردید در بین راه بایشان عرض کردند مایل نیستی از زهری دیدن کنی فرمود بی‌میل نیستم وارد غار شد همین که او را بآن حالت مشاهده نمود فرمود بر این کناره‌گیری تو بیشتر بیمناکم تا از ارتکاب خونی که مبتلا شده‌ای خونبهای آن شخص را برای خانواده‌اش بفرست از این غارنشینی دست بردار برو پیش خانواده‌ات و دستورات دینی خود را بکار بر. زهری گفت واقعا مرا از فلاکت نجات بخشیدی خداوند بزرگ خوب میداند چه کسی را راهنمای مردم قرار دهد.

² (۱) پینه‌ای که روی زانوان شتر می‌بندد هنگامی که روی زمین می‌خوابد

زهری از آن پس میگفت یک منادی در قیامت فریاد میزند از جای حرکت کند سرور عبادت‌کنندگان در این موقع حضرت علی بن الحسین از جای بر میخیزد.

صاحب کشف الغمه مینویسد: حضرت علی بن الحسین در مدینه روز پنجشنبه پنجم شعبان سال 38 هجری در روزگار امیر المؤمنین (ع) دو سال قبل از درگذشتن بدنیا آمد مادرش کنیزی بنام غزاله بود. گفته شده نام مادرش شاه زنان دختر یزدجرد بود. جز این نیز نقل شده.

در کتاب موالید اهل بیت نوشته است که در سال 38 هجری متولد شد با امیر المؤمنین دو سال و با عمویش امام حسن 10 سال و با پدرش حضرت حسین (ع) 10 سال و مدت زندگانی آن جناب پنجاه و هفت سال بود.

در روایت دیگری است که در سال 37 هجری متولد شد و در پنجاه و هفت سالگی در سال 94 هجری از دنیا رفت. پس از حضرت حسین مدت 33 سال زندگی کرد بعضی گفته‌اند در سال 95 از دنیا رفت.

نام مادرش خوله دختر یزدجرد پادشاه ایران بود این همان زنی است که امیر المؤمنین علیه السلام او را شاه زنان نامید.

بعضی گفته‌اند نامش بره دختر نوشجان بود، و نیز گفته شده که مادرش شهربانو دختر یزدجرد بوده او را فرزند دو برگزیده مینامیدند بواسطه فرمایش

زندگانی حضرت سجاد و امام محمد باقر علیهما السلام (ترجمه جلد 46 بحار الأنوار)، ص: 8

پیغمبر که خداوند دو انتخاب نمود از میان مردم از عرب قریش را و از غیر عرب مردم فارس مادرش دختر کسری بود.

قاسم نوشجانی گفته حضرت رضا علیه السلام در خراسان بمن فرمود بین ما و شما یک خویشاوندی است عرض کردم چگونه؟ فرمود عبد الله بن عامر ابن کریز وقتی خراسان را فتح نمود دو دختر از یزدجرد پادشاه ایران اسیر کرد آن دو را برای عثمان بن عفان فرستاد.

عثمان یکی را بامام حسن و دیگری را بامام حسین (ع) بخشید هر دو در زایمان فرزند از دنیا رفتند علی بن الحسین (ع) تحت سرپرستی یکی از کنیزان پدر خود بزرگ شد جز او کس دیگری را مادر خود نمیدانست تا فهمید که او کنیزش بوده، مردم همان کنیز را مادرش مینامیدند و خیال میکردند با مادرش ازدواج کرده پناه بخدا میبرم این ازدواج چنان بوده که ذکر شد.

جریان چنین بود که روزی با یکی از زنان خود همبستر شد آنگاه برای غسل بیرون آمد همان کنیز که مادرش نامیده میشد با او برخورد نموده فرمود اگر علاقه‌ای بهمبستر شدن در تو هست مبادا کتمان کنی مرا مطلع نما، کنیز در پاسخ گفت آری، با او ازدواج نمود.

برخی از مردم گفتند علی بن الحسین با مادرش ازدواج کرده، عون گفت سهل بن قاسم بمن گفت هر که منتسب به ابو طالب بود و در آن ناحیه میزیست این حدیث را از من گرفت و نوشت.

بصائر الدرجات از حضرت باقر نقل میکند که فرمود: وقتی دختر یزدجرد را پیش عمر آوردند دختران مدینه از بامها بتماشای او آمدند مسجد از پرتو جمالش نورانی شد،^۳ وارد مسجد که شد و چشم او بعمر افتاد صورت خود را پوشانیده گفت روزگار هرگز سیاه باد.

(۱) مجلسی مینویسد یزدجرد آخرین پادشاه ساسانی پسر شهریار که او پسر خسرو پرویز و خسرو فرزند هرمز که پسر انوشیروان است، ضمناً نورانی شدن مسجد از پرتو جمالش کنایه از شادی مردم از دیدن حسن و جمال اوست.

زندگانی حضرت سجاد و امام محمد باقر علیهما السلام (ترجمه جلد 46 بحار الأنوار)، ص: 9

عمر خشمگین شده گفت مرا دشنام میدهد خواست باو حمله کند امیر المؤمنین (ع) مانع او شده فرمود ترا نمیرسد که چنین کنی او را اجازه بده یکی از مسلمانان را برای خود انتخاب نماید سپس قیمتش را در سهم آن مرد حساب کن عمر باو اجازه انتخاب داد، پیش آمد و دست بر سر حسین ابن علی (ع) نهاد، امیر المؤمنین (ع) فرمود نام تو چیست؟ عرضکرد جهانشاه، فرمود نه شهربانو سپس نگاهی بحسین نموده فرمود فرزندی از این زن برای تو متولد می شود که بهترین فرد روی زمین است.

مجلسی مینویسد این خبر با خبر سابق مخالف است که نوشته بود در زمان عثمان بود ولی خبر سابق باید صحیح باشد زیرا اسارت اولاد یزدجرد پس از کشته شده و بیچارگی او بوده و این جریان در زمان عثمان بود.

گرچه ممکن است پس از فتح قادیسیه یا نهاوند بعضی از فرزندان اسیر شده باشند این هم بعید است.

در ضمن شکی نیست که تولد حضرت علی بن الحسین در زمان خلافت امیر المؤمنین علیه السلام بوده و جز او فرزندی نزناید، اگر ازدواج در زمان عمر باشد و تا بیست سال فرزندی نیاورد بسیار بعید است ممکن است در این روایت بجای عثمان عمر را اشتباه آورده.

در خرایج مینویسد: حضرت باقر علیه السلام فرمود همین که دختر یزدجرد آخرین پادشاه ساسانی را وارد بر عمر نمودند دختران مدینه از پشت بامها بتماشا آمدند و مجلس از نورش روشن شد، تا چشمش بعمر افتاد گفت روزگار هرگز سیاه باد.

³ (۱) مجلسی مینویسد یزدجرد آخرین پادشاه ساسانی پسر شهریار که او پسر خسرو پرویز و خسرو فرزند هرمز که پسر انوشیروان است، ضمناً نورانی شدن مسجد از پرتو جمالش کنایه از شادی مردم از دیدن حسن و جمال اوست.

عمر خشمگین شده گفت این کافر مرا دشنام میدهد تصمیم کیفر او را گرفت علی (ع) فرمود چیزی را که نمیدانی سخت مگیر بگو برایت آشکار کند.

امیر المؤمنین فرمود دختران پادشاه را نباید فروخت گرچه کافر باشند او را مخیر گردان یکی از مسلمانان را انتخاب نماید و با او ازدواج کند، مهر او را از سهم آن مرد از بیت المال حساب کن که بجای قیمتش باشد. عمر او را

زندگانی حضرت سجاد و امام محمد باقر علیهما السلام (ترجمه جلد 46 بحار الأنوار)، ص: 10

اجازه انتخاب داد، حرکت کرد و دست بروی شانه حضرت حسین گذاشت. فرمود نام تو چیست دختر؟ جوابداد جهانشاه، فرمود نه شهربانو، گفت آن خواهر من است فرمود راست گفتی.

در این موقع روی بجانب حسین (ع) نموده فرمود این دختر را نیکو نگه دار بزودی فرزندی برایت می آورد که در زمان خودش پس از تو بهترین فرد روی زمین است، این دختر مادر پیشوایان پاک است، علی بن الحسین زین العابدین از او متولد شد.

روایت شده که در ناراحتی زایمان از دنیا رفت و اینکه حضرت حسین را انتخاب کرد بدان جهت بود که حضرت فاطمه را در خواب دید و بدست او مسلمان شد قبل از اینکه اسیر شود و این جریان داستانی بدین شرح دارد:

گفت قبل از آمدن سپاهیان اسلام در خواب دیدم پیغمبر اسلام با حسین (ع) بخانه ما آمد و نشست، مرا خواستگاری کرد و برای حسین عقد بست از خواب که بیدار شدم دیگر به چیزی جز این جریان نمی اندیشیدم در شب دوم فاطمه زهرا علیها السلام را دیدم که اسلام را بر من عرضه نمود پذیرفتم و مسلمان شدم.

در خواب بمن فرمود مسلمانان بزودی کشور شما را فتح میکنند و تو پیش فرزندم حسین خواهی رفت بدون اینکه خطری متوجه تو بشود، از آن وقت تا وارد مدینه شدم هیچ ناراحتی متوجه من نشد و دست احدی بمن نرسید.

امیر المؤمنین علیه السلام از شاه زنان و دختر یزدجرد پس از اسارت پرسید بعد از داستان قبل چه از پدرت شنیدی و حفظ کردی؟ گفت شنیدم میگفت وقتی خدا کاری را بخواهد بکند تمام نیروها ناتوان و بی اثر می شود و هر گاه مدت منقضی شد انسان با نیرنگ خود کشته می شود، فرمود چقدر نیکو گفته پدرت

(تذلل الامور للمقادیر حتی یکون الحتف فی التدبیر)

. چنان جریانها در مقابل مقدرات ناتوانند که مرگ انسان گاهی با حيله و نیرنگ و دوراندیشی خود او پیش می آید.

زندگانی حضرت سجاد و امام محمد باقر علیهما السلام (ترجمه جلد 46 بحار الأنوار)، ص: 11

از ارشاد مفید روایتی نقل شده که امیر المؤمنین شخصی بنام حریث بن جابر را فرماندار قسمتی از مشرق نمود او دو دختر یزدجرد را فرستاد که یکی را بامام حسین (ع) و دیگری را بمحمد بن ابی بکر بخشید از شاه زنان زین العابدین و از دختر دیگر قاسم بن محمد بن ابی بکر متولد شد که آن دو با هم پسر خاله بودند.

در مناقب شهر آشوب مینویسد: ولادت حضرت علی بن الحسین در مدینه روز پنجشنبه نیمه جمادی الآخر بود گفته شده روز پنجشنبه نهم شعبان سال 38 هجری دو سال قبل از درگذشت امیر المؤمنین بعضی سال 37 گفته‌اند و برخی 36. در این صورت با جدش امیر المؤمنین چهار سال و با امام حسن ده سال و با پدر خود نیز ده سال بود بعضی گفته‌اند با جدش دو سال و با عموی خود 12 سال و با پدر سیزده سال بود مدت سی و پنج سال بعد از پدر زندگی کرد و در روز شنبه یازده شب یا دوازده شب از محرم باقیمانده در سال نود و پنج هجری از دنیا رفت دارای پنجاه و هفت یا نه سال بود بعضی پنجاه و چهار سال نیز گفته‌اند مدت امامتش سی و چهار سال بود که در زمان امامت آن سرور یزید و معاویه بن یزید و مروان و عبد الملک حکومت کردند و در زمان ولید از دنیا رفت و در بقیع کنار عموی خود دفن گردید.

ابو جعفر بابویه مینویسد که آن سرور را عبد الملک مسموم نمود.

کافی مینویسد در سال 38 متولد و در سال 95 در سن پنجاه و هفت سالگی از دنیا رفت مادرش سلامه دختر یزدجرد شهریار بود.⁴

ابو جعفر محمد بن جریر طبری صاحب کتاب دلائل الامامه مینویسد:

همین که اسیران ایران وارد مدینه شدند عمر تصمیم داشت زنان را بفروشد و مردان را بعنوان برده بگیرد.

امیر المؤمنین علیه السلام فرمود پیغمبر فرموده است گرامی بدارید افراد

(1) چند روایت دیگر از کتب مختلف در باره ولادت و وفات آن سرور نقل شده که بواسطه اختصار صرف نظر شد.

زندگانی حضرت سجاد و امام محمد باقر علیهما السلام (ترجمه جلد 46 بحار الأنوار)، ص: 12

برجسته هر قوم و ملت را عمر گفت این مطلب را شنیده‌ام که میفرمود هر گاه فرد با شخصیت یک طائفه‌ای پیش شما آمد او را احترام کنید گرچه مخالف شما باشد.

⁴ (1) چند روایت دیگر از کتب مختلف در باره ولادت و وفات آن سرور نقل شده که بواسطه اختصار صرف نظر شد.

امیر المؤمنین (ع) فرمود اینها گروهی هستند که تسلیم شمايند و علاقه باسلام دارند و من از نژاد اینها فرزندانى خواهم داشت من شما و خدا را گواه ميگيرم که سهم خود را از اینها در راه خدا آزاد نمودم تمام بنی هاشم فریاد برداشتند ما نیز سهم خود را بشما بخشیدیم باز فرمود خدایا شاهد باش من حق آنها را در راه تو آزاد نمودم.

مهاجر و انصار نیز حق خود را بعلی علیه السلام بخشیدند فرمود بار خدایا اینها حق خود را بمن بخشیدند و من سهم آنها را در راه تو آزاد نمودم. عمر گفت چرا مخالفت با تصمیم من در مورد این اسیران کردی و چه باعث شد که بر خلاف رای من عمل کردی؟ فرمایش پیغمبر را در باره احترام افراد با شخصیت بیادش آورد، عمر گفت من سهم خود و سهم اشخاصی که نبخشیده‌اند بتو و خدا، می‌بخشم، علی عرض کرد خدایا تو شاهد باش بر آزادی آنها و بخشیدن ایشان. گروهی از قریش علاقه به ازدواج آن بانوان داشتند، امیر المؤمنین فرمود نباید آنها را بر ازدواج مجبور کرد، اختیار را بخودشان بدهید هر کس را که خواستند انتخاب کنند.

گروهی اشاره بشهربانو دختر یزدجرد نموده و اختیار انتخاب را باو دادند از پشت پرده خواستگاری کردند در حضور جمع باو گفتند از میان کسانی که از تو خواستگاری کرده‌اند کدام را انتخاب میکنی؟ آیا علاقه بداشتن شوهر داری؟ سکوت کرد.

امیر المؤمنین فرمود بشوهر علاقه دارد ولی حالا باید منتظر بود تا چه کسی را انتخاب کند، عمر گفت از کجا فهمیدی تصمیم بشوهر گرفته است؟

فرمود هر گاه بانوی با شخصیتی از یک طائفه بدون سرپرست خدمت پیغمبر میرسد وقتی از او خواستگاری میشد، دستور میداد باو بگویند تو بشوهر داری

زندگانی حضرت سجاد و امام محمد باقر علیهما السلام (ترجمه جلد 46 بحار الأنوار)، ص: 13

مایلی؟ اگر خجالت میکشید و سکوت میکرد همین سکوتش را دلیل اجازه‌اش قرار میداد و دستور ازدواجش را صادر میکرد. اگر میگفت نه اجبار بر پذیرش نمیکرد.

خواستگاران در مقابل شهربانو ایستادند با دست اشاره بحسین بن علی (ع) کرد باز برای مرتبه دوم از او تقاضای انتخاب کردند این مرتبه نیز اشاره بحسین بن علی کرده گفت اگر اختیار با من است همین شخص. امیر المؤمنین را ولی خود قرار داد، حذیفه نیز خطبه عقد را خواند.

امیر المؤمنین باو فرمود سمت چیست گفت شاه زنان دختر کسری فرمود تو شهربانو و خواهرت مروارید است گفت آری صحیح است.

مبرد در کامل پس از ذکر نام مادر و لقبهای حضرت سجاد مینویسد دربان آن آقا یحیی بن ام طویل که در واسط بدست حجاج بن یوسف لعنه الله کشته شد.

باب دوم تصریح بامامت ایشان و سایر دلائل امامت

محمد بن مسلم گفت از حضرت صادق علیه السلام پرسیدم انگشتی حضرت حسین بکه رسید، شنیده‌ام از انگشت آن جناب بیرون آورده‌اند فرمود آن طور که گفته‌اند نیست.

حضرت حسین بفرزندش علی بن الحسین وصیت نمود و انگشتی خود را بانگشت او نمود همان کاری که پیغمبر نسبت به امیر المؤمنین علیه السلام نمود و امیر المؤمنین نسبت بامام حسن انجام داد و حضرت امام حسن نسبت بامام حسین.

این انگشت رسید پیدرم و از او رسید بمن اکنون در اختیار من است که هر جمعه بانگشت میکنم و با آن نماز میخوانم، محمد بن مسلم گفت روز جمعه خدمت آن جناب رسیدم در حال نماز، پس از پایان نماز دستش را بجانب من دراز کرد دیدم انگشتی در دست دارد که نقش آن لا اله الا الله عدة للقاء الله. فرمود

زندگانی حضرت سجاد و امام محمد باقر علیهما السلام (ترجمه جلد 46 بحار الأنوار)، ص: 14

این انگشت جدم حضرت ابی عبد الله الحسین بن علی است.

حضرت باقر فرمود وقتی نزدیک شهادت حضرت حسین شد دختر بزرگ خود فاطمه را خواست نامه‌ای پیچیده باو داد و یک وصیت آشکارا و یک وصیت مخفی نمود.

حضرت علی بن الحسین مبتلا به بیماری اسهال بود که بشدت او را ناراحت داشت نامه را فاطمه بعلی بن الحسین واگذار کرد آن نامه بمن رسید عرض کردم در آن نامه چه بود فرمود بخدا سوگند آنچه مورد احتیاج بنی آدم است تا آخر دنیا.

حضرت باقر فرمود هنگامی که حضرت حسین اراده سفر عراق داشت به ام سلمه همسر پیامبر وصیت نامه خود را سپرد و نامه و چیزهای دیگر را در اختیار او گذاشت، فرمود هر وقت بزرگترین فرزندم پیش تو آمد آنچه بتو دادم در اختیارش بگذار. پس از شهادت حضرت حسین، با علی بن الحسین پیش ام سلمه آمد آنچه حضرت حسین باو سپرده بود در اختیارش گذاشت.

در مناقب شهر آشوب مینویسد دلیل بر امامت حضرت زین العابدین اینست که لازم است بامامت امام تصریح شود، هر کس معتقد باین شرط است قطع دارد بامامت آن جناب زیرا بامامت علی بن الحسین تصریح شده در ضمن وقتی ثابت شد که باید امام معصوم باشد انسان یقین میکند به امامت زین العابدین پس از حضرت حسین زیرا کسانی که مدعی امامت شده‌اند از بنی امیه و خوارج همه اتفاق دارند که عصمت آنها ثابت نیست.

کیسانی مذهباً گرچه معتقد به تصریح هستند ولی تصریح آشکار را لازم نمی‌شمارند.

و ما می‌بینیم فرزندان زین العابدین امروز با اینکه چیزی از زمان آن جناب نگذشته بیشتر از جمعیت قبائل جاهلیت و تعداد آنها از طایفه‌های بزرگ بیشتر است بطوری که روی زمین را گرفته‌اند این نیز از دلائل

زندگانی حضرت سجاد و امام محمد باقر علیهما السلام (ترجمه جلد 46 بحار الأنوار)، ص: 15

امامت آن جناب است.^۵

عبید الله بن عبد الله بن عتبہ گفت خدمت حضرت امام حسین (ع) بودم که علی بن الحسین وارد شد او را پیش خواند و محکم در آغوش گرفته پیشانی‌اش را بوسید فرمود پدرم فدایت باد چقدر خوشبو و خوش خلقی.

از این سخن مرا در دل خطوری رسید عرض کردم یا ابن رسول الله خدای نخواستہ اگر پیش آمدی شد ما باید از که پیروی کنیم فرمود همین پسر علی او امام و پدر امامان است عرض کردم هنوز سنی ندارد و کوچک است و فرمود کوچک نیست پسرش محمد در نه سالگی شایستگی پیشوائی دارد.

مدتی در سکوت می‌گذراند تا بمقام امامت میرسد آنگاه دریای دانش را میشکافد.

احمد بن ابراهیم گفت خدمت حکیمه دختر حضرت جواد خواهر حضرت امام علی النقی رسیدم عرض کردم باید شیعیان بکه پناه برند فرمود بجده مادر پدرم، گفتم پیروی کنم از کسی که بزنی وصیت کرده، فرمود این کار را حضرت حسین علیه السلام نیز کرد زیرا ایشان وصیت بخواهرش زینب نمود در ظاهر هر علم و دانشی که افشا میشد نسبت به حضرت زینب میدادند این کار بواسطه حفظ جان حضرت زین العابدین بود.

باب سوم معجزات و کارهای شگفت انگیز زین العابدین علیه السلام

صاحب امالی مینویسد زهری گفت خدمت حضرت علی بن الحسین بودم یکی از اصحابش وارد شد، امام از او حال پرسید عرض کرد آقا فعلاً گرفتار چهار صد دینار طلا قرضی هستم که راهی برای پرداخت آن ندارم با اینکه عیالوارم و مخارج ایشان را نمیتوانم تامین کنم.

(1) از کافی روایت فاطمه دختر بزرگ حضرت حسین و روایت ام سلمه که قبلاً ذکر شد نقل شده است (2) مجلسی مینویسد اشاره بجریان جابر است که خواهد آمد.

⁵ (۱) از کافی روایت فاطمه دختر بزرگ حضرت حسین و روایت ام سلمه که قبلاً ذکر شد نقل شده است (۲) مجلسی مینویسد اشاره بجریان جابر است که خواهد آمد.

زندگانی حضرت سجاد و امام محمد باقر علیهما السلام (ترجمه جلد 46 بحار الأنوار)، ص: 16

حضرت زین العابدین با شدت شروع بگریه نمود عرض کردم آقا چرا گریه میکنید؟! فرمود مگر گریه برای مصائب و گرفتاریهای بزرگ نیست. عرض کردم همین طور است. فرمود کدام مصیبت از این بزرگتر که مؤمن آزاد برادر خود را گرفتار ببیند و بتواند رفع گرفتاریش را بنماید یا او را مبتلا بفقر و تنگدستی بیابد امکان رفع آن نباشد.

زهری گفت اطرافیان امام متفرق شدند بعضی از مخالفین با یک دیگر میگفتند تعجب است از این خانواده ادعا میکنند هر چه در زمین و آسمان است مطیع آنها است و خداوند در خواست آنها را رد نمیکند و باز اعتراف میکنند که نمیتوانند رفع گرفتاری از یک مؤمن خاص خود بنمایند.

این حرف رسید بهمان کسی که مقروض بود، خدمت زین العابدین رسیده عرض کرد فلانی و فلانی چنین گفته اند سخن آنها بر من از فقرم ناگوارتر است امام علیه السلام فرمود خداوند اجازه گشایش برای تو داد، رو بکنیزی نموده فرمود افطار و سحری مرا بیاور، کنیز دو گرده نان آورد، فرمود این دو گرده نان را بگیر که دیگر چیزی پیش ما نیست خداوند بوسیله همین دو گرده گشایش خوبی بتو خواهد داد.

آن مرد دو گرده را گرفت و وارد بازار شده نمی دانست آنها را چه کند در اندیشه قرض و خرج خانواده بود گاهی شیطان او را وسوسه میکرد که این دو گرده نان چگونه میتواند رفع ناراحتی ترا بنماید، در این موقع بماهی فروشی برخورد که یک ماهی گندیده داشت، گفت این ماهی پیش تو ماند این گرده نان نیز پیش من ممکن است یک گرده نان را بگیری همان ماهی مانده را بدهی فروشی قبول کرد نان را گرفت و ماهی را داد.

در بین راه بمردی برخورد که نمک نامرغوبی دارد، باو گفت مایلی این نان خشک را بگیری و همان نمک نامرغوب را بدهی قبول کرد، آن مرد ماهی و نمک را بخانه آورده گفت این ماهی با نمک درست میکنم همین که شکم ماهی را شکافت دو مروارید غلتان درون او یافت سپاس خدای را بجای آورد.

زندگانی حضرت سجاد و امام محمد باقر علیهما السلام (ترجمه جلد 46 بحار الأنوار)، ص: 17

در همین بین که شاد و خرم بود ناگهان درب خانه بصدا آمد پشت درب رفت تا ببیند کیست، مشاهده کرد صاحب ماهی و صاحب نمک هر دو آمده اند گفتند ما و خانواده مان هر چه کوشش کردیم این نان را بخوریم دندان بآن کارگر نبود.

فکر کردیم تو خیلی گرفتار و مبتلا به تنگدستی زیاد هستی نان را برای خودت آوردیم و آنچه در مقابلش پیش از ما گرفته ای بتو بخشیدیم.

دو نان را از آنها گرفت پس از رفتن آنها درب را بست در این موقع فرستاده حضرت زین العابدین علیه السلام رسیده گفت مولایت میفرماید تو بآرزویت رسیدی اینک نان ما را برگردان که کسی جز ما نمیتواند آن نان را بخورد.

دو مروارید را بقیمت گزافی فروخت که قرضش را پرداخت و وضع مالی اش بسیار خوب شد. برخی از مخالفین گفتند عجب اختلافی بین این دو حالت است که علی بن الحسین مدعی است نمیتواند رفع تنگدستی از دوستش بنماید باز او را دارای ثروتی عظیم مینماید.

حضرت زین العابدین فرمود قریش نیز همین سخن را به پیغمبر میگفتند که چگونه در یک شب میتواند به بیت المقدس برود و در آنجا آثار پیمبران را مشاهده کند ولی در موقع هجرت از مکه تا مدینه را به دوازده شبانه روز طی میکند.

زین العابدین علیه السلام فرمود اینها غافلند از کار خدا و دوستان خدا بمقامهای بلند نمیتوان رسید مگر با تسلیم در مقابل خدا و ترک اظهار نظر، و رضا بآنچه او صلاح میداند، دوستان خدا صبر میکنند بر گرفتاریها و ناراحتیها بطوری که دیگران چنین صبری ندارند و خداوند در مقابل این شکیبائی آنها را بتمام آرزوهایشان میرساند، با وجود این آنها جز خواسته خدا را نمیخواهند.

شیخ جعفر بن نماء در کتاب احوال مختار از ابی بحیر عالم اهواز که

زندگانی حضرت سجاد و امام محمد باقر علیهما السلام (ترجمه جلد 46 بحار الأنوار)، ص: 18

معتقد بامامت محمد بن حنفیه بود نقل میکند که گفت سالی بحج رفتم در این مسافرت روزی بملاقات امامم نائل آمدم تمام آن روز را در خدمتش بودم جوانی نوری از مقابل او رد شد سلام کرد محمد بن حنفیه از جای حرکت کرد پیشانی او را بوسید و با کمال تواضع و کوچکی پیوسته او را خطاب به آقای من مینمود، جوان رفت، محمد بجای خود برگشت.

گفتم بر چنین پیش آمدی چگونه میتوان صبر کرد! پرسید چه چیز؟ گفتم ما معتقدیم که تو امامی و پیروی از تو واجب است از جای حرکت میکنی و این جوان را چنان احترام میکنی و باو آقای من میگوئی، گفت صحیح است او بخدا سوگند امام من است پرسیدم کیست؟

گفت پسر برادرم علی بن الحسین است، من با او در مورد امامت اختلاف کردیم او گفت راضی هستی حجر الاسود حاکم بین من و تو باشد گفتم چگونه میتوان حکومت بسنگی بیروح برد؟ فرمود امامی که با او سنگ سخن نگوید امام نیست از سخن او خجالت کشیدم گفتم بحکومت حجر الاسود راضیم رفتیم کنار آن سنگ هر دو نماز خواندیم او پیش رفته گفت ای سنگ ترا بحق کسی که عهد نامه بندگان را در نزد تو نهاده تا گواه بر انجام آن پیمان باشی بگو ببینم کدام یک از ما دو نفر امام هستیم؟ سنگ بسخن در آمده گفت محمد! در مقابل پسر برادرت تسلیم باش او شایسته مقام امامت است و

امام بر تو است از محل خود حرکتی کرد بطوری که خیال کردم خواهد افتاد، به امامت او اعتراف نمودم و اطاعت او را واجب شمردم.

ابو بحیر گفت از آن ساعت معتقد بامامت حضرت زین العابدین شدم و مذهب کیسانی را رها کردم.

در بصائر مینویسد عبد الله بن عطاء تمیمی گفت روزی در مسجد خدمت علی ابن الحسین بودم عمر بن عبد العزیز رد شد نعلینی پیا داشت که بندهایش نقره‌ای بود، جوانی زیبا و خوش قد و قامت بود، علی بن الحسین نگاهی باو نموده فرمود این اسراف‌گر را ملاحظه میکنی

زندگانی حضرت سجاد و امام محمد باقر علیهما السلام (ترجمه جلد 46 بحار الأنوار)، ص: 19

روزی بمقام فرمانروائی خواهد رسید. عرض کردم همین مرد فاسق؟ فرمود آری ولی مدت حکومت او زیاد بطول نخواهد انجامید پس از مردن اهل آسمان او را لعنت و اهل زمین طلب آمرزش میکنند.

در اختصاص مینویسد: ابا حمزه ثمالی گفت خدمت حضرت زین العابدین بودم در خانه‌اش درختی بود گنجشکها روی آن قرار داشتند ناگهان پرواز نموده صدائی کردند، فرمود ابا حمزه میدانی چه گفتند، عرض کردم نه، فرمود تقدیس پروردگار نمودند و درخواست روزی امروز خود را کردند و سپس فرمود یا ابا حمزه خدا ما را بزبان پرندگان آشنا کرده و از هر چیز بما عنایت نموده.

از مناقب و بصائر نیز بهمین روایت نقل شده و در بصائر مینویسد روی دیوار بودند فرمود میگویند برای درخواست روزی وقت معینی است فرمود ابا حمزه! قبل از در آمدن خورشید خواب من برای تو نمی‌پسندم زیرا خداوند در این موقع روزی را بین بندگان تقسیم میکند و بدست ما جاری مینماید.

در اختصاص مینویسد ابو بصیر از مردی نقل کرد که گفت با حضرت زین العابدین بجانب مکه رهسپار شدیم همین که او ابواء (یکی از دهستانهای مدینه است که قبر مادر پیغمبر آمنه در آنجا است) کوچ کردیم آن جناب سوار بود و من پیاده بگله گوسفندی رسیدیم که یک میش از گله عقب مانده بود که صدائی همراه با التماس و وحشت میکرد متوجه شدیم که بره او نیز صدا میکند و در طلب مادر است همین که بره از جای حرکت میکند صدای میش بلند می‌شود و بره از پی صدا میرود. امام فرمود میدانی میش چه میگوید گفتم نه بخدا نمیدانم فرمود میگوید خودت را بگله برسان. چون خواهرش سال قبل در همین محل از گله عقب ماند گرگ او را ربود.

در همان کتاب مینویسد حضرت صادق فرمود علی بن الحسین با اصحاب خود در راه مکه صبحانه میخوردند ناگهان روباهی رد شد امام فرمود ممکن است شما پیمان ببندید با خدا که باین روباه کاری نداشته باشید بگذارید تا پیش من بیاید و قسم یاد کردند که کاری ندارند.

زندگانی حضرت سجاد و امام محمد باقر علیهما السلام (ترجمه جلد 46 بحار الأنوار)، ص: 20

امام روباه را پیش خواند روباه پیش آمد تا مقابل امام صدای خود را بلند کرد امام استخوانی پیش او انداخت برداشت و رفت باز فرمود قول میدهید باو کاری نداشته باشید باز او را صدا بزیم، قول دادند، ولی یک از حاضرین پس از آمدن روباه او را راند روباه پا بفرار گذاشت.

امام فرمود کدام یک از شما تعهد مرا ناچیز شمرد؟ آن مرد گفت من بودم که روباه را راندم نفهمیدم از خدا طلب آمرزش میخواهم امام سکوت فرمود.

از اختصاص نقل میکند، که حضرت باقر فرمود روزی علی بن الحسین علیه السلام با اصحاب خود بود که آهوئی ماده از بیابان پیش آن جناب آمد ناله مخصوصی کرد یکی از حاضرین عرضکرد این ماده آهو چه میگوید؟

فرمود بره‌اش را فلان شخص قریشی دیروز صید کرده از دیروز باو شیر نداده، امام علیه السلام پیغام فرستاد که بره آهو را بفرست همین که چشم مادر به بره افتاد از شادی پای بر زمین زد و شروع کرد بشیر دادن، زین العابدین علیه السلام بره را بمادرش بخشید و با او سخنی شبیه خودش گفت آهو با بره براه افتاد، عرضکردند چه گفت فرمود برای شما دعا کرد و جزای خیر خواست. همین روایت با مختصر اختلافی از مناقب و از حرمان بن اعین در اختصاص نیز نقل شده.

در اختصاص مینویسد که مردی خدمت زین العابدین رسید آن جناب فرمود تو کیستی عرضکرد منجم هستم فرمود پس تو خبر از غیب میدهی.

نگاهی باو نموده فرمود میخواهی شخصی را بتو نشان دهم که در همین فاصله آمدن تو باینجا از چهارده عالم گذشت که هر کدام سه برابر دنیا بوده با اینکه در مکان خود نشسته است.

عرضکرد کیست چنین شخصی فرمود من اگر مایلی بگویم چه خورده‌ای و چه اندوخته‌ای در خانه خود.

حضرت باقر فرمود امام زین العابدین برای حبابه والیه دعا کرد جوانی

زندگانی حضرت سجاد و امام محمد باقر علیهما السلام (ترجمه جلد 46 بحار الأنوار)، ص: 21

باو بازگشت با انگشت اشاره کرد همان دم حیض شد با اینکه صد و سیزده سال داشت.

در خرایج مینویسد که علی بن الحسین روزی فرمود مرگ ناگهانی سبک باری مؤمن و باعث تأسف کافر است، مؤمن غسل دهنده و حامل جنازه خود را میشناسد اگر در نزد خدا امید ثوابی داشته باشد کسانی که جنازه‌اش را میبرند قسم میدهد عجله کنند در غیر این صورت قسم میدهد آرام‌تر ببرند.

مردی بنام ضمیره بن سمره گفت، اگر آنچه شما میگوئید صحیح باشد از تابوت بیرون می‌آید می‌خندد و می‌خنداند، امام علیه السلام فرمود خدایا ضمیره بن سمره به حدیث پیامبر خندید و خنداند او را چنان بگیر که کفار را میگیری.

پس از رفتن او چیزی نگذشت که غلامش آمد و خبر فوت ضمیره را بزین العابدین رساند غلام میگفت من صدای او را در زندگی و پس از مرگ کاملاً میشناختم پس از مرگ میگفت وای بر ضمیره هر دست آویزی از دستم رفت وارد جهنم شدم باید همان جا منزل گیرم و ساکن باشم، زین العابدین فرمود الله اکبر این است کیفر کسی که لبخند و مسخره کند حدیث پیامبر را.

در خرایج است، که روزی زین العابدین علیه السلام رفت بمزرعه‌ای که داشت ناگهان مشاهده کرد گرگی موی ریخته و خشمگین راه را بر مردم گرفته گرگ نزدیک آن جناب رسیده ناله‌ای کرد، امام فرمود برو ان شاء الله انجام میدهم گرگ رفت.

عرضکردند چه میگفت؟ فرمود آمد پیش من میگفت زایمان بر ماده‌اش سخت شده بداد من و او برس و دعا کن نجات یابد، من پیمان میندم که خودم و فرزندانم هرگز متعرض آزار دوستان تو نشویم، من نیز خواسته او را پذیرفتم.

از خرایج نقل میکند، که علی بن الحسین علیه السلام فرمود در خواب دیدم مثل اینکه ظرف شیری برایم آوردند و نوشیدم، سحرگاه حالم بهم

زندگانی حضرت سجاد و امام محمد باقر علیهما السلام (ترجمه جلد 46 بحار الأنوار)، ص: 22

خورد استفراغ نمودم مقدار کمی شیر در آن بود با اینکه در آن شبانه روز و چند روز قبل سابقه نوشیدن شیر نداشتم.

از همان کتاب مینویسد ابا بصیر گفت حضرت باقر حدیث کرد مرا که علی ابن الحسین فرمود در خواب شیطان را دیدم و با او گلاویز شده با مشت بر بینی‌اش کوفتم صبح که از خواب برخاستم آثار خون بر جامه خود مشاهده کردم.

خرایج- روایت شده که دست مرد و زنی در هنگام طواف کعبه بر حجر الاسود چسبید هر چه کوشش کردند نتوانستند جدا کنند مردم گفتند قطع کنید، در همین میان زین العابدین علیه السلام وارد شد در آن ازدحام مردم راه را گشودند پیش آمد و دست خود را بر روی آن دو گذاشت از حجر الاسود کنده شد و از هم جدا گردید.

خرایج- روایت شده که حجاج بن یوسف برای عبد الملک مروان نوشت اگر میخواهی سلطنت تو دوام داشته باشد علی بن الحسین را بکش، در جواب نوشت مرا از خون بنی هاشم معذور دار و سعی کن خون آنها را نریزی چون آل ابی سفیان حرص بخون ریزی این خانواده داشتند خداوند سلطنت را از آنها گرفت. این نامه را مخفیانه فرستاد.

حضرت علی بن الحسین بلا فاصله نامه‌ای برای عبد الملک نوشت و در آن نامه یاد آورد شد که متوجه شد سفارشی که در باره خون بنی هاشم نمودی خداوند پاداش این خیر خواهی ترا میدهد سلطنت ترا پایدار و عمرت را افزون فرمود.

این نامه را بتاريخ همان ساعتی که عبد الملک جواب حجاج را داده نوشت و بوسیله غلام خود فرستاد، غلام که نامه را داد عبد الملک متوجه شد تاریخ آن مطابق است با همان ساعتی که نامه برای حجاج نوشته براستگویی زین العابدین یقین کرد و از این مطلب شاد شد، کیسه‌ای پر از زر برایش فرستاد و در خواست کرد هر چه خود و خانواده‌اش احتیاج دارند بنویسد تا

زندگانی حضرت سجاد و امام محمد باقر علیهما السلام (ترجمه جلد 46 بحار الأنوار)، ص: 23

انجام دهد.

در نامه نوشته بود که پیغمبر در خواب بمن فرمود: در نامه خود چه نوشته‌ای؟ و همان جناب پاداش پروردگار را وعده داد.

خرایج- ابو خالد کابلی گفت محمد بن حنفیه پس از شهادت حسین و بازگشت زین العابدین بمدینه مرا پیش او فرستاد در آن روز در مکه بودیم گفت باو بگو من بزرگترین فرزند امیر المؤمنینم بعد از امام حسن و امام حسین باین مقام شایسته ترم شایسته است بمن واگذاری، در صورتی که مایل باشی یک نفر را حاکم قرار میدهم بین ما حکومت کند من پیغام را رسانیدم.

فرمود بعمویم بگو از خدا بترس و ادعای مقامی که مربوط بتو نیست نکن در صورتی که اصرار داشته باشی بین من و تو حجر الاسود حکومت نماید.

جواب هر کدام را که داد او امام است من جواب را بمحمد بن حنفیه رساندم، محمد پذیرفت، ابو خالد گفت منم در خدمت آنها بودم با هم رفتیم کنار حجر الاسود و زین العابدین فرمود عمو پیش برو تو از من بزرگتری از حجر گواهی بطلب محمد بن حنفیه پیش رفت و دو رکعت نماز خواند از حجر الاسود خواست که گواهی دهد در صورتی که امام است ولی حجر جوابی نداد آنگاه علی بن الحسین از جای حرکت کرد دو رکعت نماز خواند پس از نماز فرمود ای سنگ که ترا خداوند گواه قرار داده برای کسانی که بزیارت خانه‌اش بیایند اگر میدانی من صاحب مقام امامت هستم و پیشوای لازم الاطاعه میباشم گواهی کن تا عمویم بفهمد که در امامت حقی ندارد، خداوند سنگ را بسخن در آورد بزبان عربی فصیح گفت: یا محمد بن علی امامت متعلق بزین العابدین است او امام است پیروی از او بر تو و جمیع مردم واجب است. محمد بن حنفیه پاهای زین العابدین را بوسیده گفت تو امام هستی.

گفته شده که محمد بن حنفیه این کار را کرد تا مردم از شک در آیند.

خرایج- جابر بن یزید جعفی گفت حضرت باقر فرمود علی بن الحسین با گروهی نشستند بود ناگاه آهویی از بیابان آمد و مقابل آن سرور ایستاده دست

زندگانی حضرت سجاد و امام محمد باقر علیهما السلام (ترجمه جلد 46 بحار الأنوار)، ص: 24

بر زمین میزد و ناله میکرد، یک نفر عرض کرد یا ابن رسول الله چه میگوید که این طور نزدیک بشما شده.

فرمود میگوید پسر یزید از پدرش آهو بره‌ای خواسته دستور داده که یکی از صیادها صید کنند. دیروز بره این آهو را صید کرده‌اند با اینکه باو شیر نداده بوده است اکنون تقاضا دارد او را پیش صیاد ببریم تا بره‌اش را شیر دهد.

زین العابدین از پی صیاد فرستاد، آمد فرمود این آهو میگوید بره‌اش را تو صید کرده‌ای و از وقتی صید کرده‌ای باو شیر نداده‌ای و از من تقاضا کرده از تو بخواهم بره‌اش را باو ببخشی، عرض کرد من جرات این کار را ندارم، فرمود پس آن بره را بیاور تا شیر بدهد و باز گرداند بتو، قبول کرده آورد همین که چشم آهو به بره‌اش افتاد اشکهایش جاری شد، علی بن الحسین فرمود ترا بحق که بگردنت دارم این بره را ببخش، صیاد او را بمادرش بخشید آهو با بره‌اش رهسپار بیابان شد صیاد گفت گواهی میدهم که شما از خانواده رحمت هستید و بنی امیه شایسته لعنت.

خرایج- حضرت باقر فرمود پدرم با چند نفر از اصحاب خود رفتند بیکی از باغهایش دستور داد سفره گسترند همین که غذا آماده شد و شروع بخوردن کردند آهویی از راه رسید و شروع بناله کرده نزدیک پدرم رفت عرض کردند این آهو چه میگوید؟ فرمود شکایت از گرسنگی میکند که سه روز است چیزی نخورده باو دست نزنید بگذارید با ما بخورد عرض کردند بسیار خوب آهو پیش آمد و با آنها شروع بخوردن کرد مردی دست خود را بر پشت او نهاد آهو رمید، پدرم فرمود مگر شما تعهد نکردید که باو دست نزنید آن مرد سوگند یاد کرد که من نظر بدی نسبت به آهو نداشتم، پدرم با آهو صحبت کرد و فرمود مشغول خوردن باش بتو کاری ندارند شروع بخوردن نمود تا سیر شد بعد صدائی بمن کرد و رفت عرض کردند یا ابن رسول الله چه گفت فرمود برای شما دعا کرد و رفت.⁶

(1) این روایت در ص 43 از بحار طبع جدید با مختصر اختلاف نقل شده

زندگانی حضرت سجاد و امام محمد باقر علیهما السلام (ترجمه جلد 46 بحار الأنوار)، ص: 25

مناقب شهر آشوب و خرایج- ابو الصباح کنانی گفت از حضرت باقر شنیدم فرمود، ابو خالد کابلی مدتی خدمتکار علی بن الحسین علیه السلام بود، آنگاه عرض کرد خیلی مشتاق دیدار مادرم هستم اجازه گرفت، امام زین العابدین باو فرمود فردا مردی از شام خواهد آمد بسیار با شخصیت و ثروتمند و صاحب مقام است، دخترش بهمراه اوست که مبتلا به جن زدگی

⁶ (۱) این روایت در ص ۴۳ از بحار طبع جدید با مختصر اختلاف نقل شده

است او جویای شخصی است که دخترش را معالجه کند حاضر است تمام ثروتش را بدهد وقتی آمد تو از همه جلوتر برو پیش او بگو من به ده هزار سکه نقره دختر ترا معالجه میکنم او سخن ترا میپذیرد و در پرداخت مضایقه‌ای ندارد فردا صبح مرد شامی آمد و دختری داشت که جستجوی مداوای او را میکرد. ابو خالد گفت من بده هزار درهم دخترت را معالجه میکنم اگر پول پرداخت کردی من تعهد میکنم دیگر مبتلا نشود، پدر دختر پذیرفت.

امام زین العابدین به ابو خالد فرمود او با تو خیانت خواهد کرد گفت من از او تعهد گرفته‌ام فرمود برو گوش چپ دختر را بگیر و در گوش او بگو ای خبیث علی بن الحسین میفرماید این دختر را رها کن و پیش او بر نگرد همان کار را کرد او رفت و دختر از جنون آسوده شد پول را خواست آن مرد از پرداخت خودداری کرد.

ابو خالد خدمت زین العابدین رسیده جریان را عرضکرد فرمود بتو نگفتم این مرد خیانت میکند، ولی دخترک باز مریض خواهد شد، این مرتبه وقتی آمد بگو چون وفا نکردی باز مریض شد اگر آن ده هزار درهم در دست علی بن الحسین علیه السلام بگذاری من او را معالجه میکنم که دیگر مریض نشود.

آن مرد پول را پرداخت ابو خالد پیش دختر رفته گوش چپ او را گرفت و گفت ای خبیث علی بن الحسین میگوید رها کن این دختر را دیگر متعرض او جز به نیکی نشو اگر مزاحم شوی ترا با آتشی که دلها را میسوزانم آتش میزنم.

زندگانی حضرت سجاد و امام محمد باقر علیهما السلام (ترجمه جلد 46 بحار الأنوار)، ص: 26

جن او را رها ساخت و از جنون آسوده گردید دیگر بیماریش بازگشت نکرد ابو خالد پول را دریافت نمود و اجازه رفتن پیش مادر را گرفته با همان پول روانه شد.

خرایج- روایت شده که وقتی حجاج بن یوسف کعبه را خراب کرد بواسطه جنگ با عبد الله بن زبیر و بعد از آن شروع به تعمیر کردند پس از پایان ساختمان خواستند حجر الاسود را بجای اول بگذارند هر یک از دانشمندان یا قاضی‌ها یا زاهدان آنها میگذاشت تکان میخورد و در جایش نمی‌ایستاد حضرت زین العابدین پیش آمد و از دست آنها گرفته بجایش قرار داد، حجر در محل خودش قرار گرفت و تکان نخورد مردم صدا بتکبیر بلند کردند.

واقعا الهام بفرزدق شاعر شیعی مذهب شده در این شعرش:

رکن الحطیم اذا ما جاء تسلیم

یکاد یمسکه عرفان راحته

خرایج- روایت شده که فاطمه دختر امیر المؤمنین همین که مشاهده کرد ناراحتی زین العابدین را بجابر گفت، یادگار بردارم علی بن الحسین بسیار ضعیف شده پیشانی و زانوانش پینه بسته، لازم است تو پیش او بروی و تقاضا کنی که جان

خود را حفظ کند، جابر آمد در جلو درب خانه مصادف با فرزند علی بن الحسین حضرت باقر شد، باو گفت بخدا سوگند تو باقری و من سلام پیامبر را بتو میرسانم بمن فرمود تو زنده خواهی بود تا کور شوی باز چشمت بینا می شود تا آخر خبر.

خرايج - طریف بن ناصح گفت در آن شبی که محمد بن عبد الله بن حسن قیام کرد حضرت صادق علیه السلام کیسه‌ای را خواست و از درون همیانی که محتوی دویست دینار بود، که حضرت زین العابدین از بهای چیزی که فروخته نگه داشته بود برای جریانی که در همین شب در مدینه اتفاق می افتد آن پول را برداشت و رهسپار باغستانی که داشت و معروف بطیبه بود رفت.

فرمود از این پیش آمد کسی نجات می یابد که سه شب راه فاصله داشته باشد همان دینارها خرج او شد در طیبه تا کشته شدن محمد بن عبد الله که

زندگانی حضرت سجاد و امام محمد باقر علیهما السلام (ترجمه جلد 46 بحار الأنوار)، ص: 27

قیام کرده بود.

مناقب - حبابه والیه گفت خدمت حضرت زین العابدین رسیدم و در صورتم برصی بود دست روی آن گذاشت از بین رفت فرمود حبابه کسی بر ملت ابراهیم جز ما و شیعیانمان نیست، بقیه مردم از او بیزارند.

جابر از حضرت صادق نقل کرد در مورد این آیه (هل تحس منهم من أحد أو تسمع لهم ركزا)⁷ فرمود اینها بنی امیه هستند امید است بزودی چنان نابود شوند که احدی از آنها یافت نشود که باو بتوان امیدی داشت یا از او ترسید.

عرض کردم واقعا چنین می شود؟ فرمود چقدر زود و بسرعت آن روز می آید از حضرت زین العابدین شنیدم که او مقدمات زوال و نابودی آنها را مشاهده کرده.

کافی - ابو حمزه ثمالی گفت وارد خانه زین العابدین علیه السلام شدم ساعتی در حیاط ایستادم سپس وارد خانه شدم دیدم یک چیزی را از روی زمین می یابد و از پشت پرده باهل خانه میدهد، عرض کردم فدایت شوم چه میبایی؟ فرمود ریزه‌های پر ملائکه است، عرض کردم مگر ملائکه بر شما نیز وارد میشوند؟ فرمود ابا حمزه ملائکه چنان بما نزدیک میشوند که تکیه بر بالش ما مینمایند.

ام سلیم در یک روایت طولانی گفت بمن فرمود مقداری ریگ بیاور من از زمین ریگ جمع نموده آوردم آنها را گرفت و نرم کرد مانند آرد سپس خمیر کرد یا قوت سرخ شد، گفت پس از چند کلمه مرا صدا زد عرض کردم چه میفرمائید؟

⁷ (۱) سوره مریم آیه ۹۸ چه بسیار هلاک کردیم از آنها را که دیگر دیده نمیشوند و صدائی از آنها شنیده نمیشود.

فرمود بیا، دیدم بالای خانه ایستاده در این هنگام دست راستش را دراز کرد از تمام خانه‌ها و دیوارها و بازارهای مدینه گذشت من دیگر دستش را ندیدم.

در این موقع بمن فرمود بگیر دست دراز کردم کیسه‌ای محتوی چند دینار و گوشواره و چند انگشتر از سنگ قیمتی اینها داخل جعبه‌ای بود در

(1) سوره مریم آیه 98 چه بسیار هلاک کردیم از آنها را که دیگر دیده نمی‌شوند و صدائی از آنها شنیده نمی‌شود.

زندگانی حضرت سجاد و امام محمد باقر علیهما السلام (ترجمه جلد 46 بحار الأنوار)، ص: 28

منزل ناگاه متوجه شدم این همان جعبه من است و این اشیاء مال خود من بود که در منزل گذاشته بودم.

مناقب- مینویسد حضرت زین العابدین مشغول نماز بود فرزندش بنام محمد که طفل کوچکی بود آمد کنار چاه عمیقی در منزل و میان چاه افتاد و مادرش او را دید فریاد کشید و خود را کنار چاه رسانید مضطرب و ناراحت کمک میطلبید و میگفت یا ابن رسول الله پسرت محمد در چاه غرق شد.

امام علیه السلام از نماز دست برنمیداشت با اینکه صدای اضطراب بچه را از چاه میشنید، مدتی بطول انجامید مادر بچه بواسطه علاقه‌ای که بفرزند داشت گفت چقدر دل شما اولاد پیغمبر سنگین است امام نماز خود را تمام و کامل خواند آنگاه بطرف همسر خود آمد و کنار چاه نشست دست درون چاه برد با اینکه بقعر چاه ریسمانی بلند میرسید فرزند خود محمد را بیرون آورد در حالی که بازی و خنده میکرد از آب چاه بدن و جامه‌اش تر نشده بود، فرمود بگیر ای کسی که یقینت بخدا کم است، مادر لبخندی از سلامتی فرزند زد ولی بواسطه اینکه امام فرموده بود یقین تو کم است گریه نمود. فرمود ناراحت نشو تو میدانی که من در مقابل خدائی جبار قرار دارم؟ هر گاه صورت از او بردارم ممکن است صورت از من برگرداند دیگر چه کس میتواند بر من بیخشاید.

در روضه الواعظین مینویسد، ابو خالد کابلی گفت خدمت حضرت زین العابدین رسیدم تا پیرسم سلاح پیغمبر در اختیار ایشان است و همین که چشمش بمن افتاد فرمود مایلی اسلحه پیغمبر را بتو نشان دهم؟ عرض کردم بخدا قسم فقط برای همین سؤال آمده بودم تو از دل من خبر دادی دستور داد جعبه بزرگ و کیسه‌ای را آوردند، و آنگاه انگشتر پیامبر و زره آن جناب و شمشیرش را خارج کرده فرمود بخدا قسم این ذو الفقار است عمامه بنام سحاب و پرچم بنام عقاب و شلاق بنام سبک را نشان داده نعلینی خارج کرد و فرمود این نعلین پیغمبر است ردائی خارج کرده فرمود با همین ردا روزهای جمعه پیامبر برای اصحاب سخنرانی میکرد مقدار دیگری از اشیاء خارج کرده

زندگانی حضرت سجاد و امام محمد باقر علیهما السلام (ترجمه جلد 46 بحار الأنوار)، ص: 29

گفتم بس است مرا فدایت شوم.

مناقب- مینویسد در یک خبر طولانی که غانم بن ام غانم وارد مدینه شد با مادرش پرسید شخصی از بنی هاشم بنام علی میشناسید؟ گفتند آری مرا راهنمایی کردند بعلی بن عبد الله بن عباس باو گفتم من سنگی دارم که مهر علی و امام حسن و امام حسین بر آن است شنیده‌ام شخصی از این خانواده بنام علی آن را مهر خواهد نمود. علی بن عبد الله با خشم تمام گفت بعلی بن ابی طالب و حسن و حسین دروغ می‌بندی شروع کردند بنی هاشم بزدن من میخواستند که از حرف خود دست بکشم و سنگ را از دستم گرفتند همان شب در خواب حضرت حسین را دیدم بمن فرمود سنگ را بگیر برو پیش پسر علی او مهر میکند از خواب بیدار شدم سنگ در دستم بود خدمت حضرت زین العابدین رسیدم آن را مهر کرد فرمود کار تو عبرت آمیز است بکسی نگو غانم در این مورد اشعاری را سرود.

کتاب ارشاد- سعید بن مسیب گفت تا علی بن الحسین از مکه خارج نمیشد مردم خارج نمیشدند، یک سال من در خدمت ایشان از مکه بیرون آمدم در منزلی فرود آمد دو رکعت نماز خواند در سجده تسبیح پروردگار کرد هر چه در آن اطراف از درخت و گیاه وجود داشت با او به تسبیح پرداختند.

من از شنیدن صدای تسبیح آنها ترسیدم، سر برداشته فرمود سعید! ترسیدی؟ عرض کردم آری یا ابن رسول الله فرمود این تسبیح اعظم است.

در روایت سعید بن مسیب است که قراء بحج نمیرفتند مگر زمانی که زین العابدین بحج برود برای آنها خوراک ترش و شیرین تهیه میکرد ولی خودش از خوردن آنها خودداری میکرد روزی بین راه جلوتر بمنزل رسید وقتی من آمدم در سجده بود بخدائی که جانم در اختیار اوست در و دیوار و مالهای سواری و سواره همه سخن او را تکرار میکردند صحبت از فصاحت صحیفه سجاده شد پیش شخص بلیغی در بصره گفت بنویسید تا من مانند آن برای شما بگویم سر بر روی دست گذاشت تا اندیشه کند و جمله‌ای بسازد دیگر سر

زندگانی حضرت سجاد و امام محمد باقر علیهما السلام (ترجمه جلد 46 بحار الأنوار)، ص: 30

بر نداشت و از دنیا رفت.

در حلیه ابی نعیم است که ابو حمزه ثمالی و منذر ثوری گفتند حضرت علی ابن الحسین فرمود از منزل خارج شدم تا باین دیوار رسیده تکیه بآن کردم، ناگاه چشمم بمردی افتاد دو جامه سفید داشت و در صورت من نگاه میکرد بمن گفت: علی بن الحسین چرا افسرده و غمگینی؟ اندوه تو بر دنیا است که روزی خدا نیکوکار و بدکار را فرا گرفته گفتم نه بر این موضوع ناراحت نیستم زیرا همان طور است که میگوئی.

گفت از آخرت ناراحتی که آن وعده درستی است و حاکم نیرومندی در آنجا قضاوت میکند از چه محزونی؟ گفتم از آشوب ابن الزبیر بيمناکم، خنديده گفت آیا دیده‌ای یک نفر بر خدا توکل کند و خدا او را ننگه ندارد؟ گفتم نه گفت دیده‌ای کسی از خدا بترسد خدا او را نجات ندهد؟ گفتم نه گفت دیده‌ای یک نفر از خدا در خواستی کند باو ندهد گفتم نه. در این موقع نگاهی کردم کسی در مقابل خود ندیدم، او خضر بود.

ابراهیم ادهم و فتح موصلی هر کدام گفتند با قافله در بیابان میرفتم احتیاجی پیدا کردم از قافله دور شدم، ناگهان دیدم پسری راه می‌رود، با خود گفتم سبحان الله بیابانی بی‌سر و ته این پسرک چه میکند، نزدیک او رفته سلام کردم جواب داد گفتم کجا می‌روی؟ گفت می‌روم بخانه خدا، عرض کردم عزیزم تو کوچکی هنوز بر تو واجب نشده، فرمود پیرمرد، ندیده‌ای کودکانی از من کوچکتر مرده‌اند؟ گفتم پس خوراکی و مرکب سواریت کو؟ گفت زاد من پرهیزگاری من است و مرکب سواریم دو پای من و هدفم مولایم هست، گفتم من خوراکی با تو نمی‌بینم.

گفت پیرمرد صحیح است یک نفر ترا دعوت کند تو از خانه غذای خودت را ببری؟ گفتم نه. فرمود کسی که مرا بخانه‌اش دعوت کرده آب و غذایم را میدهد، گفتم پای بردار تا زودتر بررسی، گفت من باید کوشش کنم او باید مرا برساند نشنیده‌ای خداوند در این آیه میفرماید **الذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا و ان الله لمع المحسنین**.

زندگانی حضرت سجاد و امام محمد باقر علیهما السلام (ترجمه جلد 46 بحار الأنوار)، ص: 31

در همین میان جوانی خوش صورت با لباسی سفید پیش آمد و کودک را در آغوش گرفته بر او سلام کرد. من بجوان گفتم ترا بآن خدائی که این ظاهر آراسته و زیبا را بتو داده این پسرک کیست؟ گفت او را نمیشناسی؟

او علی بن الحسین است، آنگاه رو بکودک نموده گفتم ترا بحق آباء گرامت این جوان کیست؟ فرمود او را نمیشناسی خضر است، که هر روز پیش ما می‌آید و سلام بما میکند گفتم ترا بحق آباء گرامت سوگند بدون خوراک چگونه این بیابان را طی میکنی؟ فرمود من خوراک دارم خوراکم چهار چیز است پرسیدم چه چیز؟ گفت 1- من تمام دنیا را مملکت خدا میدانم 2- تمام مردم را بنده و کنیز و عیال او 3- ارزاق و وسائل را در دست خدا میبینم 4- فرمان او را در هر چیز نافذ و جاری می‌یابم، گفتم خوب زاد و توشه‌ای داری ای زین العابدین تو با همین زاد از بیابانهای آخرت میگذری چه رسد به بیابانهای دنیا.^۸ در رجال کشی است که قاسم بن عوف گفت حضرت زین العابدین فرمود مبدا عزم سفر کنی و از این ناحیه خارج شوی که تا هفت سال پس از درگذشت من جستجویی از دانش نیست. پس از هفت سال یکی از فرزندان فاطمه (ع) پیا میخیزد که دانش از سینه‌اش چنان میجوشد مانند گیاه مرغزار که باران نرم نرم بر او ببارد.

راوی گفت پس از فوت علی بن الحسین علیه السلام تاریخ گذاشتم بدون یک روز کم یا زیاد در همان تاریخ که فرموده بود امام باقر علیه السلام شروع به پرورش افکار کرد.

⁸ (۱) سوره عنکبوت آیه ۶۹: هر که در راه ما کوشش کند راههای خود را باو نشان میدهم. خدا با نیکوکاران است.

در روایت ابو حمزه ثمالی است که عبد الله بن عمر خدمت زین العابدین رسیده گفت آقا شما مدعی هستید که یونس بن متی در شکم ماهی زندانی شد بواسطه اینکه بر او ولایت جدمان را عرضه داشتند توقف نمود، فرمود آری. عبد الله ابن عمر گفت اگر چنین است نشان بده دستور داد چشم من و او را با پارچه‌ای ببندند آنگاه پس از ساعتی امر کرد چشممان را باز کنیم متوجه شدیم کنار

(1) **سوره عنکبوت آیه 69:** هر که در راه ما کوشش کند راههای خود را باو نشان میدهیم. خدا با نیکوکاران است.

زندگانی حضرت سجاد و امام محمد باقر علیهما السلام (ترجمه جلد 46 بحار الأنوار)، ص: 32

دریا هستیم و امواج سیل آسا میخروشد.

عبد الله بن عمر گفت آقا خون من بگردن شما است مبادا مرا بکشتن دهی فرمود آرام باش گفתי نشان بده اگر راست میگوئی.

سپس فرمود ای ماهی، ناگهان یک ماهی مانند کوه سر از دریا برآورد میگفت لبیک لبیک یا ولی الله. پرسید تو که هستی؟ گفت من ماهی یونس ابن متی، فرمود جریان را نقل کن.

ماهی گفت خداوند هر پیامبری را مبعوث نمود از آدم تا رسید بجد بزرگوار شما محمد صلی الله علیه و آله ولایت شما خانواده را بر او عرضه داشت هر کدام پذیرفتند آسوده و راحت شدند، هر کدام درنگ نمودند و از حمل آن خودداری کردند گرفتار یک ناراحتی از قبیل آدم بگناه و نوح بغرق ابراهیم بآتش یوسف بچاه ایوب ببلا داود بخطا کاری تا بالاخره زمان بیونس رسید.

خداوند به یونس خطاب کرد دوست بدار امیر المؤمنین علی و ائمه طاهرین از نژاد او را در یک قسمت از گفتارش چنین بود که چگونه دوست بدارم کسی را که ندیده‌ام و نمیشناسم و با خشم رفت.

خداوند بمن وحی کرد که یونس را ببلع ولی استخوانش را نشکن در شکم من چهل روز بود در دریاها سیر میکرد و درون سه ظلمت فریاد میزد (لا إله إلا أنت سبحانک إنی كنت من الظالمین) خدای یکتا تو منزهی من اشتباه کردم ولایت علی و ائمه بعد از او را پذیرفتم پس از ایمان بولایت شما خداوند دستور داد او را بکنار دریا بیاندازم، فرمود ماهی بجای خود برگرد، او رفت آب بهم پیوست.

حماد بن حبیب کوفی گفت من در ناحیه زباله (محلّی است در راه مکه) از قافله عقب ماندم همین که تاریکی شب جهان را فرا گرفت پناه بدرختی بلند بردم، در سیاهی دل شب جوانی را دیدم آمد که لباس سفید در تن دارد و بوی مشک از او ساطع است هر چه قدرت داشتم خود را مخفی نمودم.

آماده نماز شد ایستاد و شروع باین مناجات کرد،

یا من حاز کل شیء مکتوبا

زندگانی حضرت سجاد و امام محمد باقر علیهما السلام (ترجمه جلد 46 بحار الأنوار)، ص: 33

و قهر کل شیء جبروتا اولج قلبی فرح الاقبال علیک و الحقنی بمیدان المطیعین لک.

آنگاه شروع بنماز کرد همین که اعضایش ساکن شد و از حرکت باز ایستاد رفتم به آنجائی که آماده نماز شد دیدم چشمه‌ای جاری است وضو گرفته آماده نماز شدم رفتم پشت سر آن جوان دیدم محرابی آراسته است مثل اینکه همان ساعت زینت داده شد هر وقت بآیه‌ای که نوید یا تهدیدی داشت میگذشت آن را با یک ناله و سوزی تکرار مینمود همین که تاریکی برطرف شد پپای خاست و میگفت ای کسی که پناه گمراهانی و پشتیبان بیمناکان عباد بتو پناهنده شدند تو را نگهبانی خوب یافتند کجا راحتی دید کسی که خود را برای غیر تو به رنج انداخت و کسی که جز ترا در نظر گرفت، خدایا تاریکی رفت من هنوز توشه‌ای که باید از خدمت تو نگرفته‌ام و نه از مناجات با تو سیر شدم خدایا درود خود را بر محمد و آلش بفرست و با من چنان معامله کن که شایسته مقام تو است یا ارحم الراحمین.

من ترسیدم او را نیام و بالاخره نفهم کیست، دست بدامن او انداخته گفتم ترا بحق آن کس که این رنج و ناراحتی را بر تو گوارا نموده و لذت شب زنده داری را عنایت کرده مرا از لطف و عنایت خود پناه ده که گمشده‌ام فرمود اگر براستی توکل داشتی گم نمیشدی اکنون از پی من بیا همین که بزیر درخت رسید دست مرا گرفت خیال کردم زمین زیر پایم کشیده می‌شود.

صبحگاه که سپیده دمید بمن فرمود مژده باد ترا صدای داد و فریاد حاجیان را شنیدم رو بآن جوان کرده گفتم ترا بحق آن کسی که روز قیامت باو امیدواری تو که هستی؟ فرمود اکنون که قسم دادی من علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب هستم.

در خرایج مینویسد، از کتاب مقتل احمد بن حنبل که سبب بیماری حضرت زین العابدین در کربلا این بود که زرهی را پوشید برایش بلند بود زیادی آن را با دست گرفت و پاره کرد.

زندگانی حضرت سجاد و امام محمد باقر علیهما السلام (ترجمه جلد 46 بحار الأنوار)، ص: 34

امالی شیخ طوسی، گفت حضرت زین العابدین بعنوان حج خارج شد رسید به بیابانی بین مکه و مدینه، به راهزنی برخورد، راهزن بامام فرمود پائین بیا فرمود منظورت چیست، گفت میخواهم ترا بکشم و هر چه داری ببرم فرمود من موجودی خود را با تو تقسیم میکنم و برایت حلال مینمایم، دزد گفت: نه، فرمود پس آنقدر بمن بده که بمنزل برسم، باز امتناع

کرد، باو فرمود خدایت کجاست؟ راهزن جوابداد خواب است، ناگاه دید دو شیر ژبان آمدند یکی سر و یکی دو پایش را گرفت، فرمود حالا دیدی خدایت در خواب است.

در مناقب از ابو مخنف نقل میکند که هنگام شهادت حسین (ع) حضرت زین العابدین خواب بود مردی را گماشته بود که هر کس باو قصد سوئی داشت دفاع کند.

در کتاب نجوم مینویسد مردی خدمت حضرت زین العابدین رسید اصحاب و یاران اطرافش را گرفته بودند، امام فرمود از کدام خانواده هستی عرضکرد مردی منجم و غیب گو و ردشناسم.

فرمود میخواهی بتو معرفی کنم مردی را که از وقتی تو آمده‌ای چهار هزار عالم را طی کرد؟ پرسید کیست؟ فرمود آن مرد را نمیگویم ولی اگر مایل باشی میگویم چه خورده‌ای و چه ذخیره نموده‌ای در خانه، عرضکرد بفرمائید فرمود تو امروز پنیر خوردی، در خانه بیست دینار داری که سه دینار آن وزن صحیح دارد، آن مرد گفت گواهی میدهم که تو حجت خدا و نماینده پروردگار و کلمه تقوایی امام فرمود تو نیز از صدیقین هستی که خدا دلت را بایمان آزمایش نموده.

محمد بن جریر طبری در کتاب امامت مینویسد، که هنگام وفات زین العابدین علیه السلام فرمود محمد! چه شبی است امشب گفت شب فلان پرسید از ماه چقدر گذشته عرضکرد فلان قدر فرمود این همان شبی است که

زندگانی حضرت سجاد و امام محمد باقر علیهما السلام (ترجمه جلد 46 بحار الأنوار)، ص: 35

بمن وعده داده‌اند آبی برای وضو خواست وقتی آوردند فرمود این آب موش دارد، یکی از حاضرین گفت هذیان میگوید فرمود چراغ بیاورید، آوردند داخل آب موشی بود، دستور داد آب را بریزند و آب دیگری بیاورند وضو گرفت و نماز خواند در آخر همان شب از دنیا رفت.

حضرت باقر فرمود پدرم با گروهی از غلامان خود و دیگران بطرف مکه میرفت همین که بیستان رسیدند خیمه را بیک طرف زدند، وقتی امام (ع) آمد فرمود چرا در این محل خیمه زده‌اید؟ اینجا مکان گروهی جنی از دوستان ما است خیمه زدن شما برای آنها ناراحتی ایجاد میکند، عرضکردند ما نمیدانستیم و شروع کردند بکندن خیمه‌ها ناگهان صدای شخصی که او را نمیدیدیم بلند شد که میگفت یا ابن رسول الله خیمه‌ها را از جای نکنید ما این ناراحتی را در راه شما تحمل میکنیم ضمناً هدیه‌ای برای شما آورده‌ایم آرزو داریم از آن میل بفرمائید باعث افتخار ما می‌شود مشاهده کردیم کنار خیمه چند طبق است که در آنها انگور، انار و موز و میوه‌های مختلف دیگر است.

امام (ع) همراهان خود را فرا خواند شروع کردند بخوردن میوه‌ها.

رجال کشی - مینویسد ابو خالد کابلی مدتی خدمتکار محمد بن حنفیه بود و او را امام میدانست، یک روز باو گفت فدایت شوم من مدتی است که خدمتکار شما بوده‌ام و بشما علاقمندم که این خود موجب مزید لطفی است از طرف شما قسم میدهم شما را بمقام پیغمبر و امیر المؤمنین آیا شما امام هستی که پیروی از شما بر تمام مردم واجب است فرمود قسم بزرگی دادی امام بر من و تمام مردم علی بن الحسین است.

ابو خالد پس از شنیدن این حرف خدمت زین العابدین علیه السلام رسید و اجازه شرفیابی خواست، اجازه یافته داخل شد، امام فرمود بارک الله کنکر! چه شده تو بدیدن ما نمی آمدی؟

ابو خالد بسجده افتاد و شکر خدای را نمود از سخن حضرت زین العابدین عرضکرد خدای را سپاس که قبل از مردن امامم را شناختم، امام فرمود چطور امام را شناختی عرضکرد زیرا شما مرا باسمى خواندی که مادرم هنگام ولادت

زندگانی حضرت سجاد و امام محمد باقر علیهما السلام (ترجمه جلد 46 بحار الأنوار)، ص: 36

نامیده بود، و از آن فراموش کرده بودم. مدتی خدمتکار محمد بن حنفیه بودم و او را امام میدانستم تازگی از او سؤال کردم و قسمش دادم بحق پیغمبر و امیر المؤمنین که امام کیست؟ مرا بسوی شما راهنمائی کرد، گفت شما امام بر او و تمام مردم هستی.

وقتی خدمت شما رسیدم مرا با نامی صدا زدی که مادرم نهاده بود فهمیدم شما امامی هستی که اطاعت او بر من و هر مسلمانی واجب است.⁹

در بابهای آینده بسیاری از اخبار که مشتمل بر اعجاز زین العابدین علیه السلام است خواهد آمد. روایت شده در یکی از مؤلفات اصحاب که مردی از بزرگان بلخ بیشتر سالها بحج میرفت و در مدینه پیغمبر را نیز زیارت میکرد حضرت علی بن الحسین را هم زیارت مینمود و برای آن جناب تحفه و هدایای زیادی می آورد و مسائل دینی خود را می پرسید بشهر خویش برمیگشت.

زنش باو گفت تحفه و هدایای زیادی می بری ولی آن آقا بتو چیزی نمیدهد، گفت آن شخصی که من برایش هدیه میبرم مالک دنیا و آخرت و تمام چیزهایی است که در دست مردم است زیرا او خلیفه خداست در زمین و حجت اوست او پسر پیغمبر و امام ما است. زن پس از شنیدن این حرف دیگر چیزی نگفت.

در سال بعد نیز عازم حج شد و خدمت زین العابدین علیه السلام رسیده سلام نمود و دستش را بوسید، آن جناب مشغول غذا خوردن بود باو نیز تعارف کرد شروع بخوردن نمود، پس از صرف غذا آفتابه و طشت خواست.

⁹ (۱) از خرایج و رساله ثار شیخ بن نما نیز این روایت شده.

آن مرد از جای حرکت کرد و آب بر روی دست امام ریخت، فرمود تو مهمان ما هستی چطور آب بر دست ما میریزی؟ عرضکرد من علاقه دارم فرمود حالا که دوست داری چیزی بتو نشان میدهم که خیلی مورد علاقه تو است و خوشحال میشوی، آن مرد آب ریخت تا یک سوم طشت پر آب شد، امام

(1) از خرایج و رساله ثار شیخ بن نما نیز این روایت شده.

زندگانی حضرت سجاد و امام محمد باقر علیهما السلام (ترجمه جلد 46 بحار الأنوار)، ص: 37

علیه السلام فرمود چه می بینی؟ آن مرد عرضکرد آب، فرمود این یاقوت قرمز است دو مرتبه نگاه کرد دید بقدرت خدا یاقوت قرمز شده.

فرمود بریز آب را، ریخت تا دو سوم طشت پر آب شد فرمود این چیست عرضکرد آب است، فرمود نه زمرد سبز است، باز نگاه کرد دید زمرد سبز است. باز فرمود آب را بریز ریخت تا طشت پر شد پرسید این چیست؟ عرضکرد آب است، فرمود نه در سفید است نگاه کرد دید در سفید است طشت پر شد از سه نوع جواهر در، یاقوت، زمرد، آن مرد در شگفت شده خود را انداخت روی دستهای مولا شروع بیوسیدن کرد.

فرمود ما چیزی نداریم که پاداش تحفه و هدیه ترا بدهیم همین جواهر را عوض هدیه خود بردار از طرف ما، پوزش بخواه از زنت که ما را سرزنش کرده بود، آن مرد سر بزیر افکنده پرسید آقا چه کسی سخن زنت را برای شما نقل کرد واقعا شما از خاندان نبوت هستید، آنگاه از امام وداع نموده بجانب بلخ رهسپار شد.

وقتی بمنزل رسید جواهر را پیش همسر خود نهاده جریان را شرح داد آن زن سجده شکر بجای آورد و شوهرش را قسم داد که او را خدمت امام ببرد در سال بعد که عازم حج شد همسرش را نیز با خود برد، در بین راه مریض شد و نزدیک مدینه از دنیا رفت، آن مرد خدمت امام رسید و با گریه جریان فوت همسر خود را نقل کرد.

امام علیه السلام دو رکعت نماز خواند و دعاهائی کرد سپس توجه بآن مرد نموده فرمود برو پیش همسرت خداوند او را بلطف و کرمش زنده کرد.

مرد بسرعت بمنزل برگشت همین که داخل خیمه شد دید زنت نشسته منتظر اوست صحیح و سالم.

پرسید چطور خداوند ترا زنده کرد، سوگند خورد که عزرائیل آمد و روح مرا قبض نمود و بطرف بالا برد ناگاه شخصی بدین شکل و شمایل آمد اوصاف آن آقا را که نقل میکرد شوهرش گفت همان زین العابدین است گفت

زندگانی حضرت سجاد و امام محمد باقر علیهما السلام (ترجمه جلد 46 بحار الأنوار)، ص: 38

همین که ملک الموت چشمش باو افتاد گفت السلام عليك يا حجة الہ السلام عليك يا زين العابدین جواب داده باو گفت روح این زن را برگردان او زیارت ما آمده بود من از خدا خواسته‌ام که سی سال دیگر زنده بماند و زندگی خوشی داشته باشد چون زیارت ما آمده بود.

ملک الموت گفت به دیده منت روح مرا بجسد برگرداند، من با چشم دیدم ملک الموت دست آن آقا را بوسید و رفت، آن مرد دست زن خود را گرفت و خدمت زین العابدین آورد موقعی که آقا با اصحاب خود نشسته بود ناگاه زن خود را بر زانوان امام انداخته میبوسید و میگفت بخدا قسم این آقا و مولای من است، همین آقا مرا با دعای خودش زنده کرد آن زن و مرد بقیه عمر خود را در خدمت زین العابدین بسر بردند.

برسی در مشارق الانوار مینویسد مردی بزین العابدین عرضکرد چه چیز ما را بر دشمنانمان امتیاز میدهد، با اینکه میان آنها از ما زیاتر هست امام فرمود مایلی امتیاز خود را بر آنها مشاهده کنی عرضکرد آری دست بر چشمش مالیده فرمود نگاه کن یک مرتبه آن مرد ناراحت شده عرضکرد مرا بحالت اولی برگردان من در مسجد غیر خرس و میمون و سگ چیزی نمی‌بینم دست بر صورتش مالید بحالت اول برگشت.

باب چهارم مستجاب شدن دعای امام علیه السلام

ثابت بنانی گفت من و گروهی از عباد بصره از قبیل ایوب سجستانی و صالح مری و عتبه الغلام و حبیب فارسی و مالک بن دینار بحج رفتیم، همین که داخل مکه شدیم دیدیم مردم از نظر آب در مضیقه هستند و از شدت تشنگی ناراحتند چون باران کم باریده بود.

مردم متوسل بما شدند و تقاضای طلب باران نمودند رفتیم بجانب کعبه پس از طواف با تضرع و زاری از خدا درخواست باران نمودیم ولی دعای ما اجابت نشد، در همین میان جوانی که اندوه ناراحتی غم در چهره‌اش آشکارا

زندگانی حضرت سجاد و امام محمد باقر علیهما السلام (ترجمه جلد 46 بحار الأنوار)، ص: 39

دیده میشد وارد شد و طوافی نمود سپس روی بما آورده فرمود مالک بن دینار و ثابت بنانی و ایوب سجستانی و صالح مری و عتبه الغلام و حبیب فارسی و یا سعد یا عمر یا صالح اعمی، رابعه، سعدانه، یا جعفر بن سلیمان، عرضکردیم بله ای جوان؟

فرمود یک نفر از شما را خدا دوست نمیداشت؟ گفتیم ما دعا کردیم بر خداست که اجابت نماید، روی بجانب کعبه نموده و از آنجا بسجده رفت.

در سجده میگفت الهی ترا بعلاقه‌ای که بمن داری اینها را از باران سیراب کن، هنوز دعایش تمام نشده بود که باران چون دهانه مشک باریدن گرفت، گفتم جوان از کجا فهمیدی ترا دوست دارد؟ جوابداد اگر مرا دوست نمیداشت بخانه‌اش دعوت نمیکرد چون دعوت کرده فهمیدم مرا دوست دارد.

بهمین جهت او را بعلاقه‌اش قسم دادم از پیش ما رفت و این شعر را خواند.

معرفة الرب فذاک الشقی

من عرف الرب فلم تفنه

فی طاعة الله و ما ذا لقی

ما ضر فی الطاعة ما ناله

و العز کل العز للمتقی

ما یصنع العبد بغير التقی

از مردم مکه پرسیدم این جوان کیست؟ گفتند علی بن الحسین بن علی ابن ابی طالب است.

مناقب شهر آشوب مینویسد حضرت حسین که شهید شد هفتاد و چند هزار دینار قرض داشت، حضرت زین العابدین از این جریان ناراحت بود بطوری که از خورد و خوراک و خواب باز مانده بود شبی در خواب دید باو گفتند ناراحت نباش بواسطه قرض پدرت خداوند آن را از مال بجنس پرداخت نمود.

با خود گفت من در اموال پدرم چیزی سراغ ندارم که معروف بمال جنس باشد شب دوم نیز همان خواب را دید، از خانواده خود پرسید یکی از بانوان گفت پدرت غلامی داشت بنام بجنس که چشمه آبی در ذی خشب در اختیار او گذاشته بود، وقتی جستجو کرد معلوم شد صحیح است چند روز بیشتر

زندگانی حضرت سجاد و امام محمد باقر علیهما السلام (ترجمه جلد 46 بحار الأنوار)، ص: 40

نگذشته بود که ولید بن عتبۀ بن ابی سفیان پیغام فرستاد بزین العابدین که پدرت چشمه‌ای در ذی خشب دارد بنام بجنس اگر مایلی من آن را میخرم.

علی بن الحسین جواب داد که میفروشم در مقابل قرض پدرم مبلغ قرض را تعیین نمود.

او هم قبول کرد آب شب شنبه را برای سکینه استثناء نمود، حضرت زین العابدین پیوسته دعا میکرد خدا کشته قاتل پدرش را باو نشان دهد وقتی مختار کشندگان حسین را کشت سر عبید الله زیاد و عمر سعد را با پیکری برای امام فرستاد

به پیک گفت او شب نماز میخواند پس از نماز صبح میخوابد بعد حرکت میکند پس از مسواک نمودن برایش غذا می آورند وقتی در خانه رفتی سؤال کن هر وقت سفره گسترده بود اجازه بگیر و دو سر را بگذار روی سفره اش بگو مختار سلام میرساند و میگوید یا ابن رسول الله خداوند انتقام ترا گرفت.

پیک تمام دستورات را انجام داد، همین که زین العابدین روی سفره دو سر را دید بسجده رفته گفت سپاس خدای را که دعای مرا مستجاب نمود و انتقام خون پدرم را گرفت در باره مختار دعای خیر نمود.

دلایل حمیری، منهال بن عمرو گفت پس از انجام مراسم حج وارد خدمت زین العابدین شدم، بمن فرمود منهال. حرمه بن کاهل اسدی چه میکند عرض کردم وقتی آمدم زنده بود دست دراز کرده گفت خدایا باو حرارت آهن را بچشان، خدایا باو حرارت آتش را بچشان.

منهال گفت از آنجا بکوفه باز گشتم مختار خروج کرده بود بین من و او سابقه دوستی بود سوار شدم تا باو سلام نمایم دیدم اسب سواری خود را خواست و سوار شد منم با او رفتم تا رسید به کناسه، در آنجا ایستاد چون کسی که انتظار شخصی را دارد فرستاده بود از پی حرمه بن کاهل اسدی، او را آوردند همین که چشمش باو افتاد گفت خدا را شکر که مرا بر تو پیروز کرد دستور داد شترکش بیاید.

زندگانی حضرت سجاد و امام محمد باقر علیهما السلام (ترجمه جلد 46 بحار الأنوار)، ص: 41

اول دستهای او را بدستور مختار قطع نمودند بعد گفت پاهایش را قطع کنید، پس از قطع دو پایش امر کرد آتش بیافروزند یک بار هیزم آوردند پیکر او را در میان آتش نهادند، لهیب آتش پیکرش را سوخت من گفتم سبحان الله سبحان الله. مختار توجهی بمن نموده گفت چرا سبحان الله میگوئی؟

گفتم من خدمت زین العابدین رسیدم از من پرسید حرمه چه میکند؟

عرض کردم هنوز زنده است دست بدعا برداشته گفت خدایا باو حرارت آهن را بچشان باو حرارت آتش را بچشان. مختار گفت ترا بخدا سوگند جدا این سخن را از آن مولا شنیدی؟ گفتم بخدا سوگند عین همین جملات را فرمود، مختار از اسب پیاده شد دو رکعت نماز خواند بعد بسجده رفت سجده طولانی، بعد سر از سجده برداشت و براه خود ادامه داد من نیز با او رفتم تا رسید بدر خانه ما تقاضا کردم نهار را با او صرف کنم.

گفت منهال تو میگوئی علی بن الحسین سه دعا کرد خدا دعایش را بدست من مستجاب نمود باز تقاضا میکنی غذا بخورم امروز باید بشکرانه این نعمت روزه بگیرم.

باب پنجم مکارم اخلاق و دانش آن جناب و اقرار دوست و دشمن بمقامش

محمد بن جعفر و دیگران گفتند یکی از بستگان علی بن الحسین علیه السلام آمد خدمت ایشان بطوری که میشنید شروع بناسزا گفتن بآن جناب کرد و سخنی با او نگفت همین که رفت امام علیه السلام بحاضرین گفت شنیدید چه گفت؟ من مایلم با هم برویم ببینید من چگونه پاسخ او را میدهم. گفتند حاضریم ما مایل بودیم که پاسخ او را بدهی.

امام کفش پوشیده براه افتاد زیر زبان این آیه را تلاوت میکرد (و الکاظمین الغیظ و العافین عن الناس و الله یحب المحسنین). فهمیدم که چیزی باو نخواهد گفت رسید درب منزل آن مرد او را صدا زده فرمود بگوئید علی بن الحسین با تو کار دارد.

زندگانی حضرت سجاد و امام محمد باقر علیهما السلام (ترجمه جلد 46 بحار الأنوار)، ص: 42

آن مرد بیرون آمد آماده بود که با هر ناراحتی مقابله کند یقین داشت که مولا برای کیفر عمل زشتی که او کرده بود آمده، امام علیه السلام فرمود برادر تو هم اکنون پیش من آمدی و چنین و چنان گفتی، اگر راست گفتی از خدا طلب آمرزش میکنم در صورتی دروغ گفته باشی خدا ترا بیامرزد، آن مرد پیشانی امام را بوسیده گفت نه آنچه گفتم در تو نیست من شایسته ترم به آن نسبتها.

راوی گفت آن مرد حسن بن حسن بوده. در کافی است حضرت صادق فرمود حضرت علی بن الحسین بر چند نفر جذامی گذشت مولا سوار بر الاغ بود آنها مشغول غذا خوردن بودند امام را بخوردن غذا دعوت کردند فرمود اگر من روزه نداشتم میخوردم وقتی بمنزل رسید دستور داد غذا تهیه کنند و در تهیه غذا هر چه میتوانند از خرج مضایقه نکنند آنها را بمنزل دعوت کرد و با ایشان غذا خورد.

ابو حمزه ثمالی گفت خدمت زین العابدین سخن از گرانی نرخها شد فرمود مرا کاری نیست رزق بر خداست گران شود یا ارزان گردد.

در کتاب فلاح السائل عبد العزیز عبدی از ابن ابی یعفور نقل میکند که حضرت صادق فرمود هر وقت علی بن الحسین آماده نماز میشد تنش میلرزید و رنگش زرد میشد چون شاخه خرما میلرزید.

واقدی از عبد الله بن محمد پسر عمرو بن علی نقل کرد که هشام ابن اسماعیل با من خیلی بد رفتاری میکرد (والی مدینه بود از طرف عبد الملک مروان ولید بن عبد الملک او را عزل کرد) حضرت علی بن الحسین را بشدت آزرده.

پس از آنکه ولید او را عزل نمود دستور داد بایستد تا مردم انتقام خود را بگیرند^{۱۰} حضرت علی بن الحسین از کنار او بگذشت در نزدیکی خانه مروان او را نگهداشته بودند باسماعیل سلام کرد علی بن الحسین قبلاً دستور داده بود به نزدیکان خود که متعرض او نشوند.

(۱) در روایت دیگری است که میگفت فقط من از علی بن الحسین میترسم.

زندگانی حضرت سجاد و امام محمد باقر علیهما السلام (ترجمه جلد 46 بحار الأنوار)، ص: 43

در روایت دیگر پیغام داد هر احتیاج مالی داری بگو برطرف کنم از طرف ما خاطر جمع باش، هشام گفت خدا میداند رسالت به که بدهد.

مناقب مینویسد، روایت شده علی بن الحسین غلامش را دو مرتبه صدا زد جوابش را نداد در مرتبه سوم که جواب داد فرمود پسر صدای مرا نشنیدی گفت: چرا. فرمود چرا جواب ندادی؟ گفت چون از تو نمیترسیدم، فرمود الحمد لله که غلامم از من بیمناک نیست.

ابن اسحاق گفت در مدینه چندین خانوار زندگی میکردند که خوراک آنها میرسید و احتیاج بکسی نداشتند نمیدانستند از کجا می آید پس از فوت علی ابن الحسین مقرر می آنها نرسید.

عمرو بن دینار گفت زید بن اسامه بحالت احتضار رسید در آن حال گریه میکرد علی بن الحسین پرسید چرا گریه میکنی گفت پانزده هزار دینار مقروضم و چیزی ندارم که بوسیله آن پرداخت شود علی بن الحسین فرمود گریه نکن قرض تو بعهد من تمام آن را پرداخت کرد.

زهری گفت با حضرت زین العابدین رفته پیش عبد الملک بن مروان اثر سجده ای که در پیشانی علی بن الحسین دید خیلی بزرگ شمرد عرض کرد واقعا در راه عبادت خدا کوشش میکنی، خداوند بتو عنایت فراوان دارد پاره تن پیغمبری قرابت نزدیک و نسبت زیاد تو مقامی ارجمند بین خانواده خود و اهل زمان داری، دارای علم و فضل و دین و ورعی هستی که احدی پیش از تو و بعد از تو دارای این مقام نبوده اند جز اجداد طاهربنت شروع کرد بتعریف و ستایش آن مولا.

علی بن الحسین فرمود آنچه ذکر کردی از لطف خدا و تائید و توفیقش کجا میتوان شکر و سپاس نعمت او را نمود. آنقدر پیامبر در نماز ایستاد تا قدمهایش ورم کرد چنان در روزه داری تشنه میشد آب دهانش خشک میگرددید، گفتند یا رسول الله مگر خداوند وعده مغفرت بتو نداد؟ میفرمود بنده شکر گزار خدا نباشم؟

¹⁰ (۱) در روایت دیگری است که میگفت فقط من از علی بن الحسین میترسم.

زندگانی حضرت سجاد و امام محمد باقر علیهما السلام (ترجمه جلد 46 بحار الأنوار)، ص: 44

خدای را سپاس بر نعمت و آزمایشش و او را ستایش از ابتدا تا انتهای روزگار بخدا سوگند اگر اعضايم قطع شود و چشمانم بر روی سینه‌ام بیفتد هنوز سپاس یک دهم از یک نعمت از نعمتهای بی‌شمارش را نکرده‌ام ستایش تمام ستایشگران بپایه یک نعمت او نمیرسد.

بخدا سوگند از کوشش در شکرگزاری فرو گذار نخواهم بود تا او ببیند که پیوسته در ستایش اویم در شب و روز آشکارا و پنهان اگر خانواده‌ام و مردم بر من حقوقی نداشتند که بناچار باید آن حقوق را مراعات نمود پیوسته چشم به آسمان میدوختم و دل در گرو او مینهادم تا جان در بدن دارم در این موقع اشگ از دیدگان فرو ریخت عبد الملک نیز گریه کرد.

گفت چقدر فاصله است بین بنده‌ای که جویای آخرت باشد و در آن راه کوشش کند و بین کسی که طالب دنیا است از هر راه که شد دیگر نصیبی در آخرت ندارد و آنگاه از نیازهای مولا سؤال کرد و علت آمدنش را پرسید و وساطت او را در باره کسانی که واسطه شده بود پذیرفت و مبلغ هنگفتی در اختیار ما گذاشت.

مناقب، مینویسد شیطان بصورت افعی که دارای ده سر است با نیشهای تیز در آمد چشمهای قرمز سهمگین داشت از درون زمین محل مسجد زین العابدین در آمد و در محراب عبادتش پیچید امام را هراسی در دل پیدا نشد و باو توجهی نمود شروع کرد با نیشهای خود سر انگشتان امام را گاز میگرفت و نیش میزد باز باو توجه نکرد و پایش را بر نمیداشت هیچ شک و اشتباه در نماز و قرآنش پیش نیامد.

در این موقع از آسمان شهاب آتش زائی بر شیطان فرود آمد همین که این شهاب بدید فریادی زد و بصورت اولی خود کنار علی بن الحسین ایستاد، گفت یا علی بن الحسین تو سرور عبادت‌کنندگانی چنانچه نام گرفته‌ای من شیطانم بخدا قسم عبادت پیمبران از پدرت آدم تا زمان ترا دیده‌ام کسی را چون تو عابد نیافته‌ام شیطان رفت امام همان طور مشغول نماز خود بود و سخن شیطان

زندگانی حضرت سجاد و امام محمد باقر علیهما السلام (ترجمه جلد 46 بحار الأنوار)، ص: 45

او را از نماز باز نمیداشت تا نمازش تمام شد.

در کافی است عبد الله بن حارث گفت حضرت زین العابدین شیشه‌ای از مشک در جا نماز داشت هر وقت بنماز میایستاد از آن بر خود میمالید.

حضرت صادق فرمود یکی از غلامان زین العابدین علیه السلام در شب سردی با امام برخورد نمود که جبه و ردائی از خز و عمامه‌اش نیز از خز بود و خود را غالیه (عطر مخصوصی) عطر آگین کرده بود.

غلام عرضکرد آقا در چنین ساعتی با چنین سر وضعی کجا تشریف میبرید فرمود میروم بمسجد جدم پیغمبر تا از خداوند حوریه خواستگاری کنم.

ثمالی گفت زین العابدین را دیدم نشسته یک پای بر روی ران دیگرش نهاده گفتم مردم این طور نشستن را زشت می‌شمارند و میگویند این نشستن خداست، فرمود بواسطه خستگی و رنجوری این طور نشسته‌ام خدا را خستگی و رنج فرا نمیگیرد و خواب و چرت برایش نیست.

حضرت صادق فرمود علی بن الحسین وقتی سوار میشد روی مرکب خود پارچه‌ای از مخمل قرمز مینهاد و بر آن سوار میشد.

حضرت صادق فرمود زین العابدین علیه السلام سه مرتبه مریض شد هر مرتبه وصیت مخصوصی میکرد پس از بهبودی وصیت خود را اجرا مینمود.

در امالی شیخ است که فاطمه دختر امیر المؤمنین چون ناراحتی حضرت زین العابدین را از عبادت مشاهده کرد، رفت پیش جابر بن عبد الله انصاری فرمود جابر تو که از صحابه پیامبری ما بر شما حقوقی داریم یکی از آنها اینست که اگر دیدید یک نفر از ما خود را از پرستش و عبادت زیاد بکشتن میدهد او را تذکر دهید و بخواهید جان خود را حفظ نماید.

اینک علی بن الحسین علیه السلام یادگار برادرم چنان رنجور و ناتوان شده و از زیادی عبادت پیشانی و دو کف دست و زانوانش پینه بسته جابر بطرف خانه زین العابدین رهسپار شد، درب خانه حضرت باقر محمد بن علی با چند نفر از بچه‌های بنی هاشم بودند جابر آن جناب را دید می‌آید گفت راه

زندگانی حضرت سجاد و امام محمد باقر علیهما السلام (ترجمه جلد 46 بحار الأنوار)، ص: 46

رفتن تو شبیه راه رفتن پیامبر است تو که هستی پسر جان؟ فرمود من محمد بن علی بن الحسینم. جابر شروع بگریه نموده گفت بخدا قسم تو واقعا شکافنده (باقر) علمی نزدیک من بیا پدرم فدایت، همین که نزدیک آمد گریانش را روی آن باز نمود دستش را روی سینه‌اش گذاشته بوسید و صورت و گونه‌اش را روی آن گذاشت گفت من از طرف جدت پیامبر بتو سلام میرسانم او بمن دستور داد که با تو چنین کنم.

بمن فرمود تو زنده خواهی بود یکی از فرزندانم بنام محمد را درک کنی که شکافنده دانش است و فرمود تو آنقدر عمر میکنی که کور میشوی باز بینا خواهی شد. بعد گفت از پدرت برایم اجازه بگیر.

حضرت باقر داخل شد و جریان را عرض کرد که پیرمردی بر در خانه است و با من چنین و چنان کرد، امام فرمود او جابر بن عبد الله است، پرسید از تمام بچه با تو فقط چنان گفت و چنان کرد، عرض کرد بلی فرمود قصد بدی نداشته خواسته است خون ترا بجوش آورد، اجازه ورود جابر را داد داخل شد دید از عبادت زرد و ناتوان شده، امام علیه السلام از جای حرکت نمود و احوالپرسی شایانی از جابر کرده او را پهلوی خود نشانید.

جابر شروع بصحبت نموده گفت یا ابن رسول الله مگر نمیدانی خداوند بهشت را برای شما و دوستانتان آفریده و جهنم را برای دشمنان و مخالفین شما پس چرا این قدر خود را ناراحت میکنی.

زین العابدین علیه السلام فرمود ای صحابه پیامبر مگر جدم نمیتوانست که آمرزیده شده است چرا کوشش در عبادت میکرد پدر و مادرم فدایش، تا جایی که پاهایش تا ساق ورم کرد عرض کردند با اینکه گناه گذشته و آیندهات را خدا بخشیده باز چنین عبادت میکنی؟ فرمود بنده شاکر خدا نباشم؟

وقتی جابر دید سخنش در آن آقا اثری ندارد که دست از جدیت باز دارد عرض کرد آقا پس جان خود را حفظ کن تو از خانوادهای هستی که خداوند بواسطه آنها بلا را دفع میکند و رنج و ناراحتی را برطرف مینماید و از آسمان

زندگانی حضرت سجاد و امام محمد باقر علیهما السلام (ترجمه جلد 46 بحار الأنوار)، ص: 47

باران میفرستد امام فرمود جابر من از روش پدر و جدم دست بر نمیدارم تا زنده باشم.

جابر بکسانی که حضور داشتند گفت من در میان اولاد انبیاء چون علی ابن الحسین ندیده‌ام مگر یوسف پیغمبر، بخدا قسم فرزندان علی بن الحسین بهتر از فرزندان یوسف بن یعقوب هستند از این خانواده است کسی که زمین را پر از عدل و داد مینماید چنانچه پر از ستم شده.

در خصال مینویسد حضرت باقر فرمود علی بن الحسین در شبانه روز هزار رکعت نماز میخواند همان طور که امیر المؤمنین علیه السلام میخواند زیرا پانصد نخله خرما داشت در کنار هر درخت دو رکعت نماز میخواند.

هر وقت بنماز میایستاد رنگش تغییر میکرد چون بنده ذلیلی در مقابل پادشاه مقتدری میایستاد اعضایش از خوف خدا میلرزید چنان نماز میخواند مثل کسی که آخرین نماز اوست دیگر بعد از این عمر نمیکند تا نماز بخواند یک روز نماز میخواند رداء از شانه‌اش افتاد آن را درست نکرد تا نمازش تمام شد.

یکی از اصحاب در مورد این کار سؤال کرد فرمود وای بر تو میدانی در مقابل چه کسی هستم؟ نماز بنده آنقدر قبول می‌شود که با دل توجه داشته باشد آن مرد عرض کرد پس در این صورت ما هلاک شدیم، فرمود نه خداوند نقص نمازهای شما را بوسیله نافله جبران میکند.

در شب تاریک از منزل خارج میشد و انباناها را بر پشت میکشید که درون آنها کیسه‌های پول از درهم و دینار بود گاهی با پشت خود خوراکی یا هیزم حمل مینمود بدر خانه محتاجین می‌آمد یک در میزد هر کس درب را باز میکرد باو میداد هر وقت بفقیری چیزی میداد صورت خود را میپوشانید تا او را نشناسند، بعد از فوت نیافتند کسی را که چنین کند فهمیدند آن کس علی ابن الحسین علیه السلام بوده وقتی پیکر آن امام را بر روی تخته گذاشتند برای غسل بر پشت مبارکش اثری چون کوهان شتر بود بواسطه انبانهایی که بدر خانه

زندگانی حضرت سجاد و امام محمد باقر علیهما السلام (ترجمه جلد 46 بحار الأنوار)، ص: 48

فقراء و مستمندان میبرد.

یک روز بیرون آمده بود با ردائی از خز گدائی سر راهش را گرفت و چنگ بر ردا زد امام ردا را رها کرده رفت در زمستان لباس خز می‌خرید و در تابستان میفروخت و بهایش را صدقه میداد.

در روز عرفه چشمش بگروهی افتاد که از مردم درخواست کمک میکردند فرمود وای بر شما در چنین روز از غیر خدا درخواست میکنید امروز امید است که بچه‌های در رحم با اینکه عملی انجام نداده‌اند سعادت‌مند شوند.

آن جناب از غذا خوردن با مادر خود امتناع داشت سؤال کردند که شما با آن کوششی که در باره رحم داری و از همه مردم نسبت بخویشاوند مهربانتری چرا با مادر خود غذا نمیخوری فرمود من میترسم لقمه‌ای را بردارم که چشم مادرم بآن لقمه باشد.

شخصی عرضکرد یا ابن رسول الله من شما را در راه خدا بسیار دوست میدارم گفت بار خدایا من بتو پناه میبرم از اینکه کسی مرا بواسطه تو دوست داشته باشد ولی تو مرا دشمن بداری و با شتر مخصوصی که داشت بیست مرتبه بحج رفت حتی یک بار هم آن شتر را با شلاق نزد وقتی شتر مرد دستور داد او را دفن کنند تا پیکرش را درنده‌ها نخورند.

اوصاف امام را از کنیزش پرسیدند گفت مختصر بگویم یا مطول گفتند نه مختصر. گفت هرگز روز برایش غذا نیاوردم (یعنی پیوسته روزه داشت) و هرگز شب برایش رختخواب نگستردم (یعنی شبها پیوسته عبادت مشغول بود) روزی گذشت از کنار چند نفر که بدگوئی از او میکردند فرمود اگر راست میگوئید خدا مرا بیمارزد اگر دروغ میگوئید خدا شما را بیمارزد.

هر زمان دانشجوئی خدمتش میرسید میفرمود مرحبا بکسی که سفارش پیغمبر را مراعات نموده سپس میفرمود جوینده دانش وقتی از منزل خود خارج می‌شود پای بر هیچ خشک و تری از زمین نمیگذارد مگر اینکه تا زمین هفتم برای او تسبیح میکنند.

زندگانی حضرت سجاد و امام محمد باقر علیهما السلام (ترجمه جلد 46 بحار الأنوار)، ص: 49

عهده دار مخارج صد خانوار از فقراء مدینه بود، خوشحال میشد اگر بر سر سفره‌اش یتیمان در ماندگان و زمین گیران و بیچارگان که وسیله گذران ندارند حاضر میشدند، کسی که دارای خانواده بود از غذای خود برای خانواده آنها میبرد.

شروع بخوردن غذا نمیکرد مگر اینکه ابتدا بمقدار آن غذا صدقه میداد، در هر سال هفت پینه از محل سجده‌اش کنده میشد بواسطه زیاد نماز خواندن همه آنها را جمع میکرد پس از فوت با او دفن نمودند.

بیست سال بر پدرش حسین علیه السلام گریه کرد هر وقت غذا می‌آوردند اشک میریخت تا اینکه یکی از غلامانش گفت آقا ممکن است یک روز گریه شما تمام شود فرمود وای بر تو یعقوب دوازده پسر داشت یکی از نظر او پنهان شد از زیادی گریه چشمانش سفید شد و موی سرش از کثرت اندوه به پیری گرائید از غم خمیده شد با اینکه پسرش زنده بود من دیدم پدر و برادر و عمو و هفده نفر از خانواده‌ام کشته شدند در کنارم چگونه اندوهم تمام می‌شود.

بزهری گفتند چه کسی از همه مردم زاهدتر است در دنیا؟ گفت علی بن الحسین. بین او و محمد بن حنفیه اختلافی بود در صدقات علی بن ابی طالب علیه السلام بایشان پیشنهاد کردند اگر بولید بن عبد الملک مراجعه کنی رفع این گرفتاری را مینماید زیرا بین او و محمد بن حنفیه دوستی است در آن زمان زین العابدین علیه السلام و ولید هر دو در مکه بودند فرمود وای بر تو در حریم خدا از غیر خدا انسان طلب کند من دنیا را از خدا میل ندارم طلب کنم چگونه از مخلوقی چون خودم طلب کنم.

زهری گفت بواسطه این زهد و پارسائی خداوند هیبت او را در دل ولید انداخت که بنفع او حکومت کرد.

سفیان بن عیینه از زهری پرسید علی بن الحسین را دیده‌ای؟ گفت آری کسی از او با فضیلت تر نیست خدا شاهد است که برایش دوستی در پنهانی و دشمنی آشکارا نمی‌بینم. گفتند این جریان چگونه است؟ گفت هر کس با او

زندگانی حضرت سجاد و امام محمد باقر علیهما السلام (ترجمه جلد 46 بحار الأنوار)، ص: 50

کمال علاقه و محبت را داشت وقتی مقام و شخصیت و فضیلت زین العابدین را مشاهده میکرد بر او رشک میبرد. هر کس با او دشمن بود باز بواسطه شدت مدارائی که داشت با او معامله دوستانه میکرد.

حضرت صادق علیه السلام فرمود پدرم میگفت حضرت زین العابدین علیه السلام هر وقت بنماز میایستاد چون ساقه درختی بود که حرکت نمیکرد مگر مقداری که باد حرکت دهد.

تهذیب مینویسد: حضرت علی بن الحسین از مدینه بمسجد کوفه آمد فقط چهار رکعت نماز در مسجد کوفه خواند سوار شتر خود شده راه مدینه را از پیش گرفت.

از کافی - حضرت صادق فرمود حضرت زین العابدین هر وقت ماه رمضان میشد سخن جز بدعا و تسبیح و استغفار و تکبیر نمیگفت پس از افطار عرض میکرد بار الها اگر بخواهی بیمارزی می‌آمرزی.

حضرت صادق فرمود علی بن الحسین هر وقت خطبه عقد را میخواند خیلی مختصر و کوتاه اجراء میکرد بر سر سفره غذا بلا فاصله میگفت الحمد لله و صلی اله علی محمد و آله و استغفار میکرد میفرمود این ازدواج را برقرار کردم با همان شرطی که خداوند مقرر فرموده.

از سفیان بن عیینه نقل شده که زهری گفت در شب سردی بارانی حضرت زین العابدین را دیدم که بر پشت خود انبانی آرد گرفته میرفت عرض کردم این چیست؟ فرمود سفری در پیش دارم که زاد و توشه آن را بمکانی مطمئن حمل میکنم عرض کردم غلام من در خدمت شما است اجازه بدهید بردارد، قبول نکرد. گفتم اجازه بدهید خودم بردارم، من شما را از بردن این بار گران بی‌نیاز میکنم.

فرمود من خود را بی‌نیاز نمیکنم از برداشتن چیزی که سبب نجات من است در سفر آینده و ورود مرا بمنزل آینده بی‌خطر میکند ترا بخدا قسم میدهم راه خود را بگیر و مرا بخود واگذار، راه خویش را گرفتم پس از چند

زندگانی حضرت سجاد و امام محمد باقر علیهما السلام (ترجمه جلد 46 بحار الأنوار)، ص: 51

روز خدمتش رسیده عرض کردم از آن مسافرتی که قرار بود خبری نیست. فرمود آن طور که خیال کردی نبود آن سفر مرگ بود که خود را آماده آن مسافرت میکردم زیرا آمادگی برای مرگ باین است که از حرام خود داری کنی و در راه خدا دستگیری نمائی.

ابان بن تغلب گفت بحضرت صادق عرض کردم من دیده بودم هر وقت علی بن الحسین وارد نماز میشد رنگش تغییر میکرد فرمود بخدا سوگند علی بن الحسین می‌شناخت آن کسی را که در مقابلش میایستاد.

از کافی - ابو حمزه گفت حضرت زین العابدین فرمود اگر وارد بازار شوم و با پولی که دارم مقداری گوشت برای خانوادهام بخرم که احتیاج بآن دارند این در نظر من بهتر است از اینکه بنده‌ای را آزاد نمایم.

از کافی - حضرت صادق فرمود علی بن الحسین علیه السلام سحرگاه در طلب روزی خارج میشد، عرض کردند آقا کجا میروید؟ فرمود صدقه میدهم بخانوادهام عرض کردند بخانوادهات صدقه میدهی! فرمود هر کس از راه حلال جستجوی روزی نماید آنچه بدست آورد (و برای خانواده خود خرج نماید) از طرف خدا صدقه حساب می‌شود برای او.

دعوات راوندی - حضرت باقر فرمود پدرم فرمود سخت مریض شدم پدرم بمن گفت چه میل داری گفتم مایلم آنچه خدا برایم خواسته بر خلاف آن درخواستی نداشته باشم. فرمود احسن شبیه ابراهیم خلیل صلوات الله علیه شده‌ای، چنانچه جبرئیل باو گفت حاجتی داری؟ گفت در مقابل خدا اظهار نظری ندارم او کافی است و خوب نگهبانی است.

ابو حازم میگفت کسی از خانواده بنی هاشم ندیدم که از علی بن الحسین بهتر باشد در هر شبانه روز هزار رکعت نماز میخواند تا در پیشانی و محل سجده‌اش پینه بست چون پینه‌ای که بر زانوی شتر می‌بندد.

عبد الرزاق گفت، کنیز علی بن الحسین بر روی دست آقا در حال وضو آب میریخت آفتابه از دستش افتاد و بر صورت امام وارد شد صورتش را مجروح

زندگانی حضرت سجاد و امام محمد باقر علیهما السلام (ترجمه جلد 46 بحار الأنوار)، ص: 52

کرد سر را بجانب او بلند کرد کنیز گفت (الکاظمین الغیظ) فرمود خشم خود را فرو بردم باز کنیز گفت (و العافین عن الناس) فرمود خدا از تو گذشت عرضکرد (و الله یحب المحسنین) فرمود برو ترا آزاد کردم.

امالی شیخ. مینویسد حضرت صادق فرمود در مدینه مرد مسخره‌ای بود که مردم را میخندانند گفت من نتوانستم همین مرد را بخندانم منظورش علی بن الحسین علیه السلام بود. یک روز امام رد میشد به‌مراه دو غلامش آن مرد پیش آمد و رداء از دوش مبارکش گرفته فرار کرد غلامها از پی او رفتند رداء را گرفتند و بر دوش امام نهادند، فرمود این شخص کیست؟ عرضکردند مردی شوخی‌گری است که مردم مدینه را میخندانند فرمود باو بگوئید خدا یک روزی خواهد داشت که در آن روز بیهوده گران زیان میکنند.

عیون اخبار الرضا - حضرت صادق علیه السلام فرمود علی بن الحسین (ع) همیشه با رفیقانی مسافرت میکرد که ایشان را نمیشناختند و شرط میکرد در کارهایی که احتیاج داشتند خدمتکار آنها باشد.

یک مرتبه با گروهی مسافرت کرد شخصی بآنها برخورد امام را شناخت گفت میدانید این شخص کیست؟ گفتند نه. گفت این علی بن الحسین است از جای حرکت نموده دست و پایش را بوسیدند گفتند یا ابن رسول الله میخواستی ما را بآتش جهنم بسوزانی اگر اسائه ادبی میکردیم دیگر برای همیشه هلاک میشدیم شما را چه واداشت که چنین کنید؟ فرمود زمانی با گروهی مسافرت کردیم که مرا میشناختند بواسطه پیغمبر در باره من آنقدر لطف مینمودند که استحقاق آن را نداشتم. من میترسیدم شما هم چنین کنید بهمین جهت با ناشناس بودن برایم بهتر بود.

شقیق بلخی گفت از علی بن الحسین پرسیدند چگونه صبح کردید؟ فرمود در حالی صبح کردم که از هشت طرف مرا جستجو میکنند، خداوند مرا بانجام واجبات دعوت میکند و پیامبر بانجام سنت، خانواده مرا برای تهیه زاد و توشه و نفس بشهوت رانی و شیطان به پیروی از خود و دو ملک موکل دعوت بکار

زندگانی حضرت سجاد و امام محمد باقر علیهما السلام (ترجمه جلد 46 بحار الأنوار)، ص: 53

درست و ملک الموت روح مرا و قبر پیکر مرا من در بین هشت امر گرفتارم.

ج- روایت شده که موسی بن جعفر علیه السلام خوش صدا بود و قرآن خوب میخواند، روزی فرمود حضرت علی بن الحسین که قرآن میخواند گاهی از رهگذران که صدای آن جناب را می شنیدند از صدای ایشان غش میکردند امام اگر کمال قدرت خود را در این امور اظهار کند مردم تاب تحمل ندارند.

عرضکردند مگر پیامبر بر مردم نماز نمیخواند و صدایش بقرآن بلند نمیشد فرمود پیامبر باندازه‌ای که طاقت داشتند میخواند.

در کافی است علی بن الحسین از همه مردم خوش صوت تر بود در قرائت قرآن سقاها در خانه‌اش میگذشتند همان جا میایستادند و گوش بقرآن خواندن ایشان میدادند حضرت موسی بن جعفر نیز خوش صداترین مردم بود.

یونس بن یعقوب از حضرت صادق نقل کرد که فرمود علی بن الحسین هنگام وفات بفرزندش امام باقر فرمود با این شتر بیست مرتبه بمکه رفته‌ام و یک شلاق باو زده‌ام هر وقت مرد او را دفن کن که گوشتش را درندگان نخورند زیرا پیغمبر فرمود هر شتری که هفت مرتبه در موقف عرفات حاضر باشد خداوند او را از چهار پایان بهشت قرار میدهد و نسل او را مبارک میکند. وقتی شتر مرد حضرت باقر گودالی حفر نمود و او را دفن کرد.

محمد حلبی گفت از حضرت صادق شنیدم که وقتی علی بن الحسین و خانواده‌اش را پیش یزید بن معاویه لعنه الله علیهما آوردند آنها را درون خانه‌ای خرابه جای دادند، بعضی از همراهان امام گفتند ما را در این خانه جای داده‌اند که بر روی ما خراب شود و بمیریم. نگهبانان که رومی بودند این حرف را شنیدند و بزبان رومی گفتند باینها نگاه کنید میترسند خانه بر سرشان خراب شود با اینکه فردا آنها را میبرند و میکشند امام فرمود در میان ما هیچ کس جز من زبان رومی را نمیدانست.

مناقب- حضرت صادق فرمود علی بن الحسین با وقار و سنگینی تمام راه میرفت هرگز تکبر و خودخواهی نداشت.

زندگانی حضرت سجاد و امام محمد باقر علیهما السلام (ترجمه جلد 46 بحار الأنوار)، ص: 54

حضرت صادق فرمود برای علی بن الحسین عسلی آوردند میل نموده فرمود بخدا قسم میدانم این عسل از کجا است و از چه سرزمینی بدست آمده این عسل را در فلان و فلان محل بدست آورده‌اند.

ابی خالد کابلی گفت علی بن الحسین فرمود هر گاه بنی عباس شهری کنار فرات بسازند بیشتر از یک سال دوام نخواهد یافت.

محاسن: ابن سنان از حضرت صادق نقل کرد که هر وقت زین العابدین برای سفر حج یا عمره میرفت از بهترین خوراکیها از قبیل بادام شکر خوراکیهای ترش و شیرین استفاده مینمود.

محاسن - حضرت صادق علیه السلام فرمود زین العابدین علیه السلام روزی که روزه میگرفت دستور میداد گوسفندی ذبح کنند و گوشتهایش تکه تکه کنند و بپزند هنگام افطار که میشد می آمد کنار دیگ بطوری که بوی آب گوشت بمشامش میخورد با اینکه روزه بود. میفرمود ظرفها را بیاورید.

این ظرف برای خانواده فلانی و این ظرف برای خانواده فلانی تا دیگها تمام میشد بعد مقداری نان و خرما می آوردند این غذا و شام خودش بود.

محاسن برقی - هشام بن سالم گفت حضرت علی بن الحسین انگور را خیلی دوست داشت روزی روزه داشت پس از افطاری مقداری انگور برایش آوردند کنیزی یک خوشه آورد و در مقابل آقا گذاشت. گدائی در منزل آمد انگور را باو داد کنیز انگور را از گدا خرید باز برای امام آورد گدای دیگری آمد باز انگور را باو داد کنیز برای مرتبه دوم از گدا خرید تا سه مرتبه در مرتبه چهارم انگور را میل نمود.

حضرت صادق علیه السلام فرمود علی بن الحسین مرکب سواری تا صد دینار میخرد بواسطه اهمیتی که بشخصیت خود میداد.

خرایج - در خدمت حضرت صادق سخن از شهادت حضرت حسین و جریان فرزندش در بردن بشام شد. فرمود وقتی وارد زندان شد یکی از حاضرین بدیگری گفت چقدر این دیوار خوب است روی دیوار نوشته ای رومی

زندگانی حضرت سجاد و امام محمد باقر علیهما السلام (ترجمه جلد 46 بحار الأنوار)، ص: 55

بود زین العابدین علیه السلام آن را خواند. نگهبانان بزبان رومی بیکدیگر گفتند در میان این اسیران کسی شایسته تر از این جوان بخونخواهی آن شهید نیست (منظورشان علی بن الحسین بود).

ابن شهاب زهری گفت علی بن الحسین که برجسته ترین بنی هاشم بود فرمود ما را بنحوی که اسلام خواسته دوست داشته باشید محبت شما پیوسته بنفع ما بود تا بالاخره از قانون و قاعده اسلام خارج شدید سبب عیب و عار ما گشتید.

عبد الله بن موسی از پدر خود و او از جدش نقل کرد که مادرم فاطمه دختر حضرت حسین پیوسته مرا وادار میکرد کنار دائمی علی بن الحسین بنشینم هر وقت خدمت ایشان می‌نشستم استفاده زیاد می‌بردم یا ترس از خدا در دلم تهیج میشد زیرا میدیدم چگونه از خدا میترسد و یا دریچه‌ای از علم برویم گشاده میشد.

عبد الله بن محمد قرشی گفت حضرت زین العابدین هر وقت وضو می‌گرفت صورتش زرد میشد خانواده‌اش عرض می‌کردند این چه حالت است؟ می‌فرمود میدانید می‌خواهم در مقابل چه کسی بایستم؟ ارشاد، مینویسد سخن از مقام علی بن الحسین خدمت خودشان شد فرمود ما را کافی است که از افراد صالح خانواده خود باشیم.

امالی شیخ مینویسد. ابی اسامه از حضرت صادق نقل کرد که فرمود علی بن الحسین علیه السلام می‌فرمود نوشیدن هیچ نوشیدنی بر من گوارتر از فرو بردن خشم نیست که متعاقب آن صبر باشد هرگز مایل نیستم معامله کنم فرو بردن چنین خشمی را با شتران سرخ موی.

می‌فرمود صدقه خشم پروردگار را فرو می‌نشاند هرگز تکبر و خودخواهی نداشت صدقه را میبوسید قبل از اینکه در دست گذاشتن گیرد. عرض کردند چرا چنین میکنی می‌فرمود من دست گذاشتن را نمی‌بوسم من دست پروردگار را میبوسم زیرا قبل از اینکه در دست سائل قرار گیرد در دست خدا قرار می‌گیرد.

زندگانی حضرت سجاد و امام محمد باقر علیهما السلام (ترجمه جلد 46 بحار الأنوار)، ص: 56

گاهی در بین راه برخورد بکلوخ و سنگی میکرد از مرکب سواری خود پیاده میشد و آن را از سر راه بر میداشت و کنار میانداخت. روزی از چند نفر مجذوم گذشت بآنها سلام کرد آنها غذا می‌خوردند امام علیه السلام رد شد، سپس فرمود خداوند متکبرین را دوست نمیدارد برگشت بآنها فرمود من روزه دارم، گفت اینها را بیاورید منزل ما، آنها را بخانه برد پذیرائی کرد و کمک مالی نیز نمود.

سعید بن کلثوم گفت خدمت حضرت صادق علیه السلام بودم صحبت از امیر المؤمنین علیه السلام شد شروع کرد به ستایش نمودن و آن تعریفی که شایسته حضرت علی بود، نمود. فرمود بخدا سوگند علی بن ابی طالب هرگز لب خود را از دنیا بحرام نیالود تا از دنیا رفت. هر گاه دو کار دینی پیش می‌آمد همیشه آن کار که سخت‌تر بود انتخاب میکرد هیچ کس طاقت انجام کارهای پیغمبر را جز او نداشت. گرچه طوری اعمال دینی را انجام میداد مثل کسی که بین بهشت و جهنم قرار گرفته آرزوی ثواب بهشت و ترس از کیفر دوزخ دارد. از مال خود که با کد یمین و عرق جبین بدست آورده بود هزار بنده آزاد کرد در راه خدا و نجات از آتش گرچه خوراک خانواده خود را از روغن زیتون و سرکه و خرما عجوه قرار میداد لباسش کرباس بود که اگر آستینش بلند بود با قیچی زیادی را جدا میکرد.

هیچ کدام از فرزندان در لباس فقه بیشتر از علی بن الحسین باو شباهت نداشت روزی حضرت باقر فرزندش خدمت پدر رسید دید از عبادت بجائی رسیده که هیچ کس چنان نشده رنگش از بیدار خوابی زرد شده چشمهایش از گریه قرمز شده پیشانیاش پینه بسته و دماغش از سجده فرو رفته دو ساق پایش از ایستادن در نماز ورم کرده بود. حضرت باقر فرمود وقتی پدرم را باین حالت دیدم نتوانستم خود را نگه دارم بگریه افتادم از دلسوزی بحال پدرم در آن موقع پدرم در اندیشه بود.

مختصری که از ورود من گذشت متوجه من شده فرمود پسر من یکی از این

زندگانی حضرت سجاد و امام محمد باقر علیهما السلام (ترجمه جلد 46 بحار الأنوار)، ص: 57

صحیفه‌ها را که در آن عبادت علی بن ابی طالب است بده، تقدیمش کردم مختصری خواند از ناراحتی روی زمین گذاشت فرمود چه کسی قدرت دارد که چون علی بن ابی طالب خدا را پرستش کند.

مناقب مینویسد: هر وقت علی بن الحسین علیه السلام از وضوی نماز فارغ میشد رعه‌ای مخصوص او را فرا میگرفت. عرض کردند آقا شما را چه می‌شود؟ می‌فرمود، وای بر شما میدانید می‌خواهم مقابل چه کسی بایستم و می‌خواهم با چه کسی راز و نیاز کنم؟ در تهذیب الاحکام مینویسد، حضرت صادق فرمود هر وقت علی بن الحسین بنماز می‌ایستاد رنگش تغییر میکرد، وقتی بسجده میرفت سر بر نمیداشت تا عرق میریخت.

حضرت باقر فرمود علی بن الحسین در هر شبانه روز هزار رکعت نماز میخواند باد چون خوشه گندم او را باین طرف و آن طرف مایل میکرد. پانصد درخت خرما داشت که کنار هر کدام دو رکعت نماز میخواند وقتی بنماز می‌ایستاد رنگش تغییر میکرد چون بنده ذلیلی در مقابل فرمانروای عظیمی.

وقتی بنماز می‌ایستاد هیچ چیز او را جز نماز بخود مشغول نمیکرد و صدائی را نمیشنید از شدت توجهی که بنماز داشت.

یکی از فرزندان از بلندی پرت شد و دستش شکست فریاد اهل خانه بلند شد همسایه‌ها آمدند و شکسته بند آوردند بچه از درد فریاد میزد هیچ کدام از اینها را حضرت زین العابدین علیه السلام متوجه نشد فردا صبح دید دست بچه بگردنش بسته است پرسید چه شده جریبان را خدمتش عرض کردند.

آتش‌سوزی اتفاق افتاد در همان خانه‌ای که امام در سجده بود فریاد میزدند آقا یا ابن رسول الله آتش، آتش. سر از سجده بر نداشت تا بالاخره آتش را خاموش کردند عرض کردند آقا چرا توجه با آتش افروخته نداشتید فرمود متوجه آتش بزرگ (قیامت) بودم.

زندگانی حضرت سجاد و امام محمد باقر علیهما السلام (ترجمه جلد 46 بحار الأنوار)، ص: 58

اصمعی گفت شبی اطراف کعبه در طواف بودم چشمم بجوانی خوش قد و قامت افتاد که گیسوانش از دو طرف آویزان بود چنگ به پرده کعبه زده میگوید خدایا چشمها بخواب رفت و ستارگان بالا رفتند تو فرمانروای زنده و پایداری پادشاهان درب قصرهای خود را بسته‌اند و نگهبانان را به نگهبانی گماشته‌اند اما در خانه تو برای هر که تقاضائی داشته باشد باز است پناه بتو آورده‌ام تا نظر لطفی بمن نمائی یا ارحم الراحمین این اشعار را نیز خواند:

یا کاشف الضر و البلوی مع السقم

یا من یجیب دعا المضطر فی الظلم

و انت وحدک یا قیوم لم تنم

قد نام وفدک حول البیت کلهم

فارحم بکائی بحق البیت و الحرم

ادعوک رب دعاء قد امرت به

فمن یجود علی العاصین بالنعیم

ان کان عفوک لا یرجوه ذو سرف

اصمعی گفت از پی آن آقا رفتم تا شناختمش که زین العابدین علیه السلام است.

طاوس فقیه (یمانی) گفت زین العابدین علیه السلام را دیدم که پس از نماز عشاء تا سحر مشغول طواف و عبادت بود همین که مشاهده کرد خلوت شد و کسی نیست چشم بآسمان دوخته گفت الهی ستارگان غروب کردند چشم مردمان بخواب رفت در خانه تو باز است برای نیازمندان خدایا آمده‌ام که از من درگذری و مرا بیخشی و چهره جدم محمد صلی الله علیه و آله را در قیامت بمن نشان دهی در این موقع سیلاب اشگ از دیده فرو ریخت، عرضکرد خدایا بعزت و جلالت قسم با معصیت خود نمیخواستم مخالفت با تو کنم و نه در هنگام معصیت شک در وجود تو داشتم و نه جاهل به کیفرگیری سخت تو بودم و نه میخواستم خود را در معرض شکنجه تو قرار دهم ولی نفس مرا واداشت و پرده پوشی تو نیز بآن کمک نموده بار الها اکنون چه کسی مرا از عذاب تو میرهاند و چنگ بدامن که بزخم اگر دست مرا قطع کنی ای وای فردا چگونه در مقابل تو بایستم وقتی به سبکباران اجازه دهند ولی سنگین باران را در جهنم اندازند.

خدایا آیا با سبکباران خواهم بود فردا یا با سنگین باران، ای وای بر

زندگانی حضرت سجاد و امام محمد باقر علیهما السلام (ترجمه جلد 46 بحار الأنوار)، ص: 59

من هر چه عمرم طولانی می‌شود گناهم زیادت‌ر می‌گردد و توبه نمیکنم یک وقت نمیرسد که از خدایم خجالت بکشم سیلاب اشگ از دیده فرو ریخته این شعر را خواند:

أ تحرقنی بالنار یا غایة المنی

فاین رجائی ثم این محبتی

اتیت باعمال قباح رزیة

و ما فی الوری خلق جنی کجنایتی

باز اشگ ریخته گفت منزهی خدایا، چنان آلوده بمعصیت میشوند مثل اینکه تو نمی بینی چنان حلم میورزی چون کسی که معصیتش را نکرده اند آنچنان با خلق مهربانی میکنی مثل کسی که احتیاج بآنها دارد و با اینکه خدایا تو از همه آنها بی نیازی، در این موقع بروی زمین بحالت سجده افتاد.

طاوس گفت من نزدیک شدم سرش را برداشته روی زانوانم گذاشتم چنان گریه مرا فرا گرفت که اشگم بر روی صورت آن مولا ریخت از جای حرکت نموده نشست، فرمود چه کسی مرا از مناجات با پروردگرم باز داشت؟ عرض کردم من طاوسم یا ابن رسول الله این ناله و فغان چیست ما باید این طور زاری و اندوه داشته باشیم که گنهکار و جنایتکاریم. شما پدرت حسین بن علی و مادرت فاطمه زهرا و جدت پیغمبر اکرم است.

روی بمن نموده فرمود هیئات هیئات، طاوس اسم پدر و مادر و جدم را نبر

خلق الله الجنة لمن اطاعه و احسن و لو كان عبدا حبشيا و خلق النار لمن عصاه و لو كان ولدا قرشيا.

خدا بهشت را آفریده برای بنده مطیع و نیکوکار گر چه غلامی سیاه باشد و جهنم را آفریده برای هر که معصیت کند گرچه از اولاد قریش باشد نشنیده ای خداوند میفرماید **فَإِذَا نَفَخَ فِي الصُّورِ فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ وَلَا يَتَسَاءَلُونَ^{۱۱}** بخدا سوگند فردا هیچ چیز برایت سودی نمیبخشد مگر عمل صالحی که

(1) سوره مؤمنون آیه 101 وقتی در صور دمیده شود دیگر خویشاوندی نیست و از کسی سؤال نمیشود با چه کسی نسبت داری.

زندگانی حضرت سجاد و امام محمد باقر علیهما السلام (ترجمه جلد 46 بحار الأنوار)، ص: 60

قبلا بفرستی.

¹¹ (۱) سوره مؤمنون آیه ۱۰۱ وقتی در صور دمیده شود دیگر خویشاوندی نیست و از کسی سؤال نمیشود با چه کسی نسبت داری.

مناقب مینویسد کفایت میکند از زهد و پارسائی زین العابدین همان دعاها و زاری و ناله‌هایی که در صحیفه سجادیه از آن سرور نقل شده.

از آن جمله زهری نقل میکند که میفرماید، ای نفس تا کی دنیا پایبندی و دل بعمارت آن بسته‌ای از گذشتگان عبرت نمیگیری و از دوستان و برادرانی که در دل خاک تیره پنهان شده‌اند پند نمیگیری؟

محاسنهم فیها بوال دو اثر

فهم فی بطون الارض بعد ظهورها

و ساقتم نحو المنايا المقادر

خلت دورهم منهم و اقوت عراضهم

و ضمتهم تحت التراب الحفائر

و خلوا عن الدنيا و ما جمعوا لها

از آن جمله از حضرت صادق نقل شده که زین العابدین علیه السلام میفرمود تا چه وقت دنیا بمن وعده خوش میدهد و مخالفت میکند چقدر من دنیا اعتماد میکنم و او با من خیانت میکند چقدر من باو دل میبندم و او مرا می‌فریبد هر چیز تازه‌ای را که نه میکند هیچ پراکنده‌ای را جمع نمیکند مگر اینکه بین آنها فاصله می‌اندازد گوئی هیچ کس را نمیتواند ببیند یا چون پیر زالی است که مبتلا بهوو شده پیوسته افسوس میخورد و بر نعمت داران رشگ میبرد.

و اومض لی من کل افق بروقها

فقد آذنتنی بانقطاع و فرقه

از آن جمله سفیان بن عیینه گفت میفرمود کجا رفتند گذشتگان و بستگان و خویشاوندان کجا رفتند انبیاء و مرسلین پیکر آنها را آسیاب مرگ نرم کرد و سالها بر آنها گذشت که از دیده مردم دور شدند ما نیز بسر نوشت آنها دچار خواهیم شد (إنا لله و إنا إليه راجعون)

فإنا علی آثارهم نتلاحق

إذا كان هذا نهج من كان قبلنا

و لو عصمتک الراسیات الشواهد

فکن عالما ان سوف تدرک من مضی

و لو عمر الانسان ما ذر شارق

فما هذه دار المقامة فاعلمن

(1) در صورتی که پیشینیان بچنین سرنوشتی مبتلا شدند ما نیز از پی آنها خواهیم رفت باید توجه داشته باشی که تو نیز بآنها میرسی گرچه در قله‌های کوه از تو نگهبانی شود اینجا محل توقف نیست اگر باندازه عمر خورشید بمانی باز خواهی رفت.

زندگانی حضرت سجاد و امام محمد باقر علیهما السلام (ترجمه جلد 46 بحار الأنوار)، ص: 61

مناقب در باره صدقه دادن زین العابدین علیه السلام مینویسد: از حضرت باقر نقل شده که علی بن الحسین علیه السلام انبانهای نان را بر پشت میگرفت و در دل شب صدقه میداد، میفرمود صدقه پنهانی خشم خدا را فرو می‌نشاند.

محمد بن اسحاق گفت گروهی در مدینه زندگی میکردند که نمیدانستند که خوراک آنها را چه کسی تامین میکند پس از فوت علی بن الحسین دیگر آن کسی که شبانه برای آنها خوراک می‌آورد از دست دادند.

شبیبه بن نعمه میگوید صد خانوار را اداره میکرد که در هر خانه‌ای گروهی زندگی میکردند.

در حلیه الاولیاء مینویسد: عایشه شنید از اهل مدینه که میگفتند ما صدقه پنهانی را از دست ندادیم تا پس از مرگ علی بن الحسین علیه السلام.

محمد بن اسحاق گفت در مدینه چندین خانواده زندگی میکردند خوراک و تمام احتیاجات آنها میرسید و نمیدانستند که تامین میکند پس از فوت علی بن الحسین دیگر کسی نیاورد در این موقع دسته جمعی صدا بناله و فغان بلند کردند (زیرا فهمیدند آن کس که هیچ شب فراموش نمیکرد از آوردن غذا زین العابدین بوده). حضرت باقر فرمود در دل شب تاریک از خانه بیرون می‌آمد انبانها را به پشت میگرفت و یک یک در خانه‌ها میرفت در میزد و هر کس درب را باز میکرد باو میداد صورت خود را می‌پوشاند تا فقیر او را نشناسد.

در خبر دیگری است که پس از تاریکی شب که دیدگان بخواب میرفت از جای حرکت میکرد و هر چه از خانواده‌اش اضافه بود در انبانی گذاشته بشانه میگرفت و بطرف خانه فقراء میرفت در حالی که صورت خود را پوشانیده بود بین آنها تقسیم میکرد بسیاری از اوقات بر در خانه ایستاده انتظار آمدن آن مولی را داشتند همین که میرسید میگفتند صاحب انبان آمد.

¹² (۱) در صورتی که پیشینیان بچنین سرنوشتی مبتلا شدند ما نیز از پی آنها خواهیم رفت باید توجه داشته باشی که تو نیز بآنها میرسی گرچه در قله‌های کوه از تو نگهبانی شود اینجا محل توقف نیست اگر باندازه عمر خورشید بمانی باز خواهی رفت.

شرف العروس مینویسد علی بن الحسین علیه السلام شکر و بادام صدقه

زندگانی حضرت سجاد و امام محمد باقر علیهما السلام (ترجمه جلد 46 بحار الأنوار)، ص: 62

میداد عرضکردند چرا چنین صدقه‌ای میدهی این آیه را قرائت نمود **لن تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون**.^{۱۳} امام علیه السلام خودش این دو را دوست میداشت.

حضرت صادق فرمود علی بن الحسین انگور را دوست میداشت مقداری انگور بمدینه آوردند یکی از کنیزان آن سرور قدری خرید هنگام افطار خدمت امام آورد آن جناب خوشش آمد قبل از اینکه دست دراز کند گدائی رسید فرمود تمام انگور را ببر برای او، عرضکرد یک مقدار او را کافی است فرمود نه بخدا همه را ببر انگور را برد برای فقیر.

فردا باز خریده آورد آن روز نیز گدائی آمد همه را بگذا داد باز برای امام خرید در شب سوم برای آن جناب آورد آن شب گدائی نیامد امام انگور را میل نموده فرمود از دست ما نرفت ستایش مر خدای را.

حضرت باقر فرمود پدرش علی بن الحسین دو مرتبه مالش را با خدا تقسیم نمود زهری گفت پس از فوت علی بن الحسین در پشت مبارکش یک اثر یک کار مداوم که پوست بدن را سخت میکند دیدند معلوم شد که شبها برای همسایگان ضعیف و ناتوان خود آب کشی میکرد.

عمرو بن ثابت گفت پس از فوت علی بن الحسین در موقع غسل دیدند یک سیاهی بر پشت مبارک آن آقا است سؤال کردند اثر چیست گفتند انبان آرد را شبها بر پشت مینهاد و بفقراء مدینه میداد.

پس از گذشت زمستان لباس زمستانی خود را صدقه میداد و بعد از گذشتن تابستان لباس تابستانی‌اش را. لباسهای خز میپوشید. عرضکردند آقا این لباسها را بکسی میدهی که قدر و قیمتش را نمیداند خوب است بفروشی و پول آن را صدقه بدهی میفرمود دوست ندارم لباسی را که با آن نماز گزارده‌ام بفروشم.

(1) آل عمران 92 بمقام نیکوکاران نمیرسید مگر اینکه آنچه دوست دارید انفاق کنید

زندگانی حضرت سجاد و امام محمد باقر علیهما السلام (ترجمه جلد 46 بحار الأنوار)، ص: 63

¹³ (۱) آل عمران ۹۲ بمقام نیکوکاران نمیرسید مگر اینکه آنچه دوست دارید انفاق کنید

در باره روزه و حج آن مولی از حضرت صادق روایت شده که امام زین العابدین خیلی زیاد عبادت میکرد روزها روزه داشت و شبها بقیام بسر میبرد این کار بجسم او زیان رساند، عرض کردم بابا چقدر خود را می آزاری؟ فرمود اظهار علاقه بخدا میکنم شاید مرا ضیافت نماید یک سفر پیاده در بیست روز از مدینه بمکه رفت.

بر روی یک شتر بیست مرتبه بمکه رفت که یک بار هم او را شلاق نزد.

رافعی گفت یک بار شترش بد رفتاری کرد امام شلاق را بلند نموده فرمود اگر از قصاص نمیترسیدم او را میزدم. آه چقدر مشکل است قصاص شلاق را پائین آورد و بشتر نزد.

عبد الله بن مبارک گفت سالی برای انجام حج بمکه رفتم در بین راه پسرکی هفت یا هشت ساله بود که در کنار حجاج میرفت زاد و توشه و مرکب سواری هم نداشت پیش رفته سلام کردم عرض کردم با چه کسی این بیابانها را طی میکنی فرمود با آفرینندهی این بیابان. جوابش بنظرم خیلی بزرگ آمد.

گفتم کو خوراک و مال سواریت؟ فرمود خوراک من تقوای من است و مرکبم دو پایم و هدفم مولایم. باز در نظرم بزرگ آمد، عرض کردم پسر من از کدام خانواده هستی؟ فرمود از اولاد عبد المطلب. تقاضا کردم واضح تر بگوید، فرمود از بنی هاشم باز گفتم آشکارتر بگو، فرمود از اولاد فاطمه زهراء علیها السلام، عرض کردم آقای من هیچ شعر گفته ای؟ فرمود آری. تقاضا کردم یکی از شعرهایش را برایم بخواند، این شعر را خواند.

ندود و نسقی و راده

لنحني على الحوض رواده

و ما خاب من حينا زاده

و ما فاز من فاز الابنا

و من ساءنا ساء ميلاده

و من سرنا نال منا السرور

فيوم القيامة ميعاده

و من كان غاصبا حقنا

در این موقع از نظرم پنهان شد تا مکه او را ندیدم پس از انجام اعمال حج در بازگشت در ابطح دیدم مردم اطراف یک نفر را گرفته اند نگاه کردم دیدم

همان پسرک است پرسیدم کیست گفتند زین العابدین علیه السلام است.

این شعر نیز از آن مولا روایت شده.

بجرعها فی الانام کاظمنا	نحن بنو المصطفی ذو غصص
اولنا مبتلی و آخرنا	عظیم فی الانام محنتنا
و نحن اعیادنا ماتمنا	یفرح هذا الوری بعیدهم
یا من طول الزمان خائفنا	و الناس فی الامن و السرور و ما
الطائل بین الانام آفتنا	و ما خصنا به من الشرف
جاحدنا حقنا و غاصبنا	یحکم فینا و الحکم فیه لنا

حضرت باقر فرمود پدرم غلامش را با یک شلاق زد او را برای انجام کاری فرستاده بود دیر کرد غلام گریه کرده گفت خدا را در نظر بگیر ای علی بن الحسین مرا از پی انجام کار خود میفرستی آنگاه میزنی. پدرم اشگ از دیدگان فرو ریخته بمن گفت پسر جان برو کنار قبر پیغمبر دو رکعت نماز بخوان بگو خدایا از خطای علی بن الحسین در قیامت بگذر.

رو بغلام نموده فرمود تو را در راه خدا آزاد کردم ابو بصیر گفت عرض کردم فدایت شوم آزاد کردن کفاره زدن است؟ چیزی فرمود علی بن الحسین فرمود هر گاه دو کار برایم پیش آمد که یکی مربوط بدنیا و دیگری مربوط به آخرت بود اگر کار دنیا را مقدم داشتم تا شب نرسید برایم پیش آمدی نامطلوب میشد.

نافع بن جیبیر بعلی بن الحسین عرض کرد شما با اشخاص پست می نشینی فرمود من با کسانی می نشینم که از نظر دینی بهره مند شوم.

عرض کردند چرا در مسافرت از معرفی خود امتناع داری؟ فرمود دوست ندارم از خویشاوندی با پیغمبر استفاده ای بکنم که خود آن استفاده را نرسانده ام.

مناقب، هرگز دیده نشد علی بن الحسین در موقع راه رفتن دستش را از کنار رانهایش بگذرانند.

زندگانی حضرت سجاد و امام محمد باقر علیهما السلام (ترجمه جلد 46 بحار الأنوار)، ص: 65

عبد الله بن مسکان گفت علی بن الحسین علیه السلام در هر ماه یک مرتبه کنیزان خود را فرا میخواند و بآنها میفرمود من پیر شده‌ام و قدرت بر انجام خواسته بانوان ندارم هر کدام مایل بازدواج هستی شما را عروسی کنم یا میل بفروش دارید بفروشم اگر مایلید آزاد کنم. اگر یکی میگفت نه. میفرمود خدایا تو شاهد باش سه مرتبه. اگر یک نفر ساکت میماند بسایر بانوان میفرمود از او پرسید، طبق خواسته‌اش عمل میکرد.

در کافی مینویسد: علی بن عبد الله گفت وقتی عبد الله بحال احتضار رسید طلبکاران جمع شده از او مطالبه طلب خود را میکردند گفت چیزی ندارم که بدهم ولی هر کدام از دو پسر عمویم را که انتخاب کنید ضامن میدهم. علی ابن الحسین و عبد الله بن جعفر.

طلبکاران گفتند عبد الله بن جعفر سر میدواند اما علی بن الحسین با اینکه مالی ندارد راست گو است همان آقا را انتخاب میکنیم. خدمت زین العابدین فرستاد و جریان را عرضکرد فرمود من تا هنگام برداشت غله مهلت میخواهم با اینکه غله‌ای نداشت، طلبکاران راضی شدند، هنگام غله خداوند وسائل را جور کرد و قرض او را پرداخت.

(آنچه در باره صبر زین العابدین علیه السلام آمده است.) ابراهیم بن سعد گفت حضرت زین العابدین علیه السلام صدای شیون از خانه شنید گروهی از اصحاب خدمت ایشان بودند از جای حرکت کرد و داخل منزل شد سپس بازگشت و در جای خود نشست عرضکردند این شیون بواسطه پیش آمدی بود، فرمود آری ایشان را تعزیت و تسلیت گفتند و تعجب نمودند از صبرش فرمود ما خانواده ای هستیم که مطیع خدا هستیم در مورد چیزهایی که دوست داریم در باره آنچه دوست نداشته باشیم او را ستایش میکنیم.

علی بن الحسین بفرزندش فرمود پسرک من بر پیش آمدهای ناگوار صبر کن و متعرض حقوق مردم مشو و درخواست برادر دینیات را در مورد چیزی که ضررش برای تو بیشتر از منفعتی است که عاید او می‌شود مپذیر.

زندگانی حضرت سجاد و امام محمد باقر علیهما السلام (ترجمه جلد 46 بحار الأنوار)، ص: 66

محاسن برقی مینویسد، عبد الملك شنید که شمشیر پیغمبر در نزد زین العابدین است پیغام فرستاد که باو بیخشد گفت بآن احتیاج دارم.

امام امتناع ورزید عبد الملك نامه‌ای تهدید آمیز نوشت که حقوقش را از بیت المال حذف خواهد کرد.

در جواب او نوشت خداوند برای پرهیزگاران ضمانت کرده که نجات دهد آنها را از جایی که دوست ندارند و روزی بخشد از محلی که گمان نمیبرند فرموده است **إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كَلَّ خَوَانَ كَفُورٍ**^{۱۴} بین کدامیک از من و تو شایسته این آیه هستیم.

در بردباری و تواضعش نقل شده شخصی او را ناسزا گفت غلامان تصمیم کیفر او را گرفتند فرمود واگذارید او را بآنچه از صفات ما مخفی است بیشتر است از آنچه گفته‌اند بآن مرد فرمود احتیاج داری؟ آن مرد خجالت کشید لباس خویش را باو داد و دستور داد هزار درهم باو بدهند آن مرد در بازگشت فریاد میزد تو واقعا پسر پیغمبری.

دیگری باو ناسزا گفت فرمود جوان در مقابل ما گردنه بسیار سختی است اگر من از آن گردنه رد شدم باکی ندارم هر چه مایلی بگو اگر در آن گردنه حیران ماندم از هر چه تو میگوئی بدترم.

مردی او را ناسزا گفت امام ساکت بود گفت بتو ناسزا میگویم، فرمود منم از تو چشم میپوشم. کنیزی که کاسه‌ای که در آن غذا بود شکست از ترس رنگش زرد شد باو فرمود برو ترا در راه خدا آزاد کردم.

یکی از غلامانش مامور شد که خانه‌ای در باغی که متعلق بزین العابدین بود بسازد، امام برای سرکشی بیاغ رفت دید غلام خراب کاری زیاد کرده و بسیار خرجهای نابجا نموده از این جریان بسیار خشمگین شد و افسرده گشت با شلاقی که در دست داشت یکی باو زد ولی پشیمان شد پس از بازگشت بمنزل در پی غلام فرستاد.

(۱) **سوره حج آیه ۳۸ خدا هر ناسپاسی را که متکبر است دوست ندارد.**

زندگانی حضرت سجاد و امام محمد باقر علیهما السلام (ترجمه جلد ۴۶ بحار الأنوار)، ص: ۶۷

غلام آمد دید مولی تنها نشسته شلاق هم در مقابل اوست، خیال کرد میخواهد او را کیفر کند خیلی ترسید امام شلاق را برداشت و دست بسوی غلام دراز کرده فرمود فلانی من کاری نسبت بتو کردم که سابقه نداشت این لغزشی بود اینک شلاق را بگیر و از من قصاص کن. غلام عرض کرد آقا بخدا قسم خیال کردم میخواهی مرا کیفر کنی من شایسته کیفر نیز بودم چگونه از شما قصاص کنم فرمود باید قصاص کنی.

عرضکرد بخدا پناه میبرم از شما گذشتم آسوده باشید چندین مرتبه امام این مطلب را تکرار کرد غلام این عمل را بسیار ناپسند و بزرگ می‌پنداشت چون دید قصاص نمیکند فرمود حالا که قبول نمیکنی باغ را بتو بخشیدم.

^{۱۴} (۱) **سوره حج آیه ۳۸ خدا هر ناسپاسی را که متکبر است دوست ندارد.**

در مناقب شهر آشوب ج 3 صفحه 298 مینویسد: زین العابدین علیه السلام در باره آیه شریفه یمحو الله ما یشاء فرمود اگر این آیه در قرآن نبود تمام پیش آمدها را تا روز قیامت برای شما میگفتم.

سفیان گفت مردی خدمت زین العابدین علیه السلام آمده گفت فلانی بدگوئی از شما میکرد فرمود بیا برویم پیش او با هم رفتند آن مرد خیال میکرد اکنون امام از خود حمایت خواهد کرد پس از روبرو شدن با او فرمود فلانی اگر آنچه گفته‌ای صحیح باشد خدا مرا بیامرزد و ببخشد در صورتی که صحیح نباشد خدا ترا بیامرزد.

پیوسته میگفت خدایا بتو پناه میبرم از اینکه ظاهرم در نظر مردم خوب باشد ولی باطنم در نزد تو خوب نباشد خدایا همان طور که من خطا کردم و تو نیکی کردی وقتی من برگشتم تو نیز برگرد.

هر وقت گدائی باو مراجعه میکرد میفرمود مرحبا بکسی که زاد و توشه مرا در آخرت بر میدارد.

دوست نداشت که برای وضو کسی باو کمک کند خودش آب میکشید برای وضو و آماده میگذاشت سپس میخوایید پس از بیدار شدن در نیمه شب اول مسواک میکرد بعد وضو میگرفت پس از آن شروع بنماز میکرد نافله‌ای که در روز

زندگانی حضرت سجاد و امام محمد باقر علیهما السلام (ترجمه جلد 46 بحار الأنوار)، ص: 68

از او فوت شده بود شب قضای آن را میخواند میفرمود، پسر من این کار بر شما واجب نیست ولی مایلم بکار نیکی که عادت کرده‌اید آن را رها نکنید و ادامه دهید نماز شب را در سفر و غیر سفر ترک نمیکرد.

چند نفر مهمان آن جناب بودند یکی از غلامان عجله کرد تا گوشتی که در تنور بریان شده بیاورد با عجله آورد آهنی که روی آن گوشت بریان میکردند از دستش رها شد و بر سر پسر زین العابدین آمد که پائین پله‌ها بود آهن او را کشت، امام در حالی که غلام متحیر مانده بود باو فرمود تو آزادی در راه خدا این کار را از روی عمد که نکردی آنگاه بکار دفن و تجهیز فرزند خود پرداخت.

عبد الله بن علی بن الحسین گفت پدرم در شب آنقدر نماز میخواند که دیگر از خستگی نمیتوانست بروی پای خود بایستند آنگاه بطرف رختخواب میرفت.

یوسف بن اسباط از پدرش نقل کرد که گفت وارد مسجد کوفه شدم ناگاه جوانی را دیدم که بمناجات پروردگار مشغول است سر بسجده گذاشته میگوید صورت بخاک نهاده‌ام برای خدایم که شایسته این کار است.

درست دقت کردم دیدم علی بن الحسین علیه السلام است همین که فجر دمید خدمت آن سرور رسیده عرض کردم یا ابن رسول الله خود را چنان برنج میاندازی با مقامی که داری؟

اشگ از دیدگانش جاری شده فرمود عمرو بن عثمان از اسامه بن زید نقل کرد که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود هر چشمی روز قیامت گریان است مگر چهار چشم 1- چشمی که از ترس خدا بگرید. 2- چشمی که در راه خدا از بین برود.

3- چشمی که از دیدار حرام خودداری کند. 4- چشمی که شب زنده دار باشد در سجده، خداوند پیش ملائکه افتخار میکند و میفرماید نگاه کنید باین بنده من روحش نزد من است و پیکرش در اطاعتم. از رختخواب کناره گرفته مرا از ترس عذاب میخواند و آرزوی رحمتم را دارد گواه باشید من او را آمرزیدم.

زندگانی حضرت سجاد و امام محمد باقر علیهما السلام (ترجمه جلد 46 بحار الأنوار)، ص: 69

عبد الله بن عطا گفت یکی از غلامان زین العابدین خطائی کرد که سزاوار شکنجه بود، امام شلاق بدست گرفته باو فرمود بگو قل للذین آمنوا یغفروا للذین لا یرجون آیام الله¹⁵ غلام عرض کرد آقا من از آنها نیستم من امیدوار رحمت خدایم و از عذابش بیمناکم امام شلاق از دست انداخت و فرمود تو در راه خدا آزادی.

پسر عمویی داشت که هر شب بصورت ناشناس از او خبر میگرفت و مقداری پول در اختیارش میگذاشت اما او میگفت: علی بن الحسین بمن رسیدگی نمیکند خدا باو جزای خیر ندهد.

امام این سخن را می شنید تحمل میکرد و خود را معرفی نمی نمود پس از درگذشت امام دیگر آن شخص نیامد پسر عمویش فهمید که او علی بن الحسین (ع) بود بر سر مزار امام می آمد و اشگ میریخت.

در یک قسمت از دعای خود میگفت خدایا من کیستم که بر من خشم گیری بعزتت قسم نیکوکاری من فرمانروائی ترا زینت نمیبخشد و کار زشتم بمقام فرمانروائیت زیان نمیرساند. از خزینه های تو کاسته نمیشود اگر من ثروتمند باشم و بر خزائن تو افزوده نمیگردد اگر من فقیر شوم.

ابن اعرابی گفت وقتی یزید بن معاویه سپاهی بمدینه فرستاد بفرماندهی مسلم بن عقبه و خون اهل مدینه را بر او حلال کرد حضرت علی بن الحسین چهار صد نفر از ما را جزء خانواده خود قرار داد و مخارج ما را تامین کرد تا سپاه مسلم بن عقبه از بین رفت همین عمل نیز از آن جناب نقل شده در زمانی که ابن الزبیر دستور داد بنی امیه را از حجاز خارج کنند.

طاوس گفت دیدم مردی مشغول نماز است زیر ناودان خانه خدا دعا میکند و اشگ میریزد پس از پایان نمازش پیش او رفتم دیدم علی بن الحسین علیه السلام است عرض کردم یا ابن رسول الله ترا در چنین حالتی دیدم با اینکه

(1) سوره جاثیه آیه 14 بگو بمؤمنین ببخشند کسانی را که امید دیدار خدا را ندارند.

¹⁵ (۱) سوره جاثیه آیه ۱۴ بگو بمؤمنین ببخشند کسانی را که امید دیدار خدا را ندارند.

زندگانی حضرت سجاد و امام محمد باقر علیهما السلام (ترجمه جلد 46 بحار الأنوار)، ص: 70

شما دارای سه امتیاز هستی که هر یک از آنها مایه امید نجات است، 1- فرزند پیامبری 2- شفاعت جدت 3- رحمت خدا.

فرمود اینکه فرزند پیامبر مایه امیدی نیست زیرا خداوند میفرماید **فلا أنساب بینهم یومئذ و لا یتساءلون** شفاعت جدم نیز امیدوارکننده نیست زیرا خداوند میفرماید، **و لا یشفعون إلا لمن ارتضى** واسطه نمیشوند مگر برای اشخاص پسندیده اما رحمت خدا خودش میفرماید **إن رحمت الله قریب من المحسنین** رحمت خدا شامل حال نیکوکاران است من نمیدانم از نیکوکارانم یا نه.

حضرت صادق فرمود علی بن الحسین پیوسته میفرمود من دوست دارم اقدام بر عمل نمایم اگر چه کم باشد.

حضرت باقر فرمود علی بن الحسین میفرمود من مایلم به پیشگاه پروردگار روم با عملی درست.

از کتاب عیون المعجزات منسوب به سید مرتضی نقل شده که ابو خالد کابلی (کنکر) گفت یحیی بن ام طویل که پسر دایه زین العابدین علیه السلام بود بمن برخورد دست مرا گرفت با هم خدمت زین العابدین رفتیم دیدم آن مولا روی فرشهای معصفر (نوعی فرش است که با گل معصفر رنگ آمیزی شده) در اطاقی که دیوارهایش سفید کاری شده با لباسی رنگارنگ نشسته است زیاد ننشستم همین که حرکت کردم بمن فرمود فردا ان شاء الله بیا پیش من.

من از خدمتش خارج شدم به یحیی گفتم مرا بردی پیش شخصی که لباسهای رنگین پوشیده. تصمیم گرفتم فردا نروم بعد فکر کردم که رفتنم چه زیانی دارد.

فردا رفتم دیدم در باز است و کسی نیست خواستم برگردم از داخل خانه مرا صدا زد خیال کردم با من نیست تا بالاخره فریاد زد کنکر این نامی بود که مادرم برایم گذاشته بود هیچ کس جز من نمیدانست.

خدمتش رسیدم دیدم در یک خانه گلی با لباسهای کرباسی نشسته روی

زندگانی حضرت سجاد و امام محمد باقر علیهما السلام (ترجمه جلد 46 بحار الأنوار)، ص: 71

حصیر یحیی نیز در خدمت اوست رو بمن کرده فرمود ابا خالد من تازه عروسی کرده بودم آنچه دیروز مشاهده کردی بواسطه خاطر عروس بوده نمیخواستم بر خلاف میلش رفتار کنم آنگاه از جای حرکت نمود دست من و یحیی بن ام طویل را گرفت برد کنار آبگیری بما فرمود بایستید ما ایستادیم و آن جناب را تماشا میکردیم.

گفت **بسم الله الرحمن الرحيم** روی آب شروع کرد براه رفتن بطوری که کاملاً از کمر ببالا روی آب دیده میشد گفتم الله اکبر الله اکبر، تو کلمه کبری و حجت عظمی هستی صلوات الله علیک آنگاه بما توجه نموده فرمود خداوند روز قیامت بسه

دسته توجهی نمیکنند و نه از آنها میگذرد در عذابی دردناکند 1- کسی که جزء ما خانواده قرار دهد شخصی را که از ما نیست. 2- کسی که جدا کند از ما شخصی را که از ما است. 3- کسی مدعی باشد آن دو طبقه‌ای که قبلاً نام بردیم از اسلام بهره برده‌اند.

ابن ابی الحدید مینویسد: مردی که دشمن زین العابدین بود روبرویش از او تمجید کرد امام فرمود من کوچکتر از آنم که میگوئی و بزرگتر از آنم که در دل عقیده داری.

حضرت صادق فرمود علی بن الحسین علیه السلام از وقتی ماه رمضان شروع میشد هیچ یک از غلام و کنیزانش را نمیزد، هر کدام خطائی میکردند پیش خود یادداشت مینمود فلان غلام یا فلان کنیز چنان کاری در فلان روز انجام داد دیگر او را کیفر نمی‌نمود این خطاها جمع میشد تا شب آخر ماه رمضان.

همه را جمع میکرد آن یادداشت را می‌آورد یکی یکی از آنها اقرار میگرفت که در فلان روز چنین کردی ترا تادیب نکردم همه اقرار میکردند آنگاه در وسط ایشان میایستاد و میفرمود همه با صدای بلند بگوئید، ای علی بن الحسین خدا نیز تمام کردار ترا ثبت نموده همان طوری که شما اعمال ما را یادداشت کردی در نزد او نوشته‌ایست سراسر واقعیت که از کوچک و بزرگ اعمالت فروگذاری نکرده تمام کردار خود را در آن مییابی چنانچه ما نیز یافتیم ای علی بن الحسین یاد آور

زندگانی حضرت سجاد و امام محمد باقر علیهما السلام (ترجمه جلد 46 بحار الأنوار)، ص: 72

خواری خود را در پیشگاه پروردگار دادگر خدائی که باندازه سنگینی خردلی ستم روا نمیدارد روز قیامت برای حساب می‌آورد، در حساب داری و گواهی او کافی است امروز از ما در گذر و ببخش تا آن روز خدا از تو بگذرد خودش میفرماید **و لیعفووا و لیصفحوا أ لا تحبون أن یغفر الله لکم ببخشید و چشم پوشی کنید میل ندارید خدا شما را بیامرزد.**

امام علیه السلام تمام این جملات را بزبان آنها میداد و آنها بلند میگفتند زین العابدین در وسط ایشان ایستاده بود و اشگ میریخت و میگفت خدا تو دستور داده‌ای ببخشیم کسی را که بما ستم روا داشته اینک ببخشیدم تو نیز مرا ببخش تو شایسته‌تری به بخشش.

خدا بما دستور داده‌ای گدا را از در خانه رد نکنیم ما برای گدائی بدر خانه تو آمده‌ایم پناهنده‌ی توایم و تقاضای لطف و عنایت و بخشش ترا داریم بر ما منت گذار و ما را ناامید مگردان تو از همه شایسته‌تری باین کار خدایا بخشش کرده‌ای مرا نیز ببخش که تقاضای بخشش دارم خدایا تو لطف نموده‌ای مرا نیز مشمول لطف خویش بگردان ای کریم.

آنگاه روی بآنها نموده میفرمود من از شما گذشتم آیا شما نیز از من گذشتید چنانچه بد رفتاری با شما کرده‌ام من فرمانروای بد و پست و ستمگری هستم که خود بنده فرمانروائی کریم و جواد و دادگر بخشنده با لطفم.

عرض میکردند با اینکه خطائی نکرده‌ای از شما گذشتیم. میگفت بگوئید خدایا ما از علی بن الحسین گذشتیم همان طوری که او از ما گذشت خدایا او را از آتش رهایی بخش همان طور که ما را از بندگی رهایی بخشید این جملات را میگفتند.

امام میگفت اللهم آمین یا رب العالمین. میفرمود بروید شما را بخشیدم و آزاد کردم بامید اینکه خدا مرا ببخشد و از آتش رهایی یابم، روز عید فطر بآنها جایزه میداد بمقداری که از کمک مردم بی‌نیاز باشند، هر سال در آخر ماه رمضان بین بیست نفر بیشتر و کمتر آزاد مینمود.

زندگانی حضرت سجاد و امام محمد باقر علیهما السلام (ترجمه جلد 46 بحار الأنوار)، ص: 73

میفرمود خداوند در هر شب هنگام افطار هفتاد میلیون نفر را از آتش آزاد میکند که همه مستوجب آتش بوده‌اند در شب آخر باندازه تمام ماه میبخشد مایلم خداوند ببیند من بندگانم را در دنیا آخر ماه آزاد نمودم بامید آزادی خودم از آتش جهنم.

هیچ گاه خدمتکاری را بیشتر از یک سال نگه نمیداشت اگر بنده‌ای اول یا وسط سال مالک میشد در شب فطر او را آزاد میکرد باز آنهایی که بجای این بندگان می‌آورد سال دیگر آزاد میکرد تا زنده بود چنین میکرد.

غلامان سیاه سودانی را میخرید با اینکه بآنها احتیاجی نداشت هنگام حج آنها را بعرفات می‌آورد بوسیله ایشان کارهایی که انجام آن لازم بود از قبیل تعمیر و پر کردن گودیاها و رخنه‌ها انجام میداد و پس از حرکت همه را آزاد مینمود و مقداری بایشان پول میبخشید.

در کافی مینویسد، علی بن الحسین با کنیز امام حسن ازدواج کرد این خبر که بعبد الملک رسید نامه‌ای شماتت آمیز نوشت که تو شوهر کنیزان شده‌ای زین العابدین در جواب نوشت خداوند نقص و پستی و سرزنش را بوسیله اسلام برطرف نموده مسلمان را نباید نسبت به پستی داد سرزنش مربوط بجاهلیت است پیغمبر صلی الله علیه و آله به غلامش دختر داد و با کنیزش ازدواج کرد.

وقتی نامه بعبد الملک رسید بحاضرین گفت مردی را نشان دارید کاری که در نظر مردم بد است انجام دهد شرافت او را افزون کند؟ همه گفتند آن کس امیر المؤمنین است، گفت نه من نیستم، گفتند ما جز امیر المؤمنین دیگری را سراغ نداریم. گفت: نه او امیر المؤمنین نیست، او زین العابدین علی بن الحسین است.

در تهذیب مینویسد حلبی گفت پرسیدم از پوشیدن لباس خز^{۱۶} فرمود اشکالی ندارد علی بن الحسین علیه السلام در زمستان لباس خز می پوشید تابستان آن را می فروخت و بهایش را صدقه میداد، میگفت من از خدا خجالت

(۱) لباس مخلوط پشم و ابریشم است.

زندگانی حضرت سجاد و امام محمد باقر علیهما السلام (ترجمه جلد 46 بحار الأنوار)، ص: 74

میکشم بهای لباسی که در آن عبادت کرده‌ام مصرف کنم.

کافی از حضرت رضا علیه السلام نقل میکند که فرمود علی بن الحسین در زمستان جبه خز و ردای خز و کلاه خز می پوشید پس از پایان زمستان ردا را می فروخت و بهایش را صدقه میداد آنگاه میفرمود (من حرم زینة الله التي أخرج لعباده والطيبات من الرزق) در کافی از حضرت صادق نقل میکند که علی بن الحسین پشתי ها و فرشهایی داشت که روی آن شکلهایی نقش بسته بودند و بر آنها می نشست محمد بن ابی حمزه از پدرش نقل کرد که علی بن الحسین را دیدم در کنار خانه‌ی کعبه نیمه شب نماز میخواند نماز خود را بسیار ادامه داد بطوری که گاهی بیای راست و گاهی بیای چپ تکیه میکرد بعد شنیدم با صدائی که شبیه گریه بود میگفت خدایا مرا عذاب میکنی با اینکه محبتت در دل من است بعزتت قسم اگر این کار را بکنی مرا همنشین با گروهی کرده‌ای که سالهای سال با آنها بواسطه تو دشمن بودم.

کافی مینویسد: زهری گفت علی بن الحسین فرمود اگر تمام مردمی که در مشرق و مغرب هستند بمیرند من متوحش نمیشوم وقتی قرآن با من باشد وقتی در قرائت بمالک یوم الدین میرسد پیوسته آن را تکرار میکرد بطوری که نزدیک بود روح از بدنش خارج شود.

حضرت باقر فرمود که علی بن الحسین میفرمود آنچه زود مردن و شهادت در راه ما را آسان میکند این آیه است **أ و لم یروا أنا نأتی الأرض نقصها من أطرافها**^{۱۷} تفسیر این آیه از بین رفتن علماء است.

سعید بن مسیب گفت صبحگاه هنگام نماز صبح خدمت زین العابدین بودم گدائی آمد فرمود بگدا چیزی بدهید هیچ گدائی را ناامید بر مگردانید حضرت صادق فرمود علی بن الحسین لباس پشمینه میپوشید و درشت ترین لباسش هنگام نماز همان بود وقتی میخواست نماز بخواند میرفت بجائی که نرم و ملایم نبود آنجا نماز میخواند روی زمین سجده میکرد.

(۱) سوره رعد آیه 41 ما متوجه زمین میشویم و از اطراف آن می‌کاهیم.

¹⁶ (۱) لباس مخلوط پشم و ابریشم است.

¹⁷ (۱) سوره رعد آیه ۴۱ ما متوجه زمین میشویم و از اطراف آن می‌کاهیم.

زندگانی حضرت سجاد و امام محمد باقر علیهما السلام (ترجمه جلد 46 بحار الأنوار)، ص: 75

باب ششم اندوه و گریه اش بر شهادت پدر بزرگوار

حضرت صادق فرمود زین العابدین علیه السلام بیست سال گریه کرد هر روزی رفت در کنار کوه جبان (کوهی است در مدینه) روی سنگ خشن و سوخته‌ای ایستاد و شروع بنماز کرد خیلی گریه مینمود سر از سجده برداشت از زیادی اشگ مثل اینکه صورت در آب فرو برده.

وقت غذا پیش آن جناب مینهادند اشگ میریخت بالاخره یکی از غلامانش عرض کرد فدایت شوم یا ابن رسول الله من میترسم از بین روی فرمود اندوه و ناراحتی خود را بخدا شکایت میکنم چیزهائی را از جانب خدا میدانم که شما خبر ندارید من هر وقت یادم از قتلگاه عزیزان زهراء می آید گریه مجالم نمیدهد در روایت دیگری است که غلام گفت یک موقع نمیرسد که اندوه شما تمام شود فرمود وای بر تو یعقوب پیامبر دوازده پسر داشت یک پسرش از نظر او پنهان شد آنقدر گریه کرد که چشمهایش سفید گردید و از اندوه پشتش خمیده شد با اینکه پسرش زنده بود من بچشم خود دیدم پدر و برادر و عمویم و هفده نفر از بستگانم روی زمین کشته شده‌اند چگونه حزنم پایان داشته باشد.

هر وقت ظرف آبی را میگرفت آنقدر گریه میکرد که پر از اشگ میشد عرضکرد چرا این قدر ناراحتی میکنید فرمود گریه نکنم با اینکه آبی که پرنده و درنده از آن استفاده میکردند بیدرم ندادند.

امالی صدوق ص 140- حضرت صادق فرمود پنج نفر زیاد گریه کردند آدم، یعقوب، یوسف، فاطمه، دختر محمد (ص) و علی بن الحسین.

آدم بر خارج شدن از بهشت آنقدر گریه کرد که روی صورتش شیارهائی مانند جویبارها نمودار بود، یعقوب بقدری بر یوسف گریه کرد که چشم خود را از دست داد باو گفتند بخدا هرگز از یوسف فراموش نمیکنی تا بالاخره بیمار شوی یا از بین بروی.

یوسف در فراق یعقوب آنقدر گریه کرد که زندانیان ناراحت شدند گفتند یا شب گریه کن و روز آرام باش و یا روز گریه کن شب ساکت باش قبول کرد

زندگانی حضرت سجاد و امام محمد باقر علیهما السلام (ترجمه جلد 46 بحار الأنوار)، ص: 76

که یکی از این دو را بپذیرد.

فاطمه زهرا آنقدر گریه کرد که اهل مدینه آزرده شدند و گفتند آنقدر گریه کردی که ما را آزردی میرفت بگورستان شهداء هر چه میخواست اشگ میریخت بعد بر میگشت.

اما علی بن الحسین بیست سال یا چهل سال گریه کرد هر وقت غذا مقابلش میگذاشتند اشک میریخت یکی از غلامانش گفت آقا فدایت شوم من میترسم از بین بروی فرمود اندوه خود را بخدا شکایت میکنم از لطف خدا چیزهائی میدانم که شما نمیدانید من هر وقت یادم از قتلگاه فرزندان زهرا بیاید اشکم میریزد.

در کامل الزیاره ص 97 مینویسد یکی از غلامانش نگاه میکرد در اطای که امام علیه السلام در آن اطاق در سجده بود گریه میکرد.

عرضکرد آقا موقعی خواهد رسید که گریه شما تمام شود؟ سر بلند نموده فرمود وای بر تو یا فرمود مادرت بعزایت بنشیند، یعقوب بخدا شکایت کرد با اینکه مصیبتی بسیار کمتر از من دید آنجا که میگوید ای افسوس از یوسف.

او یک پسر از دست داد من دیدم پدر و گروهی از بستگانم اطرافم کشته شده‌اند.

علی بن الحسین علیه السلام فرزندان عقیل را دوست میداشت عرضکردند آقا چرا علاقه شما بفرزندان عقیل بیشتر است از فرزندان جعفر پسر عموهایت فرمود من بیاد می‌آورم جان فشانی آنها را در روز عاشورا با پدرم ابی عبد الله الحسین دلم برای آنها میسوزد.

باب هفتم آنچه بین او و محمد بن حنفیه و سایر خویشاوندانش اتفاق افتاد

روایت شده که عمر بن علی با علی بن الحسین در مورد موقوفه‌های پیغمبر و امیر المؤمنین به نزاع پرداخت و شکایت پیش عبد الملک برد.

بعبد الملک گفت من پسر این پسر پسر است من از او سزاوارترم

زندگانی حضرت سجاد و امام محمد باقر علیهما السلام (ترجمه جلد 46 بحار الأنوار)، ص: 77

عبد الملک در جواب از شعر ابن ابی الحقیق استفاده نمود که مضمون شعر حاکی بود که حقیقت را کتمان مکن و زیاد اصرار بر خلاف حق نداشته باش^{۱۸}.

روی بعلی بن الحسین علیه السلام کرده گفت حرکت کن من آن موقوفات را در اختیار تو گذاشتم حرکت کرده خارج شدند عمر پس از خارج شدن گریبان امام را گرفت و ایشان را آزرده ولی امام علیه السلام باو چیزی نگفت بعد از این جریان محمد پسر عمو خدمت زین العابدین علیه السلام رسید سلام کرد و بدست و پای آن جناب افتاده میبوسید امام

¹⁸ (۱) در این باب جریان حکومت حجر الاسود و چند روایت دیگر ذکر شده که بواسطه احتراز از تکرار ذکر نشد

علیه السلام فرمود پسر عمو بی وفائی پدرت مانع نیست که من نسبت بتو مهربانی کنم اکنون دختر خود خدیجه را بازدواج تو در آوردم.

مجلسی مینویسد این روایت دلالت بر ذم عمر بن علی دارد و او در کربلا خدمت برادرش حسین حضور نداشت.

در فصول المهمه مینویسد که علی بن الحسین عازم حج شد خواهرش سکینه هزار درهم برایش فرستاد در خارج مدینه محلی بنام حره بامام رسیدند و پول را تقدیم کردند همین که فرود آمد پولها را بین فقراء تقسیم کرد.

ولید بن عبد الملک بصلاح بن عبد الله فرماندار خود در مدینه نوشت که حسن بن حسن را از زندان بیرون بیاور و در مقابل مردم در مسجد پیغمبر پانصد شلاق باو بزن.¹⁹

زندگانی حضرت سجاد و امام محمد باقر علیهما السلام (ترجمه جلد 46 بحار الأنوار) ؛ ص 77

لح او را بیرون آورد و بمسجد برد مردم جمع شدند صالح بر منبر رفت شروع کرد بخواندن نامه ولید بن عبد الملک تا پس از پائین آمدن از منبر دستور بدهد او را تازیانه بزنند در همان موقع که مشغول خواندن نامه بود علی بن الحسین وارد مسجد شد مردم راه را باز کردند تا رسید به حسن بن حسن باو فرمود پسر عمو دعای کرب را بخوان خدا فرج خواهد داد پرسید دعا چیست؟

فرمود این دعا را بخوان دعا را برایش خواند و علی بن الحسین از مسجد خارج شد حسن بن حسن چند مرتبه دعا را خواند.

صالح از خواندن نامه فارغ شد و از منبر بزیر آمد، رو بحاضرین نموده

(1) در این باب جریان حکومت حجر الاسود و چند روایت دیگر ذکر شده که بواسطه احتراز از تکرار ذکر نشد

زندگانی حضرت سجاد و امام محمد باقر علیهما السلام (ترجمه جلد 46 بحار الأنوار)، ص: 78

گفت چهره مرد مظلومی را می بینم کار او را تاخیر بیاندازید تا در باره اش با امیر المؤمنین مکاتبه کنم. نامه ای در این خصوص بولید نوشت دستور داد حسن ابن حسن را آزاد کند.

¹⁹ مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، زندگانی حضرت سجاد و امام محمد باقر علیهما السلام (ترجمه جلد 46 بحار الأنوار)، 1 جلد، اسلامیه - تهران، چاپ: دوم، 1396 ق.

باب هشتم جریانهای مربوط به هم عصران امام از خلفا و دیگران و خدمتگزاران و غلامان آن جناب

در کافی مینویسد: ابان بن تغلب گفت وقتی حجاج کعبه را خراب کرد مردم خاک آن را جمع نموده بردند همین که تصمیم ساختمان آن را گرفتند ماری آشکار گردید و مانع ساختمان مجدد شد، مردم فرار کرده پیش حجاج رفتند حجاج ترسید از اینکه اجازه ساختمان کعبه باو داده نشود، بر فراز منبر رفت بمردم گفت خدا رحمت کند هر کس در خصوص این گرفتاری ما اطلاعی دارد ما را مطلع گرداند.

پیرمردی گفت اگر اطلاعی باشد در نزد مردی است که کنار کعبه آمد و مقداری از آن برداشته رفت. سؤال کرد آن شخص که بود؟ گفت علی بن الحسین علیه السلام. حجاج گفت صحیح است. او گنجینه اطلاع است از پی علی بن الحسین علیه السلام فرستاد امام آمد جریان جلوگیری از ساختمان کعبه را شرح داد علی بن الحسین فرمود حجاج، تو ساختمانی که ابراهیم و اسماعیل ساخته بودند ویران کردی و بغارت بردی خیال کردی میراث تست برو بمنبر و مردم را سوگند ده آنچه برده‌اند بازگردانند، حجاج همین کار را کرد تمام آنچه برده بودند باز آوردند.

پس از جمع آوری خاک کعبه امام علیه السلام محل خانه را تعیین نمود و دستور داد زمین را حفر کنند دیگر مار دیده نشد زمین را کردند تا به پایه‌های سابق خانه رسیدند در این موقع علی بن الحسین فرمود شما دور

زندگانی حضرت سجاد و امام محمد باقر علیهما السلام (ترجمه جلد 46 بحار الأنوار)، ص: 79

شوید مردم کنار رفتند آنگاه نزدیک آمد و با جامه خود آن محل را پوشانید و اشگ ریخت بعد با دست خویش خاک ریخت آنگاه کارگران را پیش خواند فرمود شروع بساختن کنید پس از آنکه مقداری پایه‌ها بالا آمد امام علیه السلام دستور داد داخل آن را پر از خاک کنند، بدستور امام داخل آن را خاک ریختند بهمین جهت کف خانه خدا بالا رفت که جز پله و نردبان نمیتوان داخل خانه شد.

خرایج مینویسد امام زین العابدین علیه السلام روزی در منی به حسن بصری برخورد که مشغول موعظه نمودن مردم بود فرمود خاموش باش تا من سؤالی بکنم، از این حالی که داری بین خود و خدا راضی هستی اگر فردا مرگ گریبانگیرت شود؟ جوابداد نه راضی نیستم.

فرمود آیا در فکر هستی که این وضع خود را تغییر دهی و بحالی که شایسته است و برای خود می‌پسندی در آئی؟ مدتی سر بزیر انداخت آنگاه گفت این حرف را با خود میزنم ولی حقیقتی ندارد.

پرسید آیا بعد از محمد پیامبر دیگری امیدواری بیاید که با تو سابقه آشنائی داشته باشد؟ جوابداد، نه. فرمود امید داری سرای دیگر باشد که در آنجا باعمال نیک پیردازی؟ گفت نه.

فرمود آیا کسی که عقل داشته باشد بهمین اندازه برای خود قانع می‌شود که تو قانعی از حالی که داری راضی نیستی در فکر تغییر این حال نیز واقعا نیستی و نه امید داری پیامبری بیاید و نه سرای دیگری هست که در آنجا باعمال شایسته مشغول شوی در عین حال مردم را موعظه میکنی.

همین که امام علیه السلام رفت حسن بصری پرسید این شخص که بود؟

گفتند علی بن الحسین، گفت اینها خانواده دانشمند دیگر کسی ندید حسن بصری مردم را موعظه کند.

مناقب شهر آشوب مینویسد عباد بصری در راه مکه بعلی بن الحسین علیه السلام برخورد گفت یا علی بن الحسین جهاد را با سختی که دارد رها

زندگانی حضرت سجاد و امام محمد باقر علیهما السلام (ترجمه جلد 46 بحار الأنوار)، ص: 80

کرده‌ای و روی بحج آورده‌ای که کاری ساده و آسان است. با اینکه خداوند میفرماید **إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ ...** تا و **بَشَرِ الْمُؤْمِنِينَ**^{۲۰} امام علیه السلام فرمود وقتی بیایم کسانی را که دارای چنین صفاتی باشند جنگ کردن با آنها از حج بهتر است.

مفید در اختصاص ص 83 مینویسد محمد بن جعفر مؤدب گفت ابو اسحق عمرو بن عبد الله سیعی چهل سال نماز صبح را با وضوی نماز شام خواند در هر شب یک قرآن ختم میکرد در زمان او کسی پارسا تر و مورد اعتماد تر در نقل حدیث پیش خاص و عام از او نبود از اشخاص مورد اعتماد علی بن الحسین علیه السلام بشمار میرفت اسم او عمرو بن عبد الله پسر علی بن ذی حمیر که او پسر سبیع بن همدانی بود و چون در بین قبیله سبیع سکونت داشت آنها را سیعی میگفتند. در خدمت حضرت رضا سخن از قاسم بن محمد دائی پدرش و سعید بن مسیب شد فرمود این هر دو شیعه و ارادتمند بما خاندان بودند، روزی حضرت باقر از او دخترش را خواستگاری کرد فرمود تو برو از پدرت خواستگاری کن تا به ازدواجت در آورد (یعنی اختیار من و دخترم در دست پدر تو است).

عامر بن حفص گفت عروه بن زبیر با پسرش محمد بن عروه پیش ولید ابن عبد الملک آمد محمد وارد طویله اسبها شد یکی از چهارپایان او را لگد زد و از دنیا رفت، پای عروه پدرش نیز بمرض آکله مبتلا شد بطوری که در همان تمام رانش را برد ولید گفت پایت را قطع کن گفت نه.

بالاخره بساق پایش رسید گفت این پا را قطع کن و گر نه تمام بدنت را فرا میگیرد با اره پایش را قطع نمودند با اینکه پیرمردی بود و کسی موقع قطع

²⁰ (۱) سوره توبه آیه ۱۱۱ خداوند جان و مال مؤمنین را خریداری کرده به بهای بهشت پیکار میکنند در راه خدا میکشند و کشته میشوند.

(1) سوره توبه آیه 111 خداوند جان و مال مؤمنین را خریداری کرده به بهای بهشت پیکار میکنند در راه خدا میکشند و کشته میشوند.

زندگانی حضرت سجاد و امام محمد باقر علیهما السلام (ترجمه جلد 46 بحار الأنوار)، ص: 81

کردن او را نگه نداشته بود عروه گفت در این سفر ما گرفتاری زیادی دیدیم.

در همان سال گروهی از قبیله بنی عیس پیش ولید آمدند در میان آنها مردی کور بود ولید پرسید چرا چشمهایت از بین رفته؟ گفت یک شب با خانواده و اموالم در دره‌ای خوابیده بودیم در آن زمان هیچ کدام از افراد بنی عیس وضعشان بمن نمیرسید.

آن شب سیلی آمد و هر چه داشتم برد از مال و زن و فرزند فقط یک شتر برایم ماند با یک کودک نوزاد شترم رم کرد و پا بفرار گذاشت کودک را گذاشته از پی شتر رفتم چیزی نرفته بودم که صدای بچه را شنیدم برگشتم دیدم گرگ شکمش را پاره کرده خودم را بشتر رساندم او با پایش صورتم نواخت که هر دو چشمم از بین رفت صبح که سر از خواب برداشتم نه مال و نه زن و نه فرزند و نه چشم داشتم.

ولید گفت بروید این خبر را برای عروه نقل کنید تا بفهمد در میان مردم کسی هست که از او بیشتر گرفتار بلا شده باشد.

وقتی عروه بمدینه آمد قریش و انصار بدیدنش آمدند عیسی پسر طلحه ابن عبید الله باو گفت مژده باد ترا که خداوند در بارهات نیکی نموده بخدا سوگند حالا احتیاج براه رفتن نداشتی.

در جواب او گفت خداوند چه کار خوبی کرد نسبت بمن، بمن هفت پسر داد که از دیدار آنها سالها بهره‌مند بودم یکی را گرفت و شش پسر دیگر را برایم باقی گذاشت و بمن شش عضو داد که سالها از آنها استفاده میکردم بعد یکی را گرفت و پنج عضو دیگر را باقی گذاشت دو دست و یک پا و گوش و چشم.

آنگاه سر بلند کرده گفت خدایا اگر گرفتی باز برای من باقی گذاشتی اگر گرفتارم کردی شفا دادی.

در کتاب تنبیه الخاطر مینویسد وقتی معاویه بن یزید خواست خود را از خلافت خلع نماید بر منبر رفت و شروع بسخرانی کرد، گفت مردم من علاقه

زندگانی حضرت سجاد و امام محمد باقر علیهما السلام (ترجمه جلد 46 بحار الأنوار)، ص: 82

ندارم بر شما فرمانروائی کنم و نه اعتمادی دارم چون می بینم علاقه ای به خلافت من ندارید بالاخره گرفتار فرمانروائی ما خانواده شده اید و ما نیز گرفتار شما مردم.

جدم معاویه برای بدست آوردن خلافت با علی بن ابی طالب که شایسته بود از او بخلافت بواسطه سابقه و مقامش پیکار کرد و میدانید مرتکب چه اعمالی شد و شما نیز خود میدانید چه کردید بالاخره گرفتار عمل خود شد و بگور خویش رفت خدا از او بگذرد، بعد از معاویه پدرم یزید عهده دار خلافت شد باید او چنین کاری را نمیکرد چون شایستگی خلافت را نداشت کاری که نباید بکند خیال کرد خوب کاری میکند بالاخره دیری نپائید از بین رفت و آتش او خاموش گردید اینک اندوه بر اعمال و کردارش ما را از یاد اندوه در گذشتش برده **إنا لله و إنا إليه راجعون** آنگاه آهسته شروع به آمرزش طلبیدن برای او کرد.

اکنون من نفر سوم این خانواده ام بی علاقه بفرمانروائی من بیشتر است از علاقمند، هرگز بار گناه شما را بدوش نمیگیرم بیائید فرمانروائی را از من بگیرید و بهر کس علاقه دارید بسپارید.

مروان حکم گفت ابا لیلی بروش عمر رفتار کن، در جواب او گفت میخواهی مرا در دین بازی دهی تو چون مردان زمان عمر برایم بیاور تا بین آنها شوری قرار دهم بخدا سوگند اگر خلافت گنجینه ای بود ما سهم خود را برداشتیم اگر هم بلائی بود خانواده ابو سفیان را همین مقدار بس است از منبر بزیر آمد.

مادرش باو گفت کاش کهنه حیضی میشدی در جواب مادر گفت من نیز همین آرزو را داشتم که دیگر نمیفهمیدم خداوند آتشی دارد که عذاب میکند با آن هر معصیت کار را و هر کس حق دیگری را بگیرد.

در اختصاص مینویسد یزید در سن شصت و سه سالگی هلاک شد و چهار سال حکومت کرد پسرش معاویه بیست و یک سال داشت و چهل روز فرمانروائی کرد.

زندگانی حضرت سجاد و امام محمد باقر علیهما السلام (ترجمه جلد 46 بحار الأنوار)، ص: 83

هشام کلبی از پدرش نقل کرد گفت من در میان بنی اود که قبیله ای از بنی سعد هستند مدتی بودم بزن و فرزند خود دشنام دادن بعلی را می آموختند مردی در میان آنها از خانواده عبد الله بن ادریس روزی پیش حجاج بن یوسف رفت باو سخنی گفت که در جوابش حجاج درشتی نمود.

آن مرد گفت حجاج با من درشتی نکن هر فضیلت و منقبتی با ارزش برای قریش و قبیله ثقیف باشد ما را نیز مانند آن هست، حجاج پرسید شما چه فضیلتی دارید؟

گفت در میان ما کسی نیست که زبان به بد گوئی عثمان بگشاید و هرگز در این قبیله سخن بدی از او گفته نشده. حجاج گفت صحیح است این منقبتی است گفت در میان ما هرگز خارجی دیده نشده، گفت این هم منقبتی است.

گفت در پیکارهای ابو تراب (علی بن ابی طالب علیه السلام) جز یک نفر از ما شرکت نکرده همین کار او باعث بی‌ارزشی و گوشه‌گیریش شد گفت صحیح است. گفت میان ما هر کس بخواهد زنی بگیرد اول سؤال میکند علی را دوست میدارد و یا از او به نیکی یاد میکند اگر جواب دهد آری دیگر با او ازدواج نخواهد کرد، حجاج گفت درست است این منقبتی است.

گفت هیچ پسری در قبیله ما بنام علی یا حسن یا حسین نخواهی یافت و هرگز دختری را فاطمه نام ننهاده‌اند، گفت صحیح است.

گفت زنی از قبیله ما وقتی حسین (علیه السلام) بجانب عراق آمد نذر کرد اگر خدا او را بکشد ده شتر در راهش قربانی کند پس از کشته شدن حسین علیه السلام بنذر خود وفا نمود، حجاج پذیرفت.

گفت مردی از قبیله ما را دعوت به بیزاری از علی نمودند گفت من از آنچه شما میخواهید بیشتر انجام میدهم از حسن و حسین نیز بیزاری میجویم، حجاج گفت این هم منقبتی است.

گفت امیر المؤمنین عبد الملک ما را چنان گرامی داشت که از نزدیکترین قبائل عرب بخود نسبت داد و گفت شما یاورانی وفادار هستید. حجاج

زندگانی حضرت سجاد و امام محمد باقر علیهما السلام (ترجمه جلد 46 بحار الأنوار)، ص: 84

تصدیق کرد. گفت در کوفه ملاحظتی وجود ندارد مگر ملاحظت و جذابیت قبیله بنی اود. حجاج خنده‌اش گرفت.

هشام کلبی گفت پدرم نقل کرد که ملاحظت را خداوند از این قبیله گرفت.

در خرایج از حضرت باقر نقل میکند که فرمود عبد الملک مشغول طواف کعبه بود حضرت علی بن الحسین نیز جلوتر از او طواف میکرد و توجهی به عبد الملک نداشت عبد الملک بصورت او را نمی‌شناخت پرسید این کیست که جلو ما مشغول طواف است و توجهی بما ندارد؟ گفتند علی بن الحسین است.

عبد الملک کناری نشست گفت علی بن الحسین را بیاورید، آن جناب پیش عبد الملک آمد. گفت یا علی بن الحسین من قاتل پدرت نیستم که پیش ما نیائی. فرمود قاتل پدرم دنیای او را از بین برد ولی پدرم آخرت او را نابود کرد اگر مایلی تو هم چنین باشی مانعی ندارد، عبد الملک گفت هرگز ولی علاقه دارم پیش ما بیائی تا از دنیای ما استفاده کنی.

زین العابدین علیه السلام روی زمین نشست و ردای خود را پهن کرد گفت خدایا باین مرد نشان ده مقام اولیاء خود را عبد الملک چشم گشوده دید تمام پارچه مقابل امام پر از در است بطوری که چشم را خیره میکند.

امام فرمود کسی که چنین مقامی داشته باشد هرگز بدنیای شما احتیاج دارد؟ سپس عرضکرد خدایا بردار این جواهرات را من احتیاجی بآنها ندارم.

عمر بن علی از پدر خود علی بن الحسین نقل کرد که پیوسته میفرمود چیزی برای پیشگیری از گرفتاریها بهتر از دعا ندیدم زیرا مسلم نیست که تمام دعاهاى انسان مستجاب شود (بهمین جهت باید پیوسته بدعا توجه داشته باشد شاید مستجاب گردد).

از جمله دعاهائی که از پدر خود علی بن الحسین حفظ نموده بود دعائی بود که هنگام حمله مسلم بن عقبه بمدینه برای جلوگیری از شر او خواند.

زندگانی حضرت سجاد و امام محمد باقر علیهما السلام (ترجمه جلد 46 بحار الأنوار)، ص: 85

رب کم من نعمه انعمت بها علی قل لک عندها شکری و کم من بلیه ابتلیتني بها قل لک عندها صبری فیا من قل عند نعمته شکری فلم یحرمنی و قل عند بلائه صبری فلم یخذلنی و یا ذا المعروف الذی لا ینقطع ابدا و یا ذا النعماء التی لا تحصى عدد اصل علی محمد و آل محمد و اذفع عنی شره فانی أدرأ بک فی نحره و استعید بک من شره.

مسلم^{۲۱} بمدینه آمد مردم فکر میکردند که او نظری غیر از کشتن علی بن الحسین ندارد بر خلاف تصور آنها بسیار احترام کرد بآن مولی و جایزه‌ای گران تقدیمش نمود.

گروه کثیری نقل کرده‌اند که وقتی مسلم بن عقبه وارد مدینه شد از پی علی بن الحسین فرستاد همین که آمد او را احترام نمود و گرامی داشت گفت مرا امیر المؤمنین یزید سفارش کرده چنین کنم او را جزای خیر گفت.

دستور داد مرکب سواری خودش را برای آن جناب زین کنند گفت برگرد پیش خانواده خود با این آمدن شما را بزحمت انداختیم و خانواده‌ات را بیمناک کردیم اگر قدرت میداشتم فراخور مقامت جایزه‌ای بدهم میدادم امام علیه السلام فرمود امیر مرا ممنون کرد آنگاه سوار شد.

مسلم به اطرافیان خود گفت این شخص کیست که وجودش خیر است هرگز در ساحت او شری وجود ندارد باضافه نسبتی با پیغمبر صلی الله علیه و آله دارد.

²¹ (۱) مسلم بن عقبه کسی است که یزید او را برای سرکوبی اهل مدینه فرستاد او داستان حره را بوجود آورد و خونهای زیاد ریخت.

در کتاب حلیة الاولیاء ج 3 ص 135 مینویسد ابن شهاب زهری گفت من وقتی عبد الملک دستور داده بود علی بن الحسین را از مدینه بشام آورند بدم که آن جناب را با زنجیری گران بسته و گروهی را برای نگهبانی گماشته بودند من از آنها اجازه خواستم که با امام ملاقات نموده وداع نمایم.

(1) مسلم بن عقبه کسی است که یزید او را برای سرکوبی اهل مدینه فرستاد او داستان حره را بوجود آورد و خونهای زیاد ریخت.

زندگانی حضرت سجاد و امام محمد باقر علیهما السلام (ترجمه جلد 46 بحار الأنوار)، ص: 86

اجازه دادند وقتی خدمتش رسیدم مشاهده کردم پاها و دستهایش را در غل و زنجیر بسته‌اند گریه‌ام گرفت گفتم کاش من بجای شما بودم و شما از این رنج آسوده بودی فرمود زهری خیال میکنی این غل و زنجیر آویخته بگردنم مرا می‌آزارد اگر بخواهم میتوانم این بار گران را از دست و پای خود بگشایم گرچه تو و سایر علاقمندان بما خانواده از دیدن این منظره غمگین میشوید که در چنین غل و زنجیری مرا بسته‌اند ولی این غل و زنجیر مرا بیاد عذاب خدا میاندازد بهمین جهت آن را دوست دارم در این هنگام دست و پای خود را از زنجیر گشوده فرمود زهری من بیشتر از دو منزل دیگر با اینها نخواهم بود.

زهری گفت چهار شب بعد نگهبانان بمدینه برگشتند و جستجوی زین العابدین را مینمودند از آن جناب خبری نبود من نیز از آنها پرسیدم که چه شد آن آقا؟

یکی از آنها گفت ما خیال میکنیم او جن همراه داشت و از او اطاعت میکردند هر وقت پیاده میشدیم همه ما اطرافش را میگرفتیم و کاملاً مراقبش بودیم یک روز صبح از او جز مشتی غل و زنجیر ندیدیم.

بعد از این جریان من پیش عبد الملک رفتم حال علی بن الحسین را از من پرسید جریان را برایش نقل کردم گفت همان روزی که نگهبانان او را از دست دادند پیش من آمد گفت مرا با تو چه کار. گفتم پیش من بمان گفت علاقه باین کار ندارم از پیش من رفت بخدا سوگند از دیدن او پیکرم وحشت فرا گرفته بود.

زهری گفت بعد الملک گفتم علی بن الحسین آن طوری که تو خیال میکنی نیست (یعنی در فکر بدست آوردن خلافت نیست) او بکار خویش مشغول است عبد الملک گفت به به بکاری که او مشغول است چقدر کار خوبی است.

در حلیة الاولیاء و اغانی ابو الفرج مینویسد که سالی هشام بن عبد الملک بحج رفت نتوانست بواسطه ازدحام حجر الاسود را ببوسد برایش صندلی گذاشتند نشست

زندگانی حضرت سجاد و امام محمد باقر علیهما السلام (ترجمه جلد 46 بحار الأنوار)، ص: 87

شامیان اطرافش را گرفتند در همین میان علی بن الحسین علیه السلام آمد در حالی که پارچه‌ای بر کمر داشت و ردائی بر دوش بسیار زیبا و خوش اندام و بوی خوشی از او ساطع بود در پیشانی پینه‌ای از اثر سجده داشت چون پینه‌ای که بر روی زانوی گوسفند می‌بندد شروع بطواف نمود همین که رسید به نزدیک حجر الاسود مردم از مهابت و جلالت او کنار رفتند بآسانی حجر الاسود را بوسید.

یکی از شامیان از هشام پرسید این کیست؟ هشام گفت نمی‌شناسم، اینکه خود را به ناشناسی زد بواسطه آن بود که مردم شام فریفته آن سرور نشوند فرزددق که حضور داشت از جای حرکت نموده گفت من او را می‌شناسم مرد شامی گفت کیست، شروع کرد بخواندن اشعاری که قسمتی از آن را در آغانی و حلیه الاولیاء و حماسه نقل نموده (تمام قصیده در بحار هست که در این ترجمه چند شعری از آن را نقل میکنیم.

و البيت يعرفه و الحل و الحرم

هذا الذي تعرف البطحاء وطأته

هذا التقى النقى الطاهر العلم

هذا ابن خير عباد الله كلمهم

و ابن الوصي الذي في سيفه نغم

هذا ابن سيده النسوان فاطمة

الي مكارم هذا ينتهي الكرم

اذا راته قریش قال قائلها

العرب تعرف من انكرت و العجم

و ليس قولك: من هذا؟ بضائره

لو لا التشهد كانت لاؤه نعم

ما قال «لا» قط الا في تشهده²²

هشام از این مدح‌سرائی فرزددق ناراحت شد و حقوق او را قطع کرد باو گفت چرا چنین شعری در باره ما نگفتی فرزددق در جواب گفت تو هم جدی چون جدش و پدری چون پدرش و مادری مانند مادرش بیاور تا همین طور برایت شعر بگویم و دستور داد او را در عسفان که محلی است بین مکه و مدینه

(1) اشعار بیش از چهل بیت است که ما چند بیتی از آن را نقل کردیم جامی در ترجمه همین اشعار بفارسی اشعاری سروده است.

²² (1) اشعار بیش از چهل بیت است که ما چند بیتی از آن را نقل کردیم جامی در ترجمه همین اشعار بفارسی اشعاری سروده است.

زندگانی حضرت سجاد و امام محمد باقر علیهما السلام (ترجمه جلد 46 بحار الأنوار)، ص: 88

زندانی کنند این خبر بعلی بن الحسین علیه السلام رسید دوازده هزار درهم برایش فرستاد، فرمود ما را معذور دار اگر نزد ما بیشتر از این بود برایت بیشتر میفرستادیم فرزودق قبول نکرده عرضکرد یا ابن رسول الله من این اشعار را فقط بواسطه خشم و ناراحتی که دچار شدم برای خدا و پیغمبر گفتم هرگز در مقابل آن چیزی نمی پذیرم امام علیه السلام پول را دو مرتبه فرستاد و پیغام داد ترا بحقی که من بر تو دارم سوگند میدهم بپذیر خدا نیت و ارادت ترا بما خانواده میداند فرزودق پذیرفت.

در آن روزها که زندانی بود اشعاری در هجو هشام سرود که وقتی خبر به هشام رسید او را آزاد کرد.

در اختصاص مینویسد که فرزودق این اشعار را در همان جا بدون سابقه قبلی سرود هشام سالی هزار دینار باو میداد آن سال قطع کرد خدمت علی بن الحسین رفت و از او خواست که حقوقش را از هشام بگیرد امام علیه السلام فرمود من خودم پرداخت میکنم فرزودق امتناع ورزیده گفت یا ابن رسول الله هرگز شما را به پول نمی فروشم ثواب خدا در آخرت بهتر از پاداش دنیا است.

این خبر بمعاویه پسر عبد الله بن جعفر که یکی از سخاوتمندان بنی هاشم و ادیبان و خوش زبان بنی هاشم بود رسید بفرزودق گفت چقدر خیال میکنی زنده خواهی بود. فرزودق گفت بیست سال، گفت این بیست هزار دینار از من بگیر و علی بن الحسین را معذور دار که در باره تو از هشام چیزی درخواست کند فرزودق گفت من خدمت زین العابدین علیه السلام رسیدم ایشان از خودشان پرداخت کردند ولی من عرضکردم پاداش این عمل را برای آخرت گذاشته‌ام و بدینا نمی فروشم.^{۲۳}

(1) در روایت دیگری است که زندان فرزودق طولانی شد از امام تقاضای نجات کرد امام دعا نمود خلاص شد شکایت کرد که حقوق مرا قطع نموده پرسید هر سال چقدر حقوق میگیری مبلغ را گفت بمقدار چهل سال باو داد فرمود اگر میدانستم بیشتر احتیاج پیدا میکنی میدادم. پس از چهل سال از دنیا رفت.

زندگانی حضرت سجاد و امام محمد باقر علیهما السلام (ترجمه جلد 46 بحار الأنوار)، ص: 89

در مناقب مینویسد لیث خزاعی از سعید بن مسیب در باره غارت کردن مدینه سؤال کرد، در پاسخ گفت آری اسبها را بستونهای مسجد پیامبر بستند من خودم دیدم اسبها اطراف قبر پیامبر بودند سه شبانه روز مدینه را غارت میکردند من

²³ (۱) در روایت دیگری است که زندان فرزودق طولانی شد از امام تقاضای نجات کرد امام دعا نمود خلاص شد شکایت کرد که حقوق مرا قطع نموده پرسید هر سال چقدر حقوق میگیری مبلغ را گفت بمقدار چهل سال باو داد فرمود اگر میدانستم بیشتر احتیاج پیدا میکنی میدادم. پس از چهل سال از دنیا رفت.

در خدمت علی بن الحسین می آمدیم کنار قبر پیغمبر آن جناب زیر لب سخنانی میگفت که نمی شنیدم بین ما و آن گروه پرده‌ای فاصله میشد مشغول نماز میشدیم ما آنها را می دیدیم ولی آنها ما را نمیدیدند.

مردی که لباس سبز در تن داشت و سوار اسبی خاکستری بود در دست حربه‌ای داشت در خدمت علی بن الحسین بود هر وقت یکی از تبهکاران قصد سوئی نسبت بحرم پیامبر داشت آن سواره با همان حربه اشاره به آن شخص میکرد در دم جان می سپرد بدون اینکه با چیزی بخورد.

پس از اینکه غارت تمام شد علی بن الحسین علیه السلام تمام زینت و زیور زنان و دختران و لباس آنان را گرفت برای آن سوار برد اسب سوار گفت آقا من یکی از ملائکه هستم که ارادتمند شما و پدرت هستم وقتی این تبهکاران بمدینه آمدند از خدا اجازه خواستم که بکمک شما بیایم اجازه یافتم تا ثوابی در نزد خدا و پیامبر و شما کسب نمایم.

در مناقب مینویسد: زهری فرماندار بنی امیه بود مردی را کیفر میکرد در حال کیفر از دنیا رفت، زهری از ترس خدا فرار کرد و سر به بیابان گذاشت و داخل غاری شد مدت نه سال در آن غار زندگی کرد یک سال علی ابن الحسین بحج رفت زهری خدمت آن جناب رسید.

باو فرمود از این ناامیدی تو بیشتر میترسم تا گناهی که مرتکب شده‌ای خون بهای آن شخص را برای خانواده‌اش بفرست بیا برو پیش خانواده‌ات و بوظیفه دینی خود برس، زهری گفت آقا مرا نجات دادی خدا میداند مقام رهبری مردم را بکه بسپارد.

بخانواده خود بازگشت و ملازم خدمت زین العابدین شد بطوری که از اصحاب آن جناب بشمار میرفت بهمین جهت بعضی از بنی مروان او را از

زندگانی حضرت سجاد و امام محمد باقر علیهما السلام (ترجمه جلد 46 بحار الأنوار)، ص: 90

باب تمسخر میگفتند پیامبرت چه شد، منظورشان علی بن الحسین علیه السلام بود. صاحب عقد الفرید در ج 2 ص 203 مینویسد پادشاه روم برای عبد الملک نامه‌ای نوشت بدین مضمون: من گوشت شتری که پدرت سوار آن شده بود و از مدینه فرار کرد خورده‌ام با سپاهی که بالغ بر هزار هزار نفر است با تو جنگ خواهم کرد.

عبد الملک بحجاج بن یوسف نوشت و از او خواست که نامه را بخواند و نامه‌ای بزین العابدین بنویسد و با همان جملاتی که عبد الملک نوشته او را تهدید نماید هر چه آن آن جناب جواب داد برایش بنویسد. حجاج همین کار را کرد زین العابدین علیه السلام در جواب گفت خداوند لوح محفوظی دارد که در هر روز سیصد مرتبه در آن نگاه میکند و در هر نگاهی هر که را بخواهد میمیراند زنده میکند عزیز مینماید ذلیل میکند و هر چه اراده کند انجام میدهد من امیدوارم که یکی از آن نگاهها کلک ترا بکند.

حجاج همین جواب را برای عبد الملک نوشت عبد الملک نیز آن را برای پادشاه روم فرستاد همین که پادشاه روم خواند گفت این سخن از خاندان نبوت خارج شده.

در مناقب مینویسد دربان علی بن الحسین یحیی بن ام طویل بود و ارادتمندانش از صحابه پیامبر عبارت بودند از جابر بن عبد الله انصاری و عامر بن وائله و سعید بن مسیب که او را امیر المؤمنین بزرگ کرده بود و زین العابدین میفرمود سعید بن مسیب از همه مردم بآثار گذشتگان واردتر است و سعید بن جیهان غلام ام هانی.

و از غیر صحابه (تابعین) سعید بن جبیر ساکن مکه که او را کوشاترین علماء نام داده بودند قرآن را در دو رکعت نماز میخواند گفته‌اند روی زمین کسی نیست که بعلم و دانش او احتیاج نداشته باشد.

و محمد بن جبیر بن مطعم و ابو خالد کابلی و قاسم بن عوف و اسماعیل ابن عبد الله و ابراهیم و حسن فرزندان محمد بن حنفیه و حبیب بن ابی

زندگانی حضرت سجاد و امام محمد باقر علیهما السلام (ترجمه جلد 46 بحار الأنوار)، ص: 91

ثابت و ابو یحیی اسدی و ابو حازم اعرج و سلمة بن دینار مدنی ابو حمزه ثمالی را که تا زمان موسی بن جعفر زنده بود جزء اصحاب زین العابدین علیه السلام شمرده‌اند و فرات بن احنف را که تا زمان حضرت صادق بود و جابر بن محمد بن ابی بکر و ایوب بن حسن و علی بن رافع و ابو محمد قرشی و ضحاک بن مراحم خراسانی و کاووس بن کیسان و حمید بن موسی و ابان بن تغلب و ابو الفضل سدیر بن حکیم و قیس بن رمانه و عبد الله برقی و فرزندق شاعر و از غلامانش شعیب نام برده شده.

محرز بن ابی صقر گفت ارطاه بن سمینه پیش عبد الملک بن مروان رفت در آن موقع صد و سی سال داشت عبد الملک باو گفت دیگر شعر گفتن را فراموش کرده‌ای؟ گفت یا امیر المؤمنین من اهل طرب نیستم و خشم مرا نمیگیرد و نه شراب مینوشم شعر گفتن منم در یکی از این سه حالت است جز اینکه همین شعر را میگویم.

كأكل الارض ساقطة الحديد

رایت المرء تأكله الليالی

علی نفس ابن آدم من مزید

و ما تبقى المنیة حين تأتي

توفی نذرها بابی الولید

و اعلم انها ستکر حتی

^{۲۴} از شنیدن قسمت آخر شعر عبد الملک بر خود لرزید زیرا کنیه او هم ابو الولید بود ارطاه گفت من منظورم خودم هست یا امیر المؤمنین چون او را هم ابو الولید میگفتند عبد الملک گفت نه بخدا سوگند آنچه بر سر تو بگذرد بر منم خواهد گذشت.

در فضائل ابن شاذان ص 122 از گروهی مورد اعتماد نقل میکند که چون حره دختر حلیمه سعدیه وارد بر حجاج بن یوسف شد حجاج باو گفت تو حره

(1) خلاصه اشعار اینست که مرگ پیکر انسان را از هم میباید و چیزی باقی نمیگذارد میگوید میدانم بزودی حمله خواهد کرد تا نذر خود را با جان گرفتن از ابی الولید وفا کند.

زندگانی حضرت سجاد و امام محمد باقر علیهما السلام (ترجمه جلد 46 بحار الأنوار)، ص: 92

دختر حلیمه سعدیه هستی در پاسخ او گفت خوب تشخیص دادی ولی حسن تشخیص از امتیازات مؤمن است نه تو.

حجاج گفت خدا ترا باینجا آورد میگویند تو علی را بر ابی بکر و عمر و عثمان برتری میدهی گفت هر کس چنین نسبتی داده دروغ گفته من او را بر دیگران نیز فضیلت میدهم آدم نوح، لوط، ابراهیم، و سلیمان و عیسی ابن مریم.

گفت وای بر تو علاوه بر اینکه او را از صحابه بهتر میدانی بر هفت نفر از پیامبران مقدم میداری که اولو العزم پیامبرانند اگر دلیل این مطلب را نیاوری گردنت را میزنم. گفت من او را بر این پیامبران مقدم میشمارم خداوند در قرآن او را برتر دانسته زیرا در باره آدم میفرماید و عصی آدم ربه فغوی^{۲۵} ولی در باره علی میفرماید و کان سعیکم مشکورا^{۲۶} گفت احسن حره بچه دلیل او را بر نوح و لوط مقدم میداری.

حره گفت خداوند او را برتر دانسته چنانچه در باره آن دو میفرماید ضرب الله مثلا للذین کفروا امرأت نوح و امرأت لوط کانتا تحت عبدین من عبادنا صالحین فخانتاهما فلم یغنیا عنهما من الله شیئا و قیل ادخلا النار مع الداخلین^{۲۷} اما علی بن ابی طالب پایگاهش زیر سدره المنتهی است و همسرش فاطمه دختر پیامبر بود که از رضای او خدا راضی و از خشمش خشمگین می شود.

²⁴ (۱) خلاصه اشعار اینست که مرگ پیکر انسان را از هم میباید و چیزی باقی نمیگذارد میگوید میدانم بزودی حمله خواهد کرد تا نذر خود را با جان گرفتن از ابی الولید وفا کند.

²⁵ (۱) سوره طه ۲۱ آدم سرپیچی کرد از فرمان خدا گمراه شد.

²⁶ (۲) سوره انسان آیه ۲۲ کوشش شما مورد قبول ما است.

²⁷ (۳) خداوند مثل میزند برای کسانی که کافر شدند همسر نوح و لوط را که در اختیار دو نفر بنده صالح ما بودند و خیانت کردند اما راه گریزی از کفر خدا نداشتند گفتیم بآنها با جهنمیان وارد آتش شوید.

حجاج گفت بسیار عالی، بچه دلیل او را بر پدر انبیا ابراهیم خلیل مقدم میداری؟ جوابداد خداوند او را در این آیه مقدم داشته: **و إذ قال إبراهيم رب أرنى كيف تحى الموتى قال أ و لم تؤمن قال بلى و لكن ليطمئن**

(1) سوره طه 21 آدم سرپیچی کرد از فرمان خدا گمراه شد.

(2) سوره انسان آیه 22 کوشش شما مورد قبول ما است.

(3) خداوند مثل میزند برای کسانی که کافر شدند همسر نوح و لوط را که در اختیار دو نفر بنده صالح ما بودند و خیانت کردند اما راه گریزی از کیفر خدا نداشتند گفتیم بآنها با جهنمیان وارد آتش شوید.

زندگانی حضرت سجاد و امام محمد باقر علیهما السلام (ترجمه جلد 46 بحار الأنوار)، ص: 93

قلبی^{۲۸} ولی مولای من امیر المؤمنین سخنی فرموده که هیچ یک از فرق مسلمان در آن سخن اختلاف ندارند فرمود

(لو كشف الغطاء ما ازددت يقينا)

اگر پرده برداشته شود یقین من افزوده نمیشود این سخن را کسی قبل از علی و بعد از او نگفته.

حجاج گفت احسن چگونه او را برتر از موسی کلیم الله میدانی؟ گفت خداوند میفرماید **فخرج منها خائفا يترقب^{۲۹}** ولی علی علیه السلام در رختخواب پیغمبر خوابید بی آنکه ترس و بیمی داشته باشد تا خداوند این آیه را در باره اش نازل نمود **و من الناس من يشرى نفسه ابتغاء مرضات الله^{۳۰}** حجاج گفت احسن چگونه او را بر داود و سلیمان فضیلت میدهی گفت خداوند به این آیه او را بر این دو فضیلت داده **يا داود إنا جعلناك خليفة في الأرض فاحكم بين الناس بالحق و لا تتبع الهوى فيضلك عن سبيل الله^{۳۱}** حجاج پرسید حکومت داود در چه موضوع بود گفت دو نفر آمدند که یکی باغستانی از انگور داشت و دیگری گله‌ای گوسفند صاحب باغ مدعی بود که این مرد گوسفندانش را در باغ من رها کرده و انگورم را چرانده شکایت پیش داود برد.

داود گفت گوسفندها را میفروشند معادل زبانی که به باغ وارد شده میدهند تا باغ بصورت اول برگردد، سلیمان پسر داود گفت نه پدر از منافع گوسفند از قبیل شیر و پشم استفاده میکنند خداوند در این آیه میفرماید **فهمناها سليمان ما حکم آن جریان را بسلیمان آموختیم.**

²⁸ (۱) بقره ۲۶۰ ابراهیم گفت خدایا بمن نشان ده چگونه مرده را زنده میکنی؟ گفت مگر ایمان نداری؟ جواب داد چرا ولی میخواهم قلم مطمئن شود

²⁹ (۲) قصص ۱۸ از آنجا با ترس خارج شد.

³⁰ (۳) بقره ۲۰۷ بعضی از مردم جان خود را بخدا میفروشند.

³¹ (۴) ص ۲۶

(1) بقره 260 ابراهیم گفت خدایا بمن نشان ده چگونه مرده را زنده میکنی؟ گفت مگر ایمان نداری؟ جواب داد چرا ولی میخواهم قلبم مطمئن شود

(2) قصص 18 از آنجا با ترس خارج شد.

(3) بقره 207 بعضی از مردم جان خود را بخدا میفروشدند.

(4) ص 26

زندگانی حضرت سجاد و امام محمد باقر علیهما السلام (ترجمه جلد 46 بحار الأنوار)، ص: 94

ولی مولای ما علی علیه السلام فرمود از من سؤال کنید از بالای عرش و از زیر عرش سؤال کنید قبل از اینکه مرا از دست دهید. در روز فتح خیبر خدمت پیامبر رسید پیغمبر روی بحاضرین نموده فرمود از همه شما گرامی تر و داناتر و واردتر بفنون قضاوت علی است.

حجاج گفت احسن بچه دلیل او را بر سلیمان فضیلت میدهی گفت خداوند در این آیه فضیلت داده قال رب اغفر لی و هب لی ملکا لا ینبغی لأحد من بعدی³² ولی مولای ما امیر المؤمنین علیه السلام گفت دنیا من ترا سه طلاقه کردهام مرا حاجتی بتو نیست در این موقع این آیه را نازل نمود تلك الدار الآخرة نجعلها للذین لا یریدون علوا فی الأرض و لا فسادا³³ حجاج گفت احسن بچه دلیل او را از عیسی برتر میدانی؟ گفت خداوند در این آیه باو برتری داده إذ قال الله یا عیسی ابن مریم أنت قلت للناس اتخذونی و أمی إلهین من دون الله قال سبحانک ما یکون لی أن أقول ما لیس لی بحق إن كنت قلت فقلته فقد علمته تعلم ما فی نفسی و لا أعلم ما فی نفسک إنک أنت علام الغیوب ما قلت لهم إلا ما أمرتني به³⁴ حکومت را بتاخیر انداخت تا روز قیامت اما علی بن ابی طالب وقتی نصیری³⁵ ادعای خود را نمودند آنها را کشت و بقیامت نیانداخت این فضائل علی است که قابل مقایسه با فضائل دیگران نیست حجاج گفت احسن از عهده جواب برآمدی اگر چنین جوابی نمیدادی ترا میکشتم جایزه ای باو داد و با احترام او را بمنزل خود برگرداند.

حضرت صادق علیه السلام فرمود سعید بن جبیر بامامت علی بن الحسین معتقد بود و بسیار احترام میکرد علت کشته شدنش بدست حجاج فقط همین بود مردی خوش عقیده بود گفته اند وقتی پیش حجاج رفت باو گفت تو شقی بن

³² (۱) خدایا مرا اقتدار و حکومتی بده که شایسته دیگری نباشد.

³³ (۲) قصص آیه ۸۲ این خانه آخرت را قرار دادم برای کسانی که اراده برتری و فساد در زمین نداشته باشند.

³⁴ (۳) مانده ۱۱۶، عیسی تو گفتی ب مردم تو و مادرت را خدا بگیرند گفت منزهی تو خدایا مرا نمیرسد چیزی که حق نیست ادعا کنم اگر گفته باشم تو میدانی آنچه در دل دارم تو میدانی ولی من از آنچه تو در نظر داری خیر ندارم تو دانای رازهای جز آنچه تو دستور داده ای نگفتم.

³⁵ (۴) خلاصه گفتار آنها اینست که ائمه را روح لاهو میدانند.

(1) خدایا مرا اقتدار و حکومتی بده که شایسته دیگری نباشد.

(2) قصص آیه 82 این خانه آخرت را قرار دادم برای کسانی که اراده برتری و فساد در زمین نداشته باشند.

(3) مائده 116، عیسی تو گفתי بمردم تو و مادرت را خدا بگیرند گفت منزهی تو خدایا مرا نمیرسد چیزی که حقم نیست ادعا کنم اگر گفته باشم تو میدانی آنچه در دل دارم تو میدانی ولی من از آنچه تو در نظر داری خبر ندارم تو دانای رازهایی جز آنچه تو دستور داده‌ای نگفتم.

(4) خلاصه گفتار آنها اینست که ائمه را روح لاهو میدانند.

زندگانی حضرت سجاد و امام محمد باقر علیهما السلام (ترجمه جلد 46 بحار الأنوار)، ص: 95

کسیری و سعید گفت مادرم بهتر میدانسته او مرا سعید بن جبیر نامیده.

گفت در باره ابا بکر و عمر چه میگوئی آن دو در بهشت هستند یا جهنم سعید پاسخ داد اگر داخل بهشت شوم و اهل بهشت را ببینم و داخل جهنم گردم و ساکنان جهنم را مشاهده کنم آن وقت میتوانم بگویم، گفت در باره خلفاء چه میگوئی؟

گفت من وکیل آنها نیستم، پرسید کدامیک از آنها را بیشتر دوست میداری؟ گفت هر کدام خدا از او خشنودتر باشد گفت کدامیک خدا از او راضی تر است؟ گفت این مطلب را خدائی که عالم اسرار و پنهانی‌ها است میداند گفت تو جواب نمیدهی؟ گفت میل ندارم سخن ترا تکذیب کنم.

در کافی مینویسد حضرت صادق فرمود وقتی هنگام مرگ محمد بن اسامه رسید خاندان بنی هاشم بیعت او رفتند گفت شما خویشاوندی و منزلت مرا میدانید من قرضی دارم مایلم پرداخت آن را بعهده بگیرید؟

علی بن الحسین فرمود یک ثلث از قرض تو بعهده من دیگری چیزی نگفت حاضرین نیز سکوت کردند باز فرمود من تعهد میکنم تمام قرض ترا بپردازم پس از آن فرمود مانعی نداشت که از اول تمام قرض او را بگردن بگیرم ولی نخواستم بگوئید بر ما سبقت گرفت.

کافی: حضرت باقر فرمود وقتی یزید بن معاویه وارد مدینه شد آن وقت که عازم حج بود از پی مردی از قریش فرستاد آمد، باو گفت اقرار میکنی بندهی منی اگر خواستم بفروشم و گر نه در بندگی من بمانی.

آن مرد در جواب گفت یزید تو از من شرافتت در قریش بیشتر نیست و نه پدرت در جاهلیت و اسلام از پدر من بهتر بوده خودت نیز در دین از من بهتر نیستی چگونه اقرار به بندگی تو بکنم.

یزید گفت اگر اقرار نکنی بخدا قسم ترا میکشم آن مرد گفت کشتن من بزرگتر از کشتن حسین بن علی پسر پیغمبر نیست دستور داد او را بکشند.

روز بعد از پی زین العابدین فرستاد همان حرفی که بمرد قریشی زده بود

زندگانی حضرت سجاد و امام محمد باقر علیهما السلام (ترجمه جلد 46 بحار الأنوار)، ص: 96

باو زد امام فرمود اگر اقرار نکنم بآنچه میخواهی مگر مرا نمیکشی، چنانچه دیروز آن مرد را کشتی یزید گفت چرا، علی بن الحسین فرمود من اقرار کردم بآنچه تو میخواهی من بنده زورکی تو هستم اگر مایلی نگه دار و گر نه بفروش.

یزید لعنة الله علیه گفت خوب انتخاب کردی خون خود را حفظ نمودی این اقرار ترا از مقامی که داری پائین نیاورد.

این خبر دارای اشکالی است چون معروف است که یزید پس از خلافت بمدینه نیامد بلکه از شام خارج نشد تا روانه دوزخ شد ممکن است این جریان بین امام و کسی که یزید فرستاده بود بنام مسلم بن عقبه اتفاق افتاده باشد.

ابن اثیر در کامل نوشته وقتی یزید مسلم بن عقبه را فرستاد باو دستور داد پس از پیروز شدن سه روز هر چه در مدینه از مال و اسلحه و چهارپایان بدست آوردید متعلق به سپاه است پس از گذشت سه روز دست از مردم بردار متوجه باش نسبت بعلی بن الحسین احترام لازم را داشته باش زیرا در شورش مردم شرکت نکرده نامه او رسید در ضمن وقتی فرماندار یزید و بنی امیه را از مدینه خارج کردند مروان حکم با پسر عمر صحبت کرد که خانواده اش را جزء خانواده او قرار دهد پسر عمر قبول نکرد با علی بن الحسین که صحبت کرد و تقاضا نمود خانواده اش را جزء خانواده خود قرار دهد پذیرفت.

مروان زنش عایشه دختر عثمان بن عفان و سایر خانواده اش را بمنزل زین العابدین فرستاد امام زین العابدین علیه السلام نیز خانواده خود و خانواده او را به ینبع برد.

بعضی گفته اند خانواده مروان را فرستاد به طائف بهمراه فرزندش عبد الله وقتی مسلم بن عقبه مدینه را تصرف نمود مردم را دعوت کرد با یزید بیعت کنند بعنوان بندگی او که در خون و مال و خانواده آنها هر حکمی خواست بکند هر کس از چنین بیعتی سرپیچی کرد او را بقتل رسانده گروهی در همین راه کشته شدند.

مروان علی بن الحسین را آورد، علی بن الحسین بین مروان و پسرش

زندگانی حضرت سجاد و امام محمد باقر علیهما السلام (ترجمه جلد 46 بحار الأنوار)، ص: 97

عبد الملک می آمد تا پیش مسلم نشست، مروان آب خواست تا بدین وسیله امانی بگیرد کمی از آب خورد سپس داد بعلی بن الحسین کاسه را که گرفت مسلم بن عقبه گفت آب ما را نخور. دست علی بن الحسین لرزید از جان خود میترسید قدح را نگه داشت. مسلم گفت بین این دو نفر راه میرفتی که از کشته شدن در امان باشی بخدا قسم اگر جزء آن دو میبودی ترا میکشتم اما امیر المؤمنین یزید مرا راجع بتو سفارش نموده و گفته است که نامه برایش نوشته ای حالا اگر مایلی آب را بیاشام، آنگاه او را روی تخت با خود نشانیده گفت خیال میکنم خانوادهات ترسیده باشند؟ فرمود آری دستور داد تا اسب خودش را زین کنند او را برگرداند و اجبار به بیعت نکرد با آن شرطی که برای مردم مدینه قرار داده بود.

زراره گفت که علی بن الحسین با کنیز عمویش حسن بن علی ازدواج کرد و مادر خود را به ازدواج غلامش در آورد همین که خبر بعبد الملک رسید برایش نامه ای نوشت باین مضمون:

یا علی بن الحسین مثل اینکه تو مقام خود را در میان خانوادهات نمیدانی و موقعیت خویش را در نزد مردم نمیشناسی با کنیز خود ازدواج کردی و مادرت را بازدواج غلامت در آورده ای.

در جواب نوشت نامه ترا خواندم ما از پیامبر پیروی میکنیم او زینب دختر عموی خود را به ازدواج غلام خود زید در آورد و با کنیز خود صفیه دختر حی بن اخطب ازدواج نمود.

صالح بن کیسان گفت عامر بن عبد الله بن زبیر که از خردمندان قریش بود شنید یکی از پسرهایش بدگوئی از علی بن ابی طالب میکند و گفت پسر من از علی بدگوئی مکن بنیادی را که دین نهاده باشد دنیا نمیتواند خراب کند ولی بنیاد دنیا را دین واژگون میکند، پسر من بنی امیه شروع بناسزا گفتن بعلی کردند در مجالس خود و او را روی منبر لعن نمودند گویا بازوی علی را گرفته با آسمان بالا بردند (باعث بالا رفتن مقام و موقعیت او شد).

زندگانی حضرت سجاد و امام محمد باقر علیهما السلام (ترجمه جلد 46 بحار الأنوار)، ص: 98

در ضمن تعریف و تمجید از اجداد و بستگان خود نمودند مثل این بود که از روی مرداری پرده بردارند و گند و بوی آن را بلند کنند من بتو سفارش میکنم از سب علی خودداری کن.

در امالی صدوق مینویسد که حجاج دو غلام علی را گرفت یکی از آن دو گفت از علی بیزاری بجوی، پرسید اگر بیزاری نجویم چه میکنی؟ حجاج گفت خدا مرا بکشد اگر ترا نکشم اینک انتخاب کن که دو دستت را جدا کنم یا دو پایت را؟

آن مرد بحجاج گفت همین طور قصاص خواهی شد هر کدام را تو مایلی انتخاب کن. گفت خیلی زبان آوری ولی خیال میکنم ندانی که ترا آفریده خدایت کجاست.

گفت او در کمینگاه ستمکاران است دستور داد دستها و پاهایش را قطع کنند سپس بدار آویزند آنگاه رفیقش را آوردند باو گفت تو چه میگوئی جوابداد هر چه رفیقم گفت، دستور داد گردنش را بزنند و بدار آویزند.

در فصول المهمه مینویسد شاعر زین العابدین فرزدق و کثیر عزه و دربانش ابو جبله معاصر مروان و عبد الملک و ولید بن عبد الملک بود.

حنان بن سدید از پدرش نقل کرد که گفت من و پدر و پدر بزرگ و عمویم در مدینه بحمام رفتیم در رخت کن حمام مردی را دیدیم پرسید شما اهل کجا هستید عرض کردیم از عراق پرسید کجای عراق گفتیم کوفه گفت مرحبا شما که خیلی بما نزدیک و دارای موقعیت هستید اما چه شده که لنگ نبسته‌اید پیغمبر فرمود عورت مؤمن بر مؤمن حرام است. بعد مقداری کرباس آورد و چهار قسمت نمود و بهر کدام یک قسمت داد آن را بر خود بسته وارد حمام شدیم. وقتی داخل حمام شدیم رو بجانب جدم نموده فرمود پیرمرد چرا خضاب نمیکنی؟ گفت من در خدمت کسی بودم که از من و شما بهتر بود و خضاب نمیکرد. خیلی خشمگین شد بطوری که آثار خشم در چهره‌اش آشکارا دیده میشد گفت چه کسی بود آنکه از من بهتر بود؟

گفت من خدمت علی بن ابی طالب بوده‌ام که خضاب نمیکرد. آن آقا

زندگانی حضرت سجاد و امام محمد باقر علیهما السلام (ترجمه جلد 46 بحار الأنوار)، ص: 99

سر زیر انداخت و عرق بر چهره‌اش نشست. فرمود صحیح است راست گفتی آنگاه گفت اگر خضاب کنی پیروی از پیامبر نموده‌ای که از علی بهتر بود و اگر خضاب نکنی از علی پیروی نموده‌ای. وقتی از حمام خارج شدیم پرسیدیم این مرد کیست معلوم شد علی بن الحسین علیه السلام بوده و پسرش محمد بن علی نیز با او بود.

کافی مینویسد علی بن الحسین علیه السلام فرمود ما نمیدانیم با مردم چه معامله کنیم اگر نقل کنیم هر چه از پیامبر شنیده‌ایم می‌بخندند اگر نقل نکنیم طاقت نمی‌آوریم ضمراً بن معید گفت نقل کنید.

فرمود وقتی دشمن خدا را در تابوت میگذارند و بگورستان میبرند میدانید چه میگوید؟ گفتند نه. فرمود بکسانی که او را بر شانه گرفته‌اند میگوید نمیشنوید من شکایت دشمن خدا را بشما میکنم مرا باین ورطه کشاند و نجاتم نداد من شاکی هستم از دوستانی که با آنها دوستی کردم مرا خوار نمودند و از اولادی که حمایت از آنها نمودم مرا ذلیل نمودند و از خانه‌ای که ثروتم را خرج آبادی آن خانه کردم دیگران آنجا ساکن شدند بمن رحم کنید این قدر عجله نکنید.

ضمهره گفت اگر بتواند این طور صحبت کند ممکن است حرکت کند و روی شانه حاملین بنشیند. علی بن الحسین فرمود خدایا اگر ضمهره مسخره میکند حدیث پیامبر را از او انتقام بگیر. چهل روز زنده بود پس از آن فوت شد غلامش در سر جنازه اش بود پس از دفن خدمت زین العابدین علیه السلام رسید امام فرمود از کجا می آئی؟ گفت از دفن ضمهره صورتم را روی قبرش گذاشتم وقتی خاک بر او انباشتند صدایش را شنیدم که کاملاً آن صدا را در زمان زندگی اش می شناختم. میگفت وای بر تو ای ضمهره بن معید امروز هر دوست که داشتی خوارت کرد و عاقبت رهسپار جهنم شدی در آن محل پناهگاه و خوابگاه ابدی تو است.

علی بن الحسین علیه السلام فرمود از خدا درخواست عافیت میکنم این

زندگانی حضرت سجاد و امام محمد باقر علیهما السلام (ترجمه جلد 46 بحار الأنوار)، ص: 100

جزای کسی که مسخره کند حدیث رسول خدا را.

ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه مینویسد سعید بن مسیب از امیر المؤمنین کناره میگرفت یک روز محمد بن علی باو سخنانی درشت گفت عبد الرحمن بن اسود از ابی داود همدانی نقل کرد که گفت یک روز دیدم سعید بن مسیب را که به عمر بن علی بن ابی طالب گفت پسر برادر مثل برادر و پسر عموهایت رفت و آمد زیاد بمسجد پیغمبر نداری.

عمر گفت پسر مسیب میخواهی هر وقت آدم مسجد بیایم ترا خبر کنم سعید در پاسخ گفت نمیخواستم عصبانی شوی از پدرت شنیدم میفرمود مرا با خدا مقامی است که برای فرزندان عبد المطلب از تمام روی زمین بهتر است.

عمر گفت منم از پدرم شنیدم میفرمود هر سخن حکمت آموزی که در دل منافق باشد قبل از مردن آن را بازگو خواهد کرد. سعید گفت مرا منافق شمردی. عمر گفت همین است که گفتم راه خود را گرفته رفت.

زهری نیز از کناره گیران بود نسبت بعلی علیه السلام محمد بن شیبه گفت روزی در مسجد مدینه زهری و عروه بن زبیر نشسته بودند و از علی بدگوئیها میکردند این خبر بعلی بن الحسین علیه السلام رسید پیش آنها آمده فرمود اما تو عروه پدرم با پدرت پیش خدا حکومت بردند خدا بنفع پدرم حکومت کرد اما تو زهری اگر در مکه بودی نشان میدادم که چه شخصیتی داری.

ابو عمر نهدی گفت از علی بن الحسین شنیدم میفرمود در مکه و مدینه بیست نفر مرد پیدا نمیشود که ما را دوست داشته باشند.

حضرت موسی بن جعفر فرمود روز قیامت یک منادی فریاد میزند کجایند حواریین علی بن الحسین، جبیر بن مطعم و یحیی بن ام طویل و ابو خالد کابلی و سعید بن مسیب پیا میخیزند.

حضرت صادق فرمود پس از حضرت حسین مردم مرتد شدند مگر سه نفر

زندگانی حضرت سجاد و امام محمد باقر علیهما السلام (ترجمه جلد 46 بحار الأنوار)، ص: 101

ابو خالد کابلی، یحیی بن ام الطویل و جیبر بن مطعم سپس زیاد شدند و دیگران باین سه نفر ملحق گردیدند یحیی بن ام طویل داخل مسجد پیغمبر میشد و میگفت ما از شما بیزار شدیم و دشمنی بین ما و شما آشکار گردید.

باب نهم نوادر اخبار زین العابدین علیه السلام

ابو حمزه ثمالی گفت با علی بن الحسین رفتم خارج مدینه رسید بدیواری فرمود یک روز باین دیوار رسیدم بآن تکیه کردم ناگاه دیدم مردی که دو جامه سفید بر تن داشت روبروی من ایستاد و بصورت من نگاه میکرد. گفت همیشه ترا محزون می بینم اگر برای دنیا غمناکی دنیا رزق آماده ایست که مردمان خوب و بد از آن میخورند.

گفتم برای دنیا نیست و گر نه همانست که تو میگوئی، گفت برای آخرت است که آنهم وعده ایست حتمی که ملکی قاهر آن روز حکومت خواهد کرد پس برای چه محزونی؟ گفتم از دست ابن الزبیر ناراحتم لبخندی زده گفت آیا دیده ای کسی بخدا توکل کند خدا او را کفایت نماید؟ گفتم نه.

گفت دیده ای کسی از خدا بخواهد خدا باو ندهد؟ گفتم نه. گفت دیده ای کسی از خدا بترسد او را نجات ندهد؟ گفتم نه. ناگاه دیدم کسی جلویم نیست.

در کشف الغمه مینویسد: پس از غایب شدن آن شخص صدائی بلند شد علی بن الحسین او خضر بود با تو صحبت کرد.

توضیح- خداوند خضر را برای تسلی و تذکر حضرت زین العابدین فرستاد این منافات ندارد که زین العابدین علیه السلام از خضر مقامش بالاتر باشد چنانچه ملائکه را برای تعلیم و تذکر انبیاء میفرستاد با اینکه پیامبران از ملائکه بهتر بودند.

کافی- عباس بن عیسی گفت حضرت علی بن الحسین گرفتار مضیقه مالی شد بغلامش مراجعه نمود و از او ده هزار درهم قرض خواست تا مدتی که پرداخت

زندگانی حضرت سجاد و امام محمد باقر علیهما السلام (ترجمه جلد 46 بحار الأنوار)، ص: 102

آن ممکن شود. غلام گفت پول دارم ولی گروگانی میخواهم.

امام علیه السلام یک تکه از ردای خود را کند و بعنوان وثیقه باو سپرد غلام از این گروگان خوشش نیامد. امام از کراهت او خشمگین شده فرمود من مورد اعتمادترم یا حاجب بن زراره؟ غلام گفت شما.

فرمود چطور شد که حاجب کمانش را گرو گذاشت در مقابل غرامت صد نفر با اینکه کافر بود و وفا نمود من وفا نخواهم کرد در مقابل این تکه ردایم؟

غلام تکه لباس را گرفت و پول را پرداخت. پارچه را در صندوقچه‌ای گذاشت خداوند توسعه‌ای عنایت کرد پول را برایش آورده گفت پولت حاضر است گروگان مرا بیاور عرضکرد آقا آن را گم کرده‌ام فرمود پس نباید پول را بگیری نباید تعهد مثل منی را کوچک شماری. آن مرد صندوقچه را آورد پارچه را خارج نموده تسلیم بعلی بن الحسین علیه السلام کرد امام پول را باو پرداخت و پارچه را گرفت کناری انداخت و رفت.^{۳۶}

باب دهم وفات زین العابدین علیه السلام

اسماعیل بن همام از حضرت ابو الحسن نقل کرد که فرمود چون هنگام وفات علی بن الحسین رسید سه مرتبه بیهوش شد پس از بیهوش آمدن مرتبه آخر گفت الحمد لله الذی صدقنا وعده و أورثنا الأرض نتیواً من الجنة حیث نشاء فنعم أجر العالمین (ستایش خدائی را که بوعده خود وفا کرد و زمین را میراث

(۱) جریان حاجب بن زراره چنین بود که مبتلا بقحط سالی شدند حاجب پیش پادشاه ایران آمد و درخواست کرد اجازه دهد قبیله‌اش بگوشه‌ای از مملکت ایران روند تا از تنگدستی رهائی یابند انوشیروان گفت اعراب وقتی بجائی وارد شوند دست بغارت و ناراحتی میزنند گفت من ضامن میشوم چنین نکنند. گفت از کجا معلوم وفا کنی؟ گفت کمانم را گرو میگذارم اطرافیان خندیدند ولی انوشیروان پذیرفت و اجازه داد قبیله‌اش وارد ایران شوند و کمان او را بعنوان گروگان گرفت.

زندگانی حضرت سجاد و امام محمد باقر علیهما السلام (ترجمه جلد 46 بحار الأنوار)، ص: 103

ما قرار داد هر کجا بخواهیم در بهشت مسکن میکنیم خوب پاداشی به نیکوکاران میدهد. پس از این سخن از دنیا رفت.

حضرت باقر فرمود علی بن الحسین شتری داشت که بیست و دو مرتبه با آن بحج رفت و برای یک بار هم باو شلاق نزد. پس از فوت و دفن حضرت زین العابدین یکی از غلامان آمده گفت شتر از خانه خارج شده و رفته کنار قبر علی بن

³⁶ (۱) جریان حاجب بن زراره چنین بود که مبتلا بقحط سالی شدند حاجب پیش پادشاه ایران آمد و درخواست کرد اجازه دهد قبیله‌اش بگوشه‌ای از مملکت ایران روند تا از تنگدستی رهائی یابند انوشیروان گفت اعراب وقتی بجائی وارد شوند دست بغارت و ناراحتی میزنند گفت من ضامن میشوم چنین نکنند. گفت از کجا معلوم وفا کنی؟ گفت کمانم را گرو میگذارم اطرافیان خندیدند ولی انوشیروان پذیرفت و اجازه داد قبیله‌اش وارد ایران شوند و کمان او را بعنوان گروگان گرفت.

الحسین همان جا زانو زده و سر و گردن بقبر میمالید و ناله میکند، گفتم او را دریابید. شتر را آوردند غلامان رفتند شتر را با اینکه نمی‌شناختند و ندیده بودند از سر قبر آوردند امام باقر فرمود آن شتر هم قبلا قبر را ندیده بود^{۳۷} در فقه الرضا مینویسد که وقتی علی بن الحسین از دنیا رفت حضرت باقر گفت بابا من در زمان حیات شما بعورت نگاه نمی‌کردم هرگز بعد از وفات نگاه نخواهم کرد از زیر پارچه دست برد و بدنش را غسل داد آنگاه یکی از کنیزانش که ام ولد بود خواست او عورت امام را غسل داد، علی بن موسی الرضا فرمود من نیز نسبت به پدرم همین کار را کردم.

در خرایج مینویسد حضرت باقر فرمود در شبی که علی بن الحسین از دنیا رفت برایش نوشیدنی آورده گفتند بیاشام فرمود امشب شبی است که بمن وعده داده‌اند از دنیا بروم.

معمراً از علی بن زید نقل کرد که بسعید بن مسیب گفتم تو میگفتی که علی ابن الحسین نفس زکیه است و مانند او را ندیده‌ای. گفت همین طور است آنچه من گفتم قابل انکار نیست بخدا سوگند مانند او دیده نشده علی بن زید گفت این دلیل محکم بر ضرر تو است که بر جنازه‌اش نماز نخواندی.

گفت قاریان قرآن برای انجام حج خارج نمیشدند تا وقتی که

(1) در روایت دیگر مینویسد که سه مرتبه شتر را بخانه بردند باز برگشت در مرتبه سوم فرمود او را رها کنید که از عمرش چیزی نمانده. پس از سه روز از دنیا رفت.

زندگانی حضرت سجاد و امام محمد باقر علیهما السلام (ترجمه جلد 46 بحار الأنوار)، ص: 104

علی بن الحسین خارج شود یک سال ما در خدمت ایشان خارج شدیم همین که بمنزلی بنام سقیا رسیدیم فرود آمد و نماز خواند و سجده شکر بجای آورد در سجده خود تسبیح را گفت در اطرافش هر درخت و سنگ و گلی بود با او تسبیح گفتند و من و دوستانم از این جریان ترسیدیم.

آنگاه امام فرمود سعید خداوند عزیز وقتی جبرئیل را خلق فرمود باو این تسبیح را آموخت تمام آسمانها و ساکنان آن به تسبیح جبرئیل تسبیح کردند این تسبیح اسم اکبر خداست.

فرمود سعید پدرم حسین علیه السلام از پیامبر ایشان از جبرئیل او از خدای یکتا نقل کرد که فرمود هر بنده‌ای از بندگانم بمن ایمان آورد و تصدیق نبوت ترا نماید و دو رکعت نماز در مسجد تو بخواند وقتی خالی باشد تمام گناهان

³⁷ (۱) در روایت دیگر مینویسد که سه مرتبه شتر را بخانه بردند باز برگشت در مرتبه سوم فرمود او را رها کنید که از عمرش چیزی نمانده. پس از سه روز از دنیا رفت.

گذشته و آینده‌اش را می‌بخشم من گواهی راستگوتر و شاهدی بزرگتر بر صدق این حدیث از علی بن الحسین پیدا نکردم.

روزی که علی بن الحسین از دنیا رفت تمام مردم از مؤمن صالح و فاسق و فاجر در تشییع جنازه‌اش شرکت کردند پیوسته جمعیت تشییع میکردند تا جنازه را بر زمین گذاشتند با خود گفتم اگر روزی را من بتوانم بیابم که مسجد پیغمبر خالی باشد امروز است فقط یک زن و مرد باقیمانده بودند که آن دو هم برای تشییع خارج شدند من در مسجد ماندم تا دو رکعت نماز را بخوانم ناگاه صدای تکبیری از آسمان بلند شد و صدای تکبیری از زمین در جواب آن بلند گردید باز از آسمان صدای تکبیر برخاست از زمین جوابش بلند شد من چنان ترسیدم که روی زمین افتادم در این موقع هر چه در آسمان بود هفت تکبیر گفتند بعد هر چه در زمین بود هفت تکبیر نماز بر جنازه علی ابن الحسین تمام شد مردم وارد مسجد پیامبر شدند و من نتوانستم دو رکعت نماز را در هنگام خلوت بخوانم و نه نماز بر جنازه امام خواندم گفتم سعید اگر من بجای تو بودم نماز بر جنازه زین العابدین را انتخاب میکردم واقعا زیان بزرگی کردی اشکهای سعید جاری شده گفت من نظری جز خیر نداشتم

زندگانی حضرت سجاد و امام محمد باقر علیهما السلام (ترجمه جلد 46 بحار الأنوار)، ص: 105

ولی کاش میتوانستم بر جنازه زین العابدین علیه السلام نماز بخوانم آن آقا نظیر نداشت.

در کشف الغمه ج 2 ص 275 مینویسد- امام زین العابدین علیه السلام در هجدهم محرم سال نود و چهار از دنیا رفت بعضی نود و پنج گفته در آن موقع پنجاه و هفت سال داشت دو سال با جدش علی بن ابی طالب و ده سال با عمویش امام حسن و پس از عمویش مدت ده سال با پدرش زیست کرد پس از پدر باقیمانده پنجاه و هفت سال مدت زندگی خود را بسر برد و در بقیع دفن شد در همان قبه‌ای که عباس دفن شده بود.

حضرت صادق فرمود علی بن الحسین در سن پنجاه و هشت سالگی از دنیا رفت. ابی فروه گفت حضرت علی بن الحسین در مدینه از دنیا رفت و در بقیع دفن شد سال نود و چهار آن سال را سال فقهاء و دانشمندان نامیدند بواسطه اینکه بسیاری از فقهاء در این سال فوت شدند.

بعضی گفته‌اند در سال سی و هشت هجری متولد شد و در سال نود و پنج از دنیا رفت.

در اعلام الوری ص 252 مینویسد مدت امامتش پس از پدر سی و چهار سال بود در مدت امامتش بقیه حکومت یزید بن معاویه و سلطنت معاویه بن یزید و مروان حکم و عبد الملک مروان بود و در زمان ولید بن عبد الملک از دنیا رفت.

در مصباح کفعمی ص 509 مینویسد در بیست و پنجم محرم حضرت سجاد از دنیا رفت در جدول مینویسد در روز شنبه بیست و دوم محرم سال نود و پنج از دنیا رفت هشام بن عبد الملک او را مسموم کرد در آن زمان ولید بن عبد الملک سلطنت میکرد.

سعید بن طاوس در اقبال و ابن طلحه در فصول مینویسند که ولید بن عبد الملک او را مسموم نمود.

شیخ در مصباح المتهدد ص 551 بیست و پنجم محرم سال نود و چهار

زندگانی حضرت سجاد و امام محمد باقر علیهما السلام (ترجمه جلد 46 بحار الأنوار)، ص: 106

وفات زین العابدین علیه السلام را تعیین نموده.

در کافی مینویسد حضرت باقر فرمود پدرم علی بن الحسین هنگام وفات مرا در آغوش گرفته فرمود پسرم ترا وصیتی میکنم که پدرم هنگام وفات بمن نمود از جمله سفارشی که نمود این بود که فرمود:

یا بنی ایاک و ظلم من لا یجد علیک ناصر الا الله

. بترس از اینکه ستم روا داری بکسی که جز خدا ناصری ندارد.

در تذکره الخواص سال نود و چهار را از ابن عساکر نقل میکند و مینویسد ابو نعیم سال نود و دو و نود و پنج نوشته است ولی قول اول صحیح است چون آن سال را سال مرگ فقهاء نامیدند بواسطه عده کثیری از دانشمندان که در آن سال مردند اول سال حضرت علی بن الحسین از دنیا رفت پس از ایشان یکی پس از دیگری از قبیل سعید بن مسیب و عروه بن زبیر و سعید بن جبیر و گروهی از فقهای مدینه از دنیا رفتند. گفته‌اند در روز شنبه هجدهم محرم سال نود و پنج از دنیا رفت باسمی که ولید بن عبد الملک مروان باو داد.

عمرش را پنجاه و نه سال و چهار ماه و چند روز گفته‌اند بعضی پنجاه و هفت سال گفته‌اند بمقدار عمر پدرش.

باب یازدهم تاریخچه زندگی اولاد و زنان امام علیه السلام

در این بخش شرح زندگی زید بن علی بن الحسین که شهید شد و زندگی سایر کسانی که نسبت باین خاندان داشته‌اند باختصار ذکر شده.

در مناقب ج 3 ص 311 مینویسد- زین العابدین علیه السلام دوازده فرزند داشت از همسران کنیزش و دو فرزندش که امام محمد باقر و عبد الله باهر بودند مادرشان ام عبد الله دختر حسن بن علی بود زید شهید و عمر دو قلو بودند همچنین

عبد الرحمن و سلیمان. اما حسن و حسین و عبید الله سه قلو بودند محمد اصغر تنها متولد شد علی اصغر و خدیجه نیز تنها متولد شدند.

زندگانی حضرت سجاد و امام محمد باقر علیهما السلام (ترجمه جلد 46 بحار الأنوار)، ص: 107

بعضی گفته‌اند دختر نداشت و برخی گفته دخترانی بنام فاطمه و علی و ام کلثوم داشت.

از فرزندان امام زین العابدین کسانی که تشکیل خانواده داده و دارای فرزند شدند یکی امام محمد باقر دیگری عبد الله باهر و زید بن علی و عمر ابن علی و علی بن علی و حسین اصغر بودند.

در کشف الغمه است. که امام علیه السلام نه پسر داشت و دختر نداشت ابن خشاب در کتاب موالید اهل البیت نوشته که هشت پسر داشت و دختر نداشت اسم فرزندان محمد باقر، زید شهید، عبد الله، عبید الله و حسن و حسین و علی و عمر.

در کتاب عدد مینویسد ده پسر و چهار دختر داشت در کتاب در مینویسد علی بن الحسین پانزده فرزند داشت امام باقر علیه السلام مادرش ام الحسن دختر امام حسن علیه السلام بود.

عبد الله و حسن و حسین که مادرشان کنیزی ام ولد بود زید و عمر نیز مادرشان ام ولد بود و حسین اصغر و عبد الرحمن و سلیمان نیز مادرشان ام ولد بود و علی که کوچکترین فرزندش بشمار میرفت با خدیجه از کنیزی ام ولد بودند محمد اصغر نیز از ام ولد دیگری و فاطمه و علی و ام کلثوم مادرشان ام ولد بود.

نسل حضرت زین العابدین از شش پسر بود یکی حضرت باقر دیگر عبد الله ارقط و عمر و علی و حسین اصغر و زید.

نسل عبد الله از فرزندش محمد ارقط و از نسل محمد نیز پسرش اسماعیل دارای دو فرزند شد یکی محمد بن اسماعیل و دیگری حسین بن اسماعیل.

از نسل عمر بن علی فرزندش علی بن عمر دارای فرزند شد که او دارای فرزندان زیاد بود و محمد بن عمر فرزند دیگرش.

از علی بن عمر نسل در این فرزندان بود حسن بن علی بن عمر اشرف و قاسم بن علی و عمر بن علی و محمد بن علی.

زندگانی حضرت سجاد و امام محمد باقر علیهما السلام (ترجمه جلد 46 بحار الأنوار)، ص: 108

و نسل محمد بن عمر برادر علی بن عمر از دو نفر بود یکی از ابی عبد الله الحسین در کوفه و قاسم بن محمد در طبرستان و عمر و جعفر فرزندان در خراسان داشتند بازماندگان از نسل زید بن علی از سه فرزند بود: حسین و عیسی و محمد و

از حسین بن زید نسل در یحیی بن حسین که او صاحب خانواده شد و علی بن حسین و حسین بن حسین و قاسم بن حسین و محمد بن حسین و اسحاق بن حسین و عبد الله بود.

و از فرزندان محمد بن زید بن علی بن الحسین فقط یک نفر بود و آن جعفر بن محمد بود که از او نیز سه نفر دارای نسل شدند محمد و احمد و قاسم و نسل حسین بن علی بن الحسین در پنج پسر بود: عبید الله، عبد الله و علی و سلیمان و حسن.

و نسل عبید الله بن حسین از پنج نفر باقیماند علی بن عبید الله و محمد و جعفر و ضمیره و یحیی.

عبد الله بن حسین فقط از فرزندش جعفر دارای نسل شد و جعفر از سه فرزند خود بنام محمد عقیقی و اسماعیل منقذی و احمد منقذی نسلش باقیماند.

از فرزندان علی بن حسین اصغر عیسی بن علی و احمد بن علی که معروف بحقیقه بود فرزند ماند و همچنین از موسی بن علی معروف بحمصه بعضی از فرزندان محمد بن علی در طبرستان بودند.

ابن جوزی در تذکره الخواص مینویسد - ابن سعد در طبقات گفته که زین العابدین دارای فرزندان بود حسن و حسین اکبر بدون فرزند بودند محمد باقر که معروف به ابو جعفر فقیه است باز مانده امام از او بود که بعد ذکر خواهیم کرد و فرزند دیگرش عبد الله که مادر آنها ام عبد الله دختر حسن بن علی علیه السلام بود.

عمر و زید شهید و علی و خدیجه مادرشان کنیزی ام ولد بود حسین اصغر و ام علی که علیه نام داشت از کنیزی ام ولد بودند همچنین کلثوم

زندگانی حضرت سجاد و امام محمد باقر علیهما السلام (ترجمه جلد 46 بحار الأنوار)، ص: 109

و سلیمان و ملیکه از ام ولد دیگری و قاسم و ام الحسن و فاطمه از چند کنیز دیگر عبید الله را نیز ذکر کرده‌اند.

بزنی گفت از حضرت رضا پرسیدم میتواند شخصی ازدواج با زنی کند و با کنیزی که از پدرش فرزند دار شده فرمود اشکالی ندارد گفتم از پدرت شنیدم که فرمود علی بن الحسین با دختر امام حسن ازدواج کرد و کنیز صاحب فرزند امام حسن را نیز گرفت.

ولی مردی از من تقاضا کرد که از شما سؤال کنم فرمود این طور که گفتم نیست علی بن الحسین با دختر امام حسن ازدواج کرد و کنیز صاحب فرزند علی بن الحسین که در کربلا کشته شد گرفت این جریان را برای عبد الملک نوشتند تا او را سرزنش کند همین که نامه را خواند گفت علی بن الحسین نفس خود را خوار میکند ولی خداوند او را بلند مینماید.

در کافی ج 5 ص 344 مینویسد، مردی بصری از قبیله شیبانی که عبد الملک بن حرمله نام داشت بعلی بن حسین برخورد امام از او پرسید تو خواهر داری؟ گفت آری. فرمود به ازدواج من در می آوری؟ عرضکرد آری آن مرد رد شد یکی از اصحاب زین العابدین از پی او رفت تا بمنزلش رسید.

از موقعیت آن شخص سؤال کرد نام و نسبش را ذکر نمودند و گفتند رئیس قبیله است.

آن مرد خدمت زین العابدین آمده عرضکرد میدانی کسی که خواهرش را خواستگاری کردی چکاره است؟ گفتند رئیس قبیله است (این حرف را آن مرد از این جهت گفت که بفهماند آن شیبانی شخص پستی نیست و دارای مقامی است.) علی بن الحسین فرمود ترا سرزنش نمیکنم راجع باین کار ولی مگر نمیدانی که خداوند بوسیله اسلام پستی و نقص را از بین برده و شرافت داده بکسی که گمنام بوده دیگر جای سرزنش و خورده گیری بر مسلمان نیست خورده گیری و سرزنش همان سرزنش جاهلیت است.

زندگانی حضرت سجاد و امام محمد باقر علیهما السلام (ترجمه جلد 46 بحار الأنوار)، ص: 110

حضرت باقر فرمود از جمله وصیتی که پدرم علی بن الحسین بمن نمود این بود که پسر جان وقتی من از دنیا رفتم دیگری جز تو مرا غسل ندهد زیرا امام را جز امام غسل نمیدهد. بدان که برادرت عبد الله ادعای مقام ترا خواهد نمود او را از این کار باز دار اگر قبول نکرد چیزی عمر نخواهد کرد.

حضرت باقر فرمود پس از درگذشت پدرم عبد الله ادعای امامت کرد من با او نزاع نکردم چند ماه بیشتر زندگی نکرد و از دنیا رفت.

در ارشاد ص 278 مینویسد حضرت علی بن الحسین پانزده فرزند داشت محمد که کنیه اش ابا جعفر و ملقب به باقر بود مادر او ام عبد الله دختر حسن بن علی علیه السلام است زید و عمر از کنیزی ام ولد و عبد الله و حسن و حسین نیز از کنیز دیگری ام ولد و حسین اصغر و عبد الرحمن و سلیمان از ام ولد دیگری علی که کوچکترین فرزند امام بود با خدیجه مادرشان کنیزی ام ولد بود محمد اصغر نیز مادرش ام ولد بود.

فاطمه و علیه و ام کلثوم مادرشان ام ولد بود. عبد الله برادر حضرت باقر عهده دار موقوفات حضرت رسول و حضرت علی بود مردی فاضل و فقیه بشمار میرفت که از پدران خود و پیامبر اخبار زیادی نقل نمود و بمردم تبلیغ کرده و از او مردم آثاری فرا گرفتند.

عمر بن علی مردی فاضل و بزرگوار بود که عهده دار موقوفات پیغمبر و امیر المؤمنین شد سخاوتمند و پرهیزگار بود. داود بن قاسم از حسین بن زید نقل کرد که گفت عمویم عمر بن علی بن الحسین با هر کس که خریدار میوه های

موقوفات علی میشد شرط میکرد که در چند قسمت دیوار باغ رخنه‌هایی وابگذارد و مانع کسی که میخواهد از میوه باغ بخورد نشود.

عبدالله بن جریر گفت شنیدم از عمر بن علی بن الحسین که میگفت کسی که زیادروی کند در محبت ما مثل کسی است که زیادروی کند در دشمنی با ما را بواسطه خویشاوندی با پیامبر مقامی است و حقی است که خداوند عنایت کرده هر که ترک این حق را بکند عمل بزرگی را ترک کرده.

زندگانی حضرت سجاد و امام محمد باقر علیهما السلام (ترجمه جلد 46 بحار الأنوار)، ص: 111

ما را در همان مقامی که خدا داده بگذارید و چیزی که در ما نیست بما نسبت ندهید اگر خداوند ما را عذاب کند بواسطه گناه ما است و اگر ببخشد بفضل و رحمت اوست.

حسین بن علی بن الحسین مردی فاضل و پرهیزگار بود حدیث زیادی از پدر خود علی بن الحسین و عمه‌اش فاطمه دختر حضرت حسین و از برادرش حضرت باقر نقل کرده.

احمد بن عیسی از پدرش نقل کرد که گفت دیدم حسین بن علی بن الحسین دعا میکند با خود گفتم دستش را پائین نخواهد آورد تا دعایش مستجاب شود همه‌اش در باره مردم بود.

سعید دوست حسن بن صالح گفت من کسی ندیدم که از حسن بن صالح بیشتر از خدا بترسد وقتی بمدینه آمدم و حسین بن علی بن الحسین را دیدم فهمیدم کسی از او بیشتر خداترس نیست مثل اینکه داخل آتش شده باز از آتش بیرون آمده است آنقدر که خوف از خدا داشت.

ابراهیم بن حسین از پدر خود حسین بن علی نقل کرد گفت ابراهیم ابن هشام مخزومی فرماندار مدینه بود ما را در روز جمعه کنار منبر خود جمع میکرد آنگاه بر منبر میرفت و ناسزا بعلی علیه السلام میگفت.

یک روز من آمدم مسجد پر از جمعیت بود به منبر چسبیدم چشمم را خواب گرفت دیدم قبر شکافته شد مردی که لباسی سفید داشت بیرون آمد بمن گفت ابا عبد الله این حرفهائی که میزند ترا محزون نمیکند؟ گفتم چرا بخدا قسم. گفت چشم باز کن بین خدا او را چه میکند همین که اسم علی را برد از بالای منبر بزمین افتاد و مرد خدا او را لعنت کند. مفضل بن عمر گفت از حضرت صادق این آیه را پرسیدم و **إِنَّ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ إِلَّا لِيُؤْمِنُوا بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ** فرمود این آیه در باره ما نازل شده. هر یک از فرزندان فاطمه علیها السلام بمیرد قبل از مرگ اقرار بامام و امامتش میکند همان طوری که فرزندان یعقوب اقرار بمقام یوسف کردند و گفتند سوگند بخدا که ترا بر ما برتری داده.

زندگانی حضرت سجاد و امام محمد باقر علیهما السلام (ترجمه جلد 46 بحار الأنوار)، ص: 112

معمّر گفت خدمت حضرت صادق نشسته بودم زید بن علی بن الحسین آمد دست بدو جانب در گرفت. حضرت صادق فرمود عموجان ترا بخدا میسپارم از اینکه در کناسه بدار آویزند.

مادر زید گفت بخدا سوگند حسد ترا باین سخن وامیدارد امام سه مرتبه فرمود کاش حسد بود.

آنگاه فرمود پدرم از جدم نقل کرد که یکی از فرزندان بنام زید قیام خواهد کرد در کوفه شهید می‌شود و در کناسه او را بدار می‌آویزند بدنش را از قبر بیرون می‌آورند درهای آسمان برای پذیرائی از روحش باز می‌شود و ساکنان آسمانها از دیدار روح او شاد میشوند. روح او را در چینه‌دان مرغی سبز جای میدهند تا در هر جای بهشت خواست پرواز کند.

امالی صدوق- ابو حمزه ثمالی گفت برای انجام حج رفته بودم خدمت علی بن الحسین علیه السلام رسیدم فرمود ابا حمزه برایت خوابی که دیده‌ام نقل کنم؟ در خواب دیدم مثل اینکه وارد بهشت شده‌ام حوری‌های برایم آوردند که از آن زیباتر ندیده بودم. در همان میان که تکیه بر جایگاه خود داشتم شنیدم یک نفر می‌گوید یا علی بن الحسین بتو تهنیت می‌گویم زید را تا سه مرتبه تکرار نمود بعد از آن سفر باز بجز رفتن و خدمت زین العابدین رسیده در زدم در را باز کرد داخل شدم دیدم زید را روی دست گرفته.

راوی می‌گوید یا گفت پسر بچه‌ای را روی دست داشت.

گفت ابو حمزه این تاویل خواب قبلی من است که خدا باین صورت واقعیت داد.

در امالی مینویسد. عون بن عبد الله گفت من با محمد بن علی ابن الحنفیه پشت خانه‌اش بودم زید بن حسن از آنجا گذشت سر بطرف او بلند نموده گفت بزودی کشته خواهد شد یکی از فرزندان حسین بنام زید بن علی او را بدار می‌آویزند هر کس تنهائی او را ببیند و یاریش نکند خداوند او را بصورت در آتش میاندازد.

زندگانی حضرت سجاد و امام محمد باقر علیهما السلام (ترجمه جلد 46 بحار الأنوار)، ص: 113

امالی ابو الجارود گفت من در خدمت حضرت باقر بودم زید بن علی آمد همین که چشم حضرت باقر باو افتاد که می‌آید فرمود این یکی از بزرگان خانواده است و انتقامگیر آنهاست چقدر شایسته و با عظمت بوده مادری که ترا زائیده زید! امالی ص 336 ابن سبابه گفت حضرت صادق بمن هزار دینار سپرد تا بین بازماندگان کسانی که بکمک زید رفته بودند و شهادت یافته‌اند تقسیم کنم تقسیم کردم بعد الله بن زبیر برادر فضیل رسان چهار دینار رسید.

عیون ج 1 ص 249 جابر جعفی گفت حضرت باقر از آباء گرام خود از پیامبر اکرم نقل کرد که بحضرت حسین فرمود از نژاد تو فرزندی بوجود خواهد آمد بنام زید او و یارانش روز قیامت از روی شانه‌های مردم میگذرند با چهره سفید و درخشان از اثر وضو و عبادت آنها بدون حساب وارد بهشت میشوند.

عیون اخبار الرضا ج 1 ص 252 فضیل گفت رسیدم بزید بن علی صبح همان روز که در کوفه قیام کرد. میگفت هر کس مرا کمک کند که با این عربهای بی سر و پای شام جنگ کنم بآن خدائی که محمد را بحق برانگیخت روز قیامت دست او را میگیرم با اجازه خدا وارد بهشت میکنم.

پس از کشته شدن زید مال سواری کرایه کردم و بمدینه رفتم تا خدمت حضرت صادق برسم با خود گفتم خبر کشته شدن زید را باو ندهم که ناراحت می شود. همین که خدمتش رسیدم فرمود فضیل عمویم زید چه کرد؟

گریه گلویم را گرفت فرمود او را کشتند؟ عرض کردم آری بخدا او را کشتند و فرمود بدار آویختند عرض کردم آری بخدا قسم بدار آویختند شروع کرد بگریه کردن بطوری که اشگهایش چون مروارید غلطان بر رخسارش جاری شد.

بعد فرمود فضیل تو هم با عمویم در جنگ با شامیان شرکت کردی؟ گفتم آری. پرسید چند نفر را کشتی؟ عرض کردم شش نفر. فرمود شاید تو در مورد خونریزی آنها در شک هستی.

عرض کردم اگر شک داشتم با آنها نمیجنگیدم شنیدم میگوید خدا مرا در

زندگانی حضرت سجاد و امام محمد باقر علیهما السلام (ترجمه جلد 46 بحار الأنوار)، ص: 114

این خونها شریک کند بخدا قسم عمویم با اصحابش شهید از دنیا رفتند آنچنانچه علی بن ابی طالب و اصحابش رفتند.

ابو عبد الله سیاری از دوست خود نقل کرد که در خدمت حضرت صادق صحبت خروج کنندگان آل محمد شد فرمود من و شیعیان پیوسته آسوده خواهیم بود تا خروج کند قیامکنندهی آل محمد. چقدر علاقمندم که قیامکنندهی آل محمد قیام کند من مخارج خانواده او را خواهم داد.

در امالی است- ضمره بن حران گفت خدمت حضرت صادق رسیدم پرسید حمزه از کجا می آئی؟ گفتم از کوفه شروع بگریه کرد بطوری که محاسن شریفش تر شد عرض کردم آقا چقدر گریه میکنی. فرمود یادم از عمویم زید آمد و معامله ای که با او کردند گریه ام گرفت.

عرض کردم از چه قسمتی یاد آمد؟ فرمود بیاد شهادتش افتادم که تیری بر پیشانیاش رسید پسرش یحیی خود را بروی او انداخت. عرض کرد بابا مژده باد ترا که میروی خدمت پیغمبر و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام. فرمود آری پسرم آنگاه آهنگری را خواست و تیر از پیشانیاش خارج نموده در دم جان داد.

بدنش را آوردند کنار جوئی نزدیک باغ زائده داخل جوی قبری برایش کردند و او را دفن نمودند و آب را بجوی انداختند.

غلامی هندی با آنها بود فردا صبح پیش یوسف بن عمر رفت و جریان دفن را باو اطلاع داد. یوسف بن عمر بدن او را بیرون آورد و در کناسه کوفه چهار سال بدار آویخت پس بدنش را آتش زدند و خاکسترش را بیاد دادند خداوند قاتل و خوارکننده او را لعنت کند. شکایت این ستمها که بر ما خانواده محمد روا میدارند بخدا میکنم و از او یاری میخواهم او بهترین یاری کننده است.

امالی صدوق ص 542 عمرو بن خالد گفت، زید بن علی بن الحسین میگفت در هر زمانی خداوند بوسیله یکی از ما خانواده حجتش را تمام میکند

زندگانی حضرت سجاد و امام محمد باقر علیهما السلام (ترجمه جلد 46 بحار الأنوار)، ص: 115

حجت زمان ما پسر برادرم جعفر بن محمد است که هر کس از او پیروی کند گمراه نخواهد شد و مخالف او رستگاری را نمیبیند.

امالی صدوق- جعفر بن زیاد احمر از زید بن علی بن الحسین نقل کرد که این آیه را خواند و **کان أبوهما صالحا فأراد ربك أن يبلغا أشدهما و يستخرجا کنزهما**³⁸ آنگاه گفت خداوند بواسطه خوبی پدرشان آن دو فرزند را حفظ کرد چه کسی سزاوارتر است بحفاظت نیکو از ما، جدمان رسول خدا است دخترش مادر ما است و بهترین زنان جده ما است و اول کسی که ایمان به او آورد و نماز خواند با او پدر ما است.

مقتضب الاثر مینویسد از داود رقی که گفت خدمت حضرت صادق علیه السلام رسیدم فرمود چرا این قدر دیر دیده میشوی. عرض کردم فدایت شوم یک گرفتاری در کوفه پیدا کردم باعث شد که دیر خدمت برسم. فرمود در کوفه چه خبر بود؟

عرض کردم عمویت زید را دیدم که قرآن حمایل نموده و بر اسبی سوار است فقهاء کوفه گردش را گرفته اند میگفت مردم من واسطه بین شما و خدایم ناسخ و منسوخ قرآن را میدانم.

فرمود سماعه بن مهران همان نوشته را بیاور. نوشته را که در لوحی سفید بود آورد بمن داد فرمود بخوان ببین چه چیز بما خانواده داده شده که از زمان پیامبر (ص) فرزندان بترتیب از پدران خود بارث برده اند.

دیدم دو خط در آن نوشته است **خط اول لا إله إلا الله محمد رسول الله** و در خط دوم نوشته است.

(1) سوره کهف 82 پدر آنها مرد صالحی بود خداوند خواست آن دو فرزند بحد رشد برسند و گنج خود را بیرون آورند.

³⁸ (1) سوره کهف 82 پدر آنها مرد صالحی بود خداوند خواست آن دو فرزند بحد رشد برسند و گنج خود را بیرون آورند.

زندگانی حضرت سجاد و امام محمد باقر علیهما السلام (ترجمه جلد 46 بحار الأنوار)، ص: 116

إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا فِي كِتَابِ اللَّهِ يَوْمَ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ مِنْهَا أَرْبَعَةٌ حَرَمٌ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ.³⁹

علی بن ابی طالب، حسن بن علی، حسین بن علی، علی بن الحسین محمد بن علی، جعفر بن محمد، موسی بن جعفر، علی بن موسی، محمد بن علی، علی بن محمد، و حسن بن علی و یادگار آنها حجت خدا.

آنگاه فرمود داود میدانی در چه وقت و کجا این نوشته شده؟ عرض کردم یا ابن رسول الله خدا و پیامبر و شما میدانید. فرمود دو هزار سال قبل از خلقت آدم. زید کجا سرگردان است و کجا می‌رود. دشمن‌ترین مردم بما خانواده از روی حسد کسی است که خویشاوندی بیشتر با ما داشته باشد.

عیون اخبار الرضا ج 1 ص 248 ابن ابی عبدون از پدر نقل کرد که وقتی زید بن موسی بن جعفر را پیش مامون آوردند که در بصره قیام کرده بود و خانه‌های بنی عباس را آتش زده بود مامون او را بعلی بن موسی الرضا بخشید. گفت آقا اگر برادرت خروج کرد و آن کارها را نمود قبل از او زید بن علی بن الحسین نیز قیام کرد و کشته شد اگر بواسطه تو نبود او را میکشتم چون کار او را از زید بن علی بن الحسین کمتر نبود.

حضرت رضا فرمود یا امیر المؤمنین برادرم را با زید بن علی بن الحسین مقایسه مکن زید از علمای آل محمد بود برای خدا خشم گرفت و با دشمنان خدا جنگید تا در راه او کشته شد پدرم موسی بن جعفر فرمود از پدرش حضرت صادق شنید که میفرمود خدا رحمت کند عمویم زید را مردم را دعوت کرد به تسلیم شدن در مقابل پیشوای خدا از آل محمد اگر پیروز میشد بوعده خود وفا میکرد، با من در مورد قیام خود مشورت کرد گفتم عموجان اگر مایلی کشته شوی و بدار آویخته گردی در کنار کناسه کوفه مانعی ندارد.

پس از رفتن او امام صادق فرمود وای بر کسی که استمداد او را بشنود

(1) توبه 36 تعداد ماهها در نزد خدا دوازده تا است از روزی که آسمانها و زمین را آفرید که چهارتای آن حرام است این است دین استوار.

زندگانی حضرت سجاد و امام محمد باقر علیهما السلام (ترجمه جلد 46 بحار الأنوار)، ص: 117

و جوابش را ندهد.

³⁹ (1) توبه 36 تعداد ماهها در نزد خدا دوازده تا است از روزی که آسمانها و زمین را آفرید که چهارتای آن حرام است این است دین استوار.

مامون گفت یا ابا الحسن مگر در باره کسی که ادعای امامت کند بدون استحقاق آن روایات وارد نشده حضرت رضا فرمود زید بن علی ادعای ناحق نکرد او پرهیز گارتر از این نسبتها بود میگفت شما را دعوت میکنم به تسلیم در برابر پیشوای آل محمد آن روایات مربوط بکسی است که با نداشتن علم و شایستگی ادعای امامت کند و مردم را دعوت بغير دین خدا نماید و از راه منحرف کند بخدا قسم زید کسی بود که این آیه شامل او میشد **و جاهدوا فی الله حق جهاده هو اجتباکم**^{۴۰}.

عبد الله بن سبابه گفت ما هفت نفر از کوفه خارج شدیم و بمدینه رفتیم خدمت حضرت صادق رسیدیم فرمود از عمویم زید خبر دارید عرضکردیم یا خروج کرده یا خواهد کرد فرمود اگر خبری برای شما رسید بمن اطلاع دهید پس از چند روز بسام صیرفی نامه‌ای آورد که در آن نوشته بود.

زید بن علی بن الحسین روز چهارشنبه اول صفر خروج کرد روز چهارشنبه و پنجشنبه مقاومت نمود در روز جمعه کشته شد فلانی و فلانی نیز با او کشته شدند خدمت حضرت صادق رسیدیم و نامه را بایشان تقدیم کردیم شروع کرد بخواندن و گریه میکرد فرمود **إنا لله و إنا إلیه راجعون**. پاداش این مصیبت را از خدا میخواهم خوب عمویی بود شایسته مردی بود که مفید دنیا و آخرت ما بود شهید شد بخدا قسم مانند کسانی که با پیامبر و علی و حسن و حسین شهید شدند.

عیون ج 2 ص 234 هروی گفت شنیدم که حضرت رضا از پدر خود نقل میکرد که اسماعیل پیدرش حضرت صادق عرضکرد بابا در باره گناهکار ما خانواده و دیگران چه میفرمائید. امام این آیه را خواند **لیس بأمانیکم و لا أمانی أهل الکتاب من یعمل سوءا یجز به**^{۴۱}

(1) سوره حج آیه 78 پیکار واقعی در راه خدا کردند او آنها را برگزیده.

(2) سوره نساء آیه 123 یعنی رسیدن پیدایش و ثواب تنها بآرزوی شما بستگی ندارد و نه به آرزوی اهل کتاب هر کس کار بد کند کیفر خواهد شد.

زندگانی حضرت سجاد و امام محمد باقر علیهما السلام (ترجمه جلد 46 بحار الأنوار)، ص: 118

حسن بن جهم گفت خدمت حضرت رضا بودم زید برادرش نیز آنجا بود باو میفرمود زید از خدا بترس ما باین مقام که رسیده‌ایم از تقوی و پرهیزگاری است هر کس با تقوی و پرهیزگار نباشد از ما نیست و ما از او بیزاریم مبادا سبب شوی که خون شیعیان ما ریخته شود که ارزش تو از بین میرود مردم خون و مال شیعیان ما را حلال میدانند و با آنها دشمنند

⁴⁰ (۱) سوره حج آیه ۷۸ پیکار واقعی در راه خدا کردند او آنها را برگزیده.

⁴¹ (۲) سوره نساء آیه ۱۲۳ یعنی رسیدن پیدایش و ثواب تنها بآرزوی شما بستگی ندارد و نه به آرزوی اهل کتاب هر کس کار بد کند کیفر خواهد شد.

بواسطه محبتی که با ما دارند و اعتقاد بولایت ما خاندان اگر تو بآنها بدی کنی بخود ستم کرده‌ای و باعث از بین رفتن حق خود شده‌ای.

در این موقع روی بمن نموده فرمود پسر جهم هر کس مخالف دین خدا باشد من از او بیزارم هر که میخواهد باشد و از هر قبیله‌ای باشد و هر کس با خدا دشمنی بورزد ما باو علاقه نداریم از هر قبیله‌ای باشد و هر کس باشد عرض کردم آقا چه کسی دشمن خدا می‌شود؟ فرمود هر کس معصیت خدا را بکند.

عیون- ابراهیم بن محمد همدانی گفت از حضرت رضا شنیدم میفرمود هر کس گنه‌کاری را دوست داشته باشد گنه‌کار است و هر که شخص مطیع را دوست داشته باشد او نیز مطیع خدا است کسی که بظالم کمک کند ظالم است و هر که عادل را خوار کند خوار است بین خدا و احدی قرابت و خویشاوندی نیست هیچ کس بخدا نزدیک نمیشود مگر با اطاعت.

پیغمبر بفرزندان عبد المطلب فرمود: اعمال خود را بمن نشان دهید نه خویشاوندی و خانواده‌تان را خداوند بزرگ میفرماید **فَإِذَا نَفَخَ فِي الصُّورِ فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ وَلَا يَتَسَاءَلُونَ فَمَنْ ثَقَلَتْ مَوَازِينَهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ** و من خفت موازینه فأولئك الذين خسروا أنفسهم في جهنم خالدون.⁴²

(1) مؤمنون آیه 101 وقتی در صور دمیده شود خویشاوندی از بین میرود و نه از خویشاوندی سؤال می‌شود هر که نامه عملش سنگین باشد تبهکار است و هر که سبک باشد زیانکار است و در جهنم پیوسته خواهد بود.

زندگانی حضرت سجاد و امام محمد باقر علیهما السلام (ترجمه جلد 46 بحار الأنوار)، ص: 119

محمد بن سنان گفت حضرت رضا فرمود ما خانواده‌ای هستیم که بواسطه پیامبر مراعات حق ما واجب است هر کس بسبب انتساب به پیغمبر از مردم حقی را بخواهد و خود مراعات حق مردم را نکند او را حقی نیست.

عیون. مردی بحضرت رضا عرض کرد کسی روی زمین از شما با شخصیت‌تر از نظر پدر نیست فرمود تقوی باعث شخصیت آنها شد و بندگی خدا آنها را باین مقام رسانده.

دیگری گفت بخدا قسم شما بهترین مردم هستی فرمود قسم نخور بهتر از من کسی است که پرهیزگارتر و مطیع‌تر برای خدا باشد بخدا قسم این آیه هنوز نسخ نشده و جعلناکم شعوبا و قبائل لتعارفوا إن أكرمکم عند الله أتقاکم.

⁴² (1) مؤمنون آیه 101 وقتی در صور دمیده شود خویشاوندی از بین میرود و نه از خویشاوندی سؤال می‌شود هر که نامه عملش سنگین باشد تبهکار است و هر که سبک باشد زیانکار است و در جهنم پیوسته خواهد بود.

امالی طوسی ص 35 عبد الملک بن عمر گفت از ابو رجا شنیدم میگفت علی را دشنام ندهید و نه هیچ یک از این خانواده را مرد ستمگری از بلاد بلنجر پس از کشته شدن زید بن علی بن الحسین بدست هشام بن عبد الملک بکوفه آمده گفت دیدید این فاسق فاسق زاده را خداوند چگونه کشت (منظورش زید بن علی بود) از دو چشم آن مرد جراحی بیرون آمد و هر دو کور شد و بترسید که متعرض این خانواده جز به نیکی شوید.

عیص بن قاسم گفت از حضرت صادق شنیدم میفرمود پرهیزگار باشید و ملاحظه خود را بنمائید از همه شایسته‌تر بمراعات نفس شما هستید اگر دارای دو جان باشید با یکی از آنها هر چه خواستید بکنید آن جان که گرفته شد با جان دیگر توبه را شروع نمائید ممکن است ولی بیشتر از یک جان ندارید اگر از شما گرفته شود توبه از بین میرود.

اگر شخصی از طرف ما آمد و شما را دعوت برضای ما کرد من اکنون شاهد میگیرم شما را که راضی نمیشوم او الان که یک نفر است از ما اطاعت نمیکند وقتی پرچمها و علمها را برافراشت اطاعت خواهد کرد.

ابو سعید مکاری گفت خدمت حضرت صادق بودیم صحبت از زید و کسانی

زندگانی حضرت سجاد و امام محمد باقر علیهما السلام (ترجمه جلد 46 بحار الأنوار)، ص: 120

که با او قیام کردند شد. یکی از حاضرین خواست نسبت باو بدگوئی کند امام علیه السلام باو پرخاش کرده فرمود ساکت باش شما را نمیرسد که در باره ما مداخله کنید.

هر کس از ما خانواده از دنیا رود و بالاخره سعادت‌مند خواهد شد قبل از اینکه روح از پیکرش خارج شود گرچه باندازه یک شتر دوشیدن باشد.

ضمهره و محمد پسران حمران از پدر خود نقل کردند که حضرت صادق فرمود مقیاس و میزان همان است که در دست تو است حمران! آنگاه فرمود این مقیاس را بر تمام عالم بگیر هر کس با تو در مورد ولایت ما خانواده مخالف باشد کافر است. حمران گفت گرچه سید علوی و فاطمی باشد فرمود گرچه سید محمدی، علوی و فاطمی باشد.

احتجاج طبرسی ص 204 بحضرت صادق عرضکردند پیوسته از شما خانواده یکی پس از دیگری خروج میکند کشته می‌شود و با او گروهی کشته میشوند. امام مدتی سر بزیر انداخته آنگاه فرمود در میان آنها دروغ گو یافت می‌شود ولی میان دیگران تهمت زننده.

روایت شده از آن جناب که فرمود هر یک از ما امامان دشمنی از خانواده خود دارند. شخصی گفت فرزندان امام حسن نمیدانند حق مال کیست؟ فرمود چرا ولی حسد مانع آنها می‌شود.

ابو بصیر گفت از حضرت صادق این آیه را پرسیدم **ثم أورثنا الكتاب الذين اصطفينا من عبادنا**^{۴۳} فرمود تو چه میگوئی عرض کردم من میگویم این آیه اختصاص بفرزندان فاطمه (ع) دارد.

فرمود کسی که شمشیر بکشد و مردم را دعوت بنفس خود نماید از فرزندان فاطمه و دیگران جزء این آیه نیست عرض کردم چه کس داخل این آیه است.

(1) **سوره فاطر آیه 32 سپس کتاب را بارث دادیم به بندگان برگزیده خود**

زندگانی حضرت سجاد و امام محمد باقر علیهما السلام (ترجمه جلد 46 بحار الأنوار)، ص: 121

فرمود ستم کننده بخود (الظالم لنفسه) کسی است که مردم را دعوت بهدایت یا ضلالت نمیکند. مقتصد (میانه رو) از ما خانواده کسی است که عارف بحق امام باشد و سابق بخیرات (سبقت گیرنده بکار نیک) خود امام است.

مؤمن طاق گفت: زید بن علی بن الحسین هنگامی که مخفی بود از پی من فرستاد. پیش او رفتم. گفت اگر یکی از ما خروج نماید و ترا بیاری بطلبد چه میکنی؟ گفتم اگر پدر یا برادرت باشد با او خروج میکنم.

گفت من تصمیم دارم خروج کنم و با این گروه جهاد نمایم تو هم بمن کمک کن گفتم فدایت شوم چنین کاری را نمیکنم گفت تو از جان خود در باره من مضایقه داری؟ گفتم یک جان بیشتر ندارم اگر خداوند را در روی زمین حجت و پیشوائی باشد (که تو باید از او اطاعت کنی) هر کس با تو هم آهنگی نکند نجات یافته است و کسی که با تو خروج نماید هلاک شده.

در صورتی که خداوند را حجتی در روی زمین نباشد همکار با تو و کناره گیر از تو مساوی خواهند بود.

زید گفت من با پدرم کنار سفره مینشستم لقمه خوش مزه را بمن میداد و برایم لقمه را سرد میکرد تا بتوانم بخورم تو خیال میکنی پدری که لقمه گرم را نمیگذاشت بخورم مرا از آتش جهنم باز نداشته است بتو اطلاع داده امام و پیشوا کیست و بمن خبر نداده؟

گفتم چون ترا دوست داشته خبر نداده زیرا میترسید اگر بگوید قبول نکنی. بمن خبر داد اگر پذیرفتم نجات میابم چنانچه نپذیرفتم باکی نخواهد داشت که داخل جهنم شوم. بعد گفتم شما بهتر هستید یا انبیاء گفت انبیاء.

⁴³ (۱) سوره فاطر آیه ۳۲ سپس کتاب را بارث دادیم به بندگان برگزیده خود

گفتم یعقوب به پسرش یوسف گفت جریان خواب خود را به برادرانت مگو مبدا در باره تو نیرنگی بکار برند یوسف بآنها نگفت تا نیرنگی بکار نبرند و از آنها پنهان کرد همین طور پدرت نیز از تو پنهان نموده چون بر تو بیمناک بود

زندگانی حضرت سجاد و امام محمد باقر علیهما السلام (ترجمه جلد 46 بحار الأنوار)، ص: 122

زید گفت حالا که تو چنین عقیده داری دوستت نیز در مدینه بمن گفت کشته خواهم شد و بدار آویخته میشوم او میگفت کتابچه‌ای در اختیار دارد که در آن جریان کشته شدن و بدار آویخته گردیدنم هست.

من در همان سال بحج رفتم و جریان گفتگوی خود را با زید بحضرت صادق عرضکردم فرمود از شش طرف او را محاصره کرده و راه فرار برایش نگذاشته‌ای.

اختصاص ص 127 مینویسد کثیر النوا با زید بن علی بن الحسین بیعت کرد چیزی نگذشت برگشت و تقاضای فسخ بیعت خود را کرد زید نیز بیعت خویش را از او برداشت کثیر النوا در مراجعت این شعر را میخواند:

و للتجارة و السلطان اقوام

للحرب اقوام لها خلقوا

تقوى الاله و ضرب يجتلى الهام

خير البرية من امسى تجارته

^{۴۴} بزنی گفت خدمت حضرت رضا صحبت از بعضی بستگان آن جناب شد من عرضکردم کسانی که از شما منکر امام باشند با دیگران که منکر امامند مساوی خواهند بود فرمود نه. علی بن الحسین میفرمود

(لمحسننا حسناتنا و لمسيئنا ذنبان)

نیکوکار ما دو پاداش و گنه‌کار ما دو کیفر می‌شود.

عمار ابو الیقظان گفت در خدمت حضرت صادق بودم گروهی نیز حضور داشتند که یکی از آنها ابان بن نعمان بود. امام فرمود کدامیک از شماها خبر از عمویم زید دارید ابان گفت آقا من خبر دارم فرمود چه خبر؟ عرضکرد یک شب در خدمتش بودم گفت نمی‌آئید برویم مسجد سهله من با او رفتم.

امام علیه السلام فرمود در آن مسجد خانه ابراهیم خلیل بوده که از همان خانه بجانب عمالقه رفت و خانه ادريس که در آنجا خیاطی میکرد و در همان مسجد سنگ سبز رنگی است که چهره پیغمبران در آن نمودار است آن

⁴⁴ (۱) گروهی از مردم برای جنگ آفریده شده‌اند برخی دیگر برای تجارت یا سلطنت بهترین تجارت پرهیزگاری و جهاد در راه خداست.

(1) گروهی از مردم برای جنگ آفریده شده‌اند برخی دیگر برای تجارت یا سلطنت بهترین تجارت پرهیزگاری و جهاد در راه خداست.

زندگانی حضرت سجاد و امام محمد باقر علیهما السلام (ترجمه جلد 46 بحار الأنوار)، ص: 123

مسجد جایگاه خضر است فرمود اگر عمویم زید هنگام خروج بانجا میرفت و دو رکعت نماز میخواند و بخدا پناه میبرد خداوند بیست سال او را در پناه خود نگه میداشت هر کس غمی داشته باشد و بین نماز مغرب و عشاء در آنجا از خدا فرج بخواهد خداوند باو فرج عنایت میکند.

محمد حلبی گفت حضرت صادق فرمود اولاد ابی سفیان حضرت حسین علیه السلام را شهید کردند خداوند سلطنت را از دستشان گرفت هشام نیز زید ابن علی را کشت قدرتش بباد فنا رفت ولید نیز یحیی بن زید را کشت سلطنتش نابود شد.

ساله کنیز حضرت صادق گفت هنگام درگذشت حضرت صادق من حضور داشتم بیهوش شد. پس از آنکه بهوش آمد فرمود به حسن بن علی بن الحسین معروف بافطس هفتاد دینار بدهید بفلانی و فلانی فلان مبلغ بدهید. عرض کردم پول میدهم بکسی که با کارد بتو حمله کرد و میخواست ترا بکشد.

فرمود نمیخواهی از کسانی باشم که خداوند در باره آنها فرموده و الذین یصلون ما أمر الله به أن یوصل و یخشون ربهم و یخافون سوء الحساب⁴⁵ فرمود ساله، خداوند بهشت را آفرید و آن را خوشبو کرد از دو هزار سال راه بوی خوش بهشت بمشام میرسد ولی این بو را نافرمان پدر و مادر و قاطع رحم احساس نمیکند.

ثمالی گفت من هر سال یک بار حضرت زین العابدین را هنگام حج زیارت میکردم یکی از سالها خدمتش رسیدم کودکی روی زانوانش نشسته بود من نشستم. کودک از جای حرکت نمود پایش بدرج گیر کرد بر زمین افتاد حضرت زین العابدین با عجله دوید او را از زمین برداشت و خون چهره‌اش را با جامه‌اش پاک کرد میگفت ترا بخدا میسپارم از اینکه در کناسه بدار آویخته شوی.

(1) رعد 21 کسانی که مهربانی میکنند با اشخاصی که خداوند دستور داده و از خدا میترسند و بیم از بدی حساب دارند.

زندگانی حضرت سجاد و امام محمد باقر علیهما السلام (ترجمه جلد 46 بحار الأنوار)، ص: 124

⁴⁵ (1) رعد 21 کسانی که مهربانی میکنند با اشخاصی که خداوند دستور داده و از خدا میترسند و بیم از بدی حساب دارند.

عرضکردم کدام کناسه. فرمود کناسه کوفه. عرضکردم واقعا این اتفاق خواهد افتاد؟ فرمود بآن خدائی که محمد (ص) را برانگیخت اگر بعد از من زنده بمانی خواهی دید او را در اطراف کوفه میکشند پس از دفن از قبر بیرون می آورند و عریان بدار می آورند بعد پیکرش را پائین می آورند آتش میزنند و خاکسترش را بر باد میدهند. عرضکردم اسم این پسر چیست فرمود نامش زید است.

در این هنگام اشک از دیده گانش جاری شد. فرمود مایلی برایت جریان فرزندم را بگویم. یک شب در بین عبادت که بسجده و رکوع مشغول بودم مرا خواب ربود. در خواب دیدم در بهشت هستم حضرت رسول و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام دختری از حوریه‌ها را بازدواج من در آوردند با او همبستر شدم و نزدیک سدره المنتهی غسل نمودم سپس برگشتم دیدم یک نفر صدا میزند ولادت زید را بتو تهنیت میگویم سه مرتبه تکرار کرد.

از خواب بیدار شدم دیدم جنب شده‌ام غسل نمودم برای نماز و نماز صبح را خواندم. در این موقع صدای در آمد گفتند یک نفر شما را میخواهد وقتی خارج شدم دیدم مردی کنیزی آورده که خود را پوشیده آستینش تمام دست را فرا گرفته و پارچه‌ای بر سر بسته. گفتم با که کار داری گفت علی بن الحسین را میخواهم. گفتم من هستم. گفت من پیک مختار بن ابی عبیده ثقفی هستم سلام بشما رسانده و گفته است که این کنیز بدست ما رسید آن را خریدم به ششصد دینار اینک ششصد دینار هم تقدیم میکنم که مخارج زندگی را تامین کنی نامه‌ای نیز بمن سپرد آن مرد و کنیز را بخانه بردم جواب نامه‌اش را نوشتم آن مرد ماند من از کنیزک پرسیدم اسمت چیست گفت حوراء. برای همبستر شدن او را آماده کردند. با او هم آغوش شدم این پسر متولد شد نامش را زید نهادم آنچه گفتم خواهی دید.

ابو حمزه گفت بخدا سوگند چیزی نگذشت که زید را دیدم در کوفه خانه

زندگانی حضرت سجاد و امام محمد باقر علیهما السلام (ترجمه جلد 46 بحار الأنوار)، ص: 125

معاویة بن اسحاق بود و خدمتش رسیده عرضکردم فدایت شوم برای چه اینجا آمده‌ای؟ فرمود برای امر بمعروف و نهی از منکر.

من پیش او رفتم. تا شب نیمه شعبان خدمتش رسیده سلام کردم در آن موقع در یک خانه نمی‌ماند بین خانه‌های بارق و بنی هلال هر شبی را در یکی بسر میبرد. بمن گفت ابو حمزه مایلی برویم بزیارت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام؟ عرضکردم آری فدایت شوم.

ابو حمزه دنباله حدیث را چنان نقل کرد که بالاخره رسیدیم به جایی بنام ذکوات بیض. گفت این قبر امیر المؤمنین است بعد از زیارت مراجعت کردیم عاقبت آن جریانها در باره‌اش بوقوع پیوست بخدا قسم خودم دیدم که پس از شهادت و

دفن پیکرش را بیرون آوردند عربان روی زمین کشیدند تا بدار آویختند سپس آتش زدند و باقیمانده از خاکسترش را در هاون کوبیده در قسمت پائین کوفه بنام عریض بیاد دادند.

خرایج ص 232 ولید بن صبیح گفت شبی خدمت حضرت صادق علیه السلام بودیم یک نفر درب حیاط را کوبید بکنیزش فرمود بین کیست؟

برگشت گفت عمویت عبد الله بن علی است و فرمود بگو بیاید. بما دستور داد داخل اطاق دیگری شویم. ما داخل اطاق شدیم در این بین احساس کردیم مثل اینکه یک نفر داخل اطاق شد خیال کردیم یکی از بانوان امام بود ما بواسطه اینکه شناخته نشویم بیکدیگر چسبیدیم عبد الله بن علی وارد شد ولی هر چه توانست بحضرت صادق ناسزا گفت و چیزی فرو گذار نکرد آنگاه خارج شد ما نیز از مخفیگاه خود خارج شدیم باز امام حدیث خود را از جایی که مانده بود شروع کرد. یک نفر از ما عرض کرد آقا عبد الله بن علی بشما نسبتهایی داد که خیال نمیکنم احدی چنین حرفهایی را بکسی بزند، ما تصمیم داشتیم بیائیم و او را تادیب کنیم فرمود نه شما بین ما مداخله نکنید.

باز پاسی از شب گذشت درب بصدا آمد کنیز را فرستاد تا ببیند کیست

زندگانی حضرت سجاد و امام محمد باقر علیهما السلام (ترجمه جلد 46 بحار الأنوار)، ص: 126

کنیز برگشته گفت عمویت عبد الله بن علی است بما فرمود بروید بهمان اطاقی که بودید اجازه داد وارد شود عبد الله وارد شد اما با شدت هر چه تمامتر اشک میریخت و بلند بلند گریه میکرد میگفت پسر برادر مرا ببخش خدا ترا ببخشد از من بگذر خدا از تو بگذرد فرمود خدا ترا ببخشد عمو چه شد چرا چنین میکنی؟

گفت همین که برای استراحت به بستر رفتم دو نفر مرد سیاه بمن حمله نمودند و دست و پایم را بستند یکی از آنها بدیگری گفت او را بطرف آتش ببرید مرا بردند در بین راه حضرت رسول صلی الله علیه و آله را دیدم فریاد زدم یا رسول الله دیگر چنین کاری نمیکنم دستور داد مرا رها کنند هنوز دست و پایم از بستن آنها درد میکند.

حضرت صادق فرمود وصیت خود را بکن عرضکرد چه وصیت کنم مالی که ندارم با این اهل و عیال زیاد و قرض زیادی که دارم. فرمود تو وصیت کن قرضت را من پرداخت میکنم. عبد الله وصیت نمود. ما از مدینه خارج نشده بودیم که از دنیا رفت امام علیه السلام خانواده او را جزء خانواده خود قرار داد و قرضش را پرداخت و یکی از دخترانش را بازدواج پسر خود در آورد خرایج ص 196 حسن بن راشد گفت سخن از زید بن علی شد من در خدمت حضرت صادق از او بدگوئی کردم فرمود این کار را نکن خدا عمویم زید را رحمت کند خدمت پدرم آمده گفت من میخواهم بر این ستمکار خروج کنم. فرمود چنین کاری نکن من میترسم کشته شوی و پشت کوفه بدارت آویزند، مگر نمیدانی که هر یک از فرزندان فاطمه قبل از خروج سفیانی بر سلطانی خروج کند کشته خواهد شد.

آنگاه حضرت صادق روی بمن نموده فرمود حسن بن راشد! فاطمه پاک سرشت است خداوند ذریه او را بر آتش جهنم حرام نموده در باره آنها این آیه نازل شده **ثم أورثنا الكتاب الذين اصطفينا من عبادنا فمنهم ظالم لنفسه و منهم مقتصد و منهم سابق بالخيرات ستم کننده بنفس خود کسی است که امام**

زندگانی حضرت سجاد و امام محمد باقر علیهما السلام (ترجمه جلد 46 بحار الأنوار)، ص: 127

را نمیشناسد میانه رو مقتصد کسی است که امام را میشناسد سبقت گیرنده بکار نیک خود امام است.

حسن! ما خانواده‌ای هستیم که هر یک از ما قبل از خارج شدن از دنیا اقرار خواهد کرد بفضیلت هر صاحب فضلی (منظور اقرار بمقام امام وقت است).

ارشاد مفید مینویسد زید بن علی بن الحسین سر آمد برادران خود بود غیر از حضرت باقر از همه پارسا تر و پرهیزگار تر و داناتر و سخاوتمندتر و شجاعت‌تر بود قیام بشمشیر کرد امر بمعروف و نهی از منکر نمود و انتقام خون حسین علیه السلام را خواست.

زیاد بن منذر گفت وارد مدینه شدم هر چه از زید بن علی بن الحسین جستجو کردم گفتند او هم قسم قرآن است.

هشیم گفت خالد بن صفوان از زید بن علی بن الحسین صحبت میکرد من از او پرسیدم زید را کجا دیده‌ای گفت در رصافه پرسیدم چگونه مردی است گفت هر وقت از ترس خدا گریه میکرد اشکش با مخاط دماغش مخلوط میشد.

گروهی از شیعیان بامامت او معتقدند و علت این اعتقاد آن بود که زید با شمشیر قیام نمود و دعوت میکرد برضای آل محمد. گمان کردند منظورش خودش میباشد در صورتی که او چنین نظری نداشت زیرا میدانست که برادرش امام است و او در هنگام وفات به فرزندش ابا عبد الله (حضرت صادق) وصیت نموده.

سبب قیام زید علاوه بر آنچه ذکر شد از انتقام گرفتن خون حسین این بود که روزی بمجلس هشام وارد شد و هشام بن عبد الملک دستور داده بود چنان نزدیک بهم بنشینند که زید نتواند خود را بنزدیک هشام برساند و جای نشستن نداشته باشد آنها چنین کردند زید وارد شد وضع را که چنین دید گفت هشام هیچ کس در میان بندگان خدا نیست که مقامش بالاتر از آن باشد که او را به پرهیزگاری از خدا سفارش نمود و نه هیچ کس هست که مقامش پائین تر

زندگانی حضرت سجاد و امام محمد باقر علیهما السلام (ترجمه جلد 46 بحار الأنوار)، ص: 128

از این باشد که شایسته دعوت به پرهیزگاری از خدا نباشد اکنون من ترا به پرهیز از خدا دعوت میکنم.

هشام گفت تو خود را وعده خلافت میدادی و امید خلافت داشتی ترا چه بخلافت بی مادر تو فرزند یک کنیز هستی. زید گفت من مقامی از نبوت بالاتر نمی بینم خداوند این مقام را بکسی میدهد که کنیز زاده است اگر این نسبت باعث نقص بود او را مبعوث نمیکرد.

آن پیامبر اسماعیل پسر ابراهیم خلیل است. نبوت بالاتر است نزد خدا یا خلافت؟ در ضمن کجا نقص و پستی راه می یابد بساحت مردی که پدرش رسول خدا و فرزند علی بن ابی طالب باشد! هشام از جای حرکت نموده رئیس پلیس خود را خواست باو دستور داد که نباید این مرد در میان سپاهیان من دیده شود. زید خارج شد در حالی که میگفت هیچ ملتی از حرارت شمشیر ناراحت نشدند مگر اینکه خوار شدند.

وقتی زید بکوفه رسید اهالی کوفه اجتماع نموده با او بیعت کردند که با مخالفین بجنگ پردازند ولی بیعتش را شکستند و او را بدشمن تسلیم کردند زید کشته شد و چهار سال در میان همان مردم بدار آویخته بود یک نفر این عمل را زشت نشمرد و با دست و زبان اظهار مخالفت نمود.

شهادت زید در حضرت صادق علیه السلام تاثیر زیادی کرد بطوری محزون گردید که آثار اندوه کاملا در چهره اش دیده میشد از مال خود هزار دینار بین خانواده هائی که در جریان زید شهید شده بود تقسیم کرد.

ابو خالد واسطی گفت حضرت صادق بمن هزار دینار داده تا تقسیم کنم میان خانواده هائی که در پیکار زید شهید شده اند. بخانواده عبد الله ابن زبیر برادر فضیل رسان چهار دینار رسید در روز دوشنبه دوم صفر سال صد و بیست شهید شد در سن چهل و دو سالگی.

اعلام الوری ص 271 عیسی بن عبد الله از پدر خود نقل کرد که گروهی از بنی هاشم در ابواء (قریه ایست در اطراف مدینه بفاصله بیست و سه میل

زندگانی حضرت سجاد و امام محمد باقر علیهما السلام (ترجمه جلد 46 بحار الأنوار)، ص: 129

از جحفه) اجتماع کردند که ابراهیم بن محمد بن علی بن عبد الله بن عباس و ابو جعفر منصور و صالح بن علی و عبد الله بن حسن و دو فرزندش محمد و ابراهیم و محمد بن عبد الله عمرو بن عثمان جزء این گروه بودند.

صالح بن علی گفت میدانید که مردم چشم بشما دوخته اند و هیچ گاه مثل امروز ما دور هم جمع نشده ایم اکنون با یک نفر بیعت کنید و با او پیمان ببندید و اتحاد داشته باشید تا خداوند فرج دهد.

عبد الله بن حسن پس از حمد و سپاس گفت شما میدانید این پسر م مهدی است بیائید با او بیعت کنیم.

ابو جعفر (منصور دوانیقی) گفت چرا خود را فریب میدهید شما میدانید هیچ کس مثل این جوان مورد توجه نیست و بقدر او طرفدار ندارد منظورش محمد بن عبد الله بود همه گفتند راست میگوئی ما این جریان را میدانیم تمام با محمد بیعت کردند و دست در دستش گذاشتند.

عیسی گفت پیکی از طرف عبد الله بن حسن پیش پدرم آمد و پیغام آورد که ما در مورد رهبری اتفاق نموده‌ایم تو هم بیا در ضمن برای جعفر بن محمد (حضرت صادق) پیغام بفرست که ایشان هم بیایند.

اما در روایتی که دیگری غیر عیسی نقل کرده عبد الله بن حسن گفته است جعفر بن محمد را اطلاع ندهید که او کار را خراب خواهد کرد.

عیسی گفت پدرم مرا فرستاد تا از جریان مطلع شوم من وقتی وارد شدم محمد بن عبد الله بر روی جل مال سواری نماز میخواند گفتم پدرم مرا فرستاده تحقیق کنم شما در چه چیز اتفاق کرده‌اید. عبد الله گفت ما همه جمع شدیم تا با مهدی محمد بن عبد الله بیعت کنیم.

عیسی گفت حضرت صادق نیز آمد عبد الله بن حسن باو احترام کرد پهلوی خود جای داده همان سخن را تکرار نمود.

حضرت صادق فرمود این کار را نکنید این کار امکان ندارد رو بعبد الله نموده فرمود اگر منظورت این است که پسرت محمد مهدی است او مهدی نیست

زندگانی حضرت سجاد و امام محمد باقر علیهما السلام (ترجمه جلد 46 بحار الأنوار)، ص: 130

و هنوز موقع آمدن مهدی نشده اگر میخواهی در راه خدا قیام کند امر به معروف و نهی از منکر نماید ما از تصمیم تو که بزرگ قبیله مائی روی گردان نیستیم و با پسرت در همین مورد بیعت میکنیم.

از شنیدن این حرف عبد الله خشمگین شده گفت من میدانم تو اشتباه میکنی خدا ترا از غیب خبر نداده این حرفها که میزنی از حسادت نسبت بفرزند من سرچشمه میگیرد.

امام فرمود بخدا قسم حسد مرا وادار نمیکند ولی این و برادران و فرزندان حکومت را بدست خواهند آورد دست بر پشت ابو العباس (سفاح) زد بعد دست روی شانه عبد الله بن حسن گذاشته فرمود بخدا قسم بتو و دو فرزندت نمیرسد مال آنها است دو پسر تو کشته خواهند شد از جای حرکت نمود و تکیه بر دست عبد العزیز بن عمران داشت بعبد العزیز فرمود می‌بینی آنکه جامه زرد پوشیده اشاره به ابو جعفر (منصور دوانیقی) کرد عرض کرد بلی. فرمود من چنین میبینم او را میکشد. عرضکرد منصور محمد را میکشد فرمود آری. من با خود گفتم بر او رشک میبرد که این حرف را میزند عیسی گفت من با چشم خود دیدم منصور هر دو برادر را کشت.

عیسی گفت وقتی حضرت صادق از جای حرکت کرد و مردم متفرق شدند عبد الصمد و ابو جعفر منصور از پی امام رفتند عرض کردند آقا واقعا چنین است؟ فرمود همین است که گفتم خدا را شاهد میگیرم از روی اطلاع میگویم.

ابو الفرج میگوید که حضرت صادق هر وقت محمد بن عبد الله بن حسن را میدید اشک اطراف چشمش را میگرفت میگفت جانم فدایش مردم در باره او چیزها میگویند ولی او کشته خواهد شد. در آثاری که از علی علیه السلام در دست ما است او را جزء خلفاء این امت شمرده است.

یک نفر زیدی (کسانی که زید بن علی بن الحسین را امام میدانند) از شیخ مفید سؤالی کرد منظورش فتنه انگیزی بود.

زندگانی حضرت سجاد و امام محمد باقر علیهما السلام (ترجمه جلد 46 بحار الأنوار)، ص: 131

گفت بچه دلیل امامت زید را انکار میکنی. شیخ در جواب گفت تو خیال باطلی در مورد من کرده‌ای با نظریه من در مورد زید یک نفر زیدی مخالف نیست.

شیخ مفید گفت هر چه را زیدیه در باره امامت او قبول دارند من نیز قبول دارم و هر چه آنها قبول ندارند منم منکرم. میگویم او در علم و زهد و امر بمعروف و نهی از منکر پیشوا بود ولی آن امامتی که موجب عصمت و معرفی از جانب خدا بعنوان امامت شود و دارای معجزه بودن باشد منکرم هیچ زیدی هم چنین ادعائی را نکرده.

در تفسیر عیاشی ج 1 ص 29 مینویسد زید بن علی خدمت حضرت باقر رسید مقداری نامه در اختیارش بود که اهل کوفه فرستاده بودند در آن نامه‌ها زید را دعوت میکردند بقیام و وعده کمک میدادند.

حضرت باقر فرمود خداوند عزیز حلال و حرامی قرار داده و مثالها زده و سنتی تعیین کرده هرگز امامی را که عالم بدستور اوست در اشتباه نگذاشته نسبت بدستوراتش تا کاری را قبل از موقعش انجام دهد یا در غیر موقع جهاد کند در مورد شکار حرم میفرماید در حال احرام شکار نکنید آیا کشتن یک شکار مهمتر است یا قتل نفس، برای هر چیز محلی قرار داده فرموده است وقتی از احرام خارج شدید شکار کنید و فرموده است **لا تحلوا شعائر الله و لا الشهر الحرام**^{۴۶} ماه‌های سال بتعداد معینی منحصر نموده و چهار ماه از آنها را حرام کرده فرموده است در این چهار ماه آزادید بهر طرف جهان بگردید. شما نمیتوانید خدا را عاجز کنید.

داود برقی گفت خدمت حضرت صادق بودم مردی از این آیه سؤال کرد **فَعَسَى اللَّهُ أَنْ يَأْتِي بِالْفَتْحِ أَوْ أَمْرٍ مِنْ عِنْدِهِ** **فِيصْبِحُوا عَلَى مَا أَسْرُوا فِي أَنْفُسِهِمْ نَادِمِينَ**^{۴۷}

⁴⁶ (۱) سوره مائده شعائر خدا را حلال نشمارید و نه ماه حرام را.

⁴⁷ (۲) سوره مائده آیه ۵۲

(1) سوره مائده شعائر خدا را حلال نشمارید و نه ماه حرام را.

(2) سوره مائده آیه 52

زندگانی حضرت سجاد و امام محمد باقر علیهما السلام (ترجمه جلد 46 بحار الأنوار)، ص: 132

امید است خدا پیروزی عنایت کند یا تغییری دهد آن وقت بر آنچه در دل پنهان کرده بودند پشیمان میشوند.

فرمود این اجازه ایست در مورد هلاک بنی امیه هفت روز پس از آتش زدن بدن زید.

ابن قولویه گفت یکی از اصحاب نقل کرد که خدمت علی بن الحسین بودیم ایشان پس از نماز صبح تا طلوع آفتاب صحبت نمیکردند. روزی که زید متولد شد اصحاب پس از نماز صبح بایشان مژده دادند. در این موقع روی باصحاب نموده فرمود شما میگوئید نامش را چه بگذاریم؟ هر کدام نامی ذکر کردند. فرمود قرآن را بیاورید. همین که قرآن را آوردند روی دامن خود نهاد و باز کرد در اول صفحه این بود **و فضل الله المجاهدین علی القاعدین اجرا عظیما**^{۴۸} باز بر هم گذاشت برای مرتبه دوم باز کرد در اول صفحه این آیه بود **إن الله اشتری من المؤمنین أنفسهم و أموالهم بأن لهم الجنة یقاتلون فی سبیل الله فیقتلون و یقتلون و عدا علیه حقا فی التوراة و الإنجیل و القرآن و من أوفی بعهده من الله فاستبشروا بیعکم الذی بايعتم به و ذلك هو الفوز العظیم**^{۴۹} فرمود بخدا قسم این زید است بخدا قسم زید است نامش را زید گذاشت.

حذیفه بن یمان گفت پیامبر اکرم نگاهی بزید بن حارثه نموده فرمود همانم این است اشاره بزید کرد کسی که در راه خدا کشته می شود و بدار آویخته

(1) سوره نساء آیه 7 خداوند پیکارکنندگان در راه خود را برتری داده بر کسانی که در خانه نشسته اند بیاداشی بزرگ.

(2) سوره توبه آیه 111 خداوند جان و مال مؤمنین را خرید در مقابل بهای بهشت جنگ میکنند در راه خدا و کشته میشوند وعده ایست که خدا در تورات و انجیل و قرآن داده چه کسی از خدا بیشتر بوعده خود وفادار است پس شاد باشید از این معامله که کرده اید اینست رستگاری بزرگ.

زندگانی حضرت سجاد و امام محمد باقر علیهما السلام (ترجمه جلد 46 بحار الأنوار)، ص: 133

⁴⁸ (۱) سوره نساء آیه ۷ خداوند پیکارکنندگان در راه خود را برتری داده بر کسانی که در خانه نشسته اند بیاداشی بزرگ.

⁴⁹ (۲) سوره توبه آیه ۱۱۱ خداوند جان و مال مؤمنین را خرید در مقابل بهای بهشت جنگ میکنند در راه خدا و کشته میشوند وعده ایست که خدا در تورات و انجیل و قرآن داده چه کسی از خدا بیشتر بوعده خود وفادار است پس شاد باشید از این معامله که کرده اید اینست رستگاری بزرگ.

میگردد و مظلوم از خانواده من است. آنگاه بزید بن حارثه فرمود بیا پیش من این نام باعث محبت بیشتری از تو در دل من شد تو هم نام حبیب و دوست خانواده منی.

در کشف الغمه مینویسد شعر حکیم بن عباس کلبی را که حضرت صادق شنید:

و لم أر مهديا على الجذع يصلب

صلبنا لكم زيدا على جذع نخلة

و عثمان خير من علي و اطيب

و قسم بعثمان عليا سفاهة

⁵⁰ امام علیه السلام دو دست خود را در حالی که از ناراحتی بر عرشه افتاده بود بلند کرده گفت خدایا اگر این مرد دروغ میگوید سگی را بر او مسلط گردان.

بنی امیه او را پی ماموریتی بکوفه فرستادند میان بازارها راه میرفت شیری او را درید این خبر که بحضرت صادق رسید بسجده افتاد گفت ستایش خدای را که وعده خود را وفا نمود.

در کشف الغمه مینویسد که جابر گفت من از حضرت باقر شنیدم میفرمود هر کس بر هشام بن عبد الملک قیام کند کشته می شود.

این سخن را بزید گفتم. در جواب گفت من خودم بودم که در حضور هشام پیغمبر را دشنام دادند هیچ اعتراض نکرد و در او تغییری بوجود نیامد اگر در دنیا من بمانم و او ⁵¹ بر او خروج میکنم.

حضرت صادق بابی ولاده کابلی فرمود عمومیم زید را دیدی عرضکرد دیدم که او را بدار آویخته بودند بعضی از مردم سرزنش میکردند و برخی ناراحت و اندوهگین بودند فرمود گریه کننده با او داخل بهشت می شود و

(1) زید را بر شاخه خرما بدار آویختیم من مهدی را ندیدم که بدار آویخته شود شما عثمان را با علی از روی نادانی مقایسه کردید با اینکه عثمان بهتر از علی است.

(2) در روایت دیگری است که اگر من بمانم و پسر م.

زندگانی حضرت سجاد و امام محمد باقر علیهما السلام (ترجمه جلد 46 بحار الأنوار)، ص: 134

⁵⁰ (۱) زید را بر شاخه خرما بدار آویختیم من مهدی را ندیدم که بدار آویخته شود شما عثمان را با علی از روی نادانی مقایسه کردید با اینکه عثمان بهتر از علی است.

⁵¹ (۲) در روایت دیگری است که اگر من بمانم و پسر م.

سرزنش کننده شریک خون اوست.

در رجال کشی ص 151 مینویسد عمرو بن خالد که از رؤسای زیدیه است از ابی الجارود که او نیز جزء سران این دسته محسوب می شود نقل کرد که گفت خدمت حضرت باقر بودم زید آمد همین که چشم امام باو افتاد فرمود این سرور خانواده من است و انتقام گیرنده خون آنها است.

حنان بن سدير گفت من در نزد حسين بن حسين بودم که سعيد بن منصور از سران زیدیه وارد شده گفت نظر تو در باره نبیذ (نوعی شراب است) چیست زید پیش ما می آشامید. گفت من قبول نمیکنم که زید شراب بخورد گفت نه میخورد. گفت بر فرض او هم خورده باشد پیغمبر یا وصی پیغمبر که نیست یکی از اولاد پیغمبر است که احتمال دارد اشتباهی از او سر زده باشد.

در رجال کشی مینویسد که ابو الصباح گفت سدير پیش من آمده گفت زید از تو بیزارى جست و ابو الصباح گفت لباس پوشیده پیش او رفتم (ابو الصباح مرد شجاعی بود).

وارد شدم سلام کرده گفتم شنیده ام گفته ای امامها چهار نفرند که چهارمی قائم است زید گفت صحیح است این سخن را گفته ام.

گفتم فراموش کرده ای که خودت در مدینه بمن میگفتی خداوند فرموده است هر کس مظلوم کشته شود اختیار انتقام خون او را بولیش داده ایم، امامها اختیار دار خون و واسطه بین مردم و خدایند خودت میگفتی حضرت باقر اکنون امام است اگر پیش آمدی شود در میان ما خانواده جانشین او هست؟

ابو الصباح گفت زید در مدینه خطبه های حضرت علی را از من یاد میگرفت من باو میگفتم فرموده اند باولاد پیامبر چیزی نیاموزید آنها از شما داناترند زید گفت از این حرف خودت فراموش کرده ای که بمن چنین میگفتی در جوابش گفتم البته هم اکنون در میان اولاد پیامبر کسی هست که چنین است نباید باو بیاموزی (منظورش حضرت صادق بود). ابو الصباح گفت عزم سفر نموده خدمت حضرت صادق رسیدم و جریان

زندگانی حضرت سجاد و امام محمد باقر علیهما السلام (ترجمه جلد 46 بحار الأنوار)، ص: 135

صحبت خود را با زید بایشان عرض کردم فرمود اگر زید گرفتار پیش آمدی شد و از میان خانواده ما دو نفر با شمشیر قیام کردند از کجا تشخیص داده می شود که حق با کیست (منظور امام این است که تنها قیام بشمشیر دلیل بر قائم آل محمد بودن نیست چنانچه دو نفر از اولاد پیغمبر اگر قیام کنند مخالف یک دیگر حق با کدامیک از آنها است. پس غیر از قیام بشمشیر که زید همان را دلیل قائم بودن خود میدانست برای قائم دلائل دیگری است.

فرمود بخدا قسم آن طور که زید گفته نیست اگر خروج کند کشته می‌شود ابو الصباح گفت در مراجعت از مدینه بقادسیه که رسیدم خبر شهادت زید را شنیدم در رجال کشی ص 230 مینویسد، سلیمان بن خالد گفت حضرت صادق فرمود خدا عمویم زید را رحمت کند نتوانست حتی یک ساعت از روی دستور قرآن رفتار نماید.

آنگاه سؤال کرد شما دشمنانتان را چگونه مردمی می‌بینید؟ گفتم کافر فرمود در این صورت خداوند میفرماید **حَتَّى إِذَا أَتَخْتَمُوهُمْ فَجُدُوا الْوَثَاقَ فَمَا مَنَّا بَعْدَ وَ إِمَّا فِدَاءٌ**^{۵۲} خداوند در این آیه میفرماید پس از کشتار زیاد اگر خواستید آنها را آزاد کنید شما پیکار کردید گروهی را اسیر نمودید بعد هم آنها را آزاد نمودید قبل از کشتار زیاد پس شما پیش از نشان دادن قدرت آنها را آزاد کردید با اینکه خداوند در این آیه منت نهادن را پس از نشان دادن قدرت قرار داده این کار شما باعث شد که از راه دیگر بر شما بتازند.

رجال کشی - عمار ساباطی گفت سلیمان بن خالد از کسانی بود که با زید خروج کرد ما در کناری ایستاده بودیم زید نیز در کنار دیگری بود مردی بسلیمان گفت در باره زید چه میگوئی او بهتر است یا جعفر؟

سلیمان جوابداد یک روز با حضرت صادق بودن بهتر از تمام دنیا

(1) سوره محمد آیه 4 پیکار کنید تا بسیاری از آنها را بکشید و اسیران را دربند کنید پس از آن یا منت گذارید و آزاد کنید و یا خون بها بگیرید.

زندگانی حضرت سجاد و امام محمد باقر علیهما السلام (ترجمه جلد 46 بحار الأنوار)، ص: 136

است که با زید باشم. آن مرد سری تکان داده پیش زید آمد و جریان را گفت راوی میگوید من پیش زید رفتم زید در پاسخ آن مرد میگفت (جعفر امانا فی الحلال و الحرام) حضرت صادق امام ما است در حلال و حرام دین.

رجال کشی - ابو خالد قماط گفت مردی از زیدیه در زمان زید بمن گفت چرا با زید قیام نمیکنی گفتم اگر در روی زمین امامی وجود داشته باشد که واجب باشد اطاعت او کسی که با زید قیام کند هلاک شده در صورتی که امامی نباشد قیام کننده و کسی که قیام نکند فرقی ندارند مرد زیدی نتوانست جوابی بدهد.

من فوری خدمت حضرت صادق رسیده جریان را عرضکردم امام تکیه کرده بود نشست سپس فرمود از چهار طرف او را محاصره کردی و راه فراری برایش نگذاشته‌ای.

⁵² (۱) سوره محمد آیه ۴ پیکار کنید تا بسیاری از آنها را بکشید و اسیران را دربند کنید پس از آن یا منت گذارید و آزاد کنید و یا خون بها بگیرید.

رجال کشی - بکار بن ابی بکر حضرمی گفت ابو بکر و علقمه رفتند پیش زید بن علی. علقمه از پدرم ابو بکر بزرگتر بود یکی طرف راست و دیگری طرف چپ زید نشست. این دو شنیده بودند که زید گفته است کسی که در خانه بنشیند امام نیست امام کسی است که با شمشیر قیام کند.

ابو بکر که جرات بیشتر داشت گفت یا ابا الحسین (کنیه زید بود) بگو بینم علی بن ابی طالب تا وقتی خانه نشین بود امام نبود؟ وقتی شمشیر قیام کرد امام شد؟ زید که مرد زیرکی بود چیزی نگفت سه مرتبه تکرار کرد. هیچ جواب نداد گفت اگر علی بن ابی طالب امام بود پس جایز است بعد از او نیز امام خانه نشین باشد، در صورتی که علی بن ابی طالب در زمان خانه نشینی امام نباشد تو چرا اینجا آمده‌ای.

علقمه تقاضا کرد از پدرم ابی بکر که دست از او بردارد پدرم از سخن خودداری کرده ادامه نداد.

در کفایه است که یحیی بن زید گفت از پدرم پرسیدم امامها چند نفرند گفت دوازده نفر چهار نفر قبلا بوده‌اند و هشت نفر در آینده خواهند بود

زندگانی حضرت سجاد و امام محمد باقر علیهما السلام (ترجمه جلد 46 بحار الأنوار)، ص: 137

گفتم بابا نام آنها را برایم شرح ده.

گفت علی بن ابی طالب، حسن بن علی، و حسین بن علی، و علی ابن الحسین. این چهار نفر در گذشته‌اند باقیمانده‌اند برادرم حضرت باقر بعد از او فرزندش حضرت صادق پس از او فرزندش موسی بعد از او فرزندش علی پس از او فرزندش محمد و بعد از او پسرش علی بعد از علی پسرش حسن پس از حسن فرزندش مهدی است. گفتم بابا شما از آنها نیستی؟ گفت نه ولی من هم از عترت پیامبرم گفتم بابا اسامی آنها را از کجا میدانی، گفت پیمانی است که پیامبر اکرم گرفته و بما رسیده است.

اگر کسی اعتراض کند که زید بن علی با شنیدن این احادیث از معصومین باز چگونه قیام کرد و ادعای امامت نمود و با حضرت صادق علیه السلام مخالفت کرد. با اینکه زید شخصیت و مقامی بس ارجمند از نظر علم و زهد در نزد خاص و عام داشت. چنین کاری را کسی که مخالف امام و منکر اوست انجام میدهد نه مانند زید.

در جواب این اعتراض میگویم که زید بن علی برای امر بمعروف و نهی از منکر قیام کرد نه از نظر مخالفت با پسر برادرش جعفر بن محمد علیه السلام این مخالفت بین مردم بوجود آمد زیرا دیدند زید خروج کرد و حضرت صادق خروج نمود بعضی از شیعیان خیال کردند امتناع حضرت صادق بواسطه مخالفت با زید بوده با اینکه این امتناع بواسطه مصلحتی بود که امام اطلاع داشت وقتی زیدها این جریان را مشاهده کردند گفتند امام کسی است که با شمشیر قیام کند و کسی که در خانه نشیند و در بروی خود ببندد امام نیست این دو قسمت سبب اختلاف بین شیعه بود و گر نه بین

حضرت صادق و زید هیچ گونه اختلافی وجود نداشت دلیل این مدعی سخن خود زید است که میگفت هر که مایل بجنگ است پیش من بیاید و هر که جوایب دانش است برود پیش پسر برادرم جعفر اگر او مدعی امامت بود مقام علم و دانش را از خود نفی نمیکرد زیرا امام باید از مردم داناتر باشد. و از سخنان مشهور حضرت

زندگانی حضرت سجاد و امام محمد باقر علیهما السلام (ترجمه جلد 46 بحار الأنوار)، ص: 138

صادق این است که فرمود خدا عمویم را رحمت کند اگر پیروز میشد وفا میکرد بوظیفه خود زیرا او دعوت کرد بشخص مورد پسند از آل محمد و من آن شخصم دلیل بر این جریان روایتی است که از متوکل بن هارون نقل شده میگوید پس از شهادت زید پسرش یحیی را موقعی که متوجه خراسان بود دیدم مردی بسیار شایسته بود از نظر عقل و دانش از پدرش پرسیدم گفت او را کشتند و در کناسه کوفه بدار آویختند. چنان شروع بگریه کرد که منمم گریه‌ام گرفت بالاخره غش کرد.

پس از بهوش آمدن گفتم یا ابن رسول الله چه چیز باعث خروج پدرت شد؟ با اینکه بتجربه مردم کوفه را شناخته بود. یحیی گفت من هم از پدرم همین سؤال را کردم گفت من از پدرم شنیده‌ام که او از پدرش حسین بن علی علیه السلام نقل میکرد که پیامبر دستش را روی پشت حضرت حسین قرار داده فرمود از نژاد تو مردی بوجود می‌آید بنام زید که او را شهید میکنند روز قیامت او و دوستانش از روی شانه‌های مردم میگذرند و داخل بهشت میشوند پدرم فرمود خواستم همان طور که پیامبر مرا توصیف نموده باشم. آنگاه یحیی گفت خدا پدرم را رحمت کند یکی از پارسایان بود شبها شب زنده دار و روزها روزه داشت بواقع در راه خدا جنگ کرد.

گفتم این صفاتی که گفتمی صفات امام است. فرمود نه پدرم امام نبود ولی از سادات بزرگ و پارسایان و پیکارکنندگان این خانواده بود. از پیغمبر نقل شده کسانی که امامت را بناحق ادعا کنند چگونه اشخاصی هستند پدرم بزرگوارتر از آن بود که بناحق ادعای چیزی را بکند او میگفت شما را دعوت میکنم برفع پسندیده‌ترین شخص از خانواده پیامبر منظورش عمویم حضرت صادق علیه السلام بود.

گفتم امروز او امام است. گفت آری بخدا قسم او فقیه‌ترین فرد بنی هاشم است.

سپس گفت برایت از زهد و عبادت پدرم نقل کنم- او در روز آنقدر که

زندگانی حضرت سجاد و امام محمد باقر علیهما السلام (ترجمه جلد 46 بحار الأنوار)، ص: 139

میتوانست نماز میخواند همین که تاریک میشد مختصری میخواند باز در دل شب هر چه میتوانست نماز میخواند بعد از نماز بیا میایستاد با اشک جاری دعا میکرد و تضرع تا سپیده دم.

همین که صبح میشد بسجده میرفت پس از سجده حرکت میکرد و نماز صبح را میخواند پس از نماز به تعقیب می پرداخت تا روز برمیآمد. آنگاه ساعتی از پی کار روزانه میرفت نزدیک ظهر در محل نماز می نشست تسبیح و تمجید خدا میکرد تا موقع نماز. همین که موقع نماز میشد نماز ظهر را میخواند پس از مختصر زمانی نماز عصر را میخواند باز به تعقیب می پرداخت و پس از تعقیب بسجده میرفت پس از اذان نماز مغرب و عشاء را میخواند.

گفتم همیشه روزه داشت؟ گفت نه ولی سالی سه ماه روزه میگرفت و در هر ماه سه روز. گفتم آیا در امور دینی مردم فتوی میداد. گفت من چنین چیزی را از او بخاطر ندارم. سپس صحیفه کامله دعاهاى سجاد را بیرون آورده بمن داد.

کفایة الاثر در ص 327 مینویسد: محمد بن مسلم گفت پیش زید بن علی رفتم گفتم گروهی چنان گمان دارند که تو امامی گفت نه من از عترت پیامبرم پرسیدم چند نفر بعد از شما متصدی امامت میشوند گفت هفت نفر که مهدی از آنها است.

محمد بن مسلم گفت خدمت حضرت باقر رسیدم و جریان را عرض کردم فرمود راست گفته برادرم زید راست گفته پس از من متصدی امامت هفت نفر میشوند که مهدی از آنها است در این موقع اشک از دیده امام باقر ریخت فرمود گویا می بینم که زید را در کناسه کوفه بدار آویخته اند.

فرمود پسر مسلم! پدرم از پدر خود حضرت حسین نقل کرد که پیامبر دست بر پشت من گذاشته فرمود حسین جان از نژاد تو فرزندی بنام زید خواهد آمد که او را مظلوم میکشند روز قیامت او و یارانش رهسپار بهشت برین میشوند.

زندگانی حضرت سجاد و امام محمد باقر علیهما السلام (ترجمه جلد 46 بحار الأنوار)، ص: 140

در همین کتاب است که عبد الله بن علا گفت بزید بن علی گفتم نظر تو در باره شیخین (ابا بکر و عمر) چیست؟ فرمود آن دو را لعنت کن. گفتم تو امام هستی. گفت نه. پرسیدم پس ما باید بکه مراجعه کنیم گفت چنگ بزن بدامن آن کسی که موی بلند دارد و اشاره بحضرت صادق کرد.

در امالی شیخ ص 64 مینویسد مهزم بن ابی برده اسدی گفت وارد مدینه شدم پس از دار کشیدن زید رضی الله عنه خدمت حضرت صادق رسیدم همین که چشمش بمن افتاد فرمود عمویم چه شد؟ عرض کردم بدار آویخته گردید فرمود در کجا؟ عرض کردم در کناسه بنی اسد.

فرمود تو او را بر دار در کناسه بنی اسد دیدی؟ گفتم آری. گریه کرد بطوری که صدای گریه بانوان از پشت پرده بلند شد سپس فرمود بخدا قسم هنوز کار دیگری مانده که نسبت باو خواهند کرد بعد از این.

من در فکر شدم که دیگر چه کاری میکنند پس از کشتن و بدار آویختن از خدمت ایشان مرخص شدم همین که بکناسه رسیدم گروهی را دیدم که جمع شده‌اند وقتی بآنها پیوستم دیدم زید را از دار پائین آورده‌اند و میخواهند.

بدنش را آتش بزند. با خود گفتم این کاری بود که حضرت صادق میفرمود.

در کفایة الاثر ص 326 مینویسد محمد بن بکیر گفت خدمت زید بن علی رسیدم صالح بن بشیر نیز حضور داشت سلام کردم میخواست بطرف عراق برود گفتم یا ابن رسول الله حدیثی که از پدرت شنیده‌ای برایم نقل کن. فرمود پدرم از پدر خود و او از جدش نقل کرد که پیغمبر فرمود هر که را خداوند نعمتی عنایت کرد باید سپاس و حمد آن را بنماید و هر که کم روزی گردید استغفار نماید (تا روزیش زیاد گردد) و هر که از چیزی غمگین بود برای رفع آن بگوید (لا حول و لا قوة الا بالله).

عرضکردم منور بفرمائید گفت پیامبر اکرم فرمود من در باره چهار نفر شفاعت میکنم در روز قیامت 1- احترامکننده باولادم 2- برآورنده نیاز آنها 3- کسی که در راه بر طرف نمودن گرفتاری آنها کوشش مینماید 4- دوستدار

زندگانی حضرت سجاد و امام محمد باقر علیهما السلام (ترجمه جلد 46 بحار الأنوار)، ص: 141

آنها با دل و زبان.

عرضکردم از آن نعمتها که خدا بشما ارزانی داشته باز بفرمائید گفت پیغمبر اکرم فرمود هر که ما خانواده را دوست داشته باشد با ما محشور می‌شود و با خود او را به بهشت میبریم. پسر بکیر هر که چنگ بدامن ما بزند با ما خواهد بود در مقامهای عالی بهشت. خداوند بزرگ محمد ص را برگزید و ما را برای او ذریه قرار داد (فلو لا نالم یخلق الدنیا و الآخرة) اگر ما نبودیم دنیا و آخرت را نمی‌آفرید (یا ابن بکیر بنا عرف الله، و بنا عبد الله، و نحن السبیل الی الله) خدا بواسطه ما شناخته شد و بواسطه ما پرستش گردید ما راهنمای بسوی خدائیم از ما خانواده محمد مصطفی است و از ما خواهد بود مهدی و قائم این امت.

عرضکردم آقا آیا از پیامبر در مورد زمان قیام قائم بشما چیزی رسیده فرمود پسر بکیر تو آن زمان را درک نخواهی کرد متصدی مقام امامت بعد از این شش نفر خواهند شد بعد خروج قائم ما خواهد بود که خداوند زمین را پر از عدل و داد میکند همان طوری که پر از ظلم و جور شده عرضکردم مگر شما امام نیستی؟ گفت نه. من از اولاد پیامبرم باز سؤال خود را تکرار کردم همان جواب را داد.

عرضکردم آنچه فرمودی از جانب خودت بود یا از پیغمبر نقل کردی این آیه را خواند **لو كنت أعلم الغیب لاستكثرت من الخیر.** و در جواب فرمود نه این پیمان از جانب پیغمبر بما رسیده آنگاه این اشعار را خواند.

نحن سادات قریش و قوام الحق فینا

نحن انوار التی من قبل کون الخلق کنا

نحن منا المصطفی المختار و المهدی منا

فبنا قد عرف الله و بالحق اقمنا

سوف یصلاه سعیرا من تولى الیوم عنا

در کافی ج 1 ص 356 از حضرت باقر علیه السلام نقل میکند که زید بن علی بن الحسین مقداری نامه در دست داشت و خدمت آن جناب رسید مردم کوفه در نامه‌ها او را دعوت بجانب خود و قیام میکردند و وعده کمک میدادند.

زندگانی حضرت سجاد و امام محمد باقر علیهما السلام (ترجمه جلد 46 بحار الأنوار)، ص: 142

حضرت باقر پرسید این نامه‌ها را آنها خودشان بدون سابقه نوشته‌اند یا جواب نامه‌هایی است که قبلا تو نوشته‌ای عرض کرد نه بدون سابقه نوشته‌اند چون عارف بحق ما و خویشاوندی ما با پیامبرند. و در قرآن می‌بیند که دوستی و اطاعت از ما بر آنها واجب است و در ضمن می‌بایند ناراحتی و گرفتاری ما را.

امام فرمود البته اطاعت از پیشوای واقعی امری است که خداوند لازم فرموده و مقرر داشته در گذشته برای پیشینیان و همین طور برای تمام مردم در حال و آینده ولی این اطاعت و فرمانبرداری نسبت به یک نفر از ما خانواده است اما علاقه و محبت لازم است بهمه اولاد پیغمبر داشته باشند خداوند کارها را با قضای حتمی خود روی یک میزان معین و حدود مرتب و وقت مشخصی انجام میدهد مبادا گول مردم بی‌اعتقاد را بخوری که آنها نمیتوانند ترا از خدا بی‌نیاز کنند. و مبادا عجله کنی که خداوند با عجله کردن بندگان کاری از موعد مقررش زودتر انجام نمیدهد متوجه باش و پیشی بر خدا نگیری که گرفتاری دامنت را بگیرد و بزمین می‌یافتی.

زید از این سخنان خشمگین شده گفت امام از ما خانواده کسی نیست که در خانه بنشیند و در را بروی خود ببندد و از پیکار خودداری کند امام کسی است که مدافع حقوق مردم و پیکار جو در راه خدا و حافظ منافع ملت و نگهبان خانواده خود باشد. امام باقر فرمود برادر در خود چیزی میابی از این مقام که دلیل از کتاب خدا و یا از پیامبر بیاوری یا نظیری برای آن بیاوری خداوند حلال و حرامی قرار داده و واجبات و مستحباتی تعیین کرده.

هرگز امام و پیشوا را در تردید و شک نسبت بدستورات خود نگذاشته که کاری را قبل از موعد مقرر انجام دهد و یا جهاد بی‌موقع کند. خداوند در باره شکار حیوانات مکه میفرماید در حال احرام شکار نکنید شکار حیوانات مهمتر است یا قتل نفس که حرام است هر چیزی را برای موقعی قرار داده میفرماید وقتی از احرام خارج شدید شکار کنید.

زندگانی حضرت سجاد و امام محمد باقر علیهما السلام (ترجمه جلد 46 بحار الأنوار)، ص: 143

و میفرماید شعائر خدا را حلال مشمارید و نه ماههای حرام را تعداد معینی ماه در سال قرار داده و پیکار و جنگ را در چهار ماه حرام نموده فرموده است در این چهار ماه آزادانه بهر جا میخواهید بروید و بدانید شما نمیتوانید خداوند را عاجز کنید بعد میفرماید پس از گذشتن این چهار ماه هر جا که با مشرکین برخورد کردید آنها را بکشید برای این کار موقعی را معین نموده میفرماید **و لا تعزموا عقدة النکاح حتی یبلغ الکتاب أجله** زنانی که در عده هستند تصمیم ازدواج با آنها را نگیرید تا موقعی که عده آنها تمام شود پس برای هر کار در دین موقع و محل معینی است.

اگر واقعا دلیلی از جانب خدا داری و در کار خویش اعتماد داری و بر تو معلوم است هر چه میخواهی بکن و گر نه مبدا در کاری که حیران و سرگردانی اقدام کنی و تصمیم زوال قدرتی را بگیری که هنوز موقعش نرسیده و وقت آن نشده اگر واقعا هنگام زوال رسیده باشد بندها گسیخته می شود و پی در پی کارها روبراه میگردد و خداوند صاحب قدرتان و پیروانشان را خوار و ذلیل میکند.

من پناه بخدا میبرم از امامی که وقت کار خود را نداند در این صورت پیرو او از خود او داناتر است. برادر جان تو میخواهی باعث قدرت و شوکت گروهی شوی که بآیات خدا کافر و پیرو هوای نفس و مخالف دستور پیامبرند کسانی بدون دلیل و تعیین از طرف پیامبر مدعی مقام امامت شده اند.

برادر جان من ترا بخدا میسپارم که فردا در کناسه کوفه بدار آویخته شوی در این موقع سیلاب اشک از دیده فرو ریخت. سپس فرمود خدا انتقام خواهد گرفت از کسانی که پرده ما را دریدند و منکر حق ما شدند و اسرار ما را فاش نموده ما را بغیر جدمان نسبت دادند و چیزهایی در باره ما گفتند که خودمان آن را نمی گفتیم.

کافی - سلیمان بن خالد گفت حضرت صادق علیه السلام بمن فرمود با عمویم زید چه کردید؟ گفتم آنها نگهبان گذاشته بودند ولی بمحض خلوت

زندگانی حضرت سجاد و امام محمد باقر علیهما السلام (ترجمه جلد 46 بحار الأنوار)، ص: 144

شدن ما چوبه دار او را برداشتیم و در جویباری کنار فرات دفن کردیم ولی صبحگاه سواران در پی او گشتند بالاخره پیدا کردند بدنش را آتش زدند.

فرمود چرا تکه آهنی بیابش نیستید تا سنگین شود و او را در فرات بیاندازید (صلی الله علیه و لعن الله قاتله) خدا بر او درود فرستد و قاتلش را لعنت کند.

توضیح- در بخشهای آینده کتاب اخبار خروج اولاد ائمه در قسمت شرح زندگی آنها بیان می‌شود مخصوصاً در بخشهای زندگی حضرت صادق و موسی بن جعفر و حضرت رضا در بخش معجزات حضرت صادق برخی از اخبار زید و دیگران خواهد آمد و مقداری را نیز در باب خمس ذکر میکنیم و مقداری در قسمت زندگی حضرت فاطمه نقل کردیم.

در ضمن باید توجه داشت که اخبار در مورد زید باختلاف رسیده ولی اخباری که بر مقام و جلالت و شخصیت او دلالت دارند و بر اینکه ادعای امامت نکرده بیشتر است از اخباری که بر او عیبجوئی کرده است.

بیشتر از علمای شیعه معتقدند که زید بسیار بزرگوار بوده بهمین جهت شایسته است که ما نیز باو حسن ظن داشته باشیم و عیبجوئی نکنیم و در مورد این قبیل اشخاص از اولاد ائمه زبان باعتراف نگشائیم مگر اینکه از طرف خود معصومین حکم بکفر و لزوم بیزاری از او صادر شده باشد.

در تفسیر فرات بن ابراهیم مینویسد- زید بن علی بن الحسین مردم را مخاطب قرار داده چنین گفت مردم خداوند در هر زمانی گروهی را برگزید و از میان برگزیدگان شخصی را انتخاب نموده که خود میفرماید خداوند میدانند پیامبری را بکه بسپارد پیوسته برگزیدگان را عوض میکرد تا بهترین برگزیده محمد را از عالی‌ترین سرزمین و پاک‌ترین خانواده‌ها انتخاب نمود.

پس از درگذشت حضرت محمد قریش افتخار میکرد که محمد از آن طایفه است و سایر ملتها سر تعظیم برای عرب فرود آوردند که محمد عربی بود تا بالاخره دین استوار گردید و نعمت تکمیل گردید مردم از خدا بپرهیزید و

زندگانی حضرت سجاد و امام محمد باقر علیهما السلام (ترجمه جلد 46 بحار الأنوار)، ص: 145

پیروی کنید از کسی که شما را بحق دعوت میکند و باو کمک نمائید مبادا روش بنی اسرائیل را پیش گیرید که پیمبران خود را تکذیب نمودند و اولادش را کشتند.

اینک شما شنوندگان را که گفتار مرا میشنوید بیاد خدای بزرگ میاندازم که هر گاه بیاد او باشید دلها به طپش می‌افتد و پیکر را لرزه میگیرد. شما مگر نمیدانید ما اولاد پیامبریم این چنین بر ما ستم روا داشته‌اند نه حقوق ما را میدهند و ارث اجدادمان را بما وانمیگذارند پیوسته خانه‌های ما را ویران نموده و خاندان ما را بر باد میدهند سخنور ما گناهکار است فرزند خانواده ما با ترس متولد می‌شود و با ستم بزرگ می‌شود و با ذلت و خواری از دنیا میرود وای بر شما خدا پیکار با ستمگران و ستیزه‌جویان را بواسطه ستمگریشان لازم شمرده و کمک بداعیان حق که دعوت بخدا و قرآن میکنند واجب نموده در قرآن میفرماید **و لینصرن الله من ینصره إن الله لقوی عزیز.**

وای بر شما ما برای خدا خشم گرفته‌ایم و از این ستمی که بمردم روا میدارند ناراحتیم و اینکه امامت و خلافت را بهوس پرستان وا گذاشته و در غیر موقع نماز بیای میدارند از کسی که زکات ندارد میگیرند و بکسی که مستحق نیست

می‌پردازند و اعمال دینی را بدون اطلاع انجام می‌دهند. ثروت عمومی مردم مسلمان که عبارت از خمس و غنائم و درآمدهای عمومی است از بین بردند و از پرداخت آن بفقراء و مساکین و غریبان در مانده خودداری کردند حدود خدا را تعطیل کرده بجای اجرای حد پول میگیرند و با رشوه و وساطت قضاوت میکنند.

تبهکاران را مقرب نموده و رادمردان را گوش و بینی میبرند خیانت میکنند و درستکاران را به خیانت نسبت میدهند و آتش پرستان را بر مسلمانان مسلط نموده و سپاه ترتیب داده بی‌گناهان را در زندانها برای همیشه زندانی میکنند کسی که گناهکار نیست تازیانه میزنند پدر کشی میکنند و امر بکار زشت و از کار نیک باز میدارند اعتنائی به کتاب خدا و سنت پیامبر

زندگانی حضرت سجاد و امام محمد باقر علیهما السلام (ترجمه جلد 46 بحار الأنوار)، ص: 146

ندارند تازه شما خیال میکنید او را خداوند خلیفه نموده که خلاف خدا حکومت کند و از راه خدا باز دارد و هتک حرمت اسلام را نماید و هر کس دعوت بخدا کرد او را بکشد. از این تبهکارتر در نزد خدا کیست که جلو خداپرستی را گرفته این راه را نادرست انگارد.

کدام نیکوکار گرامی‌تر است از کسی که اطاعت خدا نماید و دستورش را گرامی بدارد و پیکار در راه خدا کند و در جهاد سبقت گیرد.

چه کسی خوارتر است در نزد خدا از کسی که خیال میکند میتواند ادعای ایمان نمود بدون کوشش و پیکار در راه خدا و پیکار در راه خدا را بواسطه بی‌اهمیتی و سست شمردن امر خدا و دنیاطلبی رها میکند و **من أحسن قولا ممن دعا إلى الله و عمل صالحا و قال إني من المسلمین**⁵³ در تفسیر فرات بن ابراهیم ص 166 مینویسد سعید بن جبیر گفت بمحمد ابن خالد گفتم زید بن علی در نظر مردم عراق چگونه است. گفت من از اهل عراق نمیگویم ولی جریانی را از مردی بنام نازلی نقل میکنم از مردم مدینه که گفت من در بین راه مدینه و مکه همراه زید بودم نماز واجب را که میخواند بین آن تا نماز دیگر بنماز اشتغال داشت و تمام شب را بنماز خواندن میگذراند بسیار تسبیح مینمود و این آیه را زیاد تکرار میکرد و **جاءت سكرة الموت بالحق ذلک ما کنت منه تحید**⁵⁴ شبی با او نماز خواندیم همین آیه را تا نیمه‌های شب تکرار مینمود من از خواب بیدار شدم دیدم دست با آسمان برداشته میگوید خدایا عذاب دنیا سبک‌تر از عذاب آخرت است سیلاب اشک از دیده فرو میریخت. من از جای حرکت نموده گفتم یا ابن رسول الله آنچنان امشب بزاری پرداختی که سابقه ندارد.

⁵³ (۱) سوره فصلت آیه ۳۳ چه کسی نیکو گفتارتر است از کسی که بسوی خدا دعوت کند و عمل صالح انجام دهد و بگوید من از مسلمانانم.

⁵⁴ (۲) سوره ق آیه ۱۹

(1) سوره فصلت آیه 33 چه کسی نیکو گفتارتر است از کسی که بسوی خدا دعوت کند و عمل صالح انجام دهد و بگوید
من از مسلمانانم.

(2) سوره ق آیه 19

زندگانی حضرت سجاد و امام محمد باقر علیهما السلام (ترجمه جلد 46 بحار الأنوار)، ص: 147

گفت نازلی امشب در حال سجده در خواب دیدم گروهی با لباسهای سفید زیبا اطرافم را گرفته‌اند یک نفر که ریاست آنها را بعهدہ داشت گفت همین است. گفتند آری رو بمن نموده گفت زید ترا بشارت میدهم که در راه خدا کشته میشوی و بدار آویخته میگردی و پیکرت را آتش میزنند ولی دیگر آتش قیامت ترا نخواهد گرفت. از خواب بیدار شدم وحشت مرا فرا گرفته بود.

بخدا قسم نازلی علاقه دارم مرا بآتش بسوزانند باز دو مرتبه بسوزانند خداوند کار این امت را اصلاح کند.

در مصباح کفعمی مینویسد روز اول ماه صفر زید را شهید کردند. خصیب وابشی گفت هر وقت چشمم بزید می‌افتاد از جبینش نور میدرخشید. خالد آزاد شده آل زبیر گفت خدمت علی بن الحسین علیه السلام بودم پسرش زید را صدا زد در موقع آمدن او بزمین افتاد امام علیه السلام خون از صورتش پاک میکرد و میفرمود ترا بخدا میسپارم از اینکه در کناسه بدار آویخته شوی هر کس عمدا بعورت او تماشا کند خداوند او را بصورت در آتش افکند.

زندگانی حضرت سجاد و امام محمد باقر علیهما السلام (ترجمه جلد 46 بحار الأنوار)، ص: 148

تاریخ زندگی امام محمد باقر علیه السلام

(ترجمه موسی - خسروی)

زندگانی حضرت سجاد و امام محمد باقر علیهما السلام (ترجمه جلد 46 بحار الأنوار)، ص: 149

(تاریخ زندگی ابی جعفر محمد بن علی بن الحسین شکافنده علوم پیمبران)

باب اول تاریخ تولد و درگذشت امام باقر علیه السلام

در اعلام الوری طبری ص 259 مینویسد حضرت باقر علیه السلام در سال پنجاه و هفت هجری روز جمعه اول ماه رجب متولد شد بعضی سوم صفر گفته‌اند. و در سال صد و چهارده در ماه ذیحجه از دنیا رفت بعضی در ماه ربیع الاول نیز گفته‌اند که پنجاه و هفت سال عمر کرد. مادرش بنام ام عبد الله دختر امام حسن بود.

مدت چهار سال با جدش حسین علیه السلام و سی و نه سال^{۵۵} با پدر بزرگوارش حضرت علی بن الحسین و هجده سال نیز مدت امامتش بود.

مدت امامت آن جناب مصادف با بقیه حکومت ولید بن عبد الملک و بعد از او سلیمان بن عبد الملک و عمر بن عبد العزیز و یزید بن عبد الملک و هشام ابن عبد الملک در هنگام حکومت هشام از دنیا رفت.

در بصائر الدرجات ج 10 ص 9 مینویسد سدید گفت از حضرت صادق شنیدم میفرمود پدرم سخت مریض شد بطوری که ما بر او بیمناک شدیم. یکی از بستگان کنار بالینش شروع بگریه کرد. پدرم چشم باز نموده فرمود من از این بیماری نمی‌میرم. دو نفر آمدند و بمن گفتند تو از این بیماری نخواهی مرد امام صادق فرمود پدرم خوب شد و مدتی زندگی کرد.

بالاخره روزی با کمال صحت که هیچ بیماری نداشت بمن فرمود پسر من آن دو نفر که در فلان بیماری بمن گفتند نمی‌میری پیش من آمده گفتند فلان روز

(1) در مناقب سی و چهار سال و با جدش سه سال نوشته.

زندگانی حضرت سجاد و امام محمد باقر علیهما السلام (ترجمه جلد 46 بحار الأنوار)، ص: 150

از دنیا خواهی رفت. فرمود در همان روز از دنیا رفت.

از بصائر حضرت صادق علیه السلام فرمود من در آن موقعی که پدرم از دنیا رفت حضور داشتم بمن سفارشائی راجع بغسل و کفن و دفن نمود.

عرضکردم بابا از روزی که بیمار شده‌ای مثل امروز چهره‌ات نیکو درخشان نبوده و هیچ اثر از مرگ در شما دیده نمیشود.

فرمود پسر من نشیدی علی بن الحسین از پشت این دیوارها صدا زد محمد! عجله کن بیا.

⁵⁵ (1) در مناقب سی و چهار سال و با جدش سه سال نوشته.

از خرایج نقل میکند که هشام بن سالم از حضرت صادق نقل کرد که فرمود در شب درگذشت پدرم حضرت باقر بمن فرمود پسرم امشب شب درگذشت من است. آب وضوء نزدیک بسترش بود فرمود آن آب را بریزید. ما خیال کردیم از شدت تب میگوید فرمود پسرم آب را بریز همین که ریختم از داخل آن موشی افتاد.

در کافی - حماد بن عثمان از حضرت صادق نقل کرد که فرمود پدرم در بیماری خود فرمود پسر چند نفر از قریش را بیاور تا آنها را شاهد بگیرم من چند نفر را آوردم در حضور آنها فرمود پسرم جعفر. وقتی من از دنیا رفتم مرا غسل ده و کفن کن قبرم را چهار انگشت بلند کن و آن را با آب تر کن.

بعد از رفتن آن چند نفر عرض کردم پدر اگر بخودم میفرمودی این کارها را میکردم احتیاج با آوردن این گواهان نبود. فرمود خواستم در این مورد با تو کسی منازعه نکند (ممکن است همان انجام غسل و کفن باشد که خود از دلائل امامت است).

در کافی است - از زراره گفت حضرت باقر وصیت کرد هشتصد درهم در عزاداریش خرج کنند این عمل را سنت پیغمبر میدانست زیرا حضرت رسول در شهادت جعفر فرمود برای خانواده اش ترتیب غذا بدهید که آنها مشغول بعزای خود هستند.

در کافی - ابو جعفر فراء گفت یکی از دندانهای حضرت باقر علیه السلام

زندگانی حضرت سجاد و امام محمد باقر علیهما السلام (ترجمه جلد 46 بحار الأنوار)، ص: 151

کنده شد آن را در دست گرفته خدا را ستایش نمود و بفرزندش حضرت صادق فرمود وقتی من از دنیا رفتم این دندان را هم با من دفن کن پس از مدتی دندان دیگری کنده شد باز در دست گرفته گفت الحمد لله و بحضرت صادق سفارش سابق را نمود.

در مناقب ص 338 ج 3 مینویسد حضرت باقر از طرف پدر و مادر هاشمی و علوی و فاطمی بود زیرا او اول کسی بود که آمیخته از نژاد امام حسن و امام حسین محسوب میشد چون مادرش ام عبد الله دختر امام حسن علیه السلام بود که راستگوترین و نیکوترین و با گذشت ترین زنان بشمار میرفت.

دعوات راوندی مینویسد حضرت باقر فرمود مادرم کنار دیواری نشسته بود ناگاه دیوار مشرف بخرابی شد که ما صدای شدید انهدام آن را شنیدیم در این موقع مادرم با دست اشاره کرده فرمود (لا و حق المصطفی) نه بحق محمد مصطفی خدا اجازه خراب شدن بتو نداده دیوار همان طور معلق ایستاد تا مادرم رد شد پدرم صد دینار صدقه داد.

روزی حضرت صادق علیه السلام نام آن بانو را برده فرمود چنان شخصیت راستگو و درست کرداری بود که در میان فرزندان امام حسن علیه السلام چون او نیامده.

در مناقب مینویسد نام حضرت باقر محمد و کنیه‌اش ابو جعفر بود که کنیه دیگری نداشت و ملقب باقر.

مادرش فاطمه که کنیه‌اش ام عبد الله یا ام عبده دختر امام حسن علیه السلام بود در مدینه روز سه شنبه یا جمعه اول رجب و بعضی سوم صفر سال پنجاه و هفت هجری متولد شد.

با جد خود حضرت حسین سه سال یا چهار سال و با پدر سی و چهار سال و ده ماه یا سی و نه سال و بعد از پدر خود نوزده سال یا هجده سال زندگی کرد که همین مقدار مدت امامتش بوده.

زندگانی حضرت سجاد و امام محمد باقر علیهما السلام (ترجمه جلد 46 بحار الأنوار)، ص: 152

در مدت امامت آن جناب حکومت بدست ولید بن یزید و سلیمان و عمر ابن عبد العزیز و یزید بن عبد الملک و برادرش هشام و ولید بن یزید و برادرش ابراهیم بود در اول حکومت ابراهیم شهادت یافت ابو جعفر بن بابویه گفته که آن جناب را ابراهیم بن ولید بن یزید مسموم کرد و در بقیع مدفون شد.

در مصباح کفعمی مینویسد هشام بن عبد الملک آن جناب را مسموم نمود در تاریخ غفاری و همچنین سید بن طاوس در زیارت کبیره مینویسد که ابراهیم بن ولید ایشان را مسموم کرد.

در کشف الغمه مینویسد سه سال قبل از شهادت جدش امام حسین علیه السلام در سوم ماه صفر سال پنجاه و هفت هجری متولد شد و در سال صد و هفده از دنیا رفت نزدیک شصت سال داشت که سی و چند سال با پدر خود زین العابدین علیه السلام زندگی کرد و در بقیع در همان جا که پدر و عموی پدرش امام حسن دفن شده بود در قبه معروف بقبه عباس دفن شد.

در کافی ص 182 ج 8 مینویسد زراره از حضرت باقر نقل کرد که فرمود در خواب دیدم گویا بر قله کوهی بودم که مردم از چهار طرف بالا می‌آمدند تا پر از جمعیت شد این جمعیت را با آسمان بردند و از هر طرف بزمین می‌انداختند جز چند نفری. این کار تا پنج مرتبه تکرار شد در هر مرتبه همه می‌افتادند همان چند نفر باقی میماندند. قیس بن عبد الله بن عجلان (در روایت رجال کشی میسر بن عبد العزیز و عبد الله بن عجلان) جزء این چند نفر باقیمانده بودند. پس از این جریان حضرت باقر علیه السلام بیش از پنج سال زندگی نکرد.

کافی- ابو بصیر گفت از حضرت صادق شنیدم که فرمود مردی بفاصله چند میل از مدینه زندگی میکرد در خواب دید که باو گفتند برو نماز بخوان بر بدن حضرت باقر. ملائکه او را در بقیع غسل میدهند. آن مرد بمدینه آمد دید حضرت باقر از دنیا رفته.

زندگانی حضرت سجاد و امام محمد باقر علیهما السلام (ترجمه جلد 46 بحار الأنوار)، ص: 153

کافی ج 3 ص 144 حضرت صادق فرمود پدرم در وصیت خود نوشت او را در سه جامه کفن کنم. ردائی که زرد رنگ بود و در روزهای جمعه با آن نماز میخواند و یک جامه دیگر و پیراهنی عرضکردم پدر این یکی را ننوشته‌ای فرمود میت‌رسم مردم عیبجوئی کنند و بگویند در چهار یا پنج جامه پدرش را کفن نموده ولی بر سرم عمامه‌ای ببند زیرا عمامه جزء کفن محسوب نمیشود کفن آن چیزی است که جسد را بپوشاند.

در کافی ص 117 ج 5 یونس بن یعقوب گفت حضرت صادق فرمود پدرم بمن سفارش کرد که از مالم فلان مبلغ را وقف کن تا نوحه‌سرایان در ایام حج در منی برایم نوحه‌سرائی کنند.

باب دوم اسمها و نقش انگشتریهای امام باقر علیه السلام

علل الشرائع ج 1 ص 233 عمرو بن شمر گفت از جابر جعفی پرسیدم چرا حضرت باقر را باقر نامیدند. گفت زیرا او علم را بواقع شکافت.

در امالی است حسین بن خالد از حضرت رضا نقل کرد که نقش انگشتری حضرت حسین علیه السلام (إِنَّ اللَّهَ بَالِغُ أَمْرِهِ) بود حضرت زین العابدین نیز همان انگشتر را بدست مینمود امام باقر علیه السلام هم انگشتر حسین را بدست میکرد.

در عیون از حضرت رضا نقل میکند که ایشان از پدر خود و آن جناب از حضرت صادق نقل کرد که روی انگشتر باقر این کلمات نوشته بود.

و بالنبی المومن

ظنی بالله حسن

و بالحسین و الحسن

و بالوصی ذی المنن

در ارشاد ص 280 از جابر بن عبد الله نقل میکند که حضرت رسول باو فرمود جابر تو زنده خواهی ماند تا یکی از نواده‌گان فرزندان حسین را بنام محمد ملاقات کنی که علم را میشکافت وقتی او را دیدی سلام مرا باو برسان.

در کشف الغمه است که کنیه حضرت باقر ابو جعفر بود و سه لقب داشت

زندگانی حضرت سجاد و امام محمد باقر علیهما السلام (ترجمه جلد 46 بحار الأنوار)، ص: 154

باقر العلم، شاکر، هادی. از همه مشهورتر باقر بود این لقب را بدان جهت داشت که دارای علم زیادی بود.

در فصول المهمه مینویسد گندم گون و معتدل بود.

در مکارم الاخلاق ص 102 در کتاب لباس است که حضرت صادق فرمود نقش انگشتر حضرت باقر العزّة لله بود.

باب سوم فضائل و مناقب امام باقر علیه السلام⁵⁶

زندگانی حضرت سجاد و امام محمد باقر علیهما السلام (ترجمه جلد 46 بحار الأنوار) ؛ ؛ ص 154

الی صدوق ص 353 از حضرت صادق نقل میکند که پیغمبر روزی به جابر بن عبد الله انصاری فرمود: جابر تو خواهی بود تا یکی از فرزندان من بنام محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب را که در تورات معروف به باقر است ملاقات کنی وقتی او را دیدی سلام مرا برسان.

روزی جابر خدمت زین العابدین علیه السلام رسید پسری را در آنجا دید گفت چند قدم جلو بیا. آمد باز گفت چند قدم عقب برو رفت. گفت بخدا سوگند این شمائل پیامبر است. بحضرت زین العابدین عرض کرد این پسرک کیست؟ فرمود این فرزندم محمد باقر و امام بعد از من است جابر خود را بقدمهای آن جناب افکند و شروع به بوسیدن نموده گفت جانم فدایت باد یا ابن رسول الله سلام پدرت را بپذیر پیامبر اکرم بتو سلام رسانده.

در این موقع دیدگان حضرت باقر پر از اشک شده گفت جابر سلام بر جدم پیامبر تا انقراض آسمانها و زمین و سلام بر تو که سلام پیامبر را رساندی.

در خبر دیگر از علل الشرائع ج 1 ص 233 دنباله خبر را چنین مینویسد که پس از سلام بر پیامبر و سلام بر جابر. جابر بامام عرض کرد تو باقری باقر! واقعا علم را میشکافی. بعدها جابر خدمت امام می آمد و از او دانش می آموخت گاهی که در نقل از پیامبر جابر اشتباه میکرد باو تذکر میداد جابر قول امام باقر علیه السلام را می پذیرفت و میگفت تو باقری باقر! خدا را گواه

⁵⁶ مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، زندگانی حضرت سجاد و امام محمد باقر علیهما السلام (ترجمه جلد 46 بحار الأنوار)، جلد، اسلامیه - تهران، چاپ: دوم، ۱۳۹۶ ق.

زندگانی حضرت سجاد و امام محمد باقر علیهما السلام (ترجمه جلد 46 بحار الأنوار)، ص: 155

میگیرم که در کودکی بتو دانش ارزانی شده.

در خرایج- حضرت صادق فرمود جابر بن انصاری آخرین فرد از اصحاب پیغمبر بود که باقیماند مردی ارادتمند بما خانواده بود عمامه‌ای بر سر می‌بست و در مسجد پیامبر می‌نشست. پیوسته میگفت یا باقر. یا باقر اهل مدینه میگفتند هذیان میگوید. در جواب آنها میگفت نه بخدا هذیان نیست من از پیغمبر شنیدم میفرمود تو یکی از فرزندان مرا که هم نام من و شمائل او شبیه شمائل من است خواهی دید که او علم را میشکافد.

این فرمایش پیامبر سبب گفتن یا باقر من شده. اتفاقاً روزی در مدینه بین راه بحضرت باقر برخورد. همین که چشمش باو افتاد گفت پسرک چند قدم پیش بیا پیش آمد گفت چند قدم عقب برو رفت گفت بخدا قسم این شمائل پیامبر است. اسم تو چیست؟

فرمود محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب. جابر جلو آمده سر آن جناب را بوسید گفت پدر و مادرم فدایت پدرت پیامبر سلامت رسانده امام باقر فرمود سلام بر پیامبر باد. با حالت ترس خدمت پدرش زین العابدین علیه السلام رسیده جریان را نقل کرد. حضرت زین العابدین پرسید جابر بود؟ عرضکرد بلی.

فرمود در خانه باش (تا مبادا مردم گزندی باو برسانند) جابر بن عبد الله روزها می‌آمد و از حضرت باقر استفاده علمی میکرد مردم مدینه میگفتند تعجب است از این پیرمرد که بازمانده اصحاب پیامبر است می‌آید پیش این کودک و از او درس میگیرد.

حضرت زین العابدین از دنیا رفت. امام باقر که بمنصب امامت رسید از جابر احترام میکرد بواسطه درک محضر پیغمبر. حضرت باقر که مردم را از خدا خبر میداد میگفتند واقعا ما کسی را از این شخص با جرات‌تر ندیده‌ایم وقتی این خبر بگوش حضرت باقر رسید مردم را از پیامبر حدیث میکرد باز گفتند کسی را دروغگوتر از این شخص ندیده‌ایم حدیث از پیامبر میکند با

زندگانی حضرت سجاد و امام محمد باقر علیهما السلام (ترجمه جلد 46 بحار الأنوار)، ص: 156

اینکه او را ندیده.

باز امام باقر این مطلب را که شنید آنها را حدیث میکرد از جابر بن عبد الله آن وقت تصدیق میکردند با اینکه بخدا سوگند جابر خدمت حضرت باقر میرسید و از او علم می‌آموخت.

در کشف الغمه ص 321 ج 2 مینویسد که محمد بن مسلم مکی گفت ما پیش جابر بن عبد الله انصاری بودیم که حضرت علی بن الحسین با پسرش محمد که کودکی بود وارد شد به پسرش فرمود سر عمویت را بیوس حضرت باقر جلو رفته سر جابر را بوسید. آن وقت چشمهای جابر کور شده بود.

پرسید این کیست؟ فرمود این پسر محمد است جابر او را در آغوش گرفته گفت محمد حضرت محمد بتو سلام میرساند. از جابر پرسید چگونه چنین پیامی را میرسانی؟ گفت من در خدمت پیغمبر بودم حضرت حسین روی زانویش نشسته بود و با او بازی میکرد.

فرمود جابر برای این فرزندم پسری بنام علی متولد می شود که روز قیامت منادی پروردگار فریاد میزند سرور عبادت کنندگان از جای برخیزد علی بن الحسین از جای برمیخیزد برای آن علی فرزندی بنام محمد متولد می شود که تو او را خواهی دید سلام مرا باو برسان ضمنا متوجه باش که پس از دیدن او زیاد زنده نخواهی بود. جابر مدت کوتاهی زنده بود آنگاه از دنیا رفت.

در اختصاص ص 62- هشام بن سالم گفت حضرت صادق فرمود پدرم مناقبی دارد که هیچ یک از پدرانم ندارند. پیغمبر اکرم بجابر بن عبد الله فرمود تو یکی از فرزندانم بنام محمد را خواهی دید سلام مرا باو برسان.

جابر خدمت علی بن الحسین آمده امام محمد باقر را خواست فرمود بمکتب رفته است بفرستم بیاید؟ عرض کرد من خودم میروم پیش او جابر خدمت حضرت باقر رفته سلام پیغمبر را رساند سر او را بوسید و در خدمتش بود حضرت باقر فرمود سلام بر جدم و بر تو. جابر تقاضا کرد که ضمانت کند

زندگانی حضرت سجاد و امام محمد باقر علیهما السلام (ترجمه جلد 46 بحار الأنوار)، ص: 157

برای او شفاعت روز قیامت را. امام علیه السلام فرمود انجام خواهم داد.

باب چهارم تصریح بامامت حضرت باقر علیه السلام

در بصائر الدرجات ص 44 ج 4- عیسی بن عبد الله از پدر و از جد خود نقل کرد حضرت علی بن الحسین در حال احتضار بود و گروهی جمع بودند بمحمد بن علی فرزندش توجه نموده فرمود محمد این صندوق را ببر به خانه ات. سپس فرمود داخل صندوق طلا و نقره نیست پر از علم و دانش است.

در روایت دیگر مینویسد که برادران ادعای ارث از صندوق نمودند فرمود بشما چیزی از آن نمیرسد اگر شما نصیبی داشتید صندوق را بمن میداد در صندوق اسلحه پیغمبر و نامه هایش بود.

در خرایج از ابی خالد نقل میکند که گفت بعلی بن الحسین عرض کردم امام بعد از شما کیست؟ فرمود محمد پسر م که علم را میشکافد.

اعلام الوری ص 260 حضرت صادق فرمود عمر بن عبد العزیز برای ابن حزم پیغام داد که دفتر موقوفات حضرت علی و عمر و عثمان را بیاورد. ابن حزم پیش زید بن حسن که از همه بزرگتر بود فرستاد و تقاضای دفتر موقوفات را نمود زید گفت متولی بعد از حضرت علی امام حسن و پس از او حضرت حسین و پس از ایشان علی بن الحسین بعد از علی بن الحسین محمد بن علی است. بفرست پیش ایشان: ابن حزم پیغام برای پدرم فرستاد. پدرم دفتر موقوفات را توسط من برای او فرستاد یکی از ماها پیدرم گفت آیا بازماندگان امام حسن جریان امامت را میدانند فرمود بلی چنانچه میدانند الان شب است این مطلب را هم میدانند ولی حسد آنها را نمیگذارد اگر جویای حق باشند از راه درست برای آنها بهتر است ولی افسوس که طالب دنیايند.

در کفایة الاثر ص 319- عثمان بن عثمان بن خالد از پدر خود نقل

زندگانی حضرت سجاد و امام محمد باقر علیهما السلام (ترجمه جلد 46 بحار الأنوار)، ص: 158

کرد که علی بن الحسین در آن بیماری که از دنیا رفت تمام فرزندان خود محمد و حسن و عبد الله و عمر و زید و حسین را جمع نموده وصیت بفرزندش محمد بن علی نمود و او را باقر نامید و رسیدگی بکارهای خانواده خود را باو سپرد یک قسمت از سفارشهایی که باو کرد این بود:

پسر م عقل رهنمای روح است و علم رهنمای عقل. عقل نیز مفسر علم است علم پایدار است و زبان زیاد خطا و اشتباه میکند پسر جان بدان تمام دنیا در دو کلمه جمع شده روبراه نمودن اوضاع زندگی. پیمانہ پری است که دو ثلث آن فهم و درک است و یک ثلث چشم پوشی و خود را بنادانی زدن.

زیرا انسان چیزی را که درک کند و بفهمد خود را از آن غافل نمیکند بهمین جهت اغلب مردم مبتلا بگرفتاریها میشوند (منظور ممکن است این باشد که گاهی صلاح است آدم آنچه را میدانند ندیده بگیرد) بدان که گذشت ساعتها، عمر تو را از بین می برد. و هرگز به نعمتی نمیرسی مگر دست از نعمتی برداری از آرزوی زیاد پرهیز کن چه بسا آرزوهائی که انسان بآن نمیرسد و بسیار از جمع کنندگان ثروت هستند که خوردهی خودشان نمیشود و بسا اشخاصی که مانع آبی شده اند سپس آن آب را گذاشته و رفته اند. ثروتی که از راه حرام جمع آوری شده یا حق دیگری را خورده از راه حرام بارث گذارده. او باید وزر و وبال آن را تحمل کند اینست واقعا زیان آشکار.

کفایة الاثر ص 319- زهری گفت خدمت حضرت زین العابدین رسیدم در آن بیماری که فوت شد ظرفی خدمتش بود که در آن مقداری نان و کاسنی وجود داشت فرمود بخور عرض کردم غذا خورده ام فرمود این کاسنی است.

عرضکردم کاسنی چه فایده دارد؟ فرمود هر برگی از کاسنی یک قطره از آب بهشت دارد شفای همه دردهاست. ظرف غذا را برداشتند آنگاه روغن آوردند. بمن فرمود روغن استعمال کن. عرضکردم من روغن زدهام فرمود این روغن بنفشه است.

عرضکردم روغن بنفشه چه فرقی با سایر روغنها دارد؟ فرمود تفاوت آن

زندگانی حضرت سجاد و امام محمد باقر علیهما السلام (ترجمه جلد 46 بحار الأنوار)، ص: 159

مانند تفاوت اسلام است بر سایر دینها. در این موقع پسرش محمد داخل شد مدتی با او آرام آرام صحبت میکرد. در بین سخنانش شنیدم فرمود حسن خلق را از دست مده من متوجه شدم که نزدیک فوت آقا است.

عرضکردم اگر پیش آمدی کرد که هیچ کس را از آن گریزی نیست باید بعد از شما بکه پناه بریم. فرمود این پسرم اشاره بمحمد کرد او وصی و وارث و حافظ علم من است و معدن دانش است و باقر العلم است.

عرضکردم آقا معنی باقر العلم چیست؟ فرمود بزودی ارادتمندان پاک من نزد او میروند و او برای ایشان بواقع دانش را میشکافد. بعد امام علیه السلام فرزندش محمد را پی کاری بیازار فرستاد پس از بازگشت عرضکردم یا ابن رسول الله چرا وصیت به فرزند بزرگترت نکردی؟

فرمود امامت بکوچکی و بزرگی نیست چنین پیغمبر بما دستور داده و در لوح و صحیفه نام او نوشته است. عرضکردم نام چند نفر وصی و امام را پیغمبر ذکر کرده بعد از ایشان. فرمود در صحیفه و لوح نام دوازده نفر با اسم پدر و مادرشان ذکر شده سپس فرمود از نژاد این پسرم محمد هفت نفر امام خواهند بود که مهدی صلوات الله علیه جزء همین هفت نفر است.

باب پنجم معجزات و کارهای شگفت انگیز امام علیه السلام

امالی طوسی ص 261 از محمد بن سلیمان او از پدرش نقل میکند که مردی شامی که ساکن مدینه شده بود گاه گاه خدمت حضرت باقر میرسید میگفت بآن جناب آقا خیال نکنی من خدمت شما میرسم بواسطه خجالتی است که از شما دارم (و ارادتمند شمایم) در روی زمین کسی را بیش از شما خانواده دشمن نمیدارم و معتقدم که اطاعت خدا و پیغمبر و امیر المؤمنین در دشمنی با شما است ولی چون مردی خوش صحبت و دارای ادب هستی رفت و آمد من برای همین است. وقتی این حرف را میزد حضرت باقر میفرمود

(لن تخفی علی الله خافیه)

هیچ چیز بر خدا پنهان نیست.

زندگانی حضرت سجاد و امام محمد باقر علیهما السلام (ترجمه جلد 46 بحار الأنوار)، ص: 160

چیزی نگذشت که مرد شامی مریض شد و مرضش شدت یافت. همین که بحال احتضار رسید وکیل خود را خواست گفت وقتی من از دنیا رفتم و پارچه بر رویم کشیدی برو خدمت محمد بن علی و تقاضا کن بر پیکرم نماز بخواند باو گوش زد کن که خودم این کار را وصیت کرده‌ام.

نیمه شب که شد خیال کردند از دنیا رفته او را در پارچه‌ای پیچیدند سحرگاه وکیلش بمسجد آمد پس از نماز خواندن حضرت باقر خدمت آن جناب رسید عرضکرد فلان مرد شامی مرد خودش از شما تقاضا کرده که بر پیکرش نماز بخوانید؟ فرمود نه او نمرده سرزمین شام سرد است ولی حجاز گرمسیر است و شدت گرما در این ناحیه زیاد است. بالاخره عجله نکنید و او را بر ندارید تا من بیایم. در این موقع از جای حرکت نموده وضو گرفت باز دو رکعت نماز خواند آنگاه دست بدعا برداشته زیاد دعا کرد سپس بسجده رفت تا خورشید طلوع نمود آنگاه از جای حرکت کرده روانه منزل شامی شد.

داخل اطاق شده او را صدا زد. جواب داد. شامی را بلند کرد و نشانند مقداری سویق خواست⁵⁷ باو داد بعد بخانواده‌اش سفارش کرد که غذا باو بدهند و با غذاهای سرد سینه‌اش را سرد نگه دارند.

امام از جای حرکت کرده رفت چیزی نگذشت که مرد شامی بهبود کامل یافت خدمت حضرت باقر رسیده عرضکرد مایلم برای من خانه را خلوت کنی عرضی خصوصی دارم امام خانه را خلوت کرد.

شامی گفت گواهی میدهم که تو حجت خدائی بر مردم و واسطه بین مردم و خدائی که هر کس جز بتو پناه برد ناامید و زیانکار است و گمراه واقعی است حضرت باقر پرسید چه شده که تغییر عقیده دادی.

گفت من خود متوجه شدم که روح از بدنم خارج شد ناگاه منادی فریاد زد با گوش خود صدای او را شنیدم خواب نبودم گفت روح او را برگردانید

(1) غذائی که با آرد گندم درست میکنند.

زندگانی حضرت سجاد و امام محمد باقر علیهما السلام (ترجمه جلد 46 بحار الأنوار)، ص: 161

محمد بن علی درخواست کرده حضرت باقر فرمود

⁵⁷ (1) غذائی که با آرد گندم درست میکنند.

(اما علمت ان الله يحب العبد و يبغض عمله و يبغض العبد و يحب عمله)

نمیدانی خدا گاهی شخصی را دوست دارد ولی کارش را نمی‌پسندد و گاهی شخصی را دوست ندارد اما کارش را دوست دارد.

مرد شامی بعد از آن جزء اصحاب حضرت باقر بشمار میرفت.

بصائر الدرجات ج 3 ص 36 ابن مسکان گفت برایم لیث مرادی حدیثی نقل کرد و خدمت حضرت باقر رسیده عرضکردم لیث مرادی حدیثی از شما نقل کرده خواستم برای شما بازگو کنم فرمود چه حدیث.

عرضکردم فدایت شوم حدیث جریان مرد یمنی. گفت خدمت حضرت باقر بودم مردی از اهل یمن از آنجا گذشت. حضرت باقر از او سؤال از یمن کرد. شروع کرد بصحبت کردن حضرت باقر فرمود فلان خانه را میشناسی؟ گفت بلی آن خانه را دیده‌ام.

حضرت باقر فرمود سنگی که در جلو آن خانه در فلان محل است دیده‌ای عرضکرد آری آن مرد گفت من مردی را واردتر از شما راجع باطلاعات شهرها ندیده‌ام همین که آن مرد رفت حضرت باقر بمن فرمود ابو الفضل! آن سنگ که گفتم همان سنگی است که موسی خشمگین شد الواح را روی آن انداخت هر چه از تورات از دست رفت آن سنگ در خود پنهان کرد پس از بعثت پیامبر آن سنگ امانت خود را تقدیم پیغمبر کرد آنها اکنون نزد ما است.

عمر بن حنظله گفت بحضرت باقر عرضکردم خیال میکنم مرا نزد شما مقام و منزلتی است فرمود بلی عرضکردم من احتیاجی بشما دارم سؤال کرد چیست؟

عرضکردم تقاضا دارم اسم اعظم را بمن بیاموزی فرمود تو طاقت داری؟

گفتم بلی. فرمود داخل خانه شو امام داخل خانه شد دست خود را روی زمین گذاشت چنان تاریک شد که لرزه بر اندام عمر بن حنظله افتاد. فرمود حالا چه میگوئی مایلی اسم اعظم را بیاموزی؟ عرضکرد نه. امام دست خود

زندگانی حضرت سجاد و امام محمد باقر علیهما السلام (ترجمه جلد 46 بحار الأنوار)، ص: 162

را برداشت خانه بحال اول برگشت.

در بصائر- ابو بصیر گفت یکی از اصحاب حضرت باقر آمده بمن گفت دیگر بخدا قسم هرگز حضرت باقر را نخواهی دید. من فوری نامه گرفته چند نفر را بر این مطلب گواه گرفتم و در آن نامه نوشتند هنوز ایام حج نرسیده بود.

من بطرف مدینه رهسپار شدم و از حضرت باقر اجازه ورود خواستم همین که چشمش بمن افتاد فرمود ابا بصیر نامه چه شد. عرض کردم فدایت شوم فلانی بمن گفت بخدا دیگر امام جعفر را نخواهی دید.^{۵۸} بصائر - عبد الله بن عطاء مکی گفت خیلی مایل زیارت حضرت باقر شدم آن روزها در مکه بودم. بطرف مدینه رهسپار شدم فقط برای دیدار ایشان آن شب گرفتار باران شدید و هوای سردی شدم همین که بدر خانه امام رسیدم نیمه شب بود. با خود گفتم در نیمه شب در این وقت شب همین جا هستم تا صبح شود در همین فکر بودم که شنیدم فرمود کنیز در را باز کن برای ابن عطا که امشب دچار سردی و ناراحتی شده و کنیز آمد و در را باز کرد خدمت ایشان رسیدم.

بصائر - عبد الرحمن بن کثیر از حضرت صادق نقل کرد که حضرت باقر علیه السلام در بیابانی خیمه زد امام برای کاری رفت تا رسید بدرخت خرمائی کنار آن درخت چنان حمد و ستایش خدا را نمود که مانند آن را کسی نشنیده بود آنگاه فرمود درخت از آنچه در نهاد تو خداوند قرار داده بما بخوران.

در این موقع خرماي زرد و قرمز فرو ریخت امام میل کرد ابو امیه انصاری نیز بود او هم خورد آنگاه فرمود این آیت برای ما چون آیتی است که برای مریم بود که شاخه خرما را تکان داد خرماي تازه از آن ریخت.

(۱) در این خبر امام از غیب خبر داد و از نامه‌ای که ابو بصیر نوشته و دیگران امضاء کرده بودند باو اطلاع دادند.

زندگانی حضرت سجاد و امام محمد باقر علیهما السلام (ترجمه جلد 46 بحار الأنوار)، ص: 163

بصائر - عبد الله بن عطا گفت شبانگاه وارد مکه شدم طواف و سعی را تمام کردم هنوز از شب باقیمانده بود. با خود گفتم بروم خدمت حضرت باقر این باقیمانده شب را خدمت ایشان حدیث بشنوم. رفتم در خانه در را کوبیدم شنیدم حضرت باقر فرمود اگر عبد الله بن عطا بود درب را باز کن تا وارد شود.

گفت کیستی؟ گفتم عبد الله بن عطا. گفت داخل شو.

بصائر - مثنی خیاط از ابی بصیر نقل کرد که گفت رفتم خدمت حضرت باقر و حضرت صادق (ع) عرض کردم شما وارث پیغمبرید؟ فرمود آری؟ عرض کردم پیغمبر نیز وارث تمام انبیاء بود و هر چه آنها میدانستند او نیز میدانست فرمود آری.

عرض کردم شما میتوانید مرده را زنده کنید و کور و پیس را شفا دهید فرمود بلی با اجازه خدا. در این موقع بمن فرمود نزدیک بیا نزدیک شدم دستش را روی چشمم مالید خورشید و آسمان و زمین و هر چه در خانه بود دیدم. فرمود مایلی همین طور چشمهایت سالم باشد تو نیز با مردم باشی هر معامله‌ای در روز قیامت از سود و زیان با آنها می‌شود با تو نیز بکنند. یا مثل اول کور باشی و بهشت برین بتو ارزانی شود. عرض کردم مایلم همان طور که اول بودم باشم باز دست بر

⁵⁸ (۱) در این خبر امام از غیب خبر داد و از نامه‌ای که ابو بصیر نوشته و دیگران امضاء کرده بودند باو اطلاع دادند.

روی چشم کشید مثل اول شدم علی گفت این جریان را باین ابی عمیر گفتم در پاسخ گفت گواهی میدهم که مثل روز آشکار حقیقت این جریان را میدانم.

بصائر - علی بن معید گفت حبابه والیه خدمت حضرت باقر رسید امام فرمود چه شده مدتی است ترا ندیده‌ام گفت بواسطه سفیدی که در مویهای سرم پیدا شده بود زیاد ناراحت شدم. فرمود بمن نشان بده جلو آمده نشان داد.

دست روی سرش گذاشت آنگاه فرمود آینه را بیاورید. آینه را آوردند نگاه کرد تمام موی سرش سیاه شده بود بسیار خوشحال شد امام باقر علیه السلام نیز از شادی او شاد شدند.

زندگانی حضرت سجاد و امام محمد باقر علیهما السلام (ترجمه جلد 46 بحار الأنوار)، ص: 164

بصائر - محمد بن مسلم گفت خدمت حضرت باقر بودم ناگهان دو کبوتر فرود آمدند و بزبان خود شروع کردند بصدا دادن و حضرت باقر جواب آنها را داد بعد حرکت کردند بالای دیوار رفتند در آنجا کبوتر نر ساعتی با ماده بصحبت پرداخت آنگاه پرواز کردند.

من عرض کردم فدایت شوم چه بود جریان کبوترها؟ فرمود هر چه خدا آفریده از پرنده و چرنده آنچه دارای روح است نسبت بما مطیع ترند از فرزندان آدم. این کبوتر نر نسبت بماده خود بدگمان شده بود هر چه او قسم میخورد که کاری نکرده او قبول نمیکرد تا گفت راضی هستی محمد بن علی در میان ما حکومت کند قبول کرد.

من باو گفتم که تو ستم روا داشته‌ای در باره کبوتر ماده او راست میگوید قبول کرد.

بصائر - عبد الرحمن بن کثیر از حضرت صادق نقل میکند که حضرت باقر علیه السلام با ابو امیه انصاری در محمل نشسته بودند رسیدند بمحلی بنام هجین در آنجا ابو امیه متوجه شد کبوتری روی محمل در طرف حضرت باقر نشسته دستش را بلند نمود تا کبوتر را دور کند امام علیه السلام فرمود ابو امیه! این پرنده باهل بیت پیغمبر پناهنده شده ماری است که هر سال جوجه‌های او را میخورد من از خدا خواستم که شر آن مار را از او دفع کند و دیگر باو کاری نخواهد داشت.

اختصاص ص 300 محمد بن مسلم گفت من در خدمت حضرت باقر بین مکه و مدینه میرفتم سوار بر الاغ بودم امام علیه السلام نیز سوار بر قاطر بود ناگهان گرگی از بالای کوه پائین آمد تا رسید بحضرت باقر قاطر را از راه رفتن باز داشت جلو آمد تا دست خود را روی زین گذاشت و گردن خود را بالا برد تا نزدیک کند بگوش امام. حضرت باقر سر مبارک پائین آورد مدتی گوش میداد بعد فرمود برو انجام دادم. گرگ با جست و خیز رفت عرض کردم فدایت شوم چه چیز عجیبی دیدم فرمود فهمیدی چه میگفت عرض کردم خدا و پیامبر

زندگانی حضرت سجاد و امام محمد باقر علیهما السلام (ترجمه جلد 46 بحار الأنوار)، ص: 165

میدانند فرمود گرگ میگفت یا ابن رسول الله همسرم در این کوه است و زایمان بر او دشوار شده از خدا بخواه نجاتش دهد و از نژاد من گرگی بدوستان شما آزار نرساند باو گفتم انجام دادم.

از مناقب ج 3 ص 322 همین خبر از محمد بن مسلم نقل شد مینویسد حسن بن علی بن ابی حمزه این خبر را از حضرت صادق نقل نموده و در آخر چنین میگوید که امام باقر پس از دعا کردن برای گرگ رهسپار باغستان خود شد و یک ماه در آنجا بود.

در بازگشت همان گرگ با ماده و یک بچه بر سر راه آمدند و صدای مخصوصی از خود مقابل حضرت صادق در آوردند آن جناب جوابی بآنها شبیه صدای خودشان داد. آنگاه بما فرمود که بچه‌ای نر زائیده اینها دعا برای ما و شما میکردند منم برای آنها همان دعا را نمودم و دستور دادم که دوستان من و خانواده‌ام را نیاز دارند آنها ضمانت کردند.

اختصاص ص 271 و بصائر - جابر بن عبد الله انصاری گفت خدمت حضرت باقر رسیده عرض کردم احتیاج دارم بمن کمک کنید. فرمود جابر پول نزد ما نیست. چیزی نگذشت که کمیت شاعر آمد.

گفت اجازه میفرماید قصیده‌ای گفته‌ام برایتان بخوانم؟ فرمود بخوان کمیت اشعار خود را خواند امام بغلامش دستور داد از آن اطاق دیگر یک کیسه پول بیاورد و بکمیت بدهد.

عرض کرد آقا اگر اجازه بفرمائی یک قصیده دیگر گفته‌ام برایتان بخوانم اشعار خود را خواند باز بغلام دستور داد کیسه دیگری برایش بیاورد باز عرض کرد قصیده سوم را اجازه دهید میخوانم. فرمود بخوان کمیت شعر را خواند. بغلام دستور داد از همان اطاق کیسه دیگری از پول برای کمیت بیاورد غلام آورد و باو داد.

کمیت عرض کرد فدایت شوم محبت من بواسطه مال دنیا نیست و از این اشعار نظری جز لطف و عنایت پیغمبر و حقی که خداوند بر من واجب کرده (و)

زندگانی حضرت سجاد و امام محمد باقر علیهما السلام (ترجمه جلد 46 بحار الأنوار)، ص: 166

آن عبارت است از احترام بشما خانواده و محبت نسبت بشما) ندارم.

حضرت باقر برایش دعا کرده بغلام فرمود این کیسه‌ها را بر گردان بمحل اولش من در دل با خود گفتم فرمود یک درهم ندارم حالا سی هزار درهم بکمیت داد کمیت از جای حرکت کرده رفت عرض کردم فدایت شوم فرمودی یک درهم ندارم بعد بکمیت سی هزار درهم دادی؟

فرمود جابر حرکت کن برو داخل اطاق. من وارد اطاق شدم اما چیزی ندیدم برگشتم فرمود جابر آنچه ما (از قدرت و نیروی خداداد) از شما پنهان میکنیم فرمود بیشتر است از آنچه می بینید دست مرا گرفت داخل اطاق شدیم با پای مبارک خود بزمین زد ناگاه شمش طلائی چون گردن شتر بیرون آمد.

فرمود جابر این را نگاه کن و بکسی نگو مگر دوستانی که بآنها اعتماد داری. خداوند بما قدرت داده، اگر زمام زمین را در اختیار بگیریم و بهر کجا بخواهیم ببریم میتوانیم.

اختصاص مفید ص 318 سدید صیرفی گفت از حضرت باقر شنیدم میفرمود: من مردی را میشناسم از اهل مدینه که روانه شد بطنی الارض^{۵۹} بسوی آن گروه که خداوند در قرآن میفرماید **و من قوم موسی امة یهدون بالحق و به یعدلون**^{۶۰} چون بین آنها اختلافی بود آنها را صلح داد و برگشت بدون اینکه استراحت کند از فرات گذشت قدری آب آشامید بعد از کنار خانه تو رد شد و در خانهات را کوبید (یعنی در خانه سدید را) آنگاه گذشت بمردی او را در پلاس پیچیده بودند و ده نفر موکل او بودند در تابستان او را مقابل آفتاب نگه میداشتند و اطرافش آتش می آفروختند

(1) راه رفتن بسرعت که زمین زیر پا بچرخد و بآنی مسیری طولانی را طی کند

(2) اعراف 159 یک دسته از قوم موسی راهنمای حق و دادگر بودند در بعضی از روایات است که اینها ساکن پشت دریای چین بودند.

زندگانی حضرت سجاد و امام محمد باقر علیهما السلام (ترجمه جلد 46 بحار الأنوار)، ص: 167

و پیوسته او را بطرف تابش آفتاب میچرخانیدند^{۶۱} اگر یکی از ده نفر می مردند شخص دیگری را اهل ده بجای او میگذاشتند مردم میمردند ولی ده نفر کم نمیشدند کسی از آنجا رد شده گفت داستان تو چیست آن مرد جوابداد اگر مرا میشناسی چه سود که از حال من مطلع شوی. گویند آن مرد پسر آدم که برادر خود را کشت بود.

محمد بن مسلم گفت آن شخص که امام میفرمود خود حضرت باقر بود که بطنی الارض رفت.

اختصاص - محمد بن مسلم از حضرت باقر نقل کرد که مردی از اعراب بادیه نشین آمد و بر در مسجد ایستاده با دقت نگاهی بداخل مسجد نمود چشمش بحضرت باقر افتاد از شتر بزیر آمده زانوی شتر را بست.

⁵⁹ (۱) راه رفتن بسرعت که زمین زیر پا بچرخد و بآنی مسیری طولانی را طی کند

⁶⁰ (۲) اعراف ۱۵۹ یک دسته از قوم موسی راهنمای حق و دادگر بودند در بعضی از روایات است که اینها ساکن پشت دریای چین بودند.

⁶¹ (۱) در روایت دیگری مینویسد در زمستان بر روی او آب سرد میریختند این شخص قابیل پسر (آدم) بوده که برادر خود را کشت.

وارد مسجد شد بدو زانو نشست جبه‌ای بر تن داشت حضرت باقر فرمود از کجا آمده‌ای. پاسخ داد از دورترین سرزمینها. امام فرمود زمین بزرگتر از آنست که تو آن ناحیه را دورترین سرزمین حساب کنی بگو از کدام ناحیه آمده‌ای؟ گفت از احقاف همان محل سکونت قوم عاد. فرمود در آنجا درخت سدری هست دیده‌ای که تاجرها وقتی از آنجا میگذرند در سایه آن درخت بااستراحت می‌پردازند.

گفت شما از کجا از آن درخت خبر داری؟ فرمود مشخصات آن درخت در کتابی نوشته است که نزد ما است بگو دیگر چه دیده‌ای؟

گفت دره‌ای بس گود و تاریک دیدم که بوم و جغد ته آن را نمی‌بینند فرمود آن دره میدانی چه نام دارد؟ عرضکرد نه بخدا اگر بدانم. فرمود همان برهوت است که روح تمام کافران آنجا است بعد پرسید بکجا رسیدی دیگر؟ مرد عرب چیزی نتوانست بگوید امام علیه السلام فرمود رسیدی

(1) در روایت دیگری مینویسد در زمستان بر روی او آب سرد میریختند این شخص قاییل پسر (آدم) بوده که برادر خود را کشت.

زندگانی حضرت سجاد و امام محمد باقر علیهما السلام (ترجمه جلد 46 بحار الأنوار)، ص: 168

بگروهی که ساکن محلی بودند خوراک و آشامیدنی نداشتند جز شیر گوسفندهایشان که همان آب و غذای آنها بود در این موقع نگاهی بآسمان نموده فرمود خدایا او را لعنت کن.

حاضرین محل عرضکردند منظورتان کیست فرمود قاییل که بحرارت خورشید و سرمای شدید عذاب می‌شود. در این موقع یک نفر وارد شد امام باقر پرسید جعفر را دیدی (منظور امام حضرت صادق فرزندش بود که در پی او میگشت).

مرد عرب پرسید این جعفر کیست که از او جستجو میکند گفتند پسر اوست گفت سبحان الله چقدر شگفت انگیز است کار این مرد از آسمان خبر میدهد ولی نمیداند پسرش کجاست.

خرایج ص 229 ابو بصیر گفت در خدمت حضرت باقر وارد مسجد شدم مردم در رفت و آمد بودند. امام بمن فرمود از مردم پرس مرا می‌بینند بهر کس برخورد کردم پرسیدم حضرت باقر را ندیدی. میگفت نه با اینکه امام باقر علیه السلام همان جا ایستاده بود.

تا اینکه ابو هارون مکفوف (نابینا) وارد شد امام فرمود از او پرس گفتم حضرت باقر را ندیدی گفت مگر نمی‌بینی اینجا ایستاده. گفتم از کجا دانستی؟ گفت چگونه ندانم با اینکه آن جناب نوری درخشان است.

ابو بصیر گفت امام بمردی از اهل افریقا گفت راشد چطور است آن مرد پاسخ داد خوب سلام بشما رسانده امام فرمود خدا رحمتش کند. عرضکرد مگر مرد؟ فرمود آری. پرسید کی؟

پاسخ داد دو روز پس از حرکت تو. گفت عجب نه مرضی داشت و نه مبتلا به دردی بود. فرمود هر کس میمیرد یا بمرضی دچار می‌شود و یا علتی دارد.

من عرضکردم آن مرد که بود؟ فرمود یکی از دوستان و علاقمندان بما سپس فرمود شما خیال میکنید کسی نیست متوجه شما باشد و سخن شما را بشنود

زندگانی حضرت سجاد و امام محمد باقر علیهما السلام (ترجمه جلد 46 بحار الأنوار)، ص: 169

بد خیالی کرده‌اید بخدا قسم هیچ یک از اعمال شما مخفی از ما نیست بدانید ما همیشه متوجه شما هستیم سعی کنید خود را عادت دهید بکار خوب تا بهمین امتیاز شناخته شوید من فرزندان خود و شیعیانم را باین کار سفارش میکنم خراج- حلبی از حضرت صادق نقل کرد که مردم خدمت حضرت باقر رسیده پرسیدند امتیازات امام چیست فرمود بسیار بزرگ است هر وقت خدمت امام رسیدید باو احترام کنید او را بزرگ بدارید و ایمان داشته باشید آنچه میگوید بر او لازم است که شما را هدایت کند.

یکی از امتیازات او اینست که هر کدام خدمتش برسید از جلال و هیبتش نمیتوانید در چشم او خیره شوید زیرا پیامبر (ص) نیز همین طور بود امام هم مثل اوست. پرسید شیعیان خود را میشناسد؟ فرمود آری وقتی آنها را ببیند.

عرضکردند ما شیعه تو هستیم فرمود آری همه شما. عرضکردند علامت آن چیست؟ فرمود میخواهید اسامی خودتان و پدران و قبیله‌تان را بگویم تقاضا کردند بفرمائید به آنها فرمود گفتند صحیح است. فرمود میخواهید بگویم چه میخواستید پرسید؟ قصد داشتید در مورد آیه **كشجرة طيبة أصلها ثابت وفرعها في السماء**^{۶۲} سؤال کنید فرمود آن درخت پاک ما هستیم بهر یک از شیعیان که بخواهیم از علم خود میدهیم. آنگاه فرمود قانع شدید؟

عرض کردند آقا ما بکمتر از این هم قانع بودیم.

خرایج- ابو عتیبه گفت خدمت حضرت باقر بودم مردی وارد شده گفت من شامی هستم ارادتمند بشمایم و از دشمنانتان بیزارم ولی پدرم دوستدار بنی امیه بود و ثروت زیادی داشت جز من فرزندی نداشت و در رمله (که شهری است در

⁶² (۱) سوره ابراهیم آیه ۲۴ مانند درختی پاک که ریشه‌اش ثابت باشد و شاخه آن در آسمان است میوه خود را هر زمان فراوان میدهد امام علیه السلام دنباله آیه را تفسیر فرمودند.

فلسطین) ساکن بود یک باغ داشت که خودش تنها در آن رفت و آمد میکرد پس از فوت هر چه جستجو کردم مالش را نیافتم

(1) سوره ابراهیم آیه 24 مانند درختی پاک که ریشه‌اش ثابت باشد و شاخه آن در آسمان است میوه خود را هر زمان فراوان میدهد امام علیه السلام دنباله آیه را تفسیر فرمودند.

زندگانی حضرت سجاد و امام محمد باقر علیهما السلام (ترجمه جلد 46 بحار الأنوار)، ص: 170

من یقین دارم ثروت خود را پنهان نموده و از من مخفی کرده.

حضرت باقر فرمود مایلی او را ببینی از خودش سؤال کنی محل پولها را؟ عرضکرد آری بخدا قسم فقیر و محتاجم. امام علیه السلام نامه نوشت و آن را مهر کرد فرمود با این نامه امشب میروی در بقیع بوسط آن که رسیدی صدا میزنی درجان! درجان! مردی با عمامه خواهی دید نامه را باو بسپار و بگو من از طرف محمد بن علی بن الحسین آمده‌ام او پدرت را می‌آورد هر چه مایلی بپرس. نامه را گرفت و رفت ابو عتیبه گفت فردا صبح من آمدم خدمت حضرت باقر ببینم آن مرد چه کرده دیدم در خانه ایستاده منتظر اجازه است اجازه ورود دادند با او داخل شدم. گفت خدا میداند علم را بکه بسپارد دیشب رفتم و آنچه را دستور داده بودید انجام دادم آن مرد آمده گفت همین جا باش تا پدرت را بیاورم.

ناگاه مردی سیاه چهره را آورده گفت این پدر تو است. گفتم این پدر من نیست گفت شراره آتش و دود جهنم و عذاب دردناک قیافه‌اش را تغییر داده. گفتم تو پدر منی؟ جوابداد آری پرسیدم چرا چنین تغییر قیافه داده‌ای؟

گفت پسر جان من دوستدار بنی امیه بودم و آنها را بر اهل بیت پیغمبر مقدم میداشتم خداوند مرا برای همان عذاب نمود ولی تو دوستدار آنها بودی و من از تو بدم می‌آمد بهمین جهت ثروت خود را از تو مخفی کردم اما امروز پشیمانم پسرم برو در همان باغ زیر درخت زیتون را بکن و پولها را بردار صد هزار درهم است پنجاه هزار درهم آن را تقدیم کن بمحمد بن علی علیه السلام پنجاه هزار درهم دیگر مال خودت. عرضکرد آقا من الان میخواهم بروم بآنجا و پول شما را بیاورم.

ابو عتیبه گفت سال بعد از حضرت باقر پرسیدم آن مرد پول را آورد فرمود بلی پنجاه هزار درهم آورد قرضی داشتم پرداخت نمودم و زمینی در ناحیه خیبر خریدم و مقداری هم بکسانی که از فامیلم احتیاج داشتند دادم.

زندگانی حضرت سجاد و امام محمد باقر علیهما السلام (ترجمه جلد 46 بحار الأنوار)، ص: 171

خرایج - عبد الله بن معاویه جعفری گفت برای شما چیزی نقل کنم که با گوش خود شنیده و با چشم دیده‌ام از حضرت باقر علیه السلام. مردی از مروانیان فرماندار مدینه بود روزی از پی من فرستاد رفتم هیچ کس آنجا نبود گفت معاویه چون بتو اعتماد داشتم از پیت فرستادم میدانم کسی دیگری نمیتواند این پیغام را برساند.

مایلم دو عمویت محمد بن علی و زید بن حسن را ملاقات کنی و بآنها بگوئی امیر میگوید دست از کارهائی که میکنید بردارید و گر نه شما را شکنجه خواهم کرد و مراعات موقعیت شما را نخواهم نمود.

من رفتم بجانب حضرت باقر ایشان را در بین راه ملاقات کردم که بطرف مسجد میرفت همین که نزدیک ایشان رسیدم تبسم نموده فرمود این ستمگر از پی تو فرستاد و گفت بدو عمویت چنین و چنان بگو. گفت چنان امام توضیح گفتار او را داد و مثل اینکه آنجا حضور داشته.

آنگاه فرمود پسر عمو ما پس فردا از دست او راحت میشویم او را عزل میکنند و بمصر تبعید خواهد شد من رمال و جادوگر نیستم (بمن خبر داده‌اند از جانب خدا) معاویه گفت بخدا قسم دو روز گذشت که دستور عزلش رسید و او را بمصر تبعید نمودند و دیگری را بجای او فرماندار کردند.

خرایج - ابو بصیر گفت من در کوفه بزنی قرآن می‌آموختم یک روز با او شوخی کردم وقتی خدمت حضرت باقر رسیدم مرا سرزنش کرده فرمود هر کس در خلوت مرتکب گناهی شود خدا باو توجهی نخواهد داشت بآن زن چه گفتی؟
من از خجالت صورتم را پوشیدم و توبه نمودم حضرت باقر فرمود دیگر چنین کاری نکن^{۶۳}.

(۱) در روایت دیگری است که امام فرمود از قول من بآن زن بگو امام باقر بتو سلام رساند و فرموده خود را بازدواج من درآور ابا بصیر گفت باو گفتم مرا قسم داد که راست بگو حضرت باقر سلام رسانده و چنین فرموده قسم خوردم خود را بازدواج من درآورد.

زندگانی حضرت سجاد و امام محمد باقر علیهما السلام (ترجمه جلد 46 بحار الأنوار)، ص: 172

خرایج - ص 230 ابو بصیر از حضرت باقر نقل کرد که بمردی خراسانی فرمود پدرت چطور است؟ گفت خوب. فرمود دو روز بعد از حرکت تو بطرف گرگان از دنیا رفت باز پرسید برادرت چطور است؟ عرض کرد خوب بود.

⁶³ (۱) در روایت دیگری است که امام فرمود از قول من بآن زن بگو امام باقر بتو سلام رساند و فرموده خود را بازدواج من درآور ابا بصیر گفت باو گفتم مرا قسم داد که راست بگو حضرت باقر سلام رسانده و چنین فرموده قسم خوردم خود را بازدواج من درآورد.

فرمود او را همسایه‌اش که صالح نام داشت فلان روز کشت آن مرد گریه‌اش گرفت و گفت **إنا لله و إنا إليه راجعون** از مصیبتی که مبتلا شدم حضرت باقر فرمود آرام باش هر دو رهسپار بهشت شدند بهشت بهتر است برای آنها از زندگی که داشتند.

آن مرد عرضکرد آقا پسری داشتم که سخت مریض بود از او نپرسیدی فرمود او خوب شد عمویش دختر خود را بازدواج او در آورد وقتی که تو برگردی خدا پسری باو عنایت کرده بنام علی و او شیعه ما است ولی پسرت شیعه ما نیست دشمن ما است آن مرد عرضکرد چاره‌ای در این کار هست؟

فرمود او دشمن ما است و در آتش خواهد بود. ابو بصیر گفت عرضکردم آقا این مرد کیست؟ فرمود مردی خراسانی است که شیعه ما است و مرد مؤمنی است.

خرایج - عباد بن کثیر بصری گفت بحضرت باقر عرضکردم حق مؤمن بر خدا چیست؟ آن جناب توجهی نکرده سه مرتبه سؤال کردم در مرتبه سوم فرمود از جمله حق مؤمن بر خدا اینست که اگر باین درخت بگوید بیا، بیاید عباد گفت من بدرخت خرما نگاه کردم دیدم از جای کنده شد و در حال حرکت است. امام علیه السلام اشاره نمود فرمود آرام باش با تو نبودم.

خرایج - ابو الصباح کنانی گفت روزی رفتم در خانه حضرت باقر در زدم کنیزی جوان که سینه‌هایش برآمده بود آمد با دست بر سر سینه‌اش زده گفتم بمولایت بگو فلانی آمده. از درون خانه صدا بلند شد داخل شو بی‌مادر!! من وارد شده عرضکردم بخدا قسم قصد سوئی نداشتم خواستم بر یقینم افزوده شود. فرمود راست می‌گوئی اگر خیال میکنید این دیوارها مانع دیدار ما هستند همان طور که شما خودتان پشت دیوار را نمی‌بینید در این صورت

زندگانی حضرت سجاد و امام محمد باقر علیهما السلام (ترجمه جلد 46 بحار الأنوار)، ص: 173

فرقی بین ما و شما نیست مبدا دو مرتبه چنین کاری بکنی.

خرایج - ص 196 ابو بصیر گفت در جوانی خدمت حضرت باقر در مسجد پیغمبر (ص) نشسته بودم هنوز امام زین العابدین علیه السلام از دنیا نرفته بود. در این موقع منصور دوانیقی و داود بن سلیمان وارد شدند خلافت بعباسیان نرسیده بود.

داود آمد کنار حضرت باقر نشست. آن جناب باو فرمود چه شد که منصور نیامد گفت مرد بی‌ادبی است خودخواه است. فرمود بزودی بخلافت میرسد و سوار بر گردن مردم می‌شود و مالک شرق و غرب خواهد شد عمری طولانی میکند که ثروتی بر هم گرد می‌آورد که برای کسی قبل از او چنین نشده.

داود از جای حرکت کرده پیش منصور رفت و جریان را باو گفت. منصور بلند شد خدمت حضرت باقر آمده عرض کرد من بواسطه ابهت و عظمت مقام شما خدمتتان نیامدم بفرمائید داود راست میگفت آنچه از شما نقل میکرد فرمود صحیح است راست گفته. گفت سلطنت ما قبل از سلطنت شما است فرمود آری. منصور پرسید پس از حکومت من یکی از فرزندانم زمامدار می شود جوابداد آری گفت مدت زمامداری بنی امیه بیشتر است یا حکومت ما؟ فرمود زمامداری شما بیشتر سلطنت را بچه های شما چون گوی در میدان ببازی میگیرند. این تفصیل را پدرم بمن فرموده وقتی منصور بحکومت رسید از فرمایش حضرت باقر در شگفت شد.

خرایج- جابر نقل کرد که ما در حدود پنجاه نفر خدمت حضرت باقر نشسته بودیم که کثیر النوا داخل شد، او از مغیره بود^{۶۴} سلام کرد و نشست. گفت آقا مغیره بن نعمان در کوفه مدعی است که شما فرشته ای دارید که مؤمن و کافر و شیعه را از غیر شیعه برایتان معین میکند.

(۱) مغیره گروهی بودند که تابع مغیره بن سعید شدند او مدعی بود امامت بعد از حضرت باقر بمحمد بن عبد الله بن حسن رسید و مدعی بودند که زنده است و نمرده.

زندگانی حضرت سجاد و امام محمد باقر علیهما السلام (ترجمه جلد 46 بحار الأنوار)، ص: 174

امام پرسید شغل تو چیست؟ عرض کرد گندم میفروشم. فرمود دروغ گفتی گفت گاهی جو هم میفروشم. فرمود دروغ گفتی تو دانه خرما میفروشی گفت چه کس این خبر را بشما داد. فرمود همان فرشته ای که دوست را از دشمن برایم مشخص میکند تو دیوانه از دنیا خواهی رفت.

جابر جعفی گفت وقتی ما بکوفه برگشتیم از او جستجو نمودیم پیره زنی را بما معرفی کردند پیش او رفتیم گفت سه روز قبل با دیوانگی از دنیا رفت.^{۶۵} خرایج- ابو بصیر گفت در خدمت حضرت باقر بودم در مسجد پیغمبر که عمر بن عبد العزیز وارد شد لباس زرد رنگی داشت تکیه بغلام خود کرده بود. امام فرمود این پسر زمامدار خواهد شد و عدالت میکند چهار سال زندگی خواهد کرد سپس از دنیا میرود اهل زمین بر او گریه میکنند ولی فرشتگان آسمان لعنتش مینمایند زیرا مقامی را که مربوط باو نیست گرفته ولی پس از زمامداری باندازه قدرت خود عدالت میورزد.

⁶⁴ (۱) مغیره گروهی بودند که تابع مغیره بن سعید شدند او مدعی بود امامت بعد از حضرت باقر بمحمد بن عبد الله بن حسن رسید و مدعی بودند که زنده است و نمرده.

⁶⁵ (۱) در روایت دیگری است که امام فرمود کثیر النوا زنازاده است سدیر گفت از قبيله او جستجو کردیم پیره زنی گفت میخواهید باو دختر بدهید گفتم آری گفت این کار را نکنید که او زنازاده است در همین خانه مادرش چهار بچه از زنا زائیده که او چهارمی بود.

در رجال کشی ص 134 اسلم غلام محمد بن حنفیه گفت در خدمت حضرت باقر تکیه بزمزم داده بودم محمد بن عبد الله بن حسن طواف میکرد امام فرمود این جوان را میشناسی؟ گفتم آری محمد بن عبد الله بن حسن است فرمود بزودی قیام میکند و در حال زاری کشته خواهد شد.

بعد فرمود این حدیث را به احدی نقل نکنی امانت نزد تو سپردم. ولی من بمعروف بن خربوذ نقل کردم اما از او پیمان گرفتم که بکسی نگوید. ما چهار نفر از اهل مکه صبح و شام خدمت آن جناب بودیم.

معروف عرض کرد آقا این حدیثی که اسلم برایم نقل کرد مایلم از خودتان

(1) در روایت دیگری است که امام فرمود کثیر النوا زنازاده است سدیر گفت از قبیله او جستجو کردیم پیره زنی گفت میخواهید باو دختر بدهید گفتم آری گفت این کار را نکنید که او زنازاده است در همین خانه مادرش چهار بچه از زنا زائیده که او چهارمی بود.

زندگانی حضرت سجاد و امام محمد باقر علیهما السلام (ترجمه جلد 46 بحار الأنوار)، ص: 175

بشوم امام روی باسلم نموده فرمود اسلم! (چرا نقل کردی) عرضکرد آقا من همان پیمانی که شما گرفتید از او گرفتم.

حضرت باقر فرمود اگر تمام مردم روی زمین شیعه ما باشند سه قسمت از چهار قسمت آنها شکاک خواهند بود یک قسمت باقیمانده هم احمقند.

خرایج- محمد بن ابی حازم گفت خدمت حضرت باقر بودم زید بن علی از آنجا گذشت امام باقر فرمود بخدا سوگند زید در کوفه قیام خواهد کرد و کشته خواهد شد سرش را باطراف میگردانند بعد می آورند و در این محل روی نی بزمین میکوبند اشاره نمود بهمان محلی که بعدها سر زید را نصب نمودند.

محمد بن ابی حازم گفت با گوش خود شنیدم سپس با چشم دیدم جریان خروج و شهادتش را شنیدم مدتی گذشت بعد سرش را در اطراف میگرداندند سپس در همان محل بر نیزه نمودند تعجب کردم.

خرایج روایت شده که حضرت باقر باصحاب خود احادیثی بسیار دشوار و سخت بیان مینمود مردی بنام نضر بن قرواش وارد شد اصحاب خیلی ناراحت شدند که او هم این احادیث را خواهد شنید بالاخره آن مرد رفت.

عرضکردند آقا هر چه فرمودید او نیز شنید مرد خبیث و بد جنسی است فرمود اگر از او بپرسید هیچ یک از گفتار مرا حفظ نکرده. یکی از اصحاب او را ملاقات نموده گفت مایلم از گفتار ابی جعفر که شنیدی برایم نقل کنی گفت بخدا سوگند نفهمیدم چه گفت یک کلمه هم یادم نیست.

خرایج- ابو حمزه از حضرت باقر نقل کرد که فرمود من مشغول انجام اعمال عمره بودم و در حجر اسماعیل نشستم ناگاه دیدم یک جنی از طرف مشرق می آید نزدیک بحجر الاسود شد من باو نگاه کردم مدتی ایستاد سپس هفت مرتبه طواف کرد بعد در مقام ابراهیم روی دم خود ایستاد و دو رکعت نماز خواند نزدیک ظهر بود.

عطاء و چند نفر دیگر او را دیدند پیش من آمده گفتند این جنی را

زندگانی حضرت سجاد و امام محمد باقر علیهما السلام (ترجمه جلد 46 بحار الأنوار)، ص: 176

دیدی؟ گفتم بلی او را دیدم متوجه کارهایش نیز بودم بروید باو بگوئید محمد بن علی میگوید اکنون مسجد خلوت است و نزدیک موقعی است که گروهی از بردگان و سودانیها بیایند تو که اعمال خود را انجام داده‌ای میتراسم آنها بیایند برایت ناراحتی فراهم کنند اگر عجله کنی و قبل از آمدن آنها بروی بهتر است.

جنی این پیغام را که شنید ریگهای مسجد را چند تکه بر روی هم انباشت دم خود را روی آن ریگهای انباشته گذاشته و بهوا برخاست.

خرایج- گروهی از حضرت باقر اجازه ورود خواستند همین که وارد دهلیز شدند صدای قرائتی بزبان سریانی با لهجه خوشی شنیدند بطوری که بعضی بگریه شدند اما معنی کلمات را نمی فهمیدند با خود گفتند ممکن است یکی از اهل کتاب مشغول خواندن است پس از تمام شدن صدا وارد شدند دیدند هیچ کس خدمت امام نیست.

گفتند آقا ما بلهجه سریانی از داخل اطاق قرائتی شنیدیم بسیار غم انگیز فرمود بیاد مناجات الیای نبی افتادم گریه‌ام گرفت.

مناقب و خرایج- ص 197 ابو بصیر از حضرت صادق نقل کرد که فرمود پدرم روزی در مجلس خود ساعتی سر بطرف زمین داشت بعد سر بلند نموده فرمود چه خواهید کرد اگر یک نفر با چهار هزار نفر وارد شهر شما شود و سه روز در میان شما شمشیر بگذارد کشتارهای عجیب نماید و ببلائی بزرگ دچار شوید که قدرت دفاع نداشته باشید.

این جریان در سال آینده خواهد شد وسیله دفاع و چاره اندیشی برای خود بنمائید آنچه گفتم خواهد شد هیچ قابل تغییر نیست.

اهل مدینه توجه باین فرمایش امام نکرده میگفتند چنین چیزی نمیشود لذا چاره اندیشی و وسیله دفاع فراهم نکردند فقط عده‌ی کمی با بنی هاشم آماده شدند و از مدینه خارج گردیدند.

زیرا آنها میدانستند هر چه حضرت باقر بفرماید راست است سال بعد

زندگانی حضرت سجاد و امام محمد باقر علیهما السلام (ترجمه جلد 46 بحار الأنوار)، ص: 177

امام باقر و بنی هاشم خانواده خود را از مدینه خارج بردند. نافع بن ارزق با گروهی آمد و مدینه را روید مردان جنگی را کشت و رسوائی بر سر زنان آنها در آورد.

اهل مدینه گفتند دیگر ما فرموده ابو جعفر را رد نخواهیم کرد از او قبول میکنیم بعد از این جریان که شنیدیم و دیدیم آنها از خاندان نبوت و واقع گو هستند.

خرایج- ابو بصیر از حضرت باقر نقل کرد که فرمود من میشناسم شخصی را که اگر کنار دریا بایستد تمام جنبنده‌های دریا را میشناسد از پدر و مادر و عمه و خاله آنها.

خرایج- اسود بن سعید گفت خدمت حضرت باقر بودم قبل از اینکه من چیزی پیرسم فرمود ما حجت الله و وجه الله و عین الله در میان مردم و فرمانروای از طرف خدا در میان مردمیم. فرمود بین ما و هر قسمت از زمین اتصالی است مانند نخ که بناها هنگام ساختمان میکشند. هر گاه خداوند ما را مامور نماید در مورد سرزمینی همان نخ را میکشیم آن زمین رو بما می‌آورد با بازارها و محلاتش تا کاری که بخواهیم انجام دهیم. همان طوری که باد برای سلیمان مسخر شده بود خداوند آن را مسخر برای آل محمد نموده.

خرایج- محمد بن مسلم گفت حضرت باقر فرمود اگر خیال میکنید ما شما را نمی‌بینیم و سخن شما را نمی‌شنویم بدخیالی کرده‌اید اگر صحیح باشد گمان شما که از حال و کردارتان خبر نداشته باشیم دیگر ما را بر مردم فضیلتی نیست عرضکردم یک نمونه از آنچه میفرمائی بمن نشان ده.

فرمود بین تو و هم سفر در روزه اختلاف افتاد او ترا سرزنش کرد بمحبت با ما و شناسائی ما. عرضکردم بخدا صحیح است فرمود دیدی من با قدرتی که خدا داده خبر میدهم نه ساحرم و نه کاهن و نه دیوانه این از علوم نبوت است که بما از آنچه اتفاق می‌افتد خبر میدهند.

عرضکردم چه کسی شما را مطلع بر احوال ما مینماید؟ فرمود گاهی خطور

زندگانی حضرت سجاد و امام محمد باقر علیهما السلام (ترجمه جلد 46 بحار الأنوار)، ص: 178

بدلمان می‌شود و گاهی با گوش میشنویم با تمام اینها خدمتکارانی از جن داریم که مؤمن هستند و شیعه آنها بهتر از شما مطیع ما هستند عرضکردم با هر نفر یکی از آنها است. فرمود آری بما اطلاع میدهند از تمام کارها و اوضاع شما.

خرایج - حسن بن مسلم از پدر خود نقل کرد که حضرت باقر مرا دعوت بغذائی کرد سر سفره نشستم ناگاه کبوتری که موی سرش کنده شده بود مقابل امام نشست کبوتری دیگر نیز آمد با لهجه خود صدائی کرد امام نیز بهمان لهجه صدائی نموده پرواز کردند. عرض کردیم چه گفتند شما چه جواب دادید؟

فرمود کبوتر نر ماده خود را متهم کرده بود. بهمین جهت موی از سرش با منقار کنده بود میخواست در حضور من با او ملاعنه کند.^{۶۶} کبوتر نر بماده خود گفت اینک کسی که بحکم داود و آل داود حکومت میکند حاکم بین من و تو باشد او زبان پرنده‌ها را میداند و احتیاج بشاهد هم ندارد. من باو گفتم آن گمانی که در باره او برده آن طور نبوده با یک دیگر آشتی نموده رفتند.

خرایج - محمد بن مسلم گفت خدمت حضرت باقر در مسجد پیغمبر بودم طاوس یمانی میگفت نصف مردم کیست. حضرت باقر شنیده فرمود ربع مردم. آدم حواء. هاییل و قایل طاوس عرض کرد راست گفתי یا ابن رسول الله.

محمد بن مسلم گفت من با خودم گفتم این واقعا سؤالی است فردا صبح رفتم خدمت امام لباس پوشیده بود و اسب را زین و برگ نموده آماده بیرون شدن بود همین که چشمش بمن افتاد قبل از اینکه سؤالی کنم فرمود در پشت هند بفاصله زیاد مردی است که در پلاس پیچیده شده دستش بگردنش بسته است ده نفر بر او گماشته شده است که او را تا روز قیامت عذاب میکنند عرض کردم آن شخص کیست؟ فرمود قایل.

در تفسیر عیاشی - فضیل بن یسار گفت بحضرت باقر گفتم فدایت شوم

(1) اگر مردی بزنی خود بدگمان باشد و شاهی نداشته باشد با او لعان میکند یک دیگر را لعنت میکنند بر اینکه چنین کاری نشده و مرد مدعی می‌شود انجام شده پس از لعان بنحو مخصوص که در قرآن ذکر شده از هم جدا میشوند.

زندگانی حضرت سجاد و امام محمد باقر علیهما السلام (ترجمه جلد 46 بحار الأنوار)، ص: 179

بما میگویند یک فرمان روائی برای خاندان جعفر است و یک فرمان روائی برای خاندان فلان (شاید منظور بنی عباس باشد).

فرمود آل جعفر نه اما فرمان روائی فلانیها صحیح است آنها مدت طولانی حکومت میکنند که دور را نزدیک و نزدیک را دور میکنند فرمان روائی مشکلی دارند که آسایش در آن نیست در زمان آنها خیری نخواهد بود گرفتار رنجهایی میشوند باز برای مرتبه دوم گرفتار خواهند شد همه این ناملايمات بر طرف می‌شود.

⁶⁶ (۱) اگر مردی بزنی خود بدگمان باشد و شاهی نداشته باشد با او لعان میکند يك دیگر را لعنت میکنند بر اینکه چنین کاری نشده و مرد مدعی می‌شود انجام شده پس از لعان بنحو مخصوص که در قرآن ذکر شده از هم جدا میشوند.

تا وقتی که ایمن از انتقام خدا شوند و از شکنجه او خود را در امان ببینند و خیال کنند که دیگر جای پای خود را محکم نموده‌اند در این موقع چنان تار و مار میشوند که کسی صدای آنها را نمیشنود و نه میتواند آنها را جمع کند بهمین جریان اشاره میکند این آیه شریفه **حَتَّىٰ إِذَا أَخَذَتِ الْأَرْضُ زُخْرُفَهَا** تا این قسمت آیه **لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ** باید گفت که هر یک از ستمگران رحم و شفقتی دارند مگر این خانواده. عرض کردم فدایت شوم اینها رحم و شفقت ندارند؟! فرمود چرا ولی آنها مرتکب یک خونریزی از ما خانواده میشوند بواسطه ستمی که بما و شیعیانمان روا میدارند رحم و شفقت ندارند.

مناقب شهر آشوب ج 3 ص 316 بحضرت باقر عرض شد که محمد بن مسلم مریض است امام مقداری آب بوسیله غلامی برایش فرستاد. غلام آب را برد باو گفت بمن دستور داده همین جا باشم تا بیاشامی و بعد حرکت کنی بیائی با من برویم خدمت ایشان.

محمد بن مسلم فکر میکرد با این حالی که دارد و قدرت حرکت در او نیست چگونه میتواند برود. همین که آب را آشامید و در شکمش قرار گرفت مثل اینکه بندها را از پایش گشادند از جای حرکت نموده خدمت امام رسید اجازه خواست صدای امام را شنید که فرمود خوب شدی داخل شو.

داخل شد سلام کرد اشک میریخت. فرمود چرا گریه میکنی؟ عرض کردم بواسطه دوری که از شما دارم و رنج و مشقتی که باید برای شما بکشم و در ضمن

زندگانی حضرت سجاد و امام محمد باقر علیهما السلام (ترجمه جلد 46 بحار الأنوار)، ص: 180

اینکه قدرت ندارم زیاد خدمت شما باشم و سیر شما را ببینم.

فرمود اما اینکه قدرت نداری صحیح است خداوند دوستان و ارادتمندان ما را چنین قرار داده بلاء بسوی آنها بسرعت راه می‌یابد.

و اما اینکه گفتی در فاصله دور قرار گرفته‌ای در این دوری بحضرت ابو عبد الله الحسین. شبیه شده‌ای که او نیز فاصله بسیار دوری از ما قرار دارد در کنار شط فرات است (صلی الله علیه).

و اما جریان گرفتاریها که گفتی مؤمن در این دنیا غریب است و در میان این مردم ناشناخته و بی‌ارزش است تا از دنیا بجوار رحمت الهی برود.

و آنچه گفتی که علاقمندی نزدیک ما باشی و بیشتر ما را ببینی و قدرت این کار را نداری این نیت بنفع تو است و بر این نیت پاداش خواهی گرفت.

ابو حمزه ثمالی در ضمن خبری گفت سالی که حضرت باقر بمکه رفت و هشام بن عبد الملک نیز در مکه بود مردم پی در پی گرد امام می آمدند و مسائل خود را می پرسیدند عکرمه گفت این کیست که نور علم از جبینش تابان است بروم او را آزمایش کنم.

گفت همین که مقابلش ایستادم چنان لرزه اندامم را گرفت که در مقابل او ناتوان شدم عرض کردم یا ابن رسول الله من در مقابل مردان بزرگی نشسته ام ابن عباس و دیگران را درک نموده ام ولی آنچه اکنون دچار شدم هیچ وقت برایم پیش نیامده امام باقر فرمود ولی بر تو بنده‌ی شامیان!

(انت بین یدی بیوت اذن الله ان ترفع و یذکر فیها اسمہ

) تو در مقابل شخصیتی قرار گرفته‌ای که خداوند دستور احترام آنها را داده و رهنمای خلق و نماینده خدا است.

مناقب شهر آشوب ج 3 ص 317 حبابه والیه گفت دیدم مردی نزدیک غروب در مکه در ملتزم یا بین در خانه و حجر الاسود روی خاک ایستاده کمر خود را با عمامه‌ای از خز بسته است آفتاب بر فراز کوه نور طلایی خود را پهن کرده بود چون تاجی که بر سر مردان است (منظورش اینست که هنگام غروب

زندگانی حضرت سجاد و امام محمد باقر علیهما السلام (ترجمه جلد 46 بحار الأنوار)، ص: 181

بود) دست بسوی آسمان بلند کرده دعا میکند جمعیت روی آوردند و شروع بسؤال کردند مسائل مشکل و سؤالهای پیچیده میکردند هزار مسأله آنها را پاسخ داد سپس از جای حرکت نموده عازم منزل خود شد یک منادی فریاد میزد با صدائی بلند این نوری تابان و چراغی درخشان است و نسیم روحپرور و شخصیتی است که قدرتش ناشناخته است دیگران میگفتند کیست این شخص؟

یک نفر گفت محمد بن علی امام باقر است صاحب اسرار خدا و گوینده دانا است محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب است.

در روایت ابی بصیر میگوید گفت این مرد شکافنده علم پیمبران و راهنمای راه خدا و ارزنده‌ترین نژاد اصحاب سفینه است این مرد پسر فاطمه زهرا و بقیه الله در زمین و ناموس دهر پسر محمد و خدیجه و علی و فاطمه است این شخص استوانه پایدار دین است.

مفضل بن عمر گفت حضرت باقر در بین راه مکه و مدینه برخورد بچند نفر که در سر راه ایستاده بودند. یکی از حاجیان الاغش مرده بود اسباب و متاع خود را تقسیم کرده بود گریه میکرد همین که چشمش بحضرت باقر افتاد پیش آمده گفت یا ابن رسول الله الاغم سقط شده از راه مانده ام از خدا بخواه مال سواریم زنده شود.

حضرت باقر دعا کرد خدا مرکب او را زنده نمود.

مناقب- ابو بصیر بحضرت باقر عرض کرد (ما اکثر الحجیج و اعظم الضجیج) چقدر حاجی زیاد است و صدای داد و فریاد همه جا را گرفته. فرمود

(بل ما اکثر الضجیج و اقل الحجیج)

فرمود نه داد و فریاد زیاد است ولی حاجی چقدر کم است. علاقه داری راستی سخن مرا با چشم خود ببینی.

در این موقع با دست روی دو چشم کشید و دعائی خواند بینا شد. فرمود اکنون نگاه کن بحاجیها. نگاه کردم دیدم بیشتر مردم بشکل بوزینه و خوک هستند مؤمن چون ستاره درخشان در شب تار در میان آنها از دور دیده

زندگانی حضرت سجاد و امام محمد باقر علیهما السلام (ترجمه جلد 46 بحار الأنوار)، ص: 182

می شود. عرض کرد صحیح میفرمائید حاجی کم است باز دعائی خواند دو مرتبه نابینا شد ابو بصیر در مورد چشم خود التماس نمود.

امام فرمود ما از تو مضایقه نداریم خدا نیز بتو ستم روا نداشته آنچه صلاحیت بوده انتخاب کرده میترسیم مردم نیز فریفته ما شوند و از فضل خدا بر ما فراموش کنند ما را در مقابل خدا پیرستند با اینکه بنده‌ی او هستیم و از عبادتش سرپیچی نداریم و از فرمانبرداری او خسته نمیشویم و تسلیم او هستیم.

ابو عروه گفت با ابا بصیر وارد منزل حضرت باقر و حضرت صادق شدیم ابو بصیر بمن گفت در خانه پنجره‌ای را نزدیک سقف می‌بینی؟ گفتم بلی تو از کجا خبر داری گفت حضرت باقر بمن نشان داده⁶⁷ حلیه الاولیاء- ابو جعفر محمد بن علی حضرت باقر صدای گنجشک را شنید فرمود ابو حمزه میدانی این گنجشکها چه میگویند؟ گفتم نه. فرمود تسبیح خدای بزرگ را میکنند و تقاضای روزی امروز خود را مینمایند.

جابر بن یزید جعفی گفت از مجلس عبد الله بن حسن گذشتم میگفت چه چیز محمد بن علی (حضرت باقر) را بر من فضیلت داده و بعد من خدمت حضرت باقر رسیدم لبخندی زده بمن فرمود جابر بنشین. اول کسی که از این در وارد شود عبد الله بن حسن است. من مرتب نگاه میکردم تا کی وارد شود با اینکه میدانستم امام راست میگوید. ناگاه دیدم با قیافه‌ای که حاکی از خودخواهی است می‌آید.

⁶⁷ (۱) این روزنه ممکن است جزء اسرار بوده که بهر کس نشان نمیداده‌اند.

حضرت باقر فرمود عبد الله تو میگفتی چه چیز محمد بن علی را بر من فضیلت داده، با اینکه حضرت محمد و علی هم جد او هم جد من هستند و بعد بمن فرمود جابر گودالی بکن و پر از هیزم کن و آن را آتش بزن.

جابر گفت همین که آتش افروخته شد و بصورت خرمی گذاخته در آمد حضرت باقر روی بجانب عبد الله کرده فرمود اگر معتقدی که دارای آن مقام هستی داخل آتش برو ترا زیان نمیرساند. عبد الله فرو ماند و نتوانست

(1) این روزنه ممکن است جزء اسرار بوده که بهر کس نشان نمیداده‌اند.

زندگانی حضرت سجاد و امام محمد باقر علیهما السلام (ترجمه جلد 46 بحار الأنوار)، ص: 183

چیزی بگوید.

امام علیه السلام لبخندی بصورت من زده فرمود جابر

(بهت الذی کفر)

از جواب عاجز شد و حیران گردید.

مناقب- ثعلبی در نزهة القلوب از حضرت باقر روایت میکند که فرمود هشام بن عبد الملک مرا خواست وقتی که وارد شدم بنی امیه اطرافش جمع بودند گفت نزدیک بیا ترابی. گفتم از تراب (خاک) خلق شده‌ایم و به تراب بر میگردیم پیوسته مرا پیش میخواند تا پهلوی خود نشاند.

سؤال کرد تو ابو جعفری هستی که بنی امیه را از بین میبری؟ گفتم نه او پسر ابو العباس (سفاح) بن محمد بن علی بن عبد الله بن عباس است نگاهی بمن نموده گفت بخدا سوگند در چهره تو دروغگوئی نمی بینم اما این جریان چه وقت انجام خواهد شد گفتم چند سالی بیش نمانده دیگر زیاد طول نخواهد کشید.

جابر جعفری از امام نقل کرد که فرمود قدرت بنی امیه دوام دارد تا دیوار مسجد این مرد خراب شود (منظور امام علیه السلام) مسجد جعفری بود همان طور که فرمود شد.

معتب گفت من در خدمت حضرت صادق رفتم بباغ آن جناب وارد باغ که شد دو رکعت نماز خواند پس از نماز فرمود یک روز نماز صبح را با پدرم خواندم بعد از نماز پدرم مشغول تسبیح شد در این میان پیرمردی بلند قامت که موی سر و ریشش سفید شده بود آمد بر پدرم سلام کرد پشت سر او جوانی آمد و بپدرم سلام کرد.

دست پیرمرد را گرفته گفت حرکت کن بتو دستور نداده‌اند اینجا بیائی وقتی هر دو رفتند گفتم پدر جان آن پیر مرد و آن جوان که بود؟ فرمود بخدا قسم پیر مرد ملک السموات و آن دیگری جبرئیل بود.

جابر بن یزید جعفی از حضرت باقر نقل کرد که فرمود ما وقتی چشمان بشخصی بیافتد میفهمیم واقعا ایمان دارد یا منافق است. گفت در خدمت

زندگانی حضرت سجاد و امام محمد باقر علیهما السلام (ترجمه جلد 46 بحار الأنوار)، ص: 184

حضرت صادق صحبت از عمر بن سخیه کندی شد حاضرین او را ستایش نموده گفتند مرد خوبی است.

امام علیه السلام فرمود شما اطلاعی از حال مردم ندارید من با یک نگاه میفهمم این مرد از خبیث‌ترین افراد است. جابر گفت عمر بن سخیه بعدها از هیچ کار حرامی روگردان نبود.

روایت شده که زید بن علی وقتی تصمیم گرفت بیعت کند حضرت باقر باو فرمود زید مثل قیام‌کننده از این خانواده قبل از ظهور مهدی مانند جوجه‌ای است که هنوز پر و بال در نیاورده از آشیانه بیرون شود معلوم است که بر زمین می‌افتد و بچه‌ها او را میگیرند و بازی میکنند.

از خدا بترس در حفظ جان خویش مبادا فردا ترا در کناسه کوفه بدار آویزند همان طور نیز شد.

عبد الله بن طلحه از حضرت صادق در ضمن خبری نقل کرد که پدرم در حجر اسماعیل با مردی نشسته بود صحبت میکردند در این میان وزغی را دید که صدا میدهد پدرم بآن مرد فرمود میدانی وزغ چه میگوید.

آن مرد گفت من نمیدانم فرمود میگوید بخدا قسم اگر اسم سومی را ببری بعلی ناسزا میگویم تا از اینجا بروید.

ابی بکر حضرمی گفت وقتی حضرت باقر را بشام پیش هشام بن عبد الملک بردند بدر بارگاه که رسید هشام بیاران خود گفت وقتی من دست از سرزنش او کشیدم شما شروع بسرزنش کنید آنگاه اجازه ورود داد.

امام علیه السلام که داخل شد با دست اشاره بهمه نموده فرمود سلام بر شما بر حاضرین سلام کرد و نشست هشام از اینکه او را بخلافت سلام نکرد و بدون اجازه نشست بسیار خشمگین شد. گفت محمد بن علی چه شده که پیوسته یکی پس از دیگری از شما خانواده خروج میکند و اختلاف بوجود می‌آورد و مردم را به پیشوائی خود دعوت نموده خیال میکند امام است با اینکه علم و اطلاعی ندارد.

زندگانی حضرت سجاد و امام محمد باقر علیهما السلام (ترجمه جلد 46 بحار الأنوار)، ص: 185

شروع کرد از این قبیل سرزنشها همین که سکوت کرد دیگران یکی یکی سرزنش را شروع کردند همه که حرفهای خود را زدند امام علیه السلام از جای حرکت کرده فرمود شما چه خیال میکنید هدف شما چیست؟

هدایت ملت عرب بوسیله ما خانواده شد و بوسیله ما کار شما پایان میپذیرد اگر شما یک قدرت زودگذری دارید ما را سلطنتی طولانی است بعد از فرمانروائی ما دیگر فرمانروائی نخواهد بود زیرا ما اهل عاقبت هستیم و خداوند میفرماید (و العاقبة للمتقين) عاقبت متعلق پرهیزگاران است.

هشام دستور داد امام را زندانی کنند در زندان شروع بصحبت که کرد تمام زندانیان اطرافش را گرفته نسبت باو علاقه و احترامی خاص پیدا کردند زندانبان جریان را بهشام رسانید. دستور داد امام را با همراهانش با چاپار و پست آن روز بطرف مدینه ببرند.^{۶۸} علی بن ابی حمزه و ابو بصیر گفتند وعده داشتیم خدمت حضرت باقر برسیم من و ابو لیلی رفتیم. فرمود سکینه چراغ را بیاور. چراغ را آورد فرمود آن زنبیل هندی که فلان جا است بیاور آورد.

مهر از آن برگرفت کتابی زرد رنگ بیرون آورد شروع کرد بوق زدن تا بیک سوم یا یک چهارم رسید در این موقع نگاهی بمن نمود چنان لرزه بر اندام افتاد که نزدیک بود قالب تهی کنم.

همین که مرا چنان دید دست روی سینهام گذاشته فرمود خوب شدی عرض کردم آری فدایت شوم. فرمود چیزی نیست ناراحت مشو فرمود نزدیک بیا همین که نزدیک شدم پرسید چه میبینی.

عرض کردم اسم من و اسم اولادم که آنها را نمی شناسم. فرمود اگر مقام تو نبود نزد من بر این سر ترا مطلع نمیکردم اینها اضافه خواهند شد از عددی که در این جا هست.

(۱) بقیه روایت در بخش مسافرت بشام خواهد آمد.

زندگانی حضرت سجاد و امام محمد باقر علیهما السلام (ترجمه جلد 46 بحار الأنوار)، ص: 186

علی بن ابی حمزه گفت در حدود بیست سال گذشت بتعدادی که در آن کتاب نوشته بود برایم اولاد متولد شد.

جابر بن یزید جعفی گفت از حضرت باقر سؤال کردم از این آیه و کذلک نری إبراهيم ملکوت السماوات^{۶۹}.

امام علیه السلام با دست اشاره نموده فرمود سرت را بلند کن و سر بلند کردم دیدم سقف شکافته شد از شکاف نوری دیدم که چشمم خیره شد و فرمود این طور بابراهیم ملکوت آسمان را نشان دادند فرمود بزمین نگاه کن بعد سرت را

⁶⁸ (۱) بقیه روایت در بخش مسافرت بشام خواهد آمد.

⁶⁹ (۱) سوره انعام آیه ۷۵ چنین نشان دادیم بابراهیم ملکوت آسمانها را.

بلند کن همین که سرم را بلند کردم دیدم سقف مثل اول شده امام دست مرا گرفت و از خانه خارج کرد یک جامه بر تن من نموده فرمود چشم خود را ساعتی ببند فرمود تو در همان ظلماتی هستی که ذو القرنین دید چشم گشودم چیزی ندیدم. چند قدم که رفتیم فرمود تو اکنون کنار همان چشمه حیات خضر هستی سپس از این عالم خارج شدیم تا پنج قسمت را رد شدیم فرمود اینها ملکوت زمین است باز فرمود چشم فرو بند دستم را گرفت ناگاه متوجه شدم در همان خانه اول هستیم. آن لباس را از تن من بیرون آورد. عرض کردم آقا چقدر از روز گذشت. فرمود سه ساعت.

مناقب ج 3 ص 320 ابن ابی یعفور گفت از حضرت صادق شنیدم میگفت پدرم روزی بمن فرمود از عمر من پنج سال مانده. من آن تاریخ را حفظ کردم کم و زیاد نشد.

کشف الغمه - یزید بن حازم گفت خدمت حضرت باقر بودم از خانه هشام بن عبد الملک گذشتیم که آن خانه را میساختند. امام فرمود بخدا قسم ویران خواهد شد و خاک آن را بر میدارند. بخدا سوگند آشکار خواهد شد احجار الزیت⁷⁰ که محل نفس زکیه است.

من خیلی تعجب کردم با خود گفتم خانه هشام را چه کس میتواند

(1) سوره انعام آیه 75 چنین نشان دادیم بابراهیم ملکوت آسمانها را.

(2) احجار الزیت محلی است در مدینه که در آنجا محمد بن عبد الله بن حسن ملقب بنفس زکیه کشته شد.

زندگانی حضرت سجاد و امام محمد باقر علیهما السلام (ترجمه جلد 46 بحار الأنوار)، ص: 187

خراب کند این مطلب را از حضرت باقر شنیدم. پس از مرگ هشام ولید دستور داد خانه را ویران کنند و خاکش را بردارند خاک را برداشتند تا سنگها نمودار شد من آن سنگها را دیدم.

کشف الغمه - ابو بصیر از حضرت باقر نقل کرد که فرمود از جمله وصیتی که پدرم بمن نمود این بود که وقتی من مردم خودت مرا غسل ده زیرا امام را جز امام غسل نباید بدهد. ضمنا متوجه باش که برادرت عبد الله ادعای امامت خواهد کرد باو کاری نداشته باش عمر کوتاهی دارد.

پس از درگذشت پدرم طبق دستورش او را غسل دادم عبد الله نیز ادعای امامت نمود همان طور که پدرم فرمود طولی نکشید که از دنیا رفت.

⁷⁰ (۲) احجار الزیت محلی است در مدینه که در آنجا محمد بن عبد الله بن حسن ملقب بنفس زکیه کشته شد.

این از اشارات آن جناب بود ما را مژده میداد بجزایانهائی که بعد اتفاق می افتاد و با همین دلیل امام شناخته میشد.

فیض بن مطر گفت خدمت حضرت باقر رسیدم میخواستم از نماز شب در محمل پرسم. قبل از سؤال فرمود پیغمبر اکرم در مسافرت روی مرکب سواری خود نماز میخواند.

کشف الغمه - سعد اسکاف گفت اجازه از حضرت باقر خواستم پیغام داد عجله نکن عده‌ای از برادران اینجا هستند چیزی نگذشت که دوازده مرد خارج شدند شبیه هندیها قباهای تنگی پوشیده بودند روی آن ردائی از خز و کفش پیا داشتند. سلام کردند و رد شدند.

خدمت امام رسیده عرض کردم اینها را نشناختم که بودند. فرمود اینها برادران شما از جن بودند عرض کردم مگر برای شما آشکار میشوند؟ فرمود بلی در مورد مسائل حلال و حرام همان طور که شما مراجعه میکنید آنها نیز می آیند و می پرسند.

زندگانی حضرت سجاد و امام محمد باقر علیهما السلام (ترجمه جلد 46 بحار الأنوار)، ص: 188

مالک جهنی گفت خدمت حضرت باقر نشسته بودم نگاه میکردم بآن جناب و در دل با خود میگفتم واقعا خدا ترا بزرگ نموده و شخصیت داده و حجت خود بر مردم نموده. بمن نگاهی نموده فرمود مالک جریان بزرگتر است از آنچه تو اندیشه میکنی.

ابو الهذیل گفت حضرت باقر بمن فرمود ابو الهذیل شب قدر بر ما مخفی نیست ملائکه در آن شب اطراف ما طواف میکنند.

حضرت صادق فرمود در خانه امام باقر یک کبوتر وحشی بود مرتب میخواند فرمود میدانید چه میگوید این کبوتر؟ گفتند نه. فرمود میگوید رها کردم شما را رها کردم. فرمود قبل از اینکه ما را رها کند ما او را رها میکنیم. دستور داد کبوتر را بکشند.

این آخرین قسمتی بود که از کتاب دلائل حمیری نقل کردم.

مطالب زیر از کتاب وزیر سعید مؤید الدین ابو طالب محمد بن احمد ابن محمد بن علقمی رحمه الله علیه است گفت ابو الفتح یحیی بن محمد بن حیا کاتب ذکر کرد که شخصی نقل کرد بین مکه و مدینه چشمم بشبخی افتاد در بیابان میدرخشد. گاهی دیده می شود و گاهی ناپیدا است. نزدیک من شد درست دقت کرده دیدم پسر بچه‌ای هفت یا هشت ساله است سلام کرد بمن جواب دادم پرسیدم از کجا می آئی؟ گفت از جانب خدا. گفتم کجا میروی؟ جوابداد بجانب خدا پرسیدم بچه چیزی متکی هستی. گفت بر خدا سؤال کردم خوراک تو چیست؟ گفت تقوا.

سؤال کردم از کدام قبیله هستی؟ گفت مردی عربم. گفتم آشکارا تر بگو گفت قریشی. باز آشکارا تر خواستم گفت از بنی هاشم توضیح خواستم گفت علوی هستم این شعر را خواند:

نذود و یسعد و راده

فحنن علی الحوض ذواده

و ما خاب من حبا زاده

فما فاز من فاز الا بنا

و من ساءنا ساء میلاده

فمن سرنا نال منا السرور

فیوم القیامه میعاده

و من کان غاصبنا حقنا

زندگانی حضرت سجاد و امام محمد باقر علیهما السلام (ترجمه جلد 46 بحار الأنوار)، ص: 189

سپس فرمود من محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالبم و ناگاه دیدم نیست نفهمیدم بآسمان بالا رفت یا بزمین فرو رفت.

رجال کشی ص 223 حمزه بن الطیار از پدر خود محمد نقل کرد که گفت رفتم در خانه امام باقر اجازه خواستم نداد ولی بدیگری اجازه داد من با اندوه بمنزل برگشتم خود را انداختم روی تختی که میان خانه بود خواب از چشمم رفت شروع کردم بفکر و میگفتم. مگر مرجئه همین را نمیگویند و قدریها نیز همین طور، حروریه و زیدیه نیز همین، ما گفتار آنها را رد میکنیم.

در این افکار بودم که صدای کسی را شنیدم متوجه شدم کوبه درب بصدا درآمد گفتم کیست؟ جوابداد از طرف حضرت باقر آمدهام میفرماید بیا پیش من. من لباس پوشیدم و با او رفتم همین که مرا دید گفت

محمد لا الی المرجئه و لا الی القدریه و لا الی الحروریه و لا الی الزیدیه و لکن الینا.

بمرجئه و قدریها و حروریهها و زیدیهها پناه نبر پیش ما، من به این دلیل بتو اجازه ورود ندادم من قبول کردم.

رجال کشی ص 228 اسماعیل بن ابی حمزه از پدر خود نقل کرد که گفت حضرت باقر سوار بر مرکب شد بجهت بازدید باغی که در اطراف مدینه داشت من نیز در خدمت ایشان رفتم. سلیمان بن خالد هم بود.

سلیمان بن خالد عرضکرد آقا امام وقایعی که در امروز اتفاق می افتد میدانند. فرمود سلیمان بخدائی که محمد را نبوت بر انگیخت و امتیاز رسالت باو بخشید او جریان های روز و ماه و سال را هم میدانند سپس فرمود سلیمان نمیدانی که فرشته ای در شب قدر بر او نازل می شود آنچه در آن سال تا سال دیگر پیش می آید و حوادث شب و روز را باو اعلام میکند.

هم اکنون جریانی را خواهی دید که مطمئن شوی. بیش از یک میل راه نرفته بودیم که فرمود دو نفر خواهند آمد که دزدی کرده اند و اموال دزدی شده را پنهان نموده اند. مقداری که راه پیمودیم دو نفر از دور پیدا شدند حضرت باقر بغلامان خود فرمود این دو سارق را بگیرید. آن دو را گرفته

زندگانی حضرت سجاد و امام محمد باقر علیهما السلام (ترجمه جلد 46 بحار الأنوار)، ص: 190

آوردند.

فرمود شما دزدی کرده اید. قسم بخدا خوردند که چنین کاری نکرده اند فرمود اگر اموالی که دزدیده اید تحویل ندهید. کسی را میفرستم در محلی که پنهان کرده اید بیرون آورد و بصاحب مال اطلاع میدهم تا شما را پیش والی مدینه ببرد اکنون هر کدام را مایلید انتخاب کنید.

از تحویل اموال امتناع ورزیدند بغلامان دستور داد آنها را نگه دارند بسلیمان فرمود تو برو با این غلامان بالای آن کوه، در قله کوه غاری است تو خودت داخل شو و اموال را خارج کن بده باین غلام یک قسمت از این اموال مربوط بکس دیگری است که او بعد از چند روز خواهد آمد.

بالای کوه رفتم و غاری که نشانی داده بود پیدا کردم دو بسته سنگینی که باید دو نفر آن را حمل کنند در غار بود خدمت حضرت باقر آوردم. فرمود سلیمان اگر فردا در مدینه باشی جریانهای شگفت انگیزی خواهی دید از ستمی که بمردم بی گناه روا میدارند بمدینه برگشتیم فردا صبح حضرت باقر ما را پیش والی برد صاحب مال عده ای را بعنوان دزد معرفی کرده بود که گناهی نداشتند والی از آنها با شدت هر چه تمامتر بازجوئی میکرد.

حضرت باقر فرمود اینها دزد نیستند دزد و متاع او پیش من است بصاحب مال فرمود از تو چه دزدیده شده؟ گفت یک بسته که داخل آن فلان چیزها است بدروغ چیزهایی را ادعا کرد امام فرمود چرا دروغ میگوئی آن مرد از روی اعتراض گفت تو از من بهتر میدانی که چه از من برده اند؟

والی از اعتراض آن چنان ناراحت شد که خواست باو حمله کند امام علیه السلام جلو او را گرفت بغلام فرمود آن بسته را بیاور. بوالی گوشزد کرد که اگر بیش از این ادعا کند دروغگو است. یک بسته دیگری پیش من هست که متعلق بدیگری است و او مردی از اهالی بربر است وقتی آمد او را راهنمایی کن پیش من بیاید.

اما این دو سارق را باید بکیفر برسانی. دو سارق را پیش خواندند

زندگانی حضرت سجاد و امام محمد باقر علیهما السلام (ترجمه جلد 46 بحار الأنوار)، ص: 191

آنها خیال میکردند والی تنها با گواهی حضرت باقر دست آنها را قطع نخواهد کرد. یکی از آنها گفت ما که اعترافی نکرده‌ایم چرا دستان را قطع کنید. والی گفت کسی بر دزدی شما گواهی میدهد که اگر بر تمام اهل مدینه گواهی دهد سخن او را میپذیرم.

پس از آنکه دست آن دو را قطع نمودند یکی از آنها گفت بخدا قسم ای ابا جعفر دست مرا از روی حق قطع کردی ولی مایل نیستم که توبه‌ی من بدست دیگری غیر از تو اجرا شود گرچه تمام مدینه را بمن بدهند. من میدانم تو علم غیب نیدانی ولی از خاندان نبوت هستی و ملائکه بر شما نازل می‌شود و معدن رحمت هستید. سخنان دزد چنان امام را تحت تاثیر قرار داد که دلش سوخت فرمود عاقبت تو بخیر است. فرمود بخدا قسم دست او بیست سال جلوتر از خودش رهسپار بهشت شد.

سلیمان بن خالد به ابو حمزه گفت آیا دلیل از این واضحتر دیده‌ای؟

ابو حمزه گفت شگفت انگیزتر جریان بسته دیگر بود. چیزی نگذشت که آن مرد بربری پیش والی آمد و شکایت دزدیده شدن اموال خود نمود او را خدمت حضرت باقر فرستاد. خدمت امام رسید. فرمود بگویم در این بسته چه داری؟ مرد بربری گفت اگر از داخل بسته اطلاع دهی میدانم شما امامی هستی که اطاعت از تو واجب است.

فرمود هزار دینار مال تو است و هزار دینار دیگر مال دیگری است و لباسهایی با این مشخصات در داخل بسته است. عرضکرد نام شخصی که هزار دینار متعلق باوست چیست؟ فرمود محمد بن عبد الرحمن است که پشت درب منتظر توست فرمود دیدی درست گفتم. بربری گفت ایمان آوردم بخدای یکتا و بمحمد مصطفی و گواهم بر اینکه شما اهل بیت رحمت هستید که خداوند شما را از آلودگیها پاک کرده و معصومید.

حضرت باقر فرمود خدا ترا رحمت کند. بسجده افتاد تا شکر خدا کند. سلیمان بن خالد گفت بعد از آن ده سال مرتب بحج رفتم و آن مردی

زندگانی حضرت سجاد و امام محمد باقر علیهما السلام (ترجمه جلد 46 بحار الأنوار)، ص: 192

که دستش قطع شده بود میدیدم که جزء اصحاب حضرت باقر بود.

مشارق الانوار برسی - ابو بصیر گفت حضرت باقر بمن فرمود وقتی بکوفه برگردی پسری برایت متولد خواهد شد که او را عیسی نام میگذاری و پسر دیگری نیز متولد می شود که محمد خواهی نامید این هر دو از شیعیان ما هستند و اسمشان در صحیفه ما است و هر چه تا روز قیامت از آنها بوجود آیند.

عرضکرد شیعیان شما با شما هستند فرمود آری اگر از خدا بترسند و پرهیزگار باشند.

در روایت دیگری است که امام باقر علیه السلام وارد مسجد شد دید جوانی میخندد فرمود میخندی در مسجد با اینکه سه روز دیگر از اهل قبوری آن مرد صبح روز سوم از دنیا رفت و عصر بخاک سپرده شد.

عیون المعجزات منسوب بسید مرتضی ص 69- جابر گفت وقتی خلافت به بنی امیه رسید خونریزی زیاد کردند و بر روی منبر امیر المؤمنین علیه السلام را هزار ماه لعن نمودند. شیعیان علی را بیچاره کرده کشتند و از بین بردند علمای دنیا پرست بر این هدف آنها را کمک نمودند.

مهمترین ناراحتی همان لعن امیر المؤمنین بود. هر کس لعنت نمیکرد او را میکشند وقتی این کار زیاد شد و طولانی گردید. شیعیان پناه بزین العابدین علیه السلام آورده شکایت کردند که آقا ما را آواره کرده اند و از بین بردند آشکارا در مسجد پیغمبر روی منبرش امیر المؤمنین را لعن میکنند هیچ کس اعتراضی نمیکند اگر یک نفر از ما حرفی بزند میگویند ترابی است او را میکشند.

زین العابدین علیه السلام که این سخنان را شنید نگاهی باآسمان نموده گفت خدایا منزهی تو چقدر بزرگی آنقدر به بندگانت مهلت دادی تا خیال کردند تو کاری بآنها نخواهی داشت رفتار آنها را می بینی قضا و قدر و تدبیر ترا هیچ کس در هر جا و هر موقعیتی باشد نمیتواند برگرداند.

آنگاه حضرت باقر را خواست فرمود محمد! فردا صبح بمسجد پیغمبر

زندگانی حضرت سجاد و امام محمد باقر علیهما السلام (ترجمه جلد 46 بحار الأنوار)، ص: 193

میروی آن نخی که جبرئیل آورده آرام تکان میدهی مبادا زیاد تکان دهی که همه آنها هلاک خواهند شد.

جابر گفت من در شگفت شدم نمیدانستم چه بگویم از فرمایش امام فردا صبح آدمم آن شب برایم خیلی طولانی گذشت چون منتظر بودم جریان نخ را مشاهده کنم. درب خانه که رسیدم حضرت باقر خارج شد سلام کردم جواب داده پرسید صبح زود آمده ای سابقه نداشت چنین وقتی پیش ما بیائی.

گفتم آدمم ببینم جریان نخ چه می‌شود. امام باقر فرمود اگر وقت معینی برای این کار نبود و قضا و قدر حتمی خدا نبود تمام این جمعیت تبهکار را بیک چشم بهم زدن بخاک هلاک می‌افکندم. بلکه در یک لحظه ولی ما بندگان شایسته او هستیم بدون اجازه او کاری نمیکنیم و فرمانبردار او می‌باشیم.

عرض کردم آقا چرا با آنها این معامله را میکنید؟ فرمود مگر دیروز نبودى که شیعیان چه شکایت میکردند از دست آنها پیش پدرم. گفتم چرا.

فرمود بمن دستور داده آنها را بترسانم شاید برگردند. ولی مایلم گروهی هلاک شوند این سرزمین و مردم از دست آنها آسوده شوند.

عرض کردم چطور آنها را میترسانی آنقدر هستند که شمرده نمیشوند.

فرمود بیا با هم برویم بمسجد پیغمبر تا نمونه‌ای از قدرت خدا را که بما عنایت کرده نشان بدهم.

جابر گفت در خدمت ایشان رفتم بمسجد دو رکعت نماز خواند آنگاه صورت روی خاک نهاده کلماتی بر زبان جاری کرد سپس سر برداشت و از آستین خود نخ باریکی که بوی مشک میداد خارج نمود آن نخ باریکتر از نخ خیاطی مینمود.

فرمود یک سر نخ را بگیر و آرام برو مبادا آن را حرکت دهی من یک سر نخ را گرفته رفتم فرمود بایست. ایستادم نخ را مختصر تکانی داد بطوری که درست احساس نکردم چگونه تکان خورد و بعد فرمود آن سر نخ را بده تقدیم

زندگانی حضرت سجاد و امام محمد باقر علیهما السلام (ترجمه جلد 46 بحار الأنوار)، ص: 194

کردم عرض کردم چکار کردی؟ فرمود حالا برو بیرون ببین چه شد.

جابر گفت از مسجد خارج شدم دیدم مردم از هر طرف صدا بناله بلند کرده‌اند زلزله شدیدی شده همه جا ویران است بیشتر خانه‌های مدینه خراب شده و بیش از سی هزار نفر زن و مرد هلاک شده‌اند بدون بچه‌ها چنان ناله بلند است میگویند **إنا لله و إنا إليه راجعون** خانه فلانی خراب شد و اهل آن از بین رفتند همه پناه بمسجد پیامبر می‌آوردند میگفتند ویرانی عجیبی شد بعضی میگفتند زلزله است. گروهی میگفتند چرا زمین ما را فرو نبرد با اینکه امر بمعروف و نهی از منکر را ترک کرده مشغول فسق و فجور و ستم بآل پیغمبر شده‌ایم، باید از این شدیدتر زلزله شود مگر اینکه خود را اصلاح کنیم.

من حیران بودم میدیدم مردم همه گریه میکنند مرا نیز گریه گرفت ولی آنها نمیدانستند چه باعث این خرابی شده برگشتم خدمت حضرت باقر دیدم مردم اطرافش را گرفته میگویند آقا یا ابن رسول الله می‌بینی چه شد دعا کن برای ما.

فرمود پناه بنماز و دعا و صدقه ببرید آنگاه دست مرا گرفت و برد پرسید مردم در چه حالند؟ عرض کردم نپرس خانه‌ها خراب شد و مردم نابود شدند بطوری که من دلم بحال آنها سوخت.

فرمود خدا آنها را نیامرزد جابر هنوز موقعش نرسیده و گر نه دشمنان ما خانواده و دشمنان دوستان ما قابل ترحم نیستند. دور باد دور رحمت خدا از این ستمکاران بخدا قسم اگر از ترس مخالفت با دستور پدرم نبود محکم نخ را تکان میدادم تا همه هلاک شوند و زیر و رو گردند دیگر نه خانه‌ای میماند و نه دیواری عمل آنها باعث شده که ما و دوستانمان چنین کینه‌ای از آنها بدل بگیریم ولی پدرم دستور داد که آرام تکان دهم.

آنگاه حضرت باقر بروی مناره رفت من ایشان را میدیدم ولی مردم نمی‌دیدند دستش را اطراف مناره چرخانید. باز زلزله‌ی آرامی مدینه را فرا گرفت خانه‌ها ویران شد این آیه را تلاوت نمود .. **جزیناهم ببغیهم و هل نجازی إلا الکفور**^{۷۱}

(1) **سوره انعام 146 این کیفر ستمکاری آنها بود جز ناسپاسان باید کیفر شوند!؟**

زندگانی حضرت سجاد و امام محمد باقر علیهما السلام (ترجمه جلد 46 بحار الأنوار)، ص: 195

این آیه دیگر را نیز خواند فلما جاء أمرنا جعلنا عاليها سافلها^{۷۲} و آیه **فخر علیهم السقف من فوقهم و أتاهم العذاب من حیث لا يشعرون**^{۷۳}.

جابر گفت دختران از این زلزله دوم با سر و پای برهنه بیرون دویدند هیچ کس بآنها توجهی نداشت. همین که امام باقر دید این دختران چنین ناراحت و حیرانند دلش بحال آنها سوخت نخ را در آستین گذاشت زلزله آرام شد. از مناره پائین آمد مردم ایشان را نمی‌دیدند دست مرا گرفت از مسجد خارج شدیم.

بدکان آهنگری گذشتیم که مردم اطراف دکانش را گرفته بودند آن مردمی گفت صدای داد و فریاد را نشنیدید موقع خرابی؟! بعضی میگفتند چرا صدای داد و فریاد زیادی می‌آمد دسته دیگر میگفتند نه بخدا صدای سخنان درشت و حسابی بود جز اینکه ما از گرفتاری گوش نمیدادیم چه میگوید.

جابر گفت حضرت باقر بمن نگاهی نموده لبخندی زد فرمود این جزای طغیان و سرکشی آنها است. عرض کردم آقا این نخ عجیب از کجا است؟ فرمود **(بقیة مما ترک آل موسی و آل هارون تحمله الملائكة)** آثار باقیمانده از خانواده موسی و هارون است که جبرئیل برای ما آورده.

71 (۱) سوره انعام ۱۴۶ این کیفر ستمکاری آنها بود جز ناسپاسان باید کیفر شوند!؟

72 (۱) سوره هود ۸۲ وقتی دستور ما برسد زیر و رو میکند.

73 (۲) نحل ۳۱ سقف بر آنها فرو ریخت عذاب از جایی که نمیدانستند بر آنها وارد شد.

جابر! ما نزد خدا مقام و منزلتی بلند داریم اگر ما نبودیم خدا آسمان و زمین و بهشت و جهنم و خورشید و ماه و انس و جن را نمی آفرید. جابر! ما را با هیچ کس مقایسه نکن بخدا قسم بوسیله ما خدا شما را نجات داد و ما واسطه هدایت شما شدیم و شما را بخدا راهنمایی کردیم. متوجه امر و نهی ما باشید مخالفت دستور ما را نکنید ما بلطف خدا دارای موقعیتی هستیم که نباید گفته مان رد شود هر چه از ما می شنوید اگر می فهمید ستایش خدا را کنید و هر چه نمی دانید برگردانید بخودمان و بگوئید ائمه ما میدانند چه میگویند.

جابر گفت در این موقع فرماندار منصوب از طرف بنی امیه با حالت

(1) سوره هود 82 وقتی دستور ما برسد زیر و رو میکند.

(2) نحل 31 سقف بر آنها فرو ریخت عذاب از جایی که نمیدانستند بر آنها وارد شد.

زندگانی حضرت سجاد و امام محمد باقر علیهما السلام (ترجمه جلد 46 بحار الأنوار)، ص: 196

آشفته و نگرانی زیاد با جمعیتی که اطرافش را گرفته بودند فریاد میزد مردم بروید در خانه پسر پیغمبر علی بن الحسین بوسیله او در خانه خدا بروید و زاری کنید و توبه نمائید شاید خداوند این عذاب را برطرف کند.

جابر گفت همین که چشم امیر بحضرت باقر افتاد با عجله آمده گفت یا ابن رسول الله نمی بینی چه بر سر امت محمد آمد، هلاک شدند و از بین رفتند. پدرت کجا است تا تقاضا کنیم با ما بمسجد بیاید دعا و تضرع و زاری کنیم شاید خداوند بواسطه او بلا را از امت محمد برطرف نماید. حضرت باقر فرمود ان شاء الله انجام خواهد داد ولی خود را اصلاح کنید توبه نمائید و کارهای ناشایست را ترک کنید. از کیفر خدا جز تبهکاران ایمن نیستند.

جابر گفت همه رفتیم خدمت زین العابدین آن جناب مشغول نماز بود ایستادیم تا نمازش تمام شد متوجه ما گردیده آرام به پسرش حضرت باقر فرمود محمد! نزدیک بود همه مردم را هلاک کنی جابر عرض کرد آقا من متوجه حرکت دادن نخ نشدم.

فرمود جابر اگر متوجه حرکت دادن نخ میشدی کسی روی زمین باقی نمی ماند، حالا بگوئید مردم در چه حالتند؟ جریان را توضیح دادیم. فرمود بواسطه کارهای حرامی که نسبت بما روا داشتند و احترام ما را نگه نداشتند چنین شد.

عرضکردم آقا امیر در خانه از ما درخواست کرده عرض کنیم شما بمسجد تشریف بیاورید تا مردم جمع شوند دعا و زاری کنند و از خدا بخواهند بلاء را دفع کند. امام تبسمی نموده این آیه را خواند **أ و لم تک تأتیکم رسلکم بالبینات قالوا بلی قالوا فادعوا و ما دعاء الکافرین إلا فی ضلال**.^{۷۴}

(۱) غافر 50 مگر پیمبران با دلائل آشکار نیامدند جوابدادند چرا گفتند دعا کنید که دعای کافران سودی نخواهد داشت.

زندگانی حضرت سجاد و امام محمد باقر علیهما السلام (ترجمه جلد 46 بحار الأنوار)، ص: 197

عرضکردم آقا تعجب این جا است که میدانند از کجا چنین گرفتار شدند فرمود آری این آیه را خواند **فالیوم ننسأهم کما نسوا لقاء یومهم هذا و ما کانوا بآیاتنا یجحدون**.^{۷۵}

جابر بخدا این نشانه‌های ما است که این یکی از آنها است و این نشانه از جمله کارهایی است که خداوند در این آیه میفرماید **بل نقذف بالحق علی الباطل فیدمغه فإذا هو زاهق و لکم الویل مما تصفون**.^{۷۶}

آنگاه فرمود جابر چه خیال میکنی در باره مردمی که از بین بردند سنت ما را و شکستند پیمانمان را دوستی با دشمنانمان کردند و حق ما را ضایع نمودند بما ستم روا داشته ارث ما را غصب نمودند و ستمکاران را علیه ما یاری نمودند و راه و روش تبهکاران و کفار را در نابودی دین و خاموش کردن نور حق پیمودند.

جابر گفت عرضکردم خدا را ستایش میکنم که بر من منت نهاد بشناختن شما و مرا عارف بمقام شما گردانید و فرمانبرداری از شما را وظیفه ما گردانید و توفیق ارادت شما و دشمنی با دشمنانتان را بمن داد. فرمود جابر میدانی معرفت چیست؟ جابر سکوت کرد امام شروع به بیان نمود ... تا آخر خبر.

اختصاص ص 276 مالک بن عطیه از حضرت صادق علیه السلام نقل کرد که فرمود با پدرم در راه مکه میرفتم دو شتر داشتیم همین که رسیدیم بسرزمین ضحنان مردی نمودار شد که زنجیری بگردن داشت فریاد زد یا ابن رسول الله بمن آب بدهید خدا شما را سیراب کند مرد دیگر از پی او می آمد زنجیر را کشیده گفت یا ابن رسول الله مبادا باین شخص آب بدهید خدا او را سیراب نکند. پدرم توجه بمن نموده فرمود جعفر این مرد را شناختی، معاویه است خدا او را لعنت کند.

⁷⁴ (۱) غافر ۵۰ مگر پیمبران با دلائل آشکار نیامدند جوابدادند چرا گفتند دعا کنید که دعای کافران سودی نخواهد داشت.

⁷⁵ (۱) اعراف ۵۱ امروز آنها را فراموش کردیم همان طوری که دیدار چنین روزی را فراموش کرده بودند و دلائل ما را منکر میشدند.

⁷⁶ (۲) سوره انبیاء آیه ۱۸.

(1) اعراف 51 امروز آنها را فراموش کردیم همان طوری که دیدار چنین روزی را فراموش کرده بودند و دلائل ما را منکر میشدند.

(2) سوره انبیاء آیه 18.

زندگانی حضرت سجاد و امام محمد باقر علیهما السلام (ترجمه جلد 46 بحار الأنوار)، ص: 198

کافی ج 8 ص 341- زراره گفت حضرت باقر در مسجد الحرام بود سخن از بنی امیه و دولت آنها شد یکی از اصحاب گفت امیدوارم شما دودمان برانداز بنی امیه باشی و خداوند اجرای این مقدر را بدست شما بنماید.

فرمود من نیستم و علاقه‌ای ندارم که من باشم زیرا همکاران بنی امیه زنزاده هستند خداوند از وقتی که آسمانها و زمین را آفریده سال و ماه و روزی کوتاهتر از سال و ماه و روز آنها قرار نداده خداوند بملکی که مامور فلک است دستور داده که آن را سریع بچرخاند.

جابر گفت خدمت حضرت باقر بودیم صحبت از دولت بنی امیه شد فرمود هر کس بر هشام خروج کند کشته خواهد شد و مدت زمامداری او را بیست سال تعیین کرد ما خیلی ناراحت شدیم فرمود چه شده اگر خدا اراده از بین بردن حکومت ملتی را بکند دستور میدهد بفرشته‌ی مامور فلک که بسرعت بچرخاند همان اندازه که خواسته تعیین نموده.

جابر گفت این سخن را بزید گفتیم. زید در پاسخ گفت من خودم شاهد بودم که پیغمبر را پیش هشام ناسزا گفتند او اعتراض نکرد و نه اثری بر رویش گذاشت بخدا قسم اگر نباشد جز خودم و پسر من بر او خروج خواهم کرد.

توضیح- ممکن است سرعت گردش فلک کنایه از فراهم نمودن وسائل زوال فرمانمائی آنها باشد.

کافی ج 1 ص 396- نعمان بن بشیر گفت با جابر بن یزید جعفری همسفر بودم وقتی بمدینه رسیدم رفت خدمت حضرت باقر علیه السلام و از او وداع نموده خوشحال از خدمتش خارج شد همین که رسیدیم به اخیرجه⁷⁷ اول منزلی که از فید بطرف مدینه میرود روز جمعه بود پس از نماز ظهر خواستیم حرکت کنیم مردی بلند قد و گندم گون نامه‌ای آورده بجابر داد بوسید و بر چشم گذاشت نامه از طرف حضرت باقر بود هنوز مرکب آن خشک نشده بود پرسید

(1) منزلی بین مکه و مدینه.

زندگانی حضرت سجاد و امام محمد باقر علیهما السلام (ترجمه جلد 46 بحار الأنوار)، ص: 199

⁷⁷ (۱) منزلی بین مکه و مدینه.

کی از آقایم جدا شدی؟ گفت هم اکنون. پرسید قبل از نماز یا بعد از نماز گفت بعد از نماز.

جابر مهر از نامه برداشت و شروع بخواندن کرد ولی پیوسته با خواندن نامه چهره‌اش درهم میشد نامه را نگه داشت دیگر ندیدم جابر خنده کند یا مسرور باشد تا بکوفه رسیدیم.

شبی که بکوفه رسیدیم فردا صبح من بجهت احترام بدیدن جابر رفتم دیدم از منزل خارج شده چند استخوان بگردن بسته و سوار یک چوب شده فریاد میزند: منصور بن جمهور امیری است غیر مامور و چند چیز دیگر مثل همین شعر.

نگاهی بمن کرد و من نیز باو نگاه کردم چیزی نگفتم ولی شروع بگریه کردم از این وضع او بچه‌ها دور من و او جمع شدند مردم نیز اجتماع نمودند رفت تا داخل میدان شد با بچه‌ها بگرد میدان میدوید.

مردم میگفتند جابر دیوانه شد، بخدا سوگند چند روز بیشتر نگذشت که نامه هشام بن عبد الملک بفرماندار رسید بدین مضمون: مردی بنام جابر ابن جعفری در کوفه است گردن او را بزن و سرش را برایم بفرست.

فرماندار از اطرافیان خود پرسید جابر کیست گفتند مرد دانشمند و فاضل صاحب حدیث و حج بود ولی افسوس که دیوانه شد اکنون میان میدان با بچه‌ها روی چوب سوار است و بازی میکند. فرماندار بمیدان آمد مشاهده کرد سوار چوب شده بازی میکند.

گفت خدا را شکر که مرا از ریختن خون او نگه داشت. چیزی نگذشت که منصور بن جمهور وارد کوفه شد و آنچه جابر میگفت انجام داد.

منصور بن جمهور از طرف یزید بن ولید از خلفای بنی امیه فرماندار کوفه شد بعد از عزل یوسف بن عمر در سال صد و بیست و شش دوازده سال پس از وفات حضرت باقر علیه السلام گویا بجابر بن یزید جعفری این اسرار را داده بودند که منصور والی خواهد شد و چه میکند.

زندگانی حضرت سجاد و امام محمد باقر علیهما السلام (ترجمه جلد 46 بحار الأنوار)، ص: 200

سدیر صیرفی گفت حضرت باقر مرا پی چند کار فرستادند در مدینه.

روزی در فح روجاء^{۷۸} سوار مرکب سواریم بودم یک نفر را دیدم جامه خود را حرکت میدهد بطرف او رفتم بخیال اینکه تشنه است ظرف آب را دادم گفت نه بآب احتیاج ندارم. نامه‌ای بمن داد دیدم مرکب آن هنوز تازه است و مهر حضرت باقر روی آن است. گفتم چه وقت از مولایم جدا جدا شده‌ای گفت همین حالا.

امام در نامه دستورهائی داده بودند. من تا نگاه کردم کسی را ندیدم وقتی خدمت حضرت باقر رسیدم عرض کردم فدایت شوم مردی نامه شما را آورده با اینکه مرکب آن خشک نشده بود. فرمود هر وقت کار عجله‌ای داشته باشم یکی از جنیان را میفرستم.

عیون المعجزات- روایت شده که حبابه والیه باقی ماند تا زمان امامت حضرت باقر. خدمت آن جناب رسید امام باقر فرمود حبابه چقدر دیر بدیدن ما می‌آئی؟ گفت سن زیاد و سفیدی سر و ناراحتی باعث تاخیر شده.

فرمود نزدیک بیا حبابه نزدیک شد دست بر فرق سرش گذاشت و دعائی کرد که ما نفهمیدیم. مویش سیاه شد چون موی جوانان و خودش نیز جوان شد خیلی خوشحال شد امام نیز از شادی او مسرور گردید.

عرض کرد آقا شما را قسم بآن کسی که پیمان شما را بر پیمبران گرفته در عالم اظله^{۷۹} کجا بودید فرمود ما نور بودیم قبل از اینکه خدا آدم را بیافریند خدا را تسبیح میکردیم ملائکه از ما تسبیح آموختند وقتی خداوند آدم را آفرید آن نور را در آدم نهاد.

مختصر بصائر ص 112- ابو بصیر گفت خدمت حضرت باقر عرض کردم آقا من غلام شما و از شیعیانان هستم کور و ناتوان برایم بهشت را ضمانت کن.

(1) در فاصله چهل میلی مدینه است.

(2) اظله عالم مجردات که جسم نیستند مجمع البحرین که همان عالم ارواح است.

زندگانی حضرت سجاد و امام محمد باقر علیهما السلام (ترجمه جلد 46 بحار الأنوار)، ص: 201

فرمود نمیخواهی بتو علامت ائمه را نشان دهم عرض کردم چه می‌شود که جمع بین هر دو بفرمائی (هم ضمانت بهشت و هم علامت ائمه) فرمود مایلی عرض کردم چرا دوست نداشته باشم.

⁷⁸ (۱) در فاصله چهل میلی مدینه است.

⁷⁹ (۲) اظله عالم مجردات که جسم نیستند مجمع البحرین که همان عالم ارواح است.

حضرت باقر همین که دست رو چشم من کشید تمام ائمه را در همان خانه‌ای که نشسته بود با چشم خود دیدم. بعد فرمود ابو بصیر چشم بگشا ببین چه می‌بینی. گفت بخدا قسم جز سگ و خوک و بوزینه چیزی ندیدم. گفتم این بخت برگشتگان کیانند که مسخ شده‌اند؟ فرمود اینها که می‌بینی این جمعیت انبوه مخالفین است اگر پرده برداشته شود شیعیان مخالفین خود را جز باین صورت نمی‌بینند.

فرمود حالا اگر میل داری چشم ترا همین طور بگذارم و اگر می‌خواهی ضامن بهشت شوم برمیگردانم بصورت اول.

عرضکردم آقا احتیاج بتماشای این مردم بدسیرت ندارم مرا برگردان برگردان بحال اولم هیچ چیز را با بهشت نمیتوان معاوضه نمود. دست بر چشمم کشید مثل اول شد.

محاسن برقی ص 624 عبد الله بن علا از حضرت صادق نقل کرد که فرمود من با پدرم بودم گروهی نیز از انصار حضور داشتند یک نفر آمد پدرم گفت خانه‌ات آتش گرفت فرمود نه آتش نگرفته باز برگشت گفت بخدا قسم خانه‌ات آتش گرفته فرمود بخدا آتش نگرفته.

برای مرتبه دیگر رفت باز برگشت با چند نفر از اهل خانه و غلامانمان که گریه میکردند و میگفتند خانه ما آتش گرفته است. فرمود هرگز آتش نگرفته نه من دروغ میگویم و نه بمن دروغ گفته‌اند من اطمینان به گفته خود بیشتر دارم از شما نسبت با آنچه چشمتان دیده.

پدرم حرکت کرد من نیز با او رفتم تا رسیدیم بمنزلمان آتش شعله‌ور بود از راست و چپ خانه‌های ما از هر طرف. پدرم بطرف مسجد رفت بسجده افتاد و در سجده گفت بعزت و جلالت سر از سجده بر نمیدارم تا آتش را خاموش

زندگانی حضرت سجاد و امام محمد باقر علیهما السلام (ترجمه جلد 46 بحار الأنوار)، ص: 202

کنی. حضرت صادق فرمود سر بر نداشت تا خاموش شد. خانه‌های اطراف آتش گرفته بود ولی خانه‌های ما سالم بود بعد فرمود این بواسطه دعائی بوده که میخوانده است. آن دعا در محل خود ذکر خواهد شد.

باب ششم مکارم اخلاق و علم آن جناب و اقرار دوست و دشمن بمقامش

محاسن برقی - محمد بن مروان از حضرت صادق نقل کرد که حضرت باقر از دنیا رفت شصت غلام داشت یک سوم آنها را هنگام مرگ آزاد کرد.

ارشاد مفید ص 280- عبد الله بن عطاء مکی گفت باندازه‌ای که دانشمندان پیش حضرت باقر کوچک بودند پیش احدی چنان کوچک نبودند. حکم بن عتیبه با مقامی که در نزد مریدان خود داشت دیدم چون بچه‌ای در نزد معلم خود خدمت

آن جناب کوچک است جابر بن یزید جعفی هر وقت چیزی از حضرت باقر نقل میکرد میگفت مرا حدیث کرد وصی اوصیاء وارث علم انبیاء محمد بن علی بن الحسین.

ارشاد مفید- قیس بن ربیع گفت از ابو اسحاق راجع بمسح روی کفش سؤال کردم گفت مردم روی کفش مسح میکنند ولی مردی را از بنی هاشم دیدم که مانند نداشت محمد بن علی بن الحسین از او پرسیدم راجع بمسح بر روی کفش مرا نهی کرده فرمود امیر المؤمنین علی چنین کاری را نمیکرد.

ابو اسحاق گفت از وقتی که او مرا نهی کرد دیگر بر روی کفش مسح نکردم قیس بن ربیع نیز گفت از وقتی که این جریان را از ابو اسحاق شنیدم منم مسح نکردم.

ارشاد، عبد الرحمن بن حجاج از حضرت صادق نقل کرد که فرمود محمد ابن منکدر میگفت خیال نمیکردم علی بن الحسین جانشینی بتواند مانند خود در علم بگذارد تا خدمت فرزندش محمد بن علی رسیدم خواستم او را پند دهم او مرا پند داد.

دوستانش گفتند چگونه ترا موعظه کرد. گفت در شدت گرما رفتم بخارج

زندگانی حضرت سجاد و امام محمد باقر علیهما السلام (ترجمه جلد 46 بحار الأنوار)، ص: 203

مدینه محمد بن علی را که مردی فربه بود و تکیه بدو غلام خود داشت دیدم با خود گفتم شخصی از بزرگان قریش در چنین ساعتی با این حال در جستجوی دنیا است بخدا قسم او را موعظه خواهم نمود. پیش رفته سلام کردم جواب مرا با نفس بریده و از شدت خستگی داد و عرق میریخت.

عرضکردم آقا شخصیتی بزرگ از خاندان قریش در چنین ساعتی با این حال باید در طلب دنیا باشد اگر ترا مرگ فرا گیرد در این حال چه میکنی؟ خود را از دو غلام جدا نمود و تکیه کرده گفت بخدا سوگند اگر مرگ مرا فرا گیرد در این حال من در حال انجام یک وظیفه دینی هستم که خود و خانوادهام را از نیاز پیدا کردن بتو و مردم نگهداشته‌ام ترس موقعی است که مرگ فرا رسد و مشغول معصیت خدا باشی. عرضکردم آقا من میخواستم شما را نصیحت کنم مرا پند دادی.

ارشاد- حسن بن کثیر گفت خدمت حضرت باقر شکایت از احتیاج و ستم برادران نمودم فرمود بد برادرانی هستند که در موقع ثروت گرد تو هستند هنگام ناداری فرار میکنند بغلام خود دستور داد که کیسه‌ای که محتوی هفتصد درهم بود باو بدهد. فرمود این را خرج کن هر وقت تمام شد بمن خبر بده.

ارشاد- عمرو بن دینار و عبید الله بن عبید بن عمیر گفتند هر وقت ما خدمت حضرت باقر علیه السلام میرسیدیم بما پول و وسائل و لباس میداد.

میفرمود اینها را قبل از اینکه شما را ببینم برایتان تهیه دیده بودم.

ارشاد- سلیمان بن قرم گفت ابو جعفر محمد بن علی علیه السلام بما جایزه میداد از پانصد درهم تا ششصد و هزار از لطف و انعام بدوستان و کسانی که باو پناه میبردند و اشخاصی که امید از او داشتند هیچ وقت آزرده و دلگیر نمیشد.

ارشاد- روایت شده از امام باقر علیه السلام که سؤال کردند آقا بعضی از حدیثها را بدون سند ذکر میکنید فرمود هر وقت حدیثی را بدون سند گفتم

زندگانی حضرت سجاد و امام محمد باقر علیهما السلام (ترجمه جلد 46 بحار الأنوار)، ص: 204

سند آن چنین است پدرم از جدم و ایشان از پدرشان از پیامبر اکرم از جبرئیل از خدای بزرگ.

میفرمود گرفتاری ما از دست مردم زیاد است اگر دعوت کنیم آنها را بحقیقت نمی پذیرند اگر آنها را رها کنیم جز بوسیله ما هدایت نخواهند یافت، باز میفرمود مردم هرگز عیبجوئی از ما نمیکنند. ما اهل بیت رحمت و درخت نبوت و معدن حکمت و جایگاه آمد و رفت ملائکه هستیم و بر خاندان ما وحی نازل شده.

ابو نعیم در حلیة الاولیاء میگوید حاضر ذاکر خاشع صابر ابو جعفر محمد ابن علی باقر است.

گفته اند کریم پسر کریم پسر کریم پسر کریم یوسف بن یعقوب بن اسحاق ابن ابراهیم است همچنین سید پسر سید پسر سید پسر سید محمد بن علی بن حسین بن علی است.

مردی از پسر عمر مسأله ای سؤال کرد نتوانست جواب بگوید گفت برو از آن پسر پیرس و هر چه گفت بیا بمن بگو اشاره کرد بمحمد بن علی حضرت باقر آن شخص سؤال کرد جواب گرفته پیش پسر عمر آمد و جواب را باو گفت پسر عمر گفت اینها خانواده علم هستند.

جاحظ در کتاب بیان و تبیین ج 1 ص 84 مینویسد حضرت باقر زندگی عالی دنیا را در دو کلمه جمع کرده فرموده است به زیستی و زندگی خوش پیمانہ پری است که دو ثلث آن زیرکی است و یک ثلث خود را بغفلت زدن.

مردی نصرانی باو گفت تو بقر هستی فرمود نه من باقرم گفت فرزند زنی آشپزی فرمود این شغل او بوده. گفت تو فرزند یک سیاه حبشی نابکاری؟

فرمود اگر راست میگوئی نابکار بوده خدا از او بگذرد اگر دروغ میگوئی خدا از تو بگذرد، نصرانی مسلمان شد.

مکارم الاخلاق ص 149- عبد الله بن عطا گفت خدمت حضرت باقر رسیدم در منزل آن جناب تختخواب و فرش و روکشهای پشمی و سایر وسائل زندگی

زندگانی حضرت سجاد و امام محمد باقر علیهما السلام (ترجمه جلد 46 بحار الأنوار)، ص: 205

دیدم پرسیدم اینها چیست فرمود این جهاز و وسائل مربوط به زن من است کشف الغمه ج 2 ص 319 افلح غلام حضرت باقر گفت در خدمت آن جناب بمکه رفتم همین که وارد مسجد الحرام شد نگاهی بخانه خدا کرده با صدای بلند شروع بگریه کرد. عرض کردم پدر و مادرم فدایت مردم متوجه شمايند آرام تر گریه کنید.

فرمود چرا گریه نکنم شاید خداوند با لطف و مرحمت بمن نگاه کند این توجه او سبب رستگاری فرادیم شود. گفت آنگاه بگرد خانه خدا طواف کرد بعد در مقام ابراهیم بنماز ایستاد وقتی سر از سجده برداشت محل سجدهاش تر شده بود از اشک چشمش و هر وقت خنده میکرد میگفت

(اللهم لا تمقتنی)

خدایا بر من خشم مگیر.

حضرت صادق روایت نموده که پدرم در مناجات نیمه شبش چنین میگفت خدایا بمن دستور دادی نپذیرفتم مرا نهی کردی باز نگشتم خدایا اینک بندهات در مقابل تو است نمیتوانم عذری بیاورم.

در کشف الغمه است که حضرت صادق فرمود قاطر پدرم گم شد گفت اگر خداوند قاطرم را بمن برساند آنچنان ستایش کنم او را که به پسندد طولی نکشید که قاطر را با زین و برگ آوردند همین که سوار شد و لباس خود را جمع کرد سر بسوی آسمان بلند کرده گفت (الحمد لله) چیز دیگری اضافه نکرد سپس فرمود چیزی فرو گذار نکردم و نه چیزی باقیماند تمام ستایشها را اختصاص بخدای بزرگ دادم هر نوع ستایشی داخل در همین ستایش است که کردم.

سلمی کنیز حضرت باقر گفت هر یک از برادرانش که بخانه آن جناب می آمدند آنها را پذیرائی میکرد با غذای خوب و لباسهای عالی بایشان میداد و پول نیز میبخشید من عرض میکردم خوب است کمتر مصرف کنید میفرمود سلمی نیکی و ارزش دنیا کمک به برادران و دوستان است.

جایزه هائی که میداد از پانصد درهم تا ششصد هزار بود از نشستن با برادران دلتنگ نمیشد. میفرمود دوستی خود را در قلب برادرت بآن اندازه

زندگانی حضرت سجاد و امام محمد باقر علیهما السلام (ترجمه جلد 46 بحار الأنوار)، ص: 206

بدان که تو او را دوست میداری. هیچ وقت شنیده نمیشد از خانه‌اش که بگدا بگویند خیر باد ترا. یا بگویند، گدا این را بگیر. میفرمود آنها را با بهترین اسمهایشان بخوانید.

کافی ج 3 ص 276 عبد الله بن عطا گفت حضرت باقر فرمود دو مرکب سواری زین کن. من یک الاغ و یک قاطر آماده کردم و قاطر را پیش کشیدم برای امام علیه السلام خیال میکردم آن را بهتر دوست دارد. فرمود که بتو گفت که قاطر را برایم بیاوری. عرض کردم من انتخاب کردم فرمود من بتو گفتمم برایم انتخاب کنی؟

سپس فرمود بهترین مرکب سواری پیش من الاغ است. گفت الاغ را پیش آوردم رکاب گرفتم امام علیه السلام سوار شد آنگاه فرمود

الحمد لله الذى هدانا للاسلام و علمنا القرآن و من علينا بمحمد ص و الحمد لله الذى سخر لنا هذا و ما كنا له مقرنين و انا الى ربنا لمنقلبون و الحمد لله رب العالمين

. با هم رفتیم تا محلی رسیدیم عرض کردم نماز نمیخوانید فرمود اینجا محل مورچه است در چنین محلی نماز خوانده نمیشود باز رفتیم تا بجای دیگری رسیدیم دو مرتبه سخن خود را تکرار کردم فرمود اینجا شوره‌زار است نماز خوانده نمیشود.

بالاخره در یک جا امام علیه السلام پیاده شد بمن فرمود نماز نافله‌ات را خوانده‌ای یا میخوانی^{۸۰}؟ من در جواب از جهت سبک شمردن این نافله گفتم این نافله را عراقیها نافله نماز ظهر میگویند. فرمود آنها که این نافله را میخوانند شیعیان علی بن ابی طالب هستند این نماز اوایی است.

نماز را خواندیم باز رکاب گرفتم امام سوار شد همان دعاهای اول را خواند آنگاه گفت خدایا مرجه^{۸۱} را لعنت کن زیرا آنها دشمن دنیا و آخرت مایند. عرض کردم چه شد که از مرجه نام بردی فرمود بخاطرم گذشت.

(1) تردید از راوی است.

(2) مرجه کسانی که علی را در مرتبه چهارم قرار میدهند.

زندگانی حضرت سجاد و امام محمد باقر علیهما السلام (ترجمه جلد 46 بحار الأنوار)، ص: 207

⁸⁰ (۱) تردید از راوی است.

⁸¹ (۲) مرجه کسانی که علی را در مرتبه چهارم قرار میدهند.

رجال کشی ص 109 محمد بن مسلم گفت هر چه بخاطرم رسید از حضرت باقر علیه السلام پرسیدم تا آنجا سی هزار حدیث از او سؤال کردم ولی از حضرت صادق شانزده هزار پرسیدم.

کافی - حکم بن عتیبه گفت خدمت حضرت باقر رسیدم دیدم در یک اطاق آراسته نشسته پیراهن تازه‌ای پوشیده است و یک بالاپوش رنگ شده بر خود انداخته که اثر رنگ روی شانهاش مانده است و شروع کردم بتماشای خانه و سر و لباس امام. فرمود حکم چه میگوئی راجع باین وضع.

عرضکردم چه بگویم شما که خود را باین وضع آراسته‌اید ما چنین می‌پنداریم که این قبیل کارها مخصوص جوانان بی‌زن و شهوتران است.

فرمود حکم چه کسی حرام کرده زینت خدا را که به بندگانش اختصاص داده اما این خانه که می‌بینی خانه عروس است و من تازه عروسی کرده‌ام خانه خودم همان خانه‌ایست که دیده‌ای.

کافی ص 447 ج 6 مالک بن اعین گفت خدمت حضرت باقر رسیدم دیدم روپوشی خیلی قرمز پوشیده لبخندی زدم. فرمود میدانم چرا می‌بخندی از این جامه من خنده‌ات گرفت. زنی از قبیله بنی ثقیف دارم که مرا مجبور به پوشیدن این لباس کرده من او را دوست دارم او هم باجبار این لباس را بمن پوشانده ولی نماز در آن نمی‌خوانم شما هم در جامه خیلی قرمز نماز نخوانید.

مالک گفت بعد باز خدمتش رسیدم آن زن را طلاق داده بود و فرمود دیدم از علی بیزاری می‌جوید با این کار دیگر تاب نیاوردم که او را نگه دارم.

کافی - حسن زیات بصری گفت من و دوستم خدمت حضرت باقر علیه السلام رسیدیم دیدیم در خانه آراسته یک جامه گلی رنگ بر تن نموده و سر و ریش خود را روغن زده و سرمه کشیده است و چند مسأله پرسیدیم همین که خواستم حرکت کنم فرمود حسن فردا با رفیقت بیا پیش من و عرضکردم بسیار خوب فدایت شوم.

فردا خدمتش رسیدم دیدم در خانه‌ایست که جز حصیر چیزی ندارد و

زندگانی حضرت سجاد و امام محمد باقر علیهما السلام (ترجمه جلد 46 بحار الأنوار)، ص: 208

یک جامه خشن پوشیده رو کرد بدوست من فرمود برادر بصری! تو دیروز آمدی من در خانه عروسی بودم و آن روز نوبت او بود و خانه متعلق بخودش بود تمام وسائل نیز باو تعلق داشت او خود را برای من زینت کرده بود من نیز لازم بود خود را برایش بیارایم مبدا خیالی بکنی.

رفیقم گفت بخدا خاطر من چیزی گذشت ولی اکنون دیگر هر چه خیال کرده بودم از بین رفت و فهمیدم حق با شما است.

کافی - زراره گفت حضرت باقر علیه السلام خارج شد تا نماز بخواند با چند نفر از بچه‌هایشان جبهه مخمل زرد و ردای مخملی زرد رنگ پوشیده بود.

کافی - حنان از پدر خود نقل کرد که بحضرت باقر عرض کردم شما نمازهای نافله را نشسته میخوانید؟ فرمود از وقتی فرجه شده‌ام و باین سن رسیده‌ام همه نمازهای نافله را نشسته میخوانم.

ثواب الاعمال ص 168 حضرت صادق فرمود پدرم از همه خانواده ما ثروتش کمتر بود و خرجش زیادت‌تر هر جمعه یک دینار صدقه میداد میفرمود صدقه روز جمعه دو برابر می‌شود بواسطه فضیلت روز جمعه بر سایر روزها.

محمد بن مسلم از حضرت باقر نقل کرد که فرمود انا علمنا منطق الطیر و أوتینا من کل شیء - بما زبان پرنده‌ها را آموخته‌اند و از هر چیز بما داده‌اند.

میگویند از فرزندان امام حسن و امام حسین هیچ کدام باندازه حضرت باقر در تفسیر و کلام و فتوی و احکام حلال و حرام بحث نکرده‌اند محمد بن مسلم گفت من سی هزار حدیث پرسیدم در علوم دینی سایر صحابه و تابعین و دانشمندان مسلمان نیز نقل کرده‌اند.

از صحابه مانند جابر بن عبد الله انصاری و از تابعین چون جابر بن یزید جعفی و کیسان سختیانی رئیس صوفیها و از فقها مانند زهری و ابن مبارک و اوزاعی و ابو حنیفه و مالک بن انس و شافعی و زیاد بن منذر نه‌دی.

زندگانی حضرت سجاد و امام محمد باقر علیهما السلام (ترجمه جلد 46 بحار الأنوار)، ص: 209

نویسندگان مانند طبری و بلاذری و سلامی و خطیب در کتابهای تاریخ خود و موطأ و شرف المصطفی و ابان و حلیه الاولیاء و سنن ابی داود و الکافی و دو مسند ابو حنیفه و مروزی و ترغیب اصفهانی و سبط واحدی و تفسیر نقاش و زمخشری و معرفت اصول الحدیث و رساله سمعانی آنها در نقل خود میگویند:

محمد بن علی چنین گفته یا میگویند محمد باقر گفته بهمین جهت پیامبر اکرم او را باقر نامیده حدیث جابر در باره ایشان مشهور است که فقهاء مدینه و عراق همه نقل کرده‌اند.

کافی ابو خالد کابلی گفت خدمت حضرت باقر رسیدم غذا خواست من نیز با ایشان غذا خوردم ولی غذائی بآن تمیزی و لذیذی نخورده بودم پس از تمام شدن غذا فرمود غذایت (یا غذای ما)^{۸۲} چگونه بود؟

عرضکردم فدایت شوم چنین غذائی در لطافت و لذت نخورده بودم ولی بیاد این آیه افتادم **ثم لتستلن يومئذ عن النعيم**^{۸۳} فرمود این باز خواست مربوط بمذهبی است که دارید (یعنی ارادت بخاندان نبوت و از راه و رسم علی و اولادش بازجوئی میکنند که از این راه رفته‌اید یا نه).

کافی - بزید بن عمر بن بزید گفت خدمت حضرت باقر رسیدم مشغول غذا خوردن بود داخل یک کاسه‌ای که بخط زرد در وسطش نوشته شده بود **قل هو الله أحد** مقداری سرکه و روغن زیتون با نان میخورد فرمود بیا جلو.

پیش رفتم و با آن جناب خوردم. پس از آنکه نان داخل کاسه تمام شد سه جرعه از آب آن سر کشید و بقیه را بمن داد من نیز سر کشیدم.

کافی ج 2 ص 487 حضرت صادق فرمود هر گاه جریانی پدرم را محزون میکرد زنان و بچه‌ها را جمع میکرد و دعا میکرد آنها آمین میگفتند.

کافی ج 2 ص 498 حضرت صادق فرمود پدرم ذکر زیاد میگفت با او راه میرفتم ذکر خدا میکرد غذا میخوردیم همین طور بمردم حدیث میگفت این

(1) تردید از راوی است

(2) تکاثر آیه 8 باز خواست خواهید شد از نعمتها

زندگانی حضرت سجاد و امام محمد باقر علیهما السلام (ترجمه جلد 46 بحار الأنوار)، ص: 210

کار او را از ذکر خدا باز نمیداشت پیوسته زبانش چسبیده بکام بود میگفت **لا إله إلا الله** ما را جمع میکرد تا آفتاب بر می‌آمد دستور میداد قرآن بخوانیم هر کس قرآن خوان نبود میفرمود ذکر بگوید.

کافی - عباس بن موسی الوراق از حضرت ابو الحسن نقل کرد که فرمود چند نفر رفتند خدمت حضرت باقر دیدند خضاب نموده. فرمود من مردی هستم علاقمند بزنان برای آنها خود را خضاب میکنم.

⁸² (۱) تردید از راوی است

⁸³ (۲) تکاثر آیه ۸ باز خواست خواهید شد از نعمتها

کافی - حضرت صادق فرمود حضرت باقر با کتم^{۸۴} خضاب میکرد، شبیه اسدی گفت از حضرت صادق پرسیدم راجع به خضاب مو فرمود حضرت حسین علیه السلام خضاب میکرد و حضرت باقر صلوات الله علیه نیز با حناء و کتم خضاب میکرد.

کافی - ابو بکر حضرمی گفت با ابو علقمه و حارث بن مغیره و ابو حسان خدمت حضرت صادق بودیم و علقمه با حناء خضاب کرده بود و حارث با ابو حسان خضاب نکرده بود هر کدام اشاره بر ریشهای خود نموده پرسیدند نظر شما چیست در مورد ریشهای ما؟

حضرت صادق فرمود چقدر زیبا است گفتند حضرت باقر با وسمه خضاب میکرد فرمود آری وقتی با آن زن ثقفی ازدواج کرد کنیزان محاسن ایشان را خضاب کردند.

کافی ج 6 ص 482 محمد بن مسلم گفت حضرت باقر را دیدم که سقز میجوید فرمود محمد وسمه دندانهایم را خراب کرده این سقز را میجوم تا محکم شود گفت دندانش سست شده بود آن را با طلا محکم کرده بود.

کافی - معاویه بن عمار گفت حضرت باقر را دیدم که با حناء خضاب نموده بود سدید صیرفی گفت حضرت باقر موی گونه و زیر چانه اش را میگرفت و کوتاه میکرد.

محمد بن مسلم گفت دیدم حضرت باقر مشغول اصلاح کردن بود بسلامتی فرمود محاسن و ریشش گرد کند.

عبد الله بن سلیمان گفت از حضرت باقر راجع بعاج پرسیدم فرمود اشکالی ندارد من یک شانه ای از عاج دارم.

(1) کتم گیاهی است که با وسمه مخلوط میکنند و برایش برای رنگ کردن میمالند.

زندگانی حضرت سجاد و امام محمد باقر علیهما السلام (ترجمه جلد 46 بحار الأنوار)، ص: 211

کافی - حکم بن عتیبه گفت حضرت باقر را دیدم که بر انگشتهای خود حنا بسته بود فرمود نظر تو راجع باین کار چیست؟ عرض کردم من چه بگویم با اینکه شما این کار را میکنید ولی در بین ما این کار را جوانها میکنند.

فرمود وقتی نوره بناخنها میرسد شبیه ناخن مرده می شود با حنا آنها را آراسته باید کرد.

کافی - ابو عبیده گفت با حضرت باقر همسفر بودم بین مکه و مدینه همین که رسید به حرم غسل کرد و نعلین خود را بدست گرفته ساعتی در حرم پیاده راه رفت.

⁸⁴ (۱) کتم گیاهی است که با وسمه مخلوط میکنند و برایش برای رنگ کردن میمالند.

کافی - کنانی گفت از حضرت صادق در مورد گوشت قربانی پرسیدم فرمود حضرت زین العابدین و حضرت باقر یک ثلث بهمسایگان و یک ثلث برای مستمندان و یک ثلث را هم بخانواده خود اختصاص میدادند.

کافی ج 3 ص 171 زراره گفت حضرت باقر برای تشییع جنازه مردی از قریش رفت منم در خدمت ایشان بودم عطا نیز بود زنی صدا بگریه برداشت عطا گفت ساکت باش و گر نه برمیگردیم. آن زن ساکت نشد. عطا برگشت.

بحضرت باقر عرض کردم عطاء برگشت فرمود چرا گفتم زنی صدا بناله بلند کرد باو گفت ساکت باش و گر نه برمیگردیم ساکت نشد او برگشت فرمود ما میرویم اگر بنا شود کار باطلی ببینیم با حق آمیخته شد ترک حق کنیم بواسطه آن باطل در این صورت حق مسلمان را ادا نکرده ایم.

بعد از اینکه امام بر جنازه نماز خواند صاحب عزا پیش آمده گفت آقا از شما تشکر میکنم خدا شما را رحمت کند نمیتوانید پیاده راه بروید برگردید.

حضرت باقر از برگشتن خودداری کرد.

عرض کردم آقا بشما اجازه برگشتن داد ضمنا منم کاری دارم میخواهم از آن سؤال کنم. فرمود ما با اجازه او نیامده بودیم و با اجازه او برنمیگردیم این ثواب و پاداشی است که در جستجوی آن هستیم شخص هر اندازه از پی جنازه برود پاداش میگیرد.

زندگانی حضرت سجاد و امام محمد باقر علیهما السلام (ترجمه جلد 46 بحار الأنوار)، ص: 212

کافی - چند نفر خدمت حضرت باقر رسیدند دیدند یکی از فرزندانش مریض است امام خیلی ناراحت و افسرده است و قرار ندارد. با خود گفتند اگر پیش آمدی بکنند میترسیم که با وضع ناجوری روبرو شویم.

اتفاقا چیزی نگذشت که صدای ناله و فریاد از میان خانه بلند شد دیدند امام علیه السلام آمد ولی گشاده رو بر خلاف وضعی که قبلا داشت. عرض کردند فدایت شویم ما میترسیدیم که اگر چنین اتفاقی بیفتد شما را در یک افسردگی ببینیم که ما هم افسرده شویم فرمود ما دوست داریم عافیت و سلامتی را برای کسی که او را دوست داریم ولی وقتی امر خدا آمد تسلیم در مقابل فرمان خدا هستیم.

کافی - حضرت صادق فرمود من هر شب رختخواب پدرم را میانداختم و منتظر میشدم تا بیاید وقتی در رختخواب میرفت من بطرف خوابگاه خود میرفتم یک شب پدرم دیر آمد در جستجوی او بمسجد رفتم مردم خوابیده بودند. دیدم پدرم در مسجد بسجده رفته است صدای ناله اش را شنیدم که میگفت

سبحانک اللهم ربی حقا حقا سجدت لک یا رب تعبدا و رقا اللهم ان عملی ضعیف فضاعفه لی اللهم قنی عذابک یوم تبعث عبادک و تب علی انک انت التواب الرحیم

. تهذیب ج 1 ص 289 زرارہ گفت فرزند حضرت باقر سخت بیمار شد امام علیہ السلام در یک طرف خانہ بود ہر کس باو نزدیک میشد میفرمود دست بہ بچہ نزنید ضعیف و ناتوانیش زیاد می شود انسان در این حال (حال احتضار) از ہمیشہ ضعیف تر است ہر کہ باو دست بزند بضررش کار کردہ پس از فوت شدن بچہ دستور داد دو چشم و چانہ اش را ببندند.

آنگاہ فرمود تا وقتی امر خدا نیامدہ ما ناراحت ہستیم ولی وقتی امر خدا رسید دیگر جز تسلیم کار دیگری نداریم. امر کرد روغن آوردند روغن زد و سرمہ کشید غذا خواست خودش با دیگران غذا خوردند. فرمود این صبر جمیل است دستور داد بچہ را غسل دہند.

زندگانی حضرت سجاد و امام محمد باقر علیہما السلام (ترجمہ جلد 46 بحار الأنوار)، ص: 213

جہای از خز و ردای خزی با عمامہ خز پوشید خارج شد و بر او نماز خواند.

کافی - ابی عیبہ گفت من با حضرت باقر ہم پالکی بودیم من اول سوار میشدم بعد ایشان سوار میشدند ہمین کہ سوار میشد و قرار می گرفتیم سلام می کرد و شروع بہ احوال و مصافحہ می کرد مثل دو نفر کہ مدتی یک دیگر را ندیدہ اند.

موقع پائین شدن اول ایشان پائین می آمد وقتی منہم پائین میشدم باز سلام می کرد و احوال می پرسید مثل کسی کہ مدتی است دوستش را ندیدہ عرض کردم آقا شما کاری میکنید کہ کسی قبلا نکرده یک بار ہم زیاد است.

فرمود نمیدانی چقدر مصافحہ (دست دادن) ثواب دارد مؤمنین وقتی یک دیگر را می بینند و دست در دست یک دیگر میگذارند پیوستہ گناہان آنها میریزد چون برگ درخت خداوند آنها را مورد توجہ خویش قرار میدہد تا از یک دیگر جدا شوند.

حضرت صادق فرمود روزی خدمت پدرم رسیدم ہشت ہزار دینار بفقراء مدینہ صدقہ میداد یک خانوادہ کہ تعداد آنها یازدہ نفر شدہ بود و ہمہ برده بودند آزاد کرد.

کافی - میمون قداح گفت حضرت باقر بمن فرمود بخوان گفتم از چہ چیز بخوانم فرمود از سورہ نہم در جستجوی سورہ نہم قرآن شدم فرمود بخوان از سورہ یونس این آیہ را خواندم للذین أحسنوا الحسنی و زیادۃ و لا یرہق وجوہہم قتر و لا ذلۃ.⁸⁵ فرمود کافی است. پیغمبر اکرم (ص) فرمود تعجب میکنم وقتی قرآن میخوانم چرا پیر نمیشوم؟ کافی - ابو

الجارود گفت حضرت باقر فرمود هر وقت حدیثی بشما گفتم مدرک آن را از قرآن بخوانید در ضمن حدیث فرمود خدا نهی کرده از پر حرفی و از بین بردن مال و زیاد سؤال کردن.

عرضکردند آقا مدرک این فرمایش از قرآن چیست؟ فرمود این آیه

(1) یونس 26

زندگانی حضرت سجاد و امام محمد باقر علیهما السلام (ترجمه جلد 46 بحار الأنوار)، ص: 214

لا خیر فی کثیر من نجواهم^{۸۶} و فرموده و لا تَوْتُوا السُّفْهَاءَ أَمْوَالِكُمْ الَّتِي جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ قِيَامًا^{۸۷} و میفرماید و لا تَسْتَلُوا عَنْ أَشْيَاءٍ إِنْ تَبَدَّلَتْ لَكُمْ تَسْوَأُكُمْ^{۸۸}.

کتاب زهد حسین بن سعید اهوازی مینویسد حضرت صادق فرمود در کتاب پیغمبر است که هر گاه بردگان را بکار وامیدارید اگر دشوار بود، با آنها کمک کنید.

وقتی پدرم آنها را بکاری وامیداشت میگفت صبر کنید، می آمد نگاه میکرد اگر کار سنگین بود میگفت بسم الله و با آنها کمک میکرد اگر سبک بود از آنها جدا میشد.

امالی شیخ طوسی ص 50 بحضرت باقر عرض شد چگونه صبح گردید؟

فرمود صبح کردیم در حالی که غرق در نعمتیم سراپا گناه خداوند اظهار لطف میفرماید بما با نعمتهایش ولی ما فاصله میگیریم از او با معصیتها. ما باو محتاجیم ولی او از ما بی نیاز.

کافی ج 6 ص 339 عبد الله بن سلیمان گفت از حضرت باقر راجع به پنیر پرسیدم فرمود از خوراکی پرسیدی که من دوست دارم یک درهم بغلام داده فرمود برو پنیر بخر پنیر خرید و آورد صبحانه را خدمت ایشان میل کردم.

کافی - عبد الله بن قیس ماصر خدمت حضرت باقر رسیده عرضکرد چرا میت را غسل جنابت میدهند فرمود جواب ترا نمیدهم. از خدمت امام رفت در بین راه یکی از شیعیان برخورداره گفت تعجب است از شما شیعیان که این شخص را دوست دارید و از او اطاعت میکنید، اگر شما را پیرستش خود

⁸⁶ (۱) سوره نساء آیه ۱۱۴ خیری نیست در بسیاری از گفتار آنها

⁸⁷ (۲) نساء آیه ۵. اموال خود را که نگهداری آن بعهده شما است در اختیار ابلهان مگذارید

⁸⁸ (۳) مانده آیه ۱۰۱ از بعضی چیزها سؤال نکنید که اگر افشا شود شما را ناراحت میکند.

(1) سوره نساء آیه 114 خیری نیست در بسیاری از گفتار آنها

(2) نساء آیه 5. اموال خود را که نگهداری آن بعهده شما است در اختیار ابلهان مگذارید

(3) مائده آیه 101 از بعضی چیزها سؤال نکنید که اگر افشا شود شما را ناراحت میکند.

زندگانی حضرت سجاد و امام محمد باقر علیهما السلام (ترجمه جلد 46 بحار الأنوار)، ص: 215

دعوت کند می پذیرید من یک مسأله از او پرسیدم جوابی نداشت بدهد. سال بعد همان مسأله را سؤال کردم فرمود نمیگویم.

عبد الله بن قیس ماصر بیکی از اصحاب خود گفت تو با شیعیان رفت و آمد کن و اظهار علاقه بایشان بنما و از من بیزاری بجوی و مرا لعنت کن. ایام حج که رسید بیا وسائل سفر حج ترا فراهم کنم. از شیعیان بخواه ترا ببرند پیش محمد بن علی وقتی آنجا رفتی پیرس چرا میت را غسل جنابت میدهند.

آن مرد با شیعیان رفت و آمد پیدا کرد تا ایام حج در این برخوردها واقعا بمذهب آنها علاقمند شد و این مذهب را از روی حقیقت پذیرفت ولی جریان را به عبد الله بن قیس نگفت مبادا از دادن مخارج حج خود داری کند وقتی ایام حج شد پیش عبد الله رفت پول یک حج باو داد براه افتاد بمدینه که رسید دوستانش گفتند تو در منزل باش تا با امام در بارهات صحبت کنیم و اجازه بگیریم.

وقتی خدمت حضرت باقر رسیدند فرمود کو دوستان با او بانصاف رفتار نکردید عرضکردند نمیدانستیم آوردن او صحیح است یا نه. امام یک نفر را فرستاد از پی او. وقتی وارد شد امام فرمود مرحبا بتو وضعی که حالا داری از نظر اعتقاد بهتر است یا آن وضعی که سابق داشتی. عرضکرد سابق وضعی نداشتم. فرمود صحیح است اما عبادت سابق برای سبک تر بود از حالا زیرا حق سنگین است و شیطان موکل بر شیعیان ما است ولی سایر مردم نفس خودشان برای گمراهی آنها کافی است اکنون بتو میگویم آنچه عبد الله ابن قیس از تو خواسته قبل از اینکه سؤال کنی اختیار را بتو میدهم خواستی بعبد الله بگو نخواستی نگو.

خداوند فرشتگانی را مامور خلقت نموده وقتی بخواهد یک نفر را بوجود آورد بآنها دستور میدهد از همان خاکی که در این آیه فرموده **منها خلقناکم و فیها نعیدکم و منها نخرجکم تارةً أخرى** بردارند نطفه را بآن خاکی که

زندگانی حضرت سجاد و امام محمد باقر علیهما السلام (ترجمه جلد 46 بحار الأنوار)، ص: 216

از آن می آفریند مخلوط کنند پس از چهل روز که در رحم جا میگیرد.

وقتی چهار ماه تمام شد عرض میکنند خدایا چه اراده کرده‌ای بیافرینی هر نوع که اراده کرده باشد از نر یا ماده سفید یا سیاه بآنها دستور میدهد وقتی روح از بدن خارج شود این نطفه نیز عینا خارج می‌شود هر چه باشد کوچک یا بزرگ نر باشد یا ماده بهمین جهت میت را غسل جنابت میدهند.

آن مرد عرض کرد نه بخدا این جریان را به پسر قیس ماصر نمیگویم هرگز. فرمود میل خودت.

زندگانی حضرت سجاد و امام محمد باقر علیهما السلام (ترجمه جلد 46 بحار الأنوار)، ص: 217

باب هفتم رفتن امام بشام و معجزه‌هایی که در آنجا از آن جناب ظاهر شد

سید بن طاوس در کتاب امان الاخطار ص 52 نقل میکند از کتاب دلائل الائمه محمد بن جریر طبری شیعه از معجزات حضرت باقر علیه السلام از حضرت صادق.

یک سال هشام بن عبد الملک برای حج بمکه رفت در همان سال حضرت باقر و پسرش حضرت صادق نیز بمکه رفتند.

حضرت صادق (ع) در یک سخنرانی فرمود ستایش خدای را که محمد را بحقیقت بمقام نبوت برانگیخت و ما را بوسیله او امتیاز بخشید ما برگزیده خدا در میان مردم و نخبه بندگان و خلفاء او هستیم سعادت مند کسی است که از ما پیروی کند و شقی کسی است که مخالف و دشمن ما باشد.

مسلمه برادر هشام این جریان را باو رسانید ولی هشام کاری نکرد تا بشام برگشت و ما بمدینه رفتیم. بیکی از شام فرستاد و بفرماندار مدینه دستور داد پدرم و مرا بشام بفرستد فرماندار ما را بشام فرستاد.

وقتی وارد شام شدیم تا سه روز اجازه ورود نداد در روز چهارم اجازه داد وقتی بدر بارگاه آمدیم هشام روی تخت نشسته بود سران سپاه و شخصیت‌های دربارش همه بر سر پا غرق در سلاح در دو طرف ایستاده بودند.

هدف گذاشته بودند و بزرگان بنی امیه مشغول مسابقه تیراندازی بودند پدرم جلو و من از پشت سر ایشان وارد شدیم. هشام گفت ابا محمد با بزرگان خویشاوند خود تیراندازی کن.

پدرم گفت من پیر شده‌ام و موقع تیر اندازیم گذشته مرا معاف دار. گفت بحق خدائی که ما را بدین خود و به پیامبرش امتیاز بخشیده ممکن نیست. در این موقع اشاره بیکی از شخصیت‌های بنی امیه نموده گفت کمانت را بایشان بده.

پدرم بعد از این اجبار کمان او را گرفت و یک تیر در چله کمان نهاد

زندگانی حضرت سجاد و امام محمد باقر علیهما السلام (ترجمه جلد 46 بحار الأنوار)، ص: 218

وسط هدف را نشان گرفت چنان زد که تیر در نقطه وسط هدف جای گرفت تیر دوم را که زد بوسط چوب تیر اول قرار گرفته آن را شکافت تا آهن سر تیر نه تیر پشت سر هم به هدف زد که تیر قبلی را شکافت و در یک دیگر داخل شد. هشام چنان باضطراب افتاد که خود را نمیتوانست نگه دارد گفت خوب زدی تو بهترین تیرانداز عرب و عجم هستی چطور میگفتی پیرشده‌ای باز از گفته خود پشیمان شد.

هشام در مدت حکومت خود هیچ کس را با کنیه^{۸۹} جز پدرم مخاطب قرار نداده بود و نداد چنان آشفته بود که تصمیم حمله داشت سر بزیر انداخت و شروع بفکر کرد من و پدرم روبرویش ایستاده بودیم.

مدتی که ایستادیم پدرم خشمگین شد و هر وقت خشمگین میشد با آسمان نگاه میکرد نگاه خشم آلودی که آثار آن در چهره‌اش آشکارا دیده میشد.

هشام که متوجه این جریان شد. صدا زد نزد من بیا محمد! پدرم بالای تخت رفت من نیز از پی ایشان رفتم همین که بنزدیک او رسید هشام از جای حرکت نموده او را در بغل گرفت و نشاند طرف راستش مرا نیز در بغل گرفته طرف راست پدرم نشاند.

رو پیدرم نموده گفت یا محمد تا وقتی مانند شما در میان قریش باشد سیادت بر عرب و عجم دارند احسن! از کجا این تیر اندازی را آموخته‌ای چقدر وقت صرف آموختن آن نمودی؟! پدرم گفت میدانی که اهل مدینه تیراندازی میکنند من نیز در کوچکی تیر اندازی کرده‌ام ولی بعد ترک کردم چون امیر المؤمنین از من خواست باز یاد از آن روزها کردم. هشام گفت از وقتی بعقل آمده‌ام چنین تیر اندازی ندیده‌ام. گمان نمیکنم کسی روی زمین بتواند چنین بزند آیا فرزند شما

(۱) کنیه اسمهائی است که اول آن اب یا ام داشته باشد اشخاص را از نظر احترام بکنیه صدا میزنند.

زندگانی حضرت سجاد و امام محمد باقر علیهما السلام (ترجمه جلد 46 بحار الأنوار)، ص: 219

جعفر نیز میتواند همین طور تیراندازی کند؟ فرمود ما از اجدادمان کمال و تمام امتیازاتی که در این آیه خدا نازل نموده **اليوم أكملت لكم دينكم و أتممت عليكم نعمتي و رضيت لكم الإسلام دينا** بارث برده‌ایم جهان خالی از حجتی که قدرت بر انجام امور شگفت انگیز داشته باشد نیست چنان قدرتی بغیر ما خانواده داده نشده.

⁸⁹ (۱) کنیه اسمهائی است که اول آن اب یا ام داشته باشد اشخاص را از نظر احترام بکنیه صدا میزنند.

حضرت صادق فرمود هشام وقتی این سخنان را از پدرم شنید چشم راست او برگشت و صورتش قرمز شد. این برگشتن چشم و قرمزی صورت علامت خشم او بود قدری سر بزیر انداخت. سپس سر بلند نموده گفت مگر من و شما هر دو از فرزندان عبد مناف نیستیم مگر دارای یک نژاد نیستیم؟ پدرم فرمود چرا ما نیز از همان نژادیم ولی خداوند از خزانه غیب خود بما امتیازهایی داده که بهیچ کس نداده.

هشام گفت مگر خداوند محمد (ص) را از نژاد عبد مناف برای همه مردم سیاه و سفید و قرمز نفرستاد. از کجا شما بارث مقامی را بردید که بدیگری داده نشد پیامبر برای همه مردم فرستاده شده این آیه قرآن نیز میفرماید میراث آسمان و زمین از خداست و **لله میراث السماوات و الأرض** از کجا بشما این علم رسید با اینکه بعد از پیامبر ما پیامبری نیست و نه شما پیامبرید؟

پدرم فرمود از فرموده‌ای خدای بزرگ به پیامبرش در این آیه: **لا تحرك به لسانك لتعجل به**^{۹۰} آن کسی که نباید برای دیگران زبان بگشاید خدا باو امر میکند که بما این امتیاز را بدهد و دیگران محروم باشند بهمین جهت تنها با علی بگفتگوی سری پرداخت و خداوند این آیه را نازل نمود و **تعيها أذن واعية**^{۹۱}.

پیامبر در میان اصحاب فرمود از خدا درخواست کردم که آن گوش تو باشد علی جان.

بهمین جهت علی بن ابی طالب صلوات الله علیه در کوفه گفت برایم پیامبر هزار در از علم گشود که از هر در هزار در دیگر باز میشد امتیازاتی

(1) قیامت آیه 16 زبان خود را مگشا که عجله کنی.

(2) الحاقه 12 حفظ میکند آن اسرار را گوش شنوا.

زندگانی حضرت سجاد و امام محمد باقر علیهما السلام (ترجمه جلد 46 بحار الأنوار)، ص: 220

پیامبر اکرم بعلی داد از خزانه اسرار همان طور که شما به محبوبترین شخص در نزد خود امتیازی میدهد.

آنچنان که خدا پیامبر را ممتاز گردانید پیامبر اکرم نیز برادر خود علی را امتیاز بخشید آن نیرو و قدرتها از راه ارث بما رسید بدون اینکه حتی سایر بستگان ما شریک باشند.

⁹⁰ (۱) قیامت آیه ۱۶ زبان خود را مگشا که عجله کنی.

⁹¹ (۲) الحاقه ۱۲ حفظ میکند آن اسرار را گوش شنوا.

هشام گفت علی ادعای علم غیب میکرد با اینکه خداوند هیچ کس را بر غیب مطلع نکرده از کجا چنین ادعائی میکرد. فرمود خداوند بزرگ نوشته‌ای برای پیامبر فرستاد که در آن تمام اسرار گذشته و آینده تا روز قیامت بود چنانچه این آیه شاهد است و نزلنا عليك الكتاب تبیاناً لكل شیء و هدی و رحمۃ و بشری للمسلمین^{۹۲} و در این آیه دیگر و کل شیء أحصیناه فی امام مبین^{۹۳} و در این آیه ما فرطنا فی الكتاب من شیء^{۹۴} خداوند به پیامبرش وحی کرد که تمام اسرار را با علی در میان گذارد دستور داد بعد از او قرآن را جمع کند غسل و کفن و سایر کارهای دفن او را خودش انجام دهد. باصحاب خود فرمود حرام است بر خانواده و اصحابم که نگاه بعورت من کنند مگر برادرم علی او از من و من از اویم سود من از او و سود او از من و زیان او و من همین طور است او پرداخت کننده قرض من و انجام دهنده‌ی تعهدات من است.

و فرمود باصحاب که علی بن ابی طالب بر تاویل قرآن جنگ خواهد کرد همان طوری که من در تنزیل آن جنگ نمودم هیچ کس جز علی وارد بر تمام تاویل قرآن نبود بهمین جهت پیامبر فرمود بهترین داور شما علی است منظورش این بود که او فقط داور است و عمر بن خطاب گفت (لو لا علی لهلك عمر) اگر علی

(1) نحل آیه 89 برای تو فرستادیم کتابی را که تفصیل هر چیز در آن هست هدایت و رحمت و بشارت برای مؤمنین است.

(2) یس 12

(3) انعام 38 هیچ چیز را در کتاب فرو گذار نکردیم.

زندگانی حضرت سجاد و امام محمد باقر علیهما السلام (ترجمه جلد 46 بحار الأنوار)، ص: 221

نبود عمر هلاک میشد عجب اینجاست که عمر قبول دارد دیگران انکار میکنند.

هشام مدتی سر بزیر انداخت سپس سر برداشته گفت حاجت خود را بخواه فرمود زن و بچه‌ام را با آمدن خود بوحشت انداختم. هشام گفت خداوند وحشت آنها را با برگشتن شما از بین میبرد همین امروز حرکت کن. پدرم او را در بغل گرفت و برایش دعا کرد من نیز کار پدرم را کردم با هم حرکت کردیم و بیرون شدیم. جلو بارگاه او میدانی بود که در

⁹² (۱) نحل آیه ۸۹ برای تو فرستادیم کتابی را که تفصیل هر چیز در آن هست هدایت و رحمت و بشارت برای مؤمنین است.

⁹³ (۲) یس ۱۲

⁹⁴ (۳) انعام ۳۸ هیچ چیز را در کتاب فرو گذار نکردیم.

آخر میدان عده زیادی روی زمین نشسته بودند. پدرم پرسید اینها کیستند؟^{۹۵} دربانان گفتند اینها کشیش و راهبهای نصاری هستند آن شخص دانشمند آنها است که در هر سال یک روز می‌نشیند و مسائل ایشان را جواب میدهد.

پدرم سر خود را در جامه پیچید منم همان کار را کردم میان آنها رفت و در یک گوشه نشست من نیز پشت سر پدرم نشستم. این جریان را بهشام گفتند از غلامان خود چند نفر را فرستاد تا جریان را گزارش کنند چند نفر از مسلمانان نیز اطراف ما را گرفتند.

عالم نصاری پیش آمد ابروهایش را با پارچه‌ای بسته بود که روی چشمش را نگیرد تمام رهبانان و کشیشها از جای حرکت نموده سلام کردند و او را در صدر مجلس نشانند مردم گردش را گرفتند من و پدرم نیز میان آنها بودیم چشم باطراف جمعیت گشود روی بپدرم کرده گفت تو از ما هستی یا از امت پیامبر اسلام. پدرم فرمود از امت پیامبر اسلام. سؤال کرد از دانشمندان آنهائی یا از نادانان پدرم فرمود از نادانان نیستم. آثار اضطراب و ناراحتی زیاد بر چهره عالم نصاری مشاهده میشد.

آنگاه گفت از تو چند سؤال میکنم. فرمود پرس. گفت چطور شما ادعا میکنید که اهل بهشت غذا و آب میخورند ولی ادرار و مدفوع ندارند چه

(۱) در روایت دیگری است که کوهی نمودار بود و نصرانیان در آن کوه رفت و آمد میکردند که عالم آنها درون غار بود.

زندگانی حضرت سجاد و امام محمد باقر علیهما السلام (ترجمه جلد 46 بحار الأنوار)، ص: 222

دلیلی بر این ادعا دارید که بتوان قبول کرد. پدرم فرمود دلیلی که نتوان رد نمود بچه‌ایست که در رحم مادر است. غذا میخورد ولی فضله ندارد و دانشمند نصرانی زیاد مضطرب شد گفت مگر تو نگفتی از دانشمندان نیستم پدرم در جواب گفت من از نادانان نیستم، فرستادگان هشام تمام این سخنان را میشنیدند.

گفت سؤال دیگری دارم فرمود بگو گفت شما ادعا میکنید میوه‌های بهشتی تر و تازه است همیشه برای تمام اهل بهشت آماده است چه دلیلی بر این مطلب دارید که بتوان قبول کرد.

پدرم گفت دلیل بر این مطلب خاک است که همیشه تر و تازه است و موجود است نزد تمام جهانیان. باز زیاد ناراحت شده گفت تو نگفتی من از دانشمندان نیستم فرمود از نادانان نیستم.^{۹۶}

^{۹۵} (۱) در روایت دیگری است که کوهی نمودار بود و نصرانیان در آن کوه رفت و آمد میکردند که عالم آنها درون غار بود.

زندگانی حضرت سجاد و امام محمد باقر علیهما السلام (ترجمه جلد 46 بحار الأنوار) ؛ ؛ ص 222

ز گفت سؤال دیگری دارم. فرمود پپرس. گفت کدام ساعت از شبانه روز است که نه از روز حساب می‌شود و نه از شب.

فرمود همان ساعت بین سپیده دم تا برآمدن خورشید است که بیمار سبک می‌شود و شخص خوابیده بیدار میگردد و بیهوش بهوش می‌آید خداوند این ساعت را در دنیا موقعیت تمایل قرار داده برای علاقمندان. و در آخرت برای کسانی که در این ساعت عمل کنند دلیل آشکار و واضحی است نسبت بکسانی که منکر آن هستند و در این ساعت عمل نکرده‌اند.

ناله و فریادی از نصرانی برآمد سپس گفت یک سؤال دیگر دارم که بخدا قسم جواب آن را نمیتوانی بدهی. پدرم فرمود سؤال کن ولی بدان که قسم بيمورد خورده‌ای و باید کفاره دهی.

گفت بگو کدام دو نفر بودند که در یک روز متولد شدند و در یک روز از دنیا رفتند یکی پنجاه سال عمر کرد دیگری صد و پنجاه سال.

فرمود عزیز و عزیزه بودند که یک روز متولد شدند همین که بسن بیست و پنج سالگی رسیدند عزیز سوار الاغ خود بود گذشت بدهی در انطاکیه که

زندگانی حضرت سجاد و امام محمد باقر علیهما السلام (ترجمه جلد 46 بحار الأنوار)، ص: 223

آن ده ویران شده بود. گفت در شگفتم که چگونه خداوند این مرده‌ها را زنده میکند. با اینکه خداوند او را هدایت کرده بود و هدایت یافته بود.

این سخن را که گفت خداوند بر او خشم گرفت صد سال او را میراند بواسطه کیفر سخنی که گفته بود سپس او را با الاغ و غذا و آبی که همراه داشت دو مرتبه مثل اول زنده کرد برگشت بخانه خود.

عزیزه برادرش او را نشناخت درخواست کرد او را بعنوان مهمان بپذیرد پذیرفت پسران عزیزه و پسر پسرش آمدند با اینکه پیرمرد بودند ولی عزیز جوانی بیست و پنج ساله بود. عزیز خاطراتی از برادر خود و برادرزاده گان نقل میکرد با اینکه آنها دیگر پیر شده بودند آنها نیز تصدیق گفتار عزیز را مینمودند. گفتند تو از کجا خاطرات سالهای بسیار دور را

⁹⁶ مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، زندگانی حضرت سجاد و امام محمد باقر علیهما السلام (ترجمه جلد 46 بحار الأنوار)، 1 جلد، اسلامیه - تهران،

میدانی. عزیزه که پیرمردی صد و بیست و پنج ساله بود گفت من جوانی را ندیده‌ام که از تو بیشتر آگاه باشد نسبت بایام جوانی من و برادرم تو از اهل آسمانی یا اهل زمین.

گفت من عزیز برادر تو هستم که خداوند بواسطه حرفی که زدم بر من خشم گرفت با اینکه پیامبر بوم صد سال مرا میراند سپس زنده‌ام کرد تا یقین شما افزون گردد که خداوند هر کاری را میتواند انجام دهد.

این همان الاغ و غذا و آبی است که از پیش شما بردم خداوند آنها را بصورت اول برگردانیده. او را شناختند و مسأله قیامت و زنده شدن برای آنها چیز ساده‌ای شد. سپس بیست و پنج سال دیگر با هم زندگی کردند در یک روز هر دو از دنیا رفتند.

دانشمند نصاری از جای حرکت کرد مسیحیان نیز با احترام او حرکت کردند. بآنها گفت از من داناتر را آورده‌اید و در میان خود نشانده‌اید که آبروی مرا ببرد و مرا مفتضح نماید تا مسلمانان بدانند بین آنها کسی

زندگانی حضرت سجاد و امام محمد باقر علیهما السلام (ترجمه جلد 46 بحار الأنوار)، ص: 224

است که تمام علوم ما را میداند و اطلاعاتی دارد که ما نداریم بخدا دیگر با شما سخن نخواهم گفت بعد از این برای پاسخ سؤالهای شما نخواهم نشست. همه متفرق شدند پدرم همان جا نشسته بود من نیز در خدمتش بوم تمام جریان را بهشام گزارش دادم⁹⁷.

بعد از رفتن مردم پدرم بطرف منزلی که در آن سکنی داشتیم رفت. از طرف هشام یک نفر با جایزه آمده گفت هشام دستور داده که توقف نکنید همین الساعه رهسپار مدینه شوید زیرا مردم فریفته بحث و مناظره پدرم با عالم نصاری شده بودند.

ما سوار شدیم و بطرف مدینه حرکت کردیم اما هشام چاپاری را فرستاد و باو نامه‌ای داده بود که بفرماندار مدین برساند. این شهر بر سر راه مدینه بود. مضمون نامه چنین بود دو پسر ابو تراب که هر دو جادوگرند محمد ابن علی و جعفر بن محمد و در ادعای اسلام دروغ میگویند. وقتی آنها را بطرف مدینه فرستادم تمایل بکشیشان و رهبانان نصاری پیدا کرده از اسلام برگشتند و بدین نصرانی در آمدند.

من نخواستم آنها را کیفر کنم بواسطه خویشاوندی که با پیغمبر داشتند وقتی نامه من بتو رسید در میان مردم اعلام کن که هر کس بآنها چیزی بفروشد یا سلام بدهد یا کمکی بنماید خون او هدر است زیرا آنها از دین برگشته‌اند. امیر

⁹⁷ (۱) در روایت خراپج مینویسد راهب و تمام نصاری مسلمان شدند.

المؤمنین در نظر دارد که آنها با مالهای سواری و همراهانشان باید به بدترین وجه کشته شوند. پیک با نامه قبل از ما بشهر مدین رسیده بود.

همین که نزدیک بمدین شدیم پدرم غلامان خود را فرستاد تا منزلی تهیه کنند و برای چهار پایان علوفه بخرند و تهیه غذا ببینند. غلامان بدر شهر که رسیدند درب را بروی آنها باز نکردند و ناسزا گفتند و توهین

(1) در روایت خرایج مینویسد راهب و تمام نصاری مسلمان شدند.

زندگانی حضرت سجاد و امام محمد باقر علیهما السلام (ترجمه جلد 46 بحار الأنوار)، ص: 225

بعلی بن ابی طالب علیه السلام نمودند گفتند شما را بشهر راه نمیدهیم و با شما کافران و مشرکین خرید و فروش نمیکنیم ای مرتدهای دروغگو بدترین مردم.

وقتی پدرم رسید با زبان نرم فرمود از خدا بپرهیزید این قدر سخت نگیرید ما آن طوری که بشما گفته‌اند نیستیم. بر فرض همان طور که میگوئید باشیم باز هم باید درب را باز کنید و با ما معامله کنید همان طوری که با یهود و نصاری و مجوس معامله میکنید گفتند شما از یهود و نصاری و مجوس بدترید زیرا ایشان مالیات میدهند ولی شما مالیات و جزیه نمیدهید.

پدرم فرمود درب را باز کنید و ما را جا بدهید آنگاه از ما هم جزیه بگیرید همان طور که از یهود و نصاری میگیرید. گفتند باز نمیکنیم تا روی مالهای سواری خود از تشنگی و گرسنگی بمیرید یا چارپایان شما بمیرند.

پدرم ایشان را موعظه کرد ولی بیشتر سرکشی کردند.

در این موقع از مرکب پیاده شد بمن فرمود جعفر همین جا باش. خودش بالای کوه رفت با تمام سیمای خود مقابل شهر ایستاده دو انگشت خود را در دو گوش خویش نهاد با صدای بلند فریاد زد و **إلی مدین أخاهم شعيبا** تا این قسمت آیه **بقیت الله خیر لکم إن کنتم مؤمنین** فرمود بخدا ما یادگار خدائیم در روی زمین.

خداوند بوسیله باد سیاه و تاریکی صدای پدرم را بگوش مرد و زن و بچه‌های شهر رسانید همه بر پشت بامها رفتند و پدرم را میدیدند. پیرمردی از اهالی شهر فریاد زد مردم از خدا بترسید این شخص در محلی که شعیب قوم خود را نفرین کرد ایستاده است اگر در را باز نکنید و بآنها جای ندهید عذاب بر شما نازل می‌شود من بشما گوشزد کردم دیگر بهانه ندارید. مردم ترسیدند و درها را باز کردند و بما جای دادند.

تمام این جریان را بشام گزارش کردند. در روز دوم از مدین حرکت کردیم هشام بفرماندار مدین نوشت آن پیرمرد را بکشد او را کشتند

زندگانی حضرت سجاد و امام محمد باقر علیهما السلام (ترجمه جلد 46 بحار الأنوار)، ص: 226

رحمة الله عليه و صلواته بفرماندار مدینه نوشت که با هر حيله‌ای هست در غذا یا آب پدرم را مسموم کند. هشام از دنیا رفت و بمقصود خود نرسید.

در روایت دیگر ابو بصیر از حضرت صادق نقل میکند که فرمود هشام ابن عبد الملک از پی پدرم فرستاد و ایشان را بشام برد وقتی وارد شد گفت ابا جعفر! از پی پدرم فرستاد. برای اینکه سؤالی کنم که جز من نباید از آن پیرسد و نباید این مطلب را جز یک نفر بداند. پدرم فرمود هر چه مایل است امیر المؤمنین پیرسد اگر دانستم جواب میدهم اگر ندانستم میگویم نمیدانم راستگوئی بهتر است برایم.

هشام گفت بگو بینم شبی که علی بن ابی طالب از دنیا رفت آنهائی که در کوفه نبودند از کجا فهمیدند او کشته شده چه علامتی برای مردم آشکار شد در ضمن آیا از برای دیگری در مورد کشته شدن او نظیر و شبیهی بوده.

پدرم گفت در شبی که علی بن ابی طالب صلوات الله علیه شهید شد از روی زمین سنگی برداشتند مگر اینکه خونی قرمز زیر آن بود تا سپیده دم همچنین شبی که هارون برادر موسی از دست رفت. شبی که یوشع بن نون کشته شد و شبی که عیسی باسماں برده شد و شبی که حضرت حسین علیه السلام شهید گردید.

آثار خشم و ناراحتی چنان در صورت هشام پدیدار گشت که نزدیک بود پدرم حمله کند. پدرم گفت یا امیر المؤمنین مردم باید از امام خود اطاعت کنند و در واقع خیر خواه او باشند اینکه من مجبور شدم جواب شما را بدهم بواسطه آن بود که میدانم اطاعت شما لازم است باید شما بدگمان نشوید. هشام گفت باید پیمان بدهی و قرار بگذاری که این حدیث را تا من زنده هستم بکسی نگوئی. پدرم قراری بست که او مطمئن شد آنگاه گفت اینک برگرد بطرف شهر خود پدرم از شام بجانب مدینه رهسپار شد. دنباله خبر قبلا ذکر شد. در باره جریان مدین در این خبر مینویسد هشام پیرمردی

زندگانی حضرت سجاد و امام محمد باقر علیهما السلام (ترجمه جلد 46 بحار الأنوار)، ص: 227

که مردم مدین را متوجه نمود بشام خواست در بین راه از دنیا رفت.

در مناقب ج 3 ص 334 از حضرت صادق نقل میکند که فرمود وقتی پدرم را بشام بردند در شام شنید مردم از روی مسخره میگویند این پسر ابو تراب است. پشت بدیوار قبله داد پس از حمد و ستایش خدا و درود بر پیامبر فرمود دست بردارید ای بدبختها و منافقین و آتش گیره‌های جهنم از ماه تابان و دریای خروشان و ستاره درخشان و راهنمای مؤمنان و

رهبر واقعی (علی بن ابی طالب) قبل از آنکه بعد از خدا گرفتار شوید و صورتهای شما بعقب برگردد و مورد لعنت خدا قرار گیرید چنانچه لعنت شدند آن گروه از قوم موسی که قرار داد روز شنبه را درهم شکستند.

بعد از سخنان دیگری فرمود شخصیت شبیه پیامبر را مسخره میکنید؟

استوانه دین را استهزاء مینمائید. بعد از علی چه راهی می‌پیمائید و با چه وسیله اندوه خود را بر طرف می‌نمائید.

بخدا قسم گوی سبقت را در تمام فضائل ربود و نهایت شخصیت را بدست آورد و در میدان مبارزه کسی بپایه او نرسید چنان تیز رو بود که چشم از دیدن گرد و غبارش عاجز شد و گردنکشان در مقابلش کوچک، بیالاترین قله انسانیت بالا رفت. آشکار شد دروغ کسی که خواست با او هم‌آورد شود و از پیدا کردن رد پای او عاجز گردید. کجا باو میرسند با این فاصله زیاد که دارند دست بردارید از خاندان پیامبر سرزنش نکنید اگر میتوانید مقام و شخصیت آنها را در دین بدست آورید آنها خانواده‌ای هستند که بنیانگذار دینند و در پیمان خود استوار و پا برجایند.

کجا میتوان چون علی را پیدا کرد که برادر پیامبر و جان شیرین او و یگانه مرد پایدار در موقع ضعف و سستی دیگران بود و تاجدار گنجینه بهشت و نمازگزار دو قبله بود آن زمان که مردم راه انحراف گرفته بودند و مؤمن واقعی بود زمانی که دیگران کافر بودند آن کس که مامور تبلیغ سوره براءت شد. او کسی بود که بجای پیامبر خوابید شبی که تصمیم کشتن آن جناب را داشتند دیگران یارای روبرو شدن با چنین صحنه‌ای را نداشتند. او کسی

زندگانی حضرت سجاد و امام محمد باقر علیهما السلام (ترجمه جلد 46 بحار الأنوار)، ص: 228

بود که پیغمبر اسرار علوم را هنگام درگذشت در اختیارش گذاشت تا آخر.

باب هشتم زندگی اصحاب آن جناب و خلفاء زمان او

قرب الاسناد ص 172- حضرت صادق از پدر خود امام باقر علیه السلام نقل کرد که وقتی عمر بن عبد العزیز بحکومت رسید بما جایزه‌های گرانی داد. برادرش اعتراض نموده گفت بنی امیه راضی نیستند از تو چون فرزندان فاطمه را بر آنها مقدم میداری در پاسخ گفت من آنها را برتری میدهم و باکی ندارم هر چه بگویند گوش نمیدهم زیرا شنیده‌ام پیغمبر فرموده است فاطمه پاره تن من است هر چه باعث شادمانی او شود مرا نیز شاد میکند و آنچه او را ناراحت کند مرا ناراحت میکند من جویای شادی پیامبرم و راضی نیستم او را ناراحت کنم.

در کتاب عدد از خلیل بن احمد عروسی نقل میکند که گفت در مجلس ولید بن یزید بن عبد الملک بودم در سب و ناسزا بعلی بسیار زیادروی کرده و عیبجویی خارج از حد نمود ناگهان عربی از راه رسید که از دو گوش شترش خون میرفت آنها را بریده بود تا تند راه برود همین که چشم ولید بوضع آن عرب افتاد گفت بگذارید وارد شود قطعا با ما کاری دارد.

مرد عرب زمام شتر را بزوانش بست و اجازه گرفته وارد شد. قصیده‌ای بس شیوا که مانند نداشت در مدح ولید سروده بود خواند تا باین اشعار منتهی شد.

و لما ان رايت الدهر الي	علی ولح فی اضعاف حالی
وفدت اليک ابغی حسن عقبی	اسد بها خصاصات العیالی
و قائله الي من قد راه	یوم و من یرجی للمعالی
فقلت الي الولید ازم قصدا	وقاه الله من غیر اللیالی
هو اللیث الهصور شدید باس	هو السیف المجرّد للقتال

زندگانی حضرت سجاد و امام محمد باقر علیهما السلام (ترجمه جلد 46 بحار الأنوار)، ص: 229

خلیفه ربنا الدعی علینا و ذو المجد التلید اخو الکمال

⁹⁸ ولید اشعار او را بسیار پسندید و جایزه‌ای گران باو داده گفت برادر عرب ما مدح تو را پذیرفتیم و جایزه‌ای بزرگ بتو دادیم مایلم شعری در هجو ابو تراب علی برای ما بگوئی.

مرد عرب از جای جست و جملاتی از روی ناراحتی گفت و ناله‌ای چو شیر ژیان کشید چند گامی از نظر حمایت نسبت بعلی علیه السلام برداشت و گفت بخدا سوگند کسی را که تو مایلی هجو کنم از تو بستایش شایسته تر است. و تو از او به هجو سزاوارتری. چند نفر از حضار مجلس گفتند ساکت باش بیچاره بدبخت!! گفت چه کردم که چنین برآشتید مرا از چه میترسانید. حرف بدی زدم یا اشتباه گفتم بغلط سخنی از من صادر شد؟ من کسی را بر ولید فضیلت دادم که واقعا از او بهتر است علی بن ابی طالب علیه السلام کسی که جامه وقار بر تن او زبینه است و از هر عیب و نقصی مبرا است استوانه داد و دادگری شخصی که کردار نیک را رواج داد و بر اطراف دین دژی محکم بنا کرد و از خانواده‌ای بزرگ برخاست.

⁹⁸ (۱) خلاصه معنی اشعار - وقتی روزگار بر من سخت گرفت آمدم پیش تو تا رنج خانواده‌ام را برطرف کنم کسی گفت کجا میروی گفتم پیش ولید که خدا از شر روزگار او را ننگه دارد آن شیر ژیان و آن شمشیر بران خلیفه خدا و شخصیت بزرگ و صاحب کمال.

با اسرار و علومی که پیامبر از طریق وحی باو سپرد شک و تردید را از دایره دین زدود. و لحظه‌ای در راه دین آرام نداشت و دمی سکوت نکرد و هرگز سخن بخلاف حق نگفت. علی کسی است که از ولید بسیار با شرافت تر است و اجدادش در جاهلیت با اجداد ولید قابل مقایسه نیستند آنها گنجینه ثروت وجود و بخشش و صاحب امتیاز از برگزیدگان خدایند.

مبادا نادانی خیال کند که عقب ماندگی علی علیه السلام از خلافت بواسطه این بود که در میدان مبارزه نتوانست با رقیبان خود هم‌آورد باشد

(1) خلاصه معنی اشعار - وقتی روزگار بر من سخت گرفت آدمم پیش تو تا رنج خانواده‌ام را برطرف کنم کسی گفت کجا میروی گفتم پیش ولید که خدا از شر روزگار او را ننگه دارد آن شیر ژیان و آن شمشیر بران خلیفه خدا و شخصیت بزرگ و صاحب کمال.

زندگانی حضرت سجاد و امام محمد باقر علیهما السلام (ترجمه جلد 46 بحار الأنوار)، ص: 230

و آنها با قدرت و نیرو گردنکشان و مخالفین را عقب راندند اگر واقعا فکر کند آنها بواسطه شخصیت و جلالت و شجاعت باین مقام رسیدند هیچ گونه دلیلی بر اثبات این مدعی نخواهد داشت اگر واقعا آنها چابک و پیشتاز و شجاع و دلیر بودند چرا این دلیری و شجاعت را در گرفتاریهای اسلام و موقعیتهای حساس و میدانهای جنگ چون احد و احزاب و خیبر برای کشتن عمر بن عبد ود و مرهب خیبری نشان ندادند چنانچه علی بن ابی طالب صلوات الله علیه یکه تاز این میدانها بود و هرگز ترس و وحشت بر او راه نیافت و سابقه کینه و دشمنی با پیامبر و خاندانش نداشت.

صبح و شام از حوزه اسلام با جان خویش دفاع میکرد و در شبهای تاریک ظلمانی درون تاریکیها بیباک در کمین دشمن می‌نشست چابک حمله میکرد و شادمان بر میگشت چه حمله‌های سخت کرد که دمار از روزگار تبهکاران کشید و در چه موقعیتهای خطرناک جان خویش را در میان چکاچاک نیزه و شمشیر می‌انداخت. زره پسر عمویش پیامبر را در تن داشت و نیزه‌ای جانستان و جگر دوز بر دست.

عمر بن عبد ود آن شتر نر و دشمن سر سخت و سوار چابک در حالی که سوار بر اسبی عالی بود گوئی یال و کوپال او را عنبر اندود کرده بودند وارد میدان شد چنان بر فرق سرش نواخت که گردنش خم شد.

مگر فراموش کرده‌اید از عمرو بن معدی کرب زبیدی وقتی وارد میدان شد چنان با تکبر و خود خواهی دامن بر زمین میکشید و گام بر میداشت که مردم از دیدن قیافه او از ترس درهم فرو رفته جابجا میشدند.

علی چون شاهین که شکار خود را در نظر گرفته و یا چون سنگ تیزی که از فلاخن به هدف پرتاب گردد چنان بر او پدید و در پنجه مردانه‌اش گرفت مانند باز شکاری که در چنگال خود کیبوتری را بگیرد.

او را پیش پیامبر آورد چون شتری رمیده که با زور او را بکشند چشمانش

زندگانی حضرت سجاد و امام محمد باقر علیهما السلام (ترجمه جلد 46 بحار الأنوار)، ص: 231

اشگ آلوده دماغش از خشم میلرزید و قلبش می‌طپید.

تنها همین مبارزه با عمر معدی کرب و عمرو بن عبدود نبود بسیار از اوقات بود که با دلی پاک و قلبی مملو از ایمان بصوف مشرکین چنان حمله میکرد که دیگران در این موقع از ترس فرار میکردند و چون جنگجوی بی‌ساز و برگگی که از دم شمشیر دشمن بگریزد بگوشه‌ای پناه میبردند.

بشما بگویم که علی گرفتار اراذل و اوباشی بود که پیکره‌ی آنها از مردانی هرزه و بی‌بندوبار در دامن زنانه هر جایی و هوسران پروریده شده بود اما تمام آنها برای علی چون آن گیاه هرزه‌ای بودند که با نیش داس آنها را بدروند.

آیا باید چون علی را هجو گفت با آن عزم استوار و ایمان راسخ و شمشیر قاطع بواقع سزاوار هجو کسی است که جویای هجو علی است و بناحق مقام خلافت را گرفته و دست بستگان پیامبر را کوتاه کرده. با اینکه آنها ناظر حیف و میل حق خویش هستند همچون عقرب گزیده‌ای که نتواند درد خویش را اظهار کند.

بالاخره یکی پس از دیگری با گوی خلافت ببازی مشغول شدند و این مقام را هر نابکاری بناحق صاحب شد که جز شکست و زبونی مردم و ستم و خواری ملت کاری از پیش نبرد.

اگر این مقام را برهبر واقعی و صحرای بی‌پایان علم و وزیر با ارزش پیامبر می‌سپردند می‌دیدند چگونه قیام بامر رهبری میکند و حق هر کس و هر چیز را چگونه میدهد افسوس که از فرصت استفاده کردند و بجای آن برای خویش غم و اندوه ابد و ندامت همیشگی خریدند.

چنان چهره ولید درهم شد و رنگش تغییر کرد که از ناراحتی آب دهان در گلویش گرفت چشمانش چنان قرمز شده بود که گوئی دانه انار در آن چکانده‌اند.

یکی از حاضرین بآن عرب اشاره نمود که هر چه زودتر فرار نماید

زندگانی حضرت سجاد و امام محمد باقر علیهما السلام (ترجمه جلد 46 بحار الأنوار)، ص: 232

میدانست ولید او را خواهد کشت.

مرد عرب از بارگاه خارج شد جلو درب برخورد بچند نفر که میخواستند پیش ولید بروند گفت ممکن است این لباسهای زردم را با لباسهای سیاه تو عوض کنم در ضمن از جایزه‌ای که گرفته‌ام بتو نیز سهمی بدهم. آن مرد پذیرفت. مرد عرب جامه او را گرفته بر مرکب خویش سوار شد بیابان بی‌پایان را در پیش گرفت.

مردیکه لباس عرب را پوشیده بود گرفتار شد گردن او را زدند و پیش ولید آوردند ولید دقت کرده گفت این آن مرد نیست بروید او را پیدا کنید چابک سواران از پی او رفتند بعد از طی مسافت زیاد باو رسیدند. همین که مرد عرب آنها را دید دست بچله کمان برد هر سواری را با یک تیر نشانه میگرفت بالاخره چهل نفر از آنها را کشت بقیه فرار نموده پیش ولید آمدند و جریان را گزارش کردند.

از شنیدن این خبر ولید یک شبانه روز بیهوش بود. بعد از بهوش آمدن گفتند ترا چه می‌شود گفت احساس یک ناراحتی میکنم که مانند کوه دلم را گرفته بواسطه دست نیافتن بر آن مرد عرب بارک الله چه بود؟! خصال صدوق ج 1 ص 51- هشام بن معاذ گفت وقتی عمر بن عبد العزیز وارد مدینه شد من بهمراه او بودم دستور داد منادی فریاد زند هر کس بر او ستم شده و یا از او حقی تضییع گردیده بیاید تا او را بحق خویش رسانم.

حضرت باقر محمد بن علی بن الحسین از جمله کسانی بود که آمد مزاحم غلام عمر بن عبد العزیز اطلاع داد که محمد بن علی بر در خانه است دستور داد ایشان را وارد کنند. وقتی امام وارد شد دید عمر بن عبد العزیز اشکهای چشمش را پاک میکند. فرمود چرا گریه میکنی؟ گفت از دست هشام برای این و آن کارش.

حضرت باقر فرمود عمر! دنیا بازاری است که بعضی از این بازار سود

زندگانی حضرت سجاد و امام محمد باقر علیهما السلام (ترجمه جلد 46 بحار الأنوار)، ص: 233

میبیرند و برخی زیان می‌بینند بسا از افرادی که فریب این دنیا را خوردند مرگ گریبان آنها را گرفت بیچاره شدند با سرزنش از دنیا خارج شدند زیرا اعمالی که آنها را به بهشت رهنمون گردد نکردند، و وسیله‌ای که از آتش دوزخ نگاهشان دارد تهیه ندیدند.

ثروتی که بر هم انباشتند تقسیم شد بین کسانی که او را ستایش هم نکردند و رهسپار خدمت پروردگاری میشوند که عذر و بهانه آنها را نمی‌پذیرد بخدا قسم سزاوار است که ما دقت کنیم در باره کارهای خوب آنها و از آن پیروی نمائیم و توجه نمائیم بکارهای زشت ایشان خود را نگه داری کنیم از آن اعمال.

عمر! از خدا بترس بدو مطلب متوجه باش هر چه را دوست داری همراهت باشد وقتی به پیشگاه پروردگار میروی آن را پیش فرست و از چیزی که ناراحتی با تو شد در آنجا بجایش چیز دیگری را بگزین مبادا متاعی را بخری که بازارش کساد است و دیگران نتوانستند آن را بفروشند بامید اینکه از تو شاید بپذیرند.

از خدا بترس در بارگاه را بروی مردم باز کن و دربانان را مواظب باش که مزاحم مردم نشوند بکمک مظلوم بشتاب و حق مردم را بده. آنگاه فرمود سه چیز است که در هر کس باشد ایمان خود را تکمیل نموده. عمر بن عبد العزیز بدو زانو نشسته گفت خواهش میکنم بفرمائید شما اهل بیت پیغمبرید فرمود بسیار خوب 1- هر کس هنگام شادمانی و خوشی این حال او را بکار حرام و اندارد 2- و اگر خشمگین شد خشم او را از حقیقت خارج نکند 3- کسی که وقتی قدرت پیدا کرد بیش از حق خود نگیرد. عمر بن عبد العزیز کاغذ و قلم خواسته نوشت: **بسم الله الرحمن الرحيم** این مدرکی است که عمر بن عبد العزیز با آن رد کرد حق محمد بن علی را و آن حق فدک است.

بصائر - عبد الله بن عطا تیمیمی گفت در مسجد خدمت حضرت زین العابدین بودم عمر بن عبد العزیز رد شد نعلینی پیا داشت که بندش از

زندگانی حضرت سجاد و امام محمد باقر علیهما السلام (ترجمه جلد 46 بحار الأنوار)، ص: 234

نقره بود بسیار خوش قیافه بود در آن موقع جوان بود. حضرت زین العابدین علیه السلام باو نگاهی نموده فرمود عبد الله عطا! می بینی این سرکش اسرافگر را بالاخره قبل از مرگ بحکومت خواهد رسید. گفتم همین فاسق؟ فرمود بلی، ولی مدت زیادی زندگی نخواهد کرد وقتی از دنیا رفت فرشتگان آسمان او را لعنت میکنند ولی اهل زمین برایش طلب مغفرت مینمایند.

بصائر الدرجات - زیاد بن ابی حلال گفت مردم در باره روایتها و کارهای عجیب جابر بن یزید اختلاف کردند. من خدمت حضرت صادق علیه السلام رسیدم میخواستم در این مورد از او سؤالی بکنم. قبل از اینکه من چیزی بپرسم فرمود خدا رحمت کند جابر بن یزید جعفری را که احادیث ما را درست نقل میکرد ولی خدا لعنت کند مغیره بن سعید را که بر ما دروغ می بست.

محاسن برقی ص 149- ابی بکر حضرمی گفت بحضرت باقر عرض شد که عکرمه⁹⁹ غلام ابن عباس در حال احتضار است. فرمود از دنیا رفت سپس فرمود اگر او را زنده مییافتم چیزی باو می آموختم که طعمه آتش نشود.

⁹⁹ (۱) در خبر دیگری است که او از خوارج بود و خدمت امام باقر نمی آمد در آن خبر میفرماید در هنگام مرگ به بیمار آن خود شهادت **لا إله إلا الله** و ولایت علی و ائمه را تلقین کنید.

یک نفر وارد شده گفت عکرمه از دنیا رفت. ابو بکر حضرمی عرض کرد آقا بما بیاموزید فرمود بخدا سوگند آن مطلب جز همین ارادت و ایمان بخاندان نبوت که شما معتقد هستید نیست.

اختصاص صفحه 201 محمد بن مسلم گفت بحضرت باقر عرض کردم فدایت شوم از باز ایستادن خورشید و حرکت نکردن آن مرا مطلع فرما. فرمود محمد! چقدر جثه کوچکی داری ولی از مسائل بزرگ و مشکل سؤال میکنی سه روز جواب نداد روز چهارم فرمود تو لیاقت داری که جواب این سؤال را

(1) در خبر دیگری است که او از خوارج بود و خدمت امام باقر نمی آمد در آن خبر میفرماید در هنگام مرگ به بیماران خود شهادت **لا إله إلا الله و ولایت علی و ائمه را تلقین کنید.**

زندگانی حضرت سجاد و امام محمد باقر علیهما السلام (ترجمه جلد 46 بحار الأنوار)، ص: 235

بدهم دنباله حدیث معروف است.

اختصاص - ابن ابی یعفر گفت بحضرت صادق عرض کردم من همیشه نمیتوانم خدمت شما برسم گاهی از من سؤالی میکنند من نمیتوانم تمام جوابهای آنها را بدهم فرمود چرا بمحمد بن مسلم ثقفی مراجعه نمیکنی او شاگرد پدرم بوده و از او حدیث آموخته در نزد پدرم شخص مورد توجه و شایسته ای بود.

در اختصاص مینویسد محمد بن مسلم طائفی ثقفی مردی کوتاه قد و آسیابان از نژاد عرب کوفی بود و در سال صد و پنجاه هجری از دنیا رفت.

خرايج ص 230- ابا بصير گفت حضرت صادق فرمود زید بن حسن با پدرم در مورد میراث پیامبر (ص) اختلاف داشت میگفت من از فرزندان امام حسنم و از شما بمیراث پیامبر سزاوارترم. زیرا من از نژاد فرزندان بزرگترم باید میراث پیامبر را با من تقسیم کنی. و سهم مرا بدهی پدرم سخن او را نپذیرفت.

زید شکایت بقاضی برد. برای نتیجه و جواب از طرف حضرت باقر زید بن علی بن الحسین برادر حضرت باقر پیش قاضی رفت. در این رفت و آمدهای پیش قاضی یک روز زید بن حسن بزید بن علی گفت ساکت باش پسر کنیز هندی.

زید بن علی گفت بیزارم از اختلافی که نام مادرها را ببرند. بخدا قسم دیگر تا زنده باشم با تو سخن نخواهم گفت برگشت خدمت پدرم.

گفت برادر من قسمی خورده‌ام با اعتماد شما میدانم مرا مجبور نخواهی کرد و ناامیدم نمیکنی قسم خورده‌ام که با زید بن حسن صحبت نکنم دیگر با او در مورد اختلاف حرفی نزنم جریان را توضیح داد که برای چه قسم خورده. پدرم او را معذور داشت.

زید بن حسن غمگین شد. گفت طرف من بعد از این محمد بن علی خواهد شد من با او بدرستی سخن خواهم گفت و آزارش میکنم او مرا محروم

زندگانی حضرت سجاد و امام محمد باقر علیهما السلام (ترجمه جلد 46 بحار الأنوار)، ص: 236

خواهد کرد. زید بن حسن بمخاصمه با پدرم برخاست گفت برویم پیش قاضی همین که بطرف قاضی روانه شدند پدرم فرمود زید تو همراه خود یک چاقو داری که پنهان کرده‌ای اگر آن چاقو گواهی کند که حق با من است از شکایت دست برمیداری. قسم خورد که دست برمیدارم.

پدرم فرمود چاقو! بگو با جازه خدا که حق با کیست؟ چاقو از دست زید بیرون افتاد روی زمین. گفت زید تو ستمگری محمد باقر شایسته این مقام است. اگر او را رها نکنی ترا میکشم. زید بیهوش بزمین افتاد. پدرم دست او را گرفته بلند کرد.

باز فرمود زید اگر همین سنگی که روی آن ایستاده‌ایم گواهی دهد قبول میکنی؟ گفت بلی. سنگ از زیر پای زید چنان تکان خورد مثل اینکه میخواست شکافته شود ولی طرف امام تکان نخورد. گفت زید تو ستم روا میداری دست از او بردار اگر دست از او برنداری ترا میکشم باز زید بیهوش شد.

پدرم دست او را گرفته بلند کرد. بعد فرمود زید اگر این درخت سخن بگوید و بیاید پیش من دست برمیداری گفت بلی. پدرم درخت را صدا زد بطوری نزدیک شد که سایه بر سر آنها افکند گفت تو به محمد ستم روا میداری او شایسته این کار است. اگر دست برنداری ترا میکشم. زید بیهوش شد پدرم دستش را گرفته بلند کرد. درخت بجای خود برگشت.

زید قسم خورد که با پدرم کاری نداشته باشد و شکایت نکند.

از همان جا پیش عبد الملک مروان رفته گفت من پیش مردی ساحر و کذاب آمده‌ام که نباید او را رها کنی آنچه دیده بود برایش نقل کرد. عبد الملک برای فرماندار مدینه نوشت که محمد بن علی را دست بسته پیش من بفرست یزید گفت اگر بتو اجازه‌ی کشتن او را بدهم خواهی کشت. قبول کرد.

وقتی نامه بفرماندار مدینه رسید در جواب نوشت این نامه را از جهت مخالفت با دستور تو ننویسم ولی مایلم در مورد این دستور یک خیر خواهی

زندگانی حضرت سجاد و امام محمد باقر علیهما السلام (ترجمه جلد 46 بحار الأنوار)، ص: 237

برای شما بکنم چون ترا دوست دارم میترسم از این راه گزندی بتو برسد.

چون مردی را که تو خواسته‌ای در دنیا از او عقیف‌تر و زاهدتر و پرهیزگارتر نیست. وقتی در محراب عبادت قرآن میخواند پرنده‌ها و درنده‌ها جمع میشوند از صدای خوش او همچون مزامیر داود میخواند او داناترین مردم است و مهربانترین مردم و کوشاترین آنها در عبادت.

من شایسته نمیدانم امیر المؤمنین در باره او اقدامی کند زیرا خداوند نعمت هیچ طایفه را تغییر نمیدهد مگر اینکه آنها راه و روش خود را تغییر دهند. نامه فرماندار که رسید از راهنمایی او خوشحال شد و فهمید که واقعا خیر خواهی نمود، زید بن حسن را خواست و نامه را برایش خواند زید گفت بوالی پول داده و او را وادار باین کار نموده.

عبد الملک گفت راه دیگری سراغ نداری؟ زید گفت آری اسلحه پیامبر نزد اوست شمشیر و زره و انگشتر و عصا و میراثش. بنویس آنها را بفرستد اگر نفرستاد راه برای کشتن او باز می‌شود.

عبد الملک بفرماندار خود نوشت که یک میلیون درهم بمحمد بن علی بده و بگو تمام آثاری که از پیامبر مانده در اختیار بگذارد. فرماندار پیش پدرم آمد و نامه عبد الملک را خواند. پدرم فرمود چند روز بمن مهلت بده.

پدرم سلاح و ابزاری تهیه نمود بفرماندار تحویل داد او نیز برای عبد الملک فرستاد. عبد الملک بسیار خوشحال شد از پی زید فرستاد وقتی زید آن اثاث را دید گفت بخدا سوگند از آثار پیغمبر (ص) یک ذره نفرستاده عبد الملک نامه‌ای برای پدرم نوشت که تو پول ما را گرفتی ولی آنچه خواستیم نفرستادی.

پدرم نوشت آنچه صلاح میدانستم برای تو فرستادم میخواهی قبول کن مایل نیستی قبول نکن. عبد الملک حرف او را تصدیق نموده مردم شام را جمع کرد و گفت این آثار از پیامبر باقیمانده که برای من فرستاده‌اند سپس زید را

زندگانی حضرت سجاد و امام محمد باقر علیهما السلام (ترجمه جلد 46 بحار الأنوار)، ص: 238

گرفت و او را دربند نموده بمدینه فرستاد باو گفت تصمیم دارم که شرکت در خون هیچ کدام از اولاد پیامبر نکنم و گر نه ترا میکشتم.

نامه‌ای نیز برای پدرم نوشت که پسر عمویت را فرستادم با او بخوبی رفتار کن وقتی زید آمد باو فرمود وای بر تو زید چه کارهای بزرگی میکنی چه از دست تو که بر نمیآید؟ من میدانم این زین از کدام درخت جدا شده ولی مقدر چنین است وای بر کسی که شر از او بر خیزد.

مرکبی را زین کردند پدرم سوار شد وقتی پائین آمد پاهایش ورم کرده بود دستور داد کفن برایش تهیه کنند یک قسمت از کفنش لباس سفیدی بود که با آن احرام بسته بود فرمود این پارچه سفید را هم جزء کفن من قرار دهید سه روز بیشتر زنده نبود از دنیا رفت. آن زین در نزد آل محمد است و آویزان کرده‌ایم.

زید بن حسن نیز چند روز بیشتر زنده نبود مبتلا بدردی شد که پیوسته ناتوان میگردید و دیوانه شد بطوری که نماز را ترک کرد و از دنیا رفت.

توضیح- مثل اینکه یک قسمت از آخر خبر حذف شده باشد و چنین معلوم می‌شود که در بند نمودن زید و فرستادن او را بآن وضع یک تبانی بوده بین عبد الملک و زید تا آن آقا را سوار بر زین مسموم نمایند بهمین جهت فرمود من میدانم این زین از چه درختی درست شده چطوری نمیدانم که آلوده بسم است ولی مقدر است که شهادت من بر این وضع باشد بهمین جهت فرمود زین در نزد ما آویزان است تا کسی بآن دست نزند و یا در رجعت از آن کافر انتقام بگیرند.

ضمناً در این خبر اشکال دیگری است که مخالف تاریخی است که قبلاً در مورد شهادت امام نوشتیم و بعد نیز خواهد آمد ممکن است بجای عبد الملک هشام بن عبد الملک بوده و نسخه برداران اشتباه نوشته‌اند.

خرایج- از حضرت باقر نقل شده که عبد الملک هنگام مرگ بصورت کلپاسه در آمد بچه‌هایش در ماندند که با این پیکر چه کنند یک وقت

زندگانی حضرت سجاد و امام محمد باقر علیهما السلام (ترجمه جلد 46 بحار الأنوار)، ص: 239

متوجه شدند که کلپاسه هم رفته نیست. مشورت کردند که چه کنند قرار بر این گذاشتند که از چوب بصورت جثه یک انسان بسازند و آن را در کفن بپیچند. همین کار را کردند بعد کفن نمودند کسی دیگر متوجه این جریان جز من و بچه‌هایش نشدند.

ارشاد ص 282 مینویسد- عبد الله زهری گفت هشام بن عبد الملک بمکه رفت داخل مسجد الحرام شد تکیه بر غلامش بنام سالم داشت. حضرت باقر نیز یک طرف مسجد نشسته بود. سالم باو گفت این مرد محمد بن علی ابن الحسین است. هشام گفت همان کسی که اهل عراق او را از جان دوست دارند؟ گفت آری.

هشام گفت برو باو بگو امیر المؤمنین میگوید مردم در قیامت چه میخورند و می‌آشامند تا از حساب آسوده شوند. فرمود در سرزمینی محشور میشوند که برای آنها قرصهای نان سفیدی هست و نهرها جاریست میخورند و می‌آشامند تا حساب پایان پذیرد.¹⁰⁰ عبد الملک بخیال خود پیروز شده گفت الله اکبر برو باو بگو مردم آنقدر در قیامت گرفتارند که کسی بفکر خوردن و آشامیدن نیست. غلام آمد امام فرمود باو بگو در جهنم بیشتر از روز قیامت گرفتارند باز هم از خوردن و آشامیدن فراموش نمیکنند چنانچه خداوند از زبان آنها نقل میکند **أفیضوا علينا من الماء أو مما رزقکم الله** یک کم آب بما بدهید یا از نعمتهائی که خدا بشما داده. هشام بن عبد الملک ساکت شده چیزی نگفت.

تفسیر عیاشی ج 2 ص 44- سلیمان لبان گفت حضرت باقر فرمود

(1) در روایت دیگر اول میپرسد فاصله بین عیسی و حضرت محمد چقدر بوده امام فرمود بعقیده ما هفتصد سال ولی بعقیده تو ششصد سال بعد سؤال خوراک مردم را در قیامت میکند.

زندگانی حضرت سجاد و امام محمد باقر علیهما السلام (ترجمه جلد 46 بحار الأنوار)، ص: 240

میدانی مغیره بن سعید مثل کیست؟ گفتم نه. فرمود مانند بلعم است که باو اسم اعظم داده شد که خداوند در این آیه میفرماید **آتیناه آیاتنا فانسخ منها فأتبعه الشيطان فکان من الغاوین**.¹⁰¹ مناقب ج 3 ص 329- وقتی کمیت برای حضرت باقر علیه السلام این شعر خود را خواند (من لقلب متیم مستهام) امام باقر علیه السلام روی بجانب کعبه نموده سه مرتبه فرمود

(اللهم ارحم کمیت و اغفر له)

خدایا بر کمیت رحم کن و او را بیامرزش پس از آن فرمود کمیت این صد هزار درهم است که از میان خانواده خود جمع آوری کرده‌ام. گفت نه بخدا هرگز نخواهم گرفت تا خدا خود جزای مرا عنایت فرماید. ولی اگر یکی از پیراهنهای خود را لطف فرمائید افتخار میکنم. امام یکی از پیراهنهای خود را باو داد.

در مناقب ص 337 ج 3- مینویسد حضرت باقر بکمیت فرمود تو عبد الملک را مدح کرده‌ای؟ گفت من در مدح خود باو نگفته‌ام ای امام راهنما گفته‌ام ای شیر شیر هم نوعی سگ است و یا شمس خورشید جمادی است و یا دریا گفته‌ام که

¹⁰⁰ (1) در روایت دیگر اول میپرسد فاصله بین عیسی و حضرت محمد چقدر بوده امام فرمود بعقیده ما هفتصد سال ولی بعقیده تو ششصد سال بعد سؤال خوراک مردم را در قیامت میکند.

¹⁰¹ (1) اعراف آیه ۱۷۴ یادآوری کن برای آنها داستان بلعم باعور را که باو از آیات خود دادیم ولی او سرپیچی کرد از آنها بطوری که شیطان از او تعقیب نمود و از گمراهان شد

دریا نیز مرده است گاهی یا حیه گفته‌ام که مار جنبنده‌ی منفور و بدبوئی است یا جبل گفته‌ام کوه هم سنگ لال است امام علیه السلام تبسم نمود. کمیت در مقابل آن جناب این اشعار را خواند.

غیر صبوۀ و لا احلام

من لقلب میتم مستهام

^{۱۰۲} همین که باین شعر رسید

اغرق نزا و لا تطیش سهامی

اخلص الله لی هوای فما

امام علیه السلام فرمود بجای

(فما اغرق نزا)

زه کمان را نکشم

(1) اعراف آیه 174 یادآوری کن برای آنها داستان بلعم باعور را که باو از آیات خود دادیم ولی او سرپیچی کرد از آنها بطوری که شیطان از او تعقیب نمود و از گمراهان شد

(2) این شعر قصیده ایست که بالغ بر 103 بیت است و اول قصیده ایست که در باره بنی هاشم سروده ابو رباش در شرح این قصیده مینویسد که وقتی کمیت باین شعر ... رسید (فما اغرق نزا و لا تطیش سهامی) فرمود کسی که زه کمان را خوب نکشد نمیتواند تیر بزند باید میگفتی

(فقد اغرق نزا)

خوب کمان را بکشم تا تیرم خطا نکند. (ترجمه شعر) چه کس بفریاد دل عاشق دلباخته حیران میرسد. جز آرزو و عشق حتی در خواب هم چیزی نمی‌بیند. خدا محبت مرا در راه شما خانواده پیامبر خالص کند بطوری که کمان را نکشم تا تیرم بخطا نرود.

¹⁰² (۲) این شعر قصیده ایست که بالغ بر ۱۰۳ بیت است و اول قصیده ایست که در باره بنی هاشم سروده ابو رباش در شرح این قصیده مینویسد که وقتی کمیت باین شعر ... رسید (فما اغرق نزا و لا تطیش سهامی) فرمود کسی که زه کمان را خوب نکشد نمیتواند تیر بزند باید میگفتی
 \ (فقد اغرق نزا) E

خوب کمان را بکشم تا تیرم خطا نکند. (ترجمه شعر) چه کس بفریاد دل عاشق دلباخته حیران میرسد. جز آرزو و عشق حتی در خواب هم چیزی نمی‌بیند. خدا محبت مرا در راه شما خانواده پیامبر خالص کند بطوری که کمان را نکشم تا تیرم بخطا نرود.

زندگانی حضرت سجاد و امام محمد باقر علیهما السلام (ترجمه جلد 46 بحار الأنوار)، ص: 241

باید میگفتی

(فقد اغرق نزعاً)

تا زه کمان را خوب بکشم و تیرم بخطا نرود عرضکرد آقا شما در تنظیم معنی از من ماهر ترید در شعر در امالی شیخ طوسی ص 80 مینویسد- جابر بن عون گفت روزی که با عمر بن عبد العزیز بیعت کردند اسماء بن خارجه فزاری وارد شد این اشعار خود را خواند.

هو اولی بان یکون خلیقا

ان اولی الانام بالحق قدما

یأتی بغیره ان یکون یلیقا

بالامر و النهی لأولی

و من کان جده الفاروقا

من ابو عبد العزیز بن مروان

عمر بن عبد العزیز گفت اگر این قسمت آخر را نمیگفتی بهتر بود (چون در قسمت آخر نسب عمر بن عبد العزیز را بمروان و بعمر بن خطاب میرساند).

امالی شیخ ص 167- ابی بکر بن عمر بن حزم از پدر خود نقل کرد که عمر بن عبد العزیز تصمیمی در باره فدک گرفت نامه‌ای به ابو بکر فرماندار مدینه نوشت که شش هزار دینار باضافه درآمد فدک معادل چهار هزار دینار بین فرزندان فاطمه زهرا رضی الله عنهم از بنی هاشم تقسیم کن. زیرا فدک متعلق بخود پیغمبر بوده و از سرزمینهای است که با سپاه و جنگ فتح نشده.

کافی ج 1 ص 399 حضرت باقر بسلمه بن کهیل و حکم بن عتبه فرمود

(شرفاً و غرباً فلا تجدان علماً صحیحاً الا شیئاً خرج من عندنا)

بشرق و غرب عالم بتازید هیچ جا علم صحیحی نخواهد یافت مگر آنچه از زبان

زندگانی حضرت سجاد و امام محمد باقر علیهما السلام (ترجمه جلد 46 بحار الأنوار)، ص: 242

ما خارج شده.

در کتاب اعلام الدین دیلمی است که مردی بعبد الملک مروان گفت من میخواهم با تو مناظره‌ای بکنم بشرط اینکه امان دهی. عبد الملک او را امان داد. گفت بگو ببینم این مقامی که گرفته‌ای پیغمبر ترا تعیین کرده است گفت نه. پرسید مردم جمع شدند و ترا انتخاب نمودند؟ گفت نه.

سؤال کرد آیا آنها با تو بیعت کرده بودند که لازم بود وفا نمایند.

گفت نه. پرسید در شوری ترا تعیین نمودند؟ گفت نه.

گفت پس تو بزور بر آنها حکومت میکنی و مال و جان آنها را در اختیار گرفته‌ای. عبد الملک گفت بلی. سؤال کرد پس چرا نام خود را امیر المؤمنین نهاده‌ای با اینکه خدا و پیامبر و مسلمانان ترا امیر نکرده‌اند.

عبد الملک گفت خارج شو از مملکت من و گر نه ترا میکشم. گفت همین است جواب کسی که از روی عدل و انصاف با تو سخن گوید این حرف را زده خارج شد.

روایت شده که عمر بن عبد العزیز بنمایندگی خود در خراسان نوشت که چهل نفر از دانشمندان آن سرزمین را بفرست تا از آنها جستجو کنم تو چگونه رفتار میکنی. استاندار علما را جمع نموده جریان نامه را اعلام کرد آنها پوزش خواستند. گفتند ما زن و بچه داریم ممکن نیست که چهل نفر از خانواده خود دور باشیم و عدالت مخالف است با اجبار که ما را بزور ببرند ولی میتوانیم بیک نفر نمایندگی بدهیم از طرف ما برود.

استاندار نماینده آنها را فرستاد وقتی پیش عمر بن عبد العزیز رفت گفت من سخنی مخفیانه دارم مجلس را خلوت کن. عمر گفت تو یا راست میگوئی آنها ترا کمک میکنند اگر دروغ گفتی ترا تکذیب خواهند نمود.

نماینده گفت من برای خودم نمیگویم خلوت باشد این تقاضا برای شماست میترسم بین ما حرفی زده شود که تو نخواهی مردم بشنوند.

دستور داد همه خارج شدند آنگاه عالم گفت بگو ببینم از کجا خلافت

زندگانی حضرت سجاد و امام محمد باقر علیهما السلام (ترجمه جلد 46 بحار الأنوار)، ص: 243

بتو رسید؟ مدتی سکوت کرد. گفت چرا جواب نمیدهی. گفت چه بگویم.

اگر بگویم خدا و پیامبر معین کرده‌اند دروغ است. بگویم مسلمانان اجماع کرده‌اند تو خواهی گفت ما که از سرزمین مشرق هستیم خبر نداریم و در این اجماع شرکت نکرده‌ایم اگر بگویم از راه وراثت از پدرم خواهی گفت برادرانت زیادند تو چرا از بین آنها بحکومت بررسی.

دانشمند گفت خدا را شکر که اعتراف نمودی بحق دیگری حالا اجازه میدهی برگردم بسرزمین خود. گفت نه بخدا تو واعظ خوبی هستی دانشمند گفت خوب بگو بینم چطور شد که این کار را بعهدہ گرفتی؟

عمر بن عبد العزیز گفت دیدم خلفای قبل ستم روا داشته و حیف و میل در مال مسلمانان کردند خودم را میشناختم که اهل این کار نیستم.

گفت اگر دیگری مقام ترا میگرفت و بمردم مانند پیشینیان ستم روا میداشت آیا از تو باز خواست میشد و گناه او را بحساب تو می آوردند؟ گفت نه.

دانشمند گفت در این صورت تو آسایش دیگری را با رنج خود خریدهای و آسودگی او را با خطر خویش. عمر گفت واقعا تو واعظ خوبی هستی.

از جای حرکت کرد که خارج شود باو گفت بخدا قسم ابتدای دین از دست شما بنی امیه رنجه کشید میانه آن نیز از شما رنجهایی برد آخر آن نیز بوسیله باقیمانده نسل شما در رنج خواهد بود. خدا دادخواه ما است از شما و داور و پشتیبان خوبی است.

امالی شیخ طوسی ص 66 ثمالی گفت شخصی که حاضر بود در مجلس عبد الملک مروان در مکه گفت عبد الملک شروع بسخنرانی کرد همین که خطبه او منتهی بموعظه شد مردی از جای حرکت کرده گفت بس است بس! شما امر میکنید ولی خودتان عمل نمیکنید و نهی میکنید اما خودتان از حرام خودداری نمیکنید پند میدهید ولی پند نمیگیرید. ما باید مطیع کردار شما باشیم یا گفتار شما؟! اگر بگوئید پیرو روش شما باشیم چگونه ممکن است پیرو ستمگران بود

زندگانی حضرت سجاد و امام محمد باقر علیهما السلام (ترجمه جلد 46 بحار الأنوار)، ص: 244

یا بچه دلیل ما از تبهکارانی پیروی کنیم که اموال خدا را ثروت خود حساب میکنند و بندگان او را برده خویش می‌شمارند. اگر میگوئید اطاعت امر ما را کنید و نصیحت ما را بپذیرید آیا ممکن است کسی که خود را نصیحت نمیکنند یا خویشان را پند نمیدهد بدیگری پند دهد. مگر اطاعت نمودن از کسی که عادل نیست لازم است.

اگر بگوئید دانش را بگیری از هر جا که بود و پند بگیری از هر کس که شنیدید شاید در میان ما کسانی باشند که بهتر بتوانند از شما موعظه کنند و بزبانها از شما آشناتر باشند رها کنید خلافت را و دست از قفل و بند آن بردارید راه را باز کنید تا کسانی که آنها را باطراف جهان آواره کرده‌اید و در بدر بیابانها شده‌اند پیش بیایند.

بخدا سوگند هرگز اختیار خود را بشما نداده‌ایم و شما را حاکم بر مال و جان و دین خویش نکرده‌ایم تا بروش ستمگران رفتار کنید جز اینکه ما توجه بوضع خود داریم منتظر پایان مدت و بآخر رسیدن حکومت شما و تمام شدن رنج و محنت

خود هستیم. هر کدام از شما که بر سریر حکومت نشیند مدت معینی دارد و بناچار باید پرونده‌اش را بخواند که هیچ یک از رفتار و کردار او از کوچک و بزرگ او فروگذار نشده بزودی خواهند فهمید ستمگران که چه ستمی روا داشته‌اند.

در این موقع یکی از ماموران مسلح خلیفه پیش آمده او را گرفت دیگر از او خبری نداریم که چه شد.

اختصاص ص 85- ابو حمزه گفت سعد بن عبد الملک که او را حضرت باقر سعد الخیر مینامید خدمت آن جناب رسید سعد از فرزندان عبد العزیز بن مروان بود مثل زنهای مصیبت زده اشگ میریخت امام فرمود چرا گریه میکنی عرضکرد چرا گریه نکنم و حال اینکه در قرآن مرا از شجره ملعونه شمرده‌اند (بنی امیه) فرمود تو از آنها نیستی تو از جمله افراد خاندان بنی امیه هستی که از خانواده اولاد پیامبر بشمار میروی. مگر نشنیده‌ای این آیه را

زندگانی حضرت سجاد و امام محمد باقر علیهما السلام (ترجمه جلد 46 بحار الأنوار)، ص: 245

که خداوند از قول ابراهیم نقل میکند (فمن تبغنی فإنه منی) هر که پیرو من باشد از جمله ما است.

اختصاص - حمران بن اعین گفت بحضرت باقر عرضکردم من با خدا عهد کرده‌ام که از مدینه خارج نشوم مگر اینکه جواب یک سؤال مرا بدهی فرمود پیرس عرضکرد آقا من از شیعیان شما هستم؟ فرمود بلی در دنیا و آخرت.

مناقب- بکر بن صالح گفت عبد الله بن مبارک خدمت حضرت باقر رسیده عرضکرد آقا از اجداد شما روایت شده که هر فتح و پیروزی که نصیب مسلمانان شود ولی در حکومت خلفاء جور باشد غنائم مربوط بامام است فرمود صحیح است.

عرضکرد فدایت شوم مرا از یک فتح همین شکلی آورده‌اند بالاخره از دست آن کسی که مالک من بود بیک وسیله‌ای نجات یافتم اینک بنده و برده شمایم. امام فرمود قبول کردم. موقعی که خواست برود بمکه گفت من از وقتی که بحج رفته‌ام بعد ازدواج کردم و راه گذران من از لطف و عنایتی بود که دوستان میکردند چون دیگر راهی برای اداره زندگی نداشتم بفرمائید باید چه کنم.

فرمود برگرد بشهر و وطن خود حج و ازدواج و کسی که کرده‌ای برایت حلال است. پس از شش سال دو مرتبه آمد همان بندگی و بردگی سابق را یادآوری نمود امام علیه السلام فرمود تو آزادی در راه خدا عرضکرد آقا خواهش میکنم یک یادداشت راجع باین مطلب بمن بدهید.

نامه‌ای چنین نوشت **بسم الله الرحمن الرحيم** این نامه محمد بن علی هاشمی علوی است برای عبد الله بن مبارک من ترا در راه خدا و روز رستاخیز آزاد کردم کسی جز خدا آقای تو نیست و هیچ کس نمیتواند ادعای مالکیت ترا بنماید تو آزادشده من و خاندان منی بعد از این در تاریخ محرم سال صد و سیزده محمد بن علی (حضرت باقر) آن را با دست خط خود نوشته

زندگانی حضرت سجاد و امام محمد باقر علیهما السلام (ترجمه جلد 46 بحار الأنوار)، ص: 246

و بر آن مهر زده است.

اختصاص - جابر جعفی گفت حضرت باقر بمن هفتاد هزار حدیث آموخت و فرمود بکسی اظهار نکنی. جابر گفت عرض کردم آقا فدایت شوم بار سنگینی بر من نهاده‌ای از این اسرار که بمن سپردی و فرموده‌ای بکسی نگویم گاهی از اوقات چنان سینه‌ام بجوش می‌آید که حالت شبیه جنون بمن دست میدهد فرمود هر وقت چنین شد برو بطرف گورستان و گودالی بکن سرت را درون آن گودال قرار بده بگو محمد بن علی چنین و چنان گفت^{۱۰۳} کافی ج 8 ص 102- کمیت بن زید اسدی گفت خدمت حضرت باقر علیه السلام رسیدم فرمود بخدا قسم کمیت اگر مالی در نزد ما بود بتو میدادیم ولی بتو میگویم آنچه پیغمبر صلی الله علیه و آله بحسان بن ثابت فرمود

(لن یزال معک روح القدس ما ذبیت عنا اهل البیت)

پیوسته روح القدس ترا تأیید کند تا وقتی از ما خانواده دفاع میکنی.

عرض کردم در باره آن دو نفر چه میگوئی (ابا بکر و عمر) امام علیه السلام بالش را دولا کرده بسینه خود چسبانید. آنگاه فرمود بخدا قسم باندازه یک حجامت خون اگر ریخته شود و یا مالی بناحق گرفته شود و یا سنگی جابجا گردد بگردن آن دو است.

کافی ج 8 ص 210- ابو بصیر گفت من در خدمت حضرت باقر در مسجد نشسته بودم که داود بن علی و سلیمان بن خالد و منصور دوانیقی وارد شدند و کناری از مسجد نشستند. یکی گفت محمد بن علی حضرت باقر اینجا نشسته. داود بن علی و سلیمان بن خالد از جای حرکت نموده خدمت امام آمدند و سلام کردند اما منصور همان جا نشست.

(1) در حدیث دیگری است که پس از فوت حضرت باقر جابر بحضرت صادق عرض میکند پدرت 70 هزار حدیث بمن آموخته و امام صادق را چنین راهنمایی میکند.

زندگانی حضرت سجاد و امام محمد باقر علیهما السلام (ترجمه جلد 46 بحار الأنوار)، ص: 247

حضرت باقر فرمود چه شد که دوست ستمگر شما نیامد. آنها عذری تراشیدند فرمود بخدا قسم بالاخره فرمانروای این سرزمین می‌شود بسیار جلال و شکوه می‌یابد و گردنکشان برایش کوچکی میکنند اقتدار بزرگی پیدا خواهد کرد.

¹⁰³ (1) در حدیث دیگری است که پس از فوت حضرت باقر جابر بحضرت صادق عرض میکند پدرت ۷۰ هزار حدیث بمن آموخته و امام صادق را چنین راهنمایی میکند.

داود بن علی گفت سلطنت ما قبل از شما است فرمود آری عرضکرد مدت معینی دارد فرمود بلی بخدا قسم در مقابل هر روز فرمانروائی بنی امیه دو روز و در مقابل هر سال دو سال حکومت خواهید کرد بچه‌های شما با خلافت همچون گوی در میدان بازی میکنند.

داود بن علی با خوشحالی از جای حرکت کرد که این خبر را بمنصور برساند سلیمان نیز بلند شد از پشت سر امام او را صدا زده فرمود سلیمان! اینها پیوسته در آسایش هستند از نظر حکومت تا وقتی که خون بناحقی از ما خانواده نریزند اشاره بسینه خود نمود وقتی چنین کردند درون زمین برای آنها بهتر از روی زمین است دیگر در روی زمین فریادرسی ندارند و در آسمان کسی عذر و بهانه آنها را نمی‌پذیرد.

سلیمان بن خالد رفت و جریان را بمنصور گفتند منصور از جای حرکت نموده خدمت حضرت باقر رسید سلام کرد و سخنان داود و سلیمان را عرض کرد و پرسید صحیح است فرمود آری شما قبل از ما بفرمانروائی میرسید اما سلطنت شما بسیار دشوار است که مردم روی خوشی نمی‌بینند مدت زیادی بطول میانجامد دو برابر بنی امیه و بچه‌های شما با خلافت بازی میکنند چون گوی در میدان چه برسد بمردها فهمیدی؟

سپس فرمود پیوسته اقتدار خواهید داشت تا وقتی که خون بناحق از ما خانواده نریزد وقتی چنین کاری کردید خداوند بر شما خشم میگیرد قدرت و شوکت و سلطنت شما از بین میرود و یکی از بندگان خود را که پست و بد اخلاق است بر شما مسلط میکند^{۱۰۴} او از خاندان ابو سفیان نیست

(۱) اشاره به هلاکوخان است

زندگانی حضرت سجاد و امام محمد باقر علیهما السلام (ترجمه جلد 46 بحار الأنوار)، ص: 248

بالاخره نابودی شما بدست او و یارانش خواهد بود دیگر سخن خود را قطع نمود.

اختصاص - اصحاب حضرت باقر عبارت بودند از جابر بن یزید جعفی، حمران بن اعین، زراره، عامر بن عبد الله بن جذاعه، حجر بن زائده، عبد الله بن شریک عامری، فضیل بن یسار بصری، سلام بن مستنیر و برید ابن معاویه عجلی و حکیم بن ابی نعیم.

حضرت موسی بن جعفر فرمود روز قیامت منادی فریاد میزند حواریین حضرت باقر و حضرت صادق کجایند. عبد الله بن شریک عامری و زراره بن اعین و برید بن معاویه عجلی و محمد بن مسلم ثقفی و لیث بن البختری و عبد الله بن ابی یعفور و عامر بن عبد الله بن جذاعه و حجر بن زائده و حمران بن اعین ...

مناقب- دربان حضرت باقر جابر بن یزید جعفی بود تمام ارادتمندان بایمه اعتراف دارند بر اینکه فقیه‌ترین پیشینیان شش نفرند که آنها اصحاب حضرت باقر و حضرت صادق بودند. زراره بن اعین، معروف بن خربوذ مکی، ابو بصیر اسدی، فضیل بن یسار و محمد بن مسلم طائفی، برید بن معاویه عجلوی.

در فصول المهمه مینویسد- قیافه حضرت باقر گندمگون و معتدل بود شاعرش کمیت و سید حمیری و دربانش جابر جعفی و نقش انگشتی آن جناب (رب لا تذرني فردا) نقل از خط شیخ بن فهد حلی رحمه الله علیه.

گفته‌اند- مردی خدمت حضرت باقر علیه السلام رسیده قصیده‌ای خواند که اول آن این بود (علیک السلام ابا جعفر) امام باو چیزی نداد عرضکرد چرا بمن جایزه‌ای ندادید با این مدحی که کردم فرمود تو مرا بمثل مردگان تهنیت گفتی نشنیده‌ای این شاعر چه میگوید.

علیک سلام لما فات مطلب

الا طرقتنا آخر الليل زينب

زندگانی حضرت سجاد و امام محمد باقر علیهما السلام (ترجمه جلد 46 بحار الأنوار)، ص: 249

تحية ميت و هو في الحى يشرب

فقلت لها حبيت زينب خدنكم

^{۱۰۵} فرمود میتوانستی بگوئی

سلام علیک ابا جعفر

. باب نهم مناظرات حضرت باقر علیه السلام

عبد الله بن نافع ارزق میگفت اگر بدانم در روی زمین کسی هست که بتواند بمن ثابت کند که علی اهل نهران را که کشت نسبت بآنها ستم نکرد بسوی او خواهم رفت. گفتند اگر چه از فرزندانش باشد. گفت مگر در میان فرزندان عالم وجود دارد گفتند این اول نادانی تو است مگر این خانواده خالی از عالم هست.

¹⁰⁵ (۱) در این شعر شاعر بزینب علیک سلام میگوید و خودش اعتراض میکند که او را تهنیت مردگان گفته.

پرسید اکنون عالم آن خانواده کیست. گفتند محمد بن علی بن الحسین. عبد الله بن نافع با گروهی از اصحاب خود بطرف مدینه رفت.

اجازه شرفیابی از حضرت باقر خواست بحضرت باقر عرضکردند این عبد الله ابن نافع است. فرمود مرا چه با او با اینکه او از من و پدرم شب و روز بیزاری میجوید.

ابو بصیر عرضکرد فدایت شوم او مدعی است که اگر کسی روی زمین باشد که ثابت کند علی علیه السلام اهل نهروان را که کشت نسبت بآنها ستم روا نداشته پیش او میروم اگر چه فاصله زیادی با من داشته باشد.

امام فرمود واقعا برای کشف مطلب آمده‌ای عرضکرد بلی. بغلامش دستور داد که بار او را فرود آورد و بگوید فردا بیاید. فردا صبح عبد الله با سران اصحاب خود آمد حضرت باقر نیز اولاد مهاجر و انصار را جمع کرد و با دو جامه برنگ قرمز روشن بیرون آمد گوئی پاره‌ی ماهی است. خطبه‌ای خواند بدین مضمون.

ستایش خدائی راست که جهان و جمال زیبای موجودات و تمام

(1) در این شعر شاعر بزینب علیک سلام میگوید و خودش اعتراض میکند که او را تهنیت مردگان گفته.

زندگانی حضرت سجاد و امام محمد باقر علیهما السلام (ترجمه جلد 46 بحار الأنوار)، ص: 250

ممکنات را آفرید حمد خدائی را خواب و چرت بر او راه ندارد مالک آسمانها و زمین است ...

گواهی میدهم بر یگانگی خدا و اینکه محمد (ص) بنده و پیامبر اوست او را برگزید و براه مستقیم رهنمائی کرد. خدا را سپاس که ما را مفتخر بنعمت نبوت او گردانید و امتیاز ولایت را بما داد. گروه فرزندان مهاجر و انصار هر کس منقبتی برای علی علیه السلام در خاطر دارد حرکت کند و نقل نماید.

از جای حرکت کردند هر کدام منقبتی نقل کردند. عبد الله گفت همه این احادیث را من خود از راویانی که گفتید نقل نموده‌ام ولی بعد از حکم قرار دادن کافر شد تا بالاخره منتهی شد مناقب بحدیث خیبر:

لأعطين الراية غدا رجلا يحب الله و رسوله و يحبه الله و رسوله كرارا غير فرار حتى لا يرجع يفتح الله على يديه.

^{۱۰۶} حضرت باقر فرمود در باره این حدیث چه میگوئی؟ گفت صحیح است هیچ شکی در آن نیست ولی بعد از این حدیث کاری که موجب کفر او شد انجام داد فرمود مادر بعزایت بنشیند بگو بینم خدا که علی را آن روز دوست داشت میدانست که علی بعدها نهروانیان را خواهد کشت. یا نمیدانست.

گفت میدانست فرمود علی را دوست داشت که مطیع و فرمانبردار او بود یا دوست داشت با اینکه مخالف و خطاکار بود. گفت دوست داشت که اطاعتش میکرد حضرت باقر فرمود اکنون محکوم شدی. عبد الله رافع از جای حرکت کرده با خود میگفت (حتی یتبین لکم الخیط الأبیض من الخیط الأسود من الفجر)^{۱۰۷} خداوند میداند مقام رهبری را به که بدهد.

(1) فردا پرچم را بدست کسی خواهم داد که خدا و پیامبرش را دوست دارد و خدا و پیامبر نیز او را دوست دارند هیچ گاه پشت بدشمن نکرده اهل فرار نیست بدست او فتح خواهد شد.

(2) تا نخ سفید را از سیاه تشخیص دهید بواسطه روشنی صبح.

زندگانی حضرت سجاد و امام محمد باقر علیهما السلام (ترجمه جلد 46 بحار الأنوار)، ص: 251

خلاصه استدلال اینست که میپرسد خدا علی را برای اینکه اطاعت میکرد دوست داشت قبول میکند بعد میفرماید پس بنا بر این تو میگوئی علی را دوست داشت با اینکه بعقیده تو علی بعدها بواسطه کشتن نهروانیان کافر شد و تمام اعمالش از بین رفت.

کافی ج 5 ص 311 زید شحام گفت قتاده بن دعامه خدمت حضرت باقر علیه السلام رسید فرمود قتاده تو فقیه مردم بصره هستی؟ عرضکرد مردم چنین میگویند. فرمود شنیده‌ام قرآن تفسیر میکنی؟ عرضکرد بلی. سؤال کردند از روی علم تفسیر مینمائی یا نادانی؟ عرضکرد نه از روی علم.

فرمود اگر واقعا از روی علم باشد که شخصیت با ارزشی هستی من یک سؤال از تو میکنم. عرض کرد بفرمائید.

فرمود بگو بینم خداوند در این آیه در سوره سبا و قدرنا فیها السیر سیروا فیها لیالی و آیاما آمینین^{۱۰۸} چه منظوری دارد؟

¹⁰⁶ (۱) فردا پرچم را بدست کسی خواهم داد که خدا و پیامبرش را دوست دارد و خدا و پیامبر نیز او را دوست دارند هیچ گاه پشت بدشمن نکرده اهل فرار نیست بدست او فتح خواهد شد.

¹⁰⁷ (۲) تا نخ سفید را از سیاه تشخیص دهید بواسطه روشنی صبح.

¹⁰⁸ (۱) سیابه آیه ۱۸

گفت منظور کسی است که بازار و توشه و مال سواری حلال قصد زیارت خانه خدا را کند در امان خواهد بود تا بخانواده خود برگردد. فرمود ترا بخدا قسم گاهی اتفاق نمی‌افتد که شخصی با زاد و توشه و مرکب حلال بجانب مکه روان شود ولی دزدها اموالش را بسرقت ببرند و او را بزنند بطوری که نابود شود. گفت چرا اتفاق می‌افتد.

فرمود اگر قرآن را از پیش خود تفسیر کنی باعث هلاک خود و دیگران شده‌ای همچنین اگر از زبان دیگران نقل کنی. قتاده! این آیه مربوط به کسی است که خارج شود از منزل خود با زاد و توشه و مال سواری حلال قصد این خانه را بکند ولی عارف بحق ما باشد با دل ما را دوست داشته باشد، چنانچه خداوند در این آیه اشاره میکند **فاجعل أَفئدَهُ من الناس تَهوی إِلَیْهِم** ابراهیم عرض میکند خدایا دل‌های گروهی از مردم را متوجه خاندان من بکن منظورش دوست داشتن خانه نیست اگر منظور خانه بود میفرمود (تهوی الیه) دوست بدارند آن را نه اینکه

(1) سبابه آیه 18

زندگانی حضرت سجاد و امام محمد باقر علیهما السلام (ترجمه جلد 46 بحار الأنوار)، ص: 252

بفرماید (تهوی إِلَیْهِم) دوست بدارند آنها را بخدا سوگند منظور از دعای ابراهیم ما بودیم که اگر با دل ما را دوست داشته باشند حج آنها قبول می‌شود و گر نه قبول نخواهد شد اگر چنین بود آن وقت از عذاب جهنم در روز قیامت ایمن خواهد. قتاده عرضکرد بخدا دیگر همین طور تفسیر خواهم کرد.

فرمود قتاده! منظور قرآن را کسانی درک میکنند که با آنها صحبت شده و طرف خطاب قرآن هستند. احتجاج ص 187- ابو بصیر گفت حضرت باقر علیه السلام در مسجد الحرام نشسته بود اطرافش گروهی از ارادتمندان جمع بودند در این موقع طاوس یمانی با چند نفر از اطرافیان خود آمد. بامام عرضکرد اجازه میدهی سؤالی بکنم؟ فرمود اجازه داری پیرس. عرضکرد چه وقت یک سوم مردم مردند؟ فرمود اشتباه کردی منظورت اینست که چه وقت یک چهارم مردم مردند و آن روزی بود که قاییل هاییل را کشت چهار نفر بودند: آدم، حواء و قاییل، هاییل، در نتیجه یک چهارم از بین رفت عرضکرد صحیح فرمودید من اشتباه کردم. پرسید کدام یک از این دو نفر پدر مردم جهان هستند؟ فرمود هیچ کدام نسل مردم از شیث پسر دیگر آدم بود. سؤال کرد چرا نام آدم را آدم نهادند؟ فرمود چون سرشت او را از ادیم زمین (قشر زمین) پائین برداشتند. عرضکرد چرا حواء را حواء نامیدند؟ فرمود چون از پهلوی یک شخص حی (زنده) آفریده شد. پهلوی آدم. سؤال کرد شیطان را برای چه ابلیس نامیدند؟

فرمود چون ناامید از رحمت خدا شده. باز گفت جن را از چه جهت جن نامیده‌اند؟

فرمود زیرا آنها دیده نمیشوند. گفت اول دروغی که در عالم گفته شد چه کسی گفت؟

فرمود شیطان وقتی گفت من از او بهترم من از آتش و او از خاک.

گفت کدام دسته بودند که شهادت درست دادند ولی دروغ می‌گفتند؟ فرمود منافقین. آن موقعی که گفتند ما گواهییم بر اینکه تو پیامبری. خداوند در این آیه میفرماید **إِذَا جَاءَكُمُ الْمُنَافِقُونَ قَالُوا نَشْهَدُ إِنَّكَ لَرَسُولُ اللَّهِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّكَ لَرَسُولُهُ وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَكَاذِبُونَ**^{۱۰۹}.

(۱) زمانی که منافقین می‌گویند ما گواهی می‌دهیم تو پیامبری خدا میداند که تو پیامبری ولی منافقین دروغ می‌گویند.

زندگانی حضرت سجاد و امام محمد باقر علیهما السلام (ترجمه جلد 46 بحار الأنوار)، ص: 253

سؤال کرد کدام پرنده بود که فقط یک بار پرید و دیگر نخواهد پرید؟

خداوند جریان آن را در قرآن ذکر کرده فرمود طور سیناء خداوند آن را پرواز داد بر روی بنی اسرائیل بطوری که با پر خود بر سرشان سایه افکند دارای انواع عذاب بود بهمین قسمت اشاره میکند آیه قرآن و **إِذْ نَتَقْنَا الْجَبَلَ فَوْقَهُمْ كَأَنَّهُ ظِلَّةٌ وَظَنُوا أَنَّهُ وَاقِعٌ بِهِمْ**^{۱۱۰} گفت کدام فرستاده خدا بود که از جن و بشر و ملائکه نبود خداوند او را فرستاد و در قرآن ذکر شده. فرمود کلاغ موقعی که قابیل برادر خود را کشته بود و نمیدانست چگونه بدن او را پنهان کند خداوند میفرماید **فَبَعَثَ اللَّهُ غُرَابًا يَبْحِثُ فِي الْأَرْضِ لِيُرِيَهُ كَيْفَ يُوَارِي سُوَاءَهُ أَخِيهِ** خداوند کلاگی را فرستاد تا زمین را بکاود در نتیجه پسر آدم متوجه شد جثه برادرش را چگونه دفن نماید.

گفت چه کسی بود که هم نوعان خود را بیم داد و بر حذر داشت با اینکه از بشر و جن و ملائکه هم نبود در قرآن داستانش ذکر شده. فرمود همان مورچه‌ای که گفت **يَا أَيُّهَا النَّمْلُ ادْخُلُوا مَسَاكِنَكُمْ لَا يَحْطُمَنَّكُمْ سُلَيْمَانُ وَجُنُودُهُ وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ**^{۱۱۱} مورچه‌ها وارد لانه خود شوید مبادا سلیمان و سپاهش شما را لگد مال کنند آنها نمی‌فهمند.

گفت بچه کسی دروغ بیستند با اینکه از جن و بشر و ملائکه نبود و در قرآن نیز ذکر شده فرمود همان گرگی که برادران یوسف گفتند یوسف را دریده.

باز پرسید کدام چیز بود که کمش حلال ولی زیادش حرام بود فرمود نهر طالوت که خداوند میفرماید **إِلَّا مَنْ اغْتَرَفَ غُرْفَةً بِيَدِهِ** مگر کسی که یک مشت آب بردارد. گفت بگو کدام صلاۀ است که بدون وضو خوانده می‌شود و کدام روزه است که خوردن و آشامیدن آن را باطل نمی‌کند فرمود صلاۀ بدون

¹⁰⁹ (۱) زمانی که منافقین می‌گویند ما گواهی می‌دهیم تو پیامبری خدا میداند که تو پیامبری ولی منافقین دروغ می‌گویند.

¹¹⁰ (۱) اعراف ص ۱۷۱

¹¹¹ (۲) سوره نمل آیه ۱۸

(1) اعراف ص 171

(2) سوره نمل آیه 18

زندگانی حضرت سجاد و امام محمد باقر علیهما السلام (ترجمه جلد 46 بحار الأنوار)، ص: 254

وضو همان صلوات بر پیامبر فرستادن است و اما روزه. این آیه است **إني نذرت للرحمن صوما فلن أكلم اليوم إنسيا**^{۱۱۲} گفت بفرمائید چیست زیاد و کم می‌شود و چیست که فقط زیاد می‌شود و کم نمیشود و چیست که کم می‌شود و زیاد نمیشود؟

فرمود آنچه زیاد و کم می‌شود ماه است و آنچه زیاد می‌شود و کم نمیشود دریا است و چیزی که کم می‌شود و زیاد نمیگردد عمر است.

کافی ج 4 ص 239- زراره گفت روزی امام باقر علیه السلام جامه بخود پیچیده بود نشسته بود رو بقبله منم در کنار آن جناب بودم فرمود نگاه کردن بقبله ثواب دارد مردی از ناحیه بجیله بنام عاصم بن عمر آمد.

بحضرت باقر عرضکرد که کعب الاحبار میگفت کعبه هر روز بیت المقدس را سجده میکند شما چه میفرمائید کعب راست گفته؟ فرمود هم تو و هم کعب هر دو دروغ میگوئید. امام علیه السلام خشمگین شد زراره گفت من ندیده بودم که ایشان بکسی روبرو بگویند دروغ میگوئی.

فرمود خداوند بقعه‌ای روی زمین محبوبتر و گرامی‌تر از کعبه نیافریده بواسطه کعبه خداوند چهار ماه از سال را حرام نموده در قرآن از روزی که آسمانها و زمین را آفرید. سه ماه متوالی مربوط بحج است شوال ذی قعدة و ذی حجه و یک ماه خدا مربوط بعمره است ماه رجب.

در مناقب مینویسد که عمرو بن عبید بصری برای امتحان کردن خدمت حضرت باقر رفت. گفت آقا فدایت شوم معنی این آیه چیست **أ و لم ير الذين كفروا أن السماوات والأرض كانتا رتقا ففتقناهما**^{۱۱۳} معنی این رتق و فتق (باز و بسته بودن) چیست؟

(1) سوره مریم آیه 26 مربوط بمريم است که گفت من برای خدا روزه گرفته‌ام و با احدی سخن نمیگویم. روز سخن گفتن بود. گفتن بود.

¹¹² (۱) سوره مریم آیه ۲۶ مربوط بمريم است که گفت من برای خدا روزه گرفته‌ام و با احدی سخن نمیگویم. روز سخن گفتن بود.

¹¹³ (۲) انبیاء آیه ۳۰ مگر کافران ندیدند که آسمانها و زمین بسته بود آنها را باز کردیم.

(2) انبیاء آیه 30 مگر کافران ندیدند که آسمانها و زمین بسته بود آنها را باز کردیم.

زندگانی حضرت سجاد و امام محمد باقر علیهما السلام (ترجمه جلد 46 بحار الأنوار)، ص: 255

فرمود آسمان بسته بود که باران نمی آمد و زمین نیز بسته بود که چیزی از آن خارج نمیشد خداوند آسمان را با باران باز نمود و زمین را با روئیدن گیاه عمرو بن عبید بر گشت راه اعتراضی بر فرموده امام پیدا نکرد.

باز دو مرتبه بازگشت گفت آقا بفرمائید اینکه خداوند در این آیه میفرماید **و من یحلل علیه غضبی فقد هوی**¹¹⁴ غضب خدا چیست؟

فرمود غضب خدا عقاب و کیفر اوست مبدا خیال کنی که خداوند را تغییر حالت پدیدار می شود اگر چنین تصور کنی کافری.

ابو القاسم طبری در شرح (حج اهل سنت) مینویسد که ابو حنیفه بحضرت باقر که در مسجد نشسته بود عرض کرد اجازه میدهی پهلوی شما بنشینم؟ امام فرمود تو مردی شناخته شده هستی میل ندارم پهلوی من بنشینی.

ابو حنیفه توجهی نکرده نشست عرض کرد آقا شما امام هستی؟ فرمود نه. گفت گروهی در کوفه شما را امام میدانند. فرمود میگوئی چه کنم؟ گفت نامه ای بآنها بنویس اطلاع بده که امام نیستی.

فرمود آنها گوش نمیکنند من بر اینکه آنها اطاعت نمیکنند با اینکه غایب هستند از آنهایی که حاضرند گواه میگیرم الان بتو گفتم پهلوی من منشین نشستی همین طور بقیه را بگیر اگر بنویسم از من اطاعت نخواهند کرد. دیگر ابو حنیفه نتوانست حرفی بگوید.

در کشف الغمه مینویسد - آبی در نثر الدرر ذکر کرده که عبد الله ابن معمر لیثی بحضرت باقر گفت شنیده ام شما متعه (عقد منقطع که معروف بصیغه است) را اجازه میدهی فرمود خدا در قرآن اجازه داده و پیامبر سنت قرار داده اصحاب او نیز عمل کرده اند. گفت عمر از آن نهی کرده.

فرمود تو بدستور دوست خود رفتار کن من بدستور پیغمبر صلی الله علیه و آله.

(1) طه 81 هر که مورد خشم من قرار گرفت خوار و هلاک خواهد شد.

زندگانی حضرت سجاد و امام محمد باقر علیهما السلام (ترجمه جلد 46 بحار الأنوار)، ص: 256

¹¹⁴ (1) طه 81 هر که مورد خشم من قرار گرفت خوار و هلاک خواهد شد.

عبد الله گفت مایلی زنان خویشاوندت چنین کاری بکنند. امام فرمود احمق گفتگو از حکم خدا ربطی با اسم زنان خویشاوند من نداشت آن کسی که این کار را در قرآن برای بندگان خود اجازه داده از تو و کسی که بیجهت از آن جلوگیری کرده غیرتش بیشتر است.

حالا بگو ببینم مایلی یکی از بستگان نزدیکت همبستر با مردی از کولیهای مدینه شود؟ گفت نه فرمود چرا چیزی که خدا حلال کرده حرام میدانم. گفت حرام نمیدانم اما کولی با من همطراز نیست.

فرمود اگر مرد مؤمن و شایسته‌ای باشد و خدا باو حوریه بدهد تو از کسی که خدا او را دوست دارد بیزار می‌شوی و از ازدواج با کسی که همطراز با حوریه هست استنکاف داری از روی سرکشی و تکبر.

عبد الله خنده‌ای کرده گفت سینه‌های شما کانون علم و دانش است که میوه آن نصیب شما و برگش برای مردم است.

کافی ج 6 ص 256- ابو حمزه ثمالی گفت در مسجد پیامبر (ص) نشسته بودم مردی پیش آمده سلام کرد بمن گفت شما که هستی؟ گفتم یک نفر از اهل کوفه پرسیدم چه کار داری؟ گفت تو حضرت باقر محمد بن علی را میشناسی؟

گفتم آری با او چه کار داری؟

گفت چهل مسأله آماده نموده‌ام تا از او بپرسم تا هر چه درست بود بگیرم و هر چه صحیح نبود رها کنم. باو گفتم تو بین حق و باطل فرق میگذاری؟

گفت بلی. گفتم در این صورت که تو بین حق و باطل فرق بگذاری چه احتیاجی باو داری. ناراحت شده گفت شما مردم کوفه گروهی کم طاقت هستید اگر حضرت باقر را دیدی بمن خبر بده.

در همین بین امام علیه السلام آمد چند نفر از اهل خراسان وعده دیگری اطرافش را گرفته بودند و از مناسک حج می‌پرسیدند رفت تا در جای خود نشست آن مرد نیز رفت نزدیک امام نشست.

ابو حمزه گفت منم نزدیک نشستم بطوری که سخن آنها را بشنوم اطراف

زندگانی حضرت سجاد و امام محمد باقر علیهما السلام (ترجمه جلد 46 بحار الأنوار)، ص: 257

هم گروهی از مردم بودند.

وقتی هر کس سؤال خود را کرد و رفت امام علیه السلام رو بآن مرد نموده فرمود تو که هستی؟ گفت من قتاده بن دعامه بصری هستم¹¹⁵ امام علیه السلام فرمود تو فقیه اهل بصره هستی؟ گفت بلی. فرمود وای بر تو خداوند گروهی از بندگان خاص خود را حجت قرار داده آنها کوههای استوار زمین و آماده فرمان خدایند برگزیدگان دانستند که خداوند آنها را قبل از آفرینش انسانها برگزیده آن موقعی که چون سایه و هاله‌ای اطراف عرش بودند.

قتاده مدتی سکوت نموده چیزی نگفت. بعد گفت آقا بخدا قسم من در مقابل دانشمندان بزرگ نشستام و ابن عباس را درک کرده‌ام هیچ گاه دلم نلرزیده آنچنان که در مقابل شما بلرزه در آمد.

فرمود میدانی تو در کجا هستی؟ در مقابل آن خانواده‌ای هستی که خداوند اجازه ذکر و اعلا‌ی نام خود را بآنها داده صبح و شام بیاد اویند و هرگز ثروت دنیا و خرید و فروش آنها را از یاد خدا و نماز و زکاة غافل نمیکند تو در چنین جایی هستی ما آن خانواده‌ایم. قتاده گفت واقعا راست میگوئی فدایت شوم آن خانه‌ها که خداوند در این آیه میفرماید خانه‌ها سنگ و گلی نیست.¹¹⁶ قتاده گفت آقا خواستم سؤالی در باره پیغمبر بکنم. امام علیه السلام لبخندی زده فرمود تمام سؤالهای تو منحصر بهمین پنیر شد عرضکرد آقا همه را فراموش کردم. فرمود خوردن پنیر اشکالی ندارد. عرضکرد در پنیر بسیاری از اوقات پنیر مایه میزنند که از شکم بزغاله مرده بیرون می‌آورند فرمود اشکالی ندارد آن شیردان که خارج میکنند از بزغاله رگ و خون

(1) قتاده از علمای بزرگ اهل سنت و مفسر مشهوری است.

(2) فی بیوت أذن الله أن ترفع و يذكر فیها اسمه.

زندگانی حضرت سجاد و امام محمد باقر علیهما السلام (ترجمه جلد 46 بحار الأنوار)، ص: 258

و استخوان ندارد از شکم آن بیرون می‌آوردند. مثل اینست که از شکم مرغ مرده‌ای تخم مرغ بیرون آورند چنین تخم مرغی را میخوری؟ گفت نه.

فرمود بچه علت؟

گفت چون از مرغ مرده است. فرمود اگر همین تخم مرغی که از شکم مرغ مرده بیرون آمده است تبدیل بجوجه شود و بعد مرغ شود آن مرغ را میخوری؟

¹¹⁵ (1) قتاده از علمای بزرگ اهل سنت و مفسر مشهوری است.

¹¹⁶ (2) فی بیوت أذن الله أن ترفع و يذكر فیها اسمه. E

عرضکرد بلی. فرمود چه کس بتو گفته تخم مرغ حرام است اگر مرغ شود حلال میگردد؟ فرمود همین طور پنیر مایه شیهه تخم مرغ است پنیر از بازار مسلمانان از دست نمازگزاران بخر و دیگر جستجو نکن مگر اینکه کسی اطلاع دهد که این پنیر مخصوصا دارای اشکال است.

کافی ج 6 ص 429 اسماعیل کابت از پدر خود نقل کرد که حضرت باقر وارد مسجد الحرام شد و گروهی از قریش که حضور داشتند متوجه آن جناب شدند. پرسیدند این شخص کیست؟ گفتند امام عراقیان است. یک نفر گفت خوب است از او سوآلی بکنم. جوانی را فرستادند خدمت امام رسیده عرضکرد آقا کدام گناه از همه بزرگتر است؟

فرمود شراب خواری. برگشت و بهمراهان خود گفت باز او را فرستادند که همین سوآل را تکرار کند. دو مرتبه فرمود مگر نگفتم پسر برادر شرابخواری زیرا شرابخواری شراب خوار را بزنا و دزدی و قتل نفس وادار میکند و هم باعث شرک و کفر بخدا میگردد و کارهایی که از شرابخوار بوقوع می پیوندد از همه گناهان بزرگتر است چنانچه درخت انگور نیز بر فراز درختان بالا می رود.

کافی ج 3 ص 191- زراره گفت خدمت حضرت باقر بودم مردی از انصار نیز خدمت ایشان بود. جنازه ای را بردند مرد انصاری همین که جنازه را دید از جای حرکت کرد ولی امام نشسته بود منم نشستم انصاری همان طور ایستاده بود تا جنازه را بردند بعد نشست.

امام پرسید چرا حرکت کردی؟ گفت من حسین بن علی علیه السلام را دیدم این کار را کرد.

زندگانی حضرت سجاد و امام محمد باقر علیهما السلام (ترجمه جلد 46 بحار الأنوار)، ص: 259

حضرت باقر فرمود بخدا سوگند حضرت امام حسین پپانخاسته و نه هیچ یک از ما خانواده چنین کرده است. مرد انصاری گفت آقا مرا مشکوک کردی خیال میکردم چنین چیزی را دیده ام.

باب دهم پاره ای از خبرهای منسوب بامام علیه السلام

منهال بن عمر گفت خدمت حضرت باقر نشسته بودم مردی وارد شده سلام کرد امام جواب داد. گفت آقا چطور هستید؟ فرمود ممکن است وقتی برسد که شما بدانید بما چه میگردد. مثل ما در میان این امت مانند بنی اسرائیل است که بدست فرعونیان گرفتار بودند بچه های آنها را میکشند و زنان را زنده نگه میداشتند. اینها نیز فرزندان ما را میکشند و زنان را زنده میگذارند.

عرب خود را بر جهانیان برتر میدانست بواسطه اینکه محمد از این نژاد بود، قریش نیز خود را از بقیه عرب برتر میدانستند مدعی بودند که چون محمد (ص) از این طایفه است اگر ادعای آنها صحیح است ما که از اولاد آن سروریم و از خاندان نزدیک او بشمار میرویم.

آن مرد عرض کرد بخدا قسم من شما خانواده را دوست میدارم فرمود پس پوستین برای بلا آماده کن. بخدا سوگند بلا بدوستان ما نزدیک تر است از جاری شدن سیل در کوهستانها ابتدا ما را هدف قرار میدهد سپس شما را فراخی و نعمت نیز از ما شروع می شود و بشما میرسد.

کافی ج 8 ص 76 حکم بن عتیبه گفت ما با عده زیادی در خدمت حضرت باقر بودیم اطاق پر از جمعیت بود پیر مردی که تکیه بر چوبدستی خود داشت آمد و بر در خانه ایستاده گفت السلام علیک یا ابن رسول الله و رحمه الله و برکاته بعد سکوت کرد. امام فرمود

علیک السلام و رحمه الله و برکاته.

بعد پیر مرد رو کرد بسایر جمعیت که در خانه بودند گفت سلام علیکم و سکوت نمود همه جواب سلامش را دادند. در این موقع روی بجانب حضرت

زندگانی حضرت سجاد و امام محمد باقر علیهما السلام (ترجمه جلد 46 بحار الأنوار)، ص: 260

باقر نموده گفت یا ابن رسول الله مرا نزدیک خود بنشان فدایت شوم بخدا سوگند من شما را دوست میدارم و کسی که شما را دوست بدارد نیز دوست دارم. این علاقه بواسطه طمع در مال دنیا نیست و از دشمنی شما بیزارم این بیزاری نیز بواسطه اختلافی نیست و پدر کشتگی با هم نداریم حلال شما را حلال و حرام شما را حرام میدانم و منتظر فرج شما خانواده هستیم آیا امید نجات برای من هست؟ حضرت باقر فرمود بیا بیا جلو آمد آن پیر مرد را به پهلوئی خود نشانید آنگاه فرمود پیر مرد مردی خدمت پدرم علی بن الحسین رسید و همین سؤال ترا کرد. پدرم باو فرمود اگر بمیری خدمت پیامبر و علی و حسن و حسین و علی بن الحسین میرسی. دلت خنک می شود چشمت روشن میگردد.

با شادی و خوشی روبرو فرشته های اعمال میشوی وقتی جانت باینجا برسد با دست اشاره بحلقوم خود نموده در صورتی که زنده بمانی خداوند در همین زندگی نیز چشم ترا روشن میکند و با ما خواهی بود در بهشت برین.

پیر مرد گفت چه فرمودید دو مرتبه حضرت باقر سخنان خود را تکرار کرد پیر مرد از خوشحالی و تعجب گفت الله اکبر. آقا اگر بمیرم خدمت پیامبر و علی و حسن و حسین و علی بن الحسین میرسم و چشمم روشن و دلم خنک می شود و

فرشته‌های اعمال با شادی و خوشی روبروی من می‌آیند آن وقت که جانم بگلو برسد در صورتی که زنده باشم خدا زندگی خوشی برایم فراهم میکند و با شما در بهشت برین خواهم بود؟

این سخنان را چنان با التهاب و عشق میگفت و اشگ از دیدگان فرو میریخت صدایش بگریه بلند شد چنان بلند بلند گریه میکرد که روی زمین افتاد امام علیه السلام اشگ از دیدگان او پاک میکرد^{۱۱۷}. پیرمرد سر بلند نموده

(۱) ممکن است امام اشگهای خود را پاک کرده چون ضمیر هر دو احتمال را دارد

زندگانی حضرت سجاد و امام محمد باقر علیهما السلام (ترجمه جلد 46 بحار الأنوار)، ص: 261

عرضکرد آقا دست مبارکت را بمن بده دست امام را گرفته بوسید و بروی صورت و چشمان خود گذاشت بعد جامه از روی شکم خود بالا زده دست امام را روی شکم و سینه خود نهاد بعد از جای حرکت کرده گفت السلام علیکم و از خانه خارج شد.

امام علیه السلام همان طوری که پیرمرد میرفت باو نگاه میکرد بعد رو بجمعیتم نموده فرمود هر که مایل است یک نفر بهشتی را ببیند نگاه کند باین پیرمرد. حکم بن عتیبه راوی حدیث میگوید من خانه مصیبت زده‌ای را ندیده بودم که مثل این مجلس گریه کنند (چنان تحت تاثیر نیت پاک پیرمرد و لطف امام قرار گرفته بودند که همه با صدای بلند گریه میکردند). کافی ج 1 ص 242- حسن بن عباس بن حریش از حضرت امام علی النقی و ایشان از حضرت صادق علیه السلام نقل کرد که فرمود پدرم مشغول طواف کعبه بود مردیکه نقاب بر صورت داشت مقابلش ایستاد و طواف آن جناب را قطع کرد و پدرم را برد باطاقی پهلوی صفا از پی من نیز فرستاد سه نفر شدیم گفت مرحبا به پسر پیامبر دست بر روی سر من گذاشته گفت خدا بتو خیر دهد ای امین خداوند بعد از پدران خویش.

آنگاه پیدرم رو کرده گفت یا ابا جعفر میخواهی تو برای من توضیح ده اگر مایلی من برایت توضیح دهم. یا تو سؤال کن و یا من.

در صورتی که بخواهی من ترا تصدیق میکنم یا تو مرا تصدیق کن فرمود همه اینها را میخواهم. آن مرد گفت مبادا وقتی من سؤال کردم جوابی بدهی که حقیقت را پنهان کرده باشی.

فرمود چنین جوابی را کسی میدهد که در دل دو علم داشته باشد هر یک مخالف دیگری ولی خداوند امتناع دارد از اینکه دارای علمی باشد مختلف گفت سؤال من همین بود اینک قسمتی از آن را توضیح دادی بگو ببینم علمی که حقیقت خالص باشد و در آن اختلاف نباشد نزد کیست؟

¹¹⁷ (۱) ممکن است امام اشگهای خود را پاک کرده چون ضمیر هر دو احتمال را دارد

فرمود اما تمام این علم نزد خداست و آنچه مردم بدان نیازمندند در

زندگانی حضرت سجاد و امام محمد باقر علیهما السلام (ترجمه جلد 46 بحار الأنوار)، ص: 262

اختیار اوصیاء است.

امام صادق فرمود آن مرد نقاب از صورت برداشت و روی پا نشست صورتش میدرخشید گفت برای همین علم آدم مقصود همین بود شما عقیده داری که از علم بدون اختلاف نزد اوصیاء هست از کجا آنها مطلع بر این علم میشوند؟

فرمود پیامبر میدانست ولی آنها از راهی که پیامبر مطلع میشد اطلاع پیدا نمیکنند زیرا او پیامبر بود و اینها جانشینان پیامبر او از خداوند بدون واسطه وحی میگرفت اوصیاء استماع وحی نمیکنند، گفت صحیح است اکنون سؤال مشکلی دارم. بگو ببینم چرا این علم آن طوری که برای پیامبر ظاهر میشد حالا ظاهر نمیشود؟

پدرم لبخندی زده گفت خداوند هرگز علم خود را نمیدهد مگر بکسی که او را بایمان آزمایش نموده چنانچه به پیامبر دستور داد تا اجازه نداده با مشرکین پیکار کند و بر آزار آنها صبر نماید چقدر پنهانی دعوت نمود بواسطه اطاعت امر خدا تا دستور رسید که اکنون آشکارا دعوت کن و از مشرکین کناره بگیر.

خدا شاهد است اگر قبل از این دستور هم آشکار دعوت میکرد در امان بود ولی او ملاحظه اطاعت امر خدا را مینمود و میترسید مخالفت با دستور خدا بنماید بهمین جهت خودداری نمود.

دلم میخواهد چشمهای تو شاهد مهدی این امت باشد ببینی ملائکه با شمشیرهای آل داود بین آسمان و زمین چگونه روح کفار مرده را عذاب میکنند و ارواح کسانی که شبیه کافران هستند از زنده‌ها سپس شمشیری بیرون آورده گفت این از همان شمشیرها است.

پدرم فرمود آری بآن خدائی که مصطفی را بر انگیخت. در این موقع نقاب بر صورت انداخت. گفت من الیاس هستم من نشناخته از شما سؤال نکردم خواستم این حدیث نیروئی برای اصحابت باشد. دنباله حدیث را ذکر

زندگانی حضرت سجاد و امام محمد باقر علیهما السلام (ترجمه جلد 46 بحار الأنوار)، ص: 263

کرد تا اینکه گفت آن مرد از جای حرکت کرده رفت دیگر او را ندیدم^{۱۱۸}.

باب یازدهم همسران و اولاد آن جناب و احوال مادر عزیزش

¹¹⁸ (۱) راوی این حدیث حسن بن عباس حریش مرد ضعیفی است و احادیث او مورد اعتماد نیست علمای رجال همه بضعف او یقین دارند کتابی نیز در فضل سوره انا انزلنا نوشته از حضرت امام علی النقی نقل نموده ولی الفاظ آن معلوم است که ساختنی است و مورد اعتماد نیست.

اعلام الوری ص 265 مینویسد فرزندان امام باقر علیه السلام هفت نفر بودند 1- ابو عبد الله جعفر بن محمد علیه السلام که امام باقر کنیه او را داشت (ابا جعفر) 2- عبد الله بن محمد که مادر این دو ام فروه دختر قاسم بن محمد بن ابی بکر 3 و 4 ابراهیم و عبید الله که از خود نسلی نگذاشتند مادر آنها ام حکیم دختر سید بن مغیره ثقفی بود 5 و 6 علی و زینب که مادر آنها کنیزی بود 7- ام سلمه که او نیز از کنیزی بود.

اعلام الوری- گفته‌اند فقط یک دختر داشت بنام زینب که کنیه‌اش ام سلمه بود ارشاد مینویسد که امامت در هیچ یک از فرزندان حضرت باقر استقرار نیافت مگر در ابی عبد الله جعفر بن محمد علیه السلام برادرش عبد الله دارای فضل بود و مرد صالحی بشمار میرفت نقل شده که پیش یکی از بنی امیه رفت او تصمیم کشتن عبد الله را داشت.

عبد الله رحمه الله علیه گفت مرا نکش خدا وساطت مرا می‌پذیرد و در باره تو شفاعت میکنم مرد اموی نپذیرفت گفت من کاری باین حرفها ندارم او را مسموم نموده کشت.

کشف الغمه مینویسد- سه فرزند پسر داشت و یک دختر اسم فرزندان جعفر ملقب بصادق و عبد الله و ابراهیم و ام سلمه بود بعضی بیش از این ذکر نموده‌اند.

مناقب- اولاد حضرت باقر را هفت نفر مینویسد: امام جعفر صادق که کنیه حضرت باقر بنام ایشان بود و عبد الله افضح از ام فروه دختر قاسم

(1) راوی این حدیث حسن بن عباس حریش مرد ضعیفی است و احادیث او مورد اعتماد نیست علمای رجال همه بضعف او یقین دارند کتابی نیز در فضل سوره انا انزلنا نوشته از حضرت امام علی النقی نقل نموده ولی الفاظ آن معلوم است که ساختنی است و مورد اعتماد نیست.

زندگانی حضرت سجاد و امام محمد باقر علیهما السلام (ترجمه جلد 46 بحار الأنوار)، ص: 264

و عبد الله و ابراهیم از ام حکیم و علی و ام سلمه و زینب از کنیزی بوده بعضی گفته‌اند زینب از کنیز دیگری است. بعضی گفته‌اند یک دختر داشته بنام ام سلمه تمام آنها نسل باقی نگذاشتند فقط حضرت صادق دارای فرزند بود.

قرب الاسناد ص 210- بزنی گفت خدمت حضرت رضا سخن از قاسم ابن محمد دائی پدرش شد و هم سعید بن مسیب. فرمود هر دو شیعه بودند وقتی جدم حضرت باقر دختر قاسم بن محمد را خواستگاری کرد گفت باید شما پیش پدرت علی بن الحسین علیه السلام میرفتی و از او خواستگاری میکردی (و آنقدر ارادت بآئمه داشت که میگفت اختیار دختر من بدست حضرت زین العابدین است).

کافی ج 6 ص 477- ابی الجارود گفت خدمت حضرت باقر رفتن روی اسباب خانه نشسته بود من شروع بدست زدن اثار نمودم فرمود اینها را که دست میزنی متعلق بشخص ارمنی است. گفتم شما را بارمنی چکار؟

فرمود این اسبابها جزء جهیزیه ام علی است (یکی از زنان امام باقر بود) سال دیگر خدمت آن جناب رفتم با دست زیر خود را می کشیدم فرمود مثل اینکه میخواهی نگاه کنی زیر پات چیست؟

عرض کردم نه آدم کور با دست خود بازی میکند. فرمود آن اسبابها متعلق بام علی بود و مذهب خوارج را داشت یک شب تا بصبح هر چه بگوش او خواندم تا برگردد و علی صلوات الله علیه را دوست داشته باشد امتناع ورزیده قبول نکرد. فردا صبح طلاقش دادم.

کافی عبد الاعلی گفت ام فروه را دیدم که مشغول طواف کعبه است و لباس عادی و کم ارزش در تن داشت با دست چپ استلام حجر الاسود را نمود.

مؤلف گوید: ابو الفرج اصفهانی در (مقاتل الطالبیین) از ابو المقدم روایت کرده است که عبد الله بن محمد بن علی بن حسین بر یکی از امیران بنی امیه وارد شد امیر خواست او را بکشد عبد الله گفت مرا مکش بگذار من از جانب خداوند مراقب اعمال تو و نزد خدا شفیع و یا وارث باشم، امیر گفت

زندگانی حضرت سجاد و امام محمد باقر علیهما السلام (ترجمه جلد 46 بحار الأنوار)، ص: 265

یک چنین مقام و رتبه‌ای در تو نمی بینم و بعد از ساعتی او را سم خوراند و کشت.

مردی که مشغول طواف بود گفت بانو اشتباه کردی در انجام این عمل (که با دست چپ استلام حجر الاسود نمودی) فرمود ما از علم شما بی نیازیم و احتیاج بدانش شما نداریم.

زندگانی حضرت سجاد و امام محمد باقر علیهما السلام (ترجمه جلد 46 بحار الأنوار)، ص: 266

[شکر و امید]

خدای عزیز را بی اندازه سپاسگزارم که با قلم شکسته‌ام ترجمه زندگی حضرت زین العابدین و حضرت باقر را پیدا نمودم باز بلطف معصومین پاک از رشحه خامه خود آثاری از زندگی ارجمندترین و شایسته‌ترین رادمردان حقیقت و عالم انسانیت رهبران پاک و گوهران تابناک عالم معنویت ائمه طاهرین بر روی صفحات باقی گذارم.

این جملات نشانه‌ای از شوق و ذوق و کمال ارادت باین خاندان پاک است که امیدوارم ذخیره روز رستاخیز و شبهای تار تنگنای قبر من و شما خوانندگانی که با ادب و احترام از ساحت قدس آنها استفاده مینمائید باشد.

موسی - خسروی

زندگانی حضرت سجاد و امام محمد باقر علیهما السلام (ترجمه جلد 46 بحار الأنوار)، ص: 267

فهرست مطالب

موضوع / صفحه

گفتار مترجم 2

مقدمه مؤلف 3

ابواب تاریخ حضرت زین العابدین علیه السلام

باب اول اسامی و لقبها و نقش انگشتی و تاریخ ولادت آن جناب 4

باب دوم تصریح بامامت ایشان و سایر دلائل امامت 13

باب سوم معجزات و کارهای شگفت آنحضرت 15

باب چهارم مستجاب شدن دعای امام علیه السلام 38

باب پنجم مکارم اخلاق و دانش آن جناب 41

باب ششم اندوه و گریه‌اش بر شهادت پدر بزرگوار 75

باب هفتم آنچه بین او و محمد بن حنفیه و سایر خویشاوندانش رخ داد 76

باب هشتم جریانهای مربوط به هم عصران امام از خلفا و دیگران 78

باب نهم نوادر اخبار زین العابدین علیه السلام 101

باب دهم تاریخچه زندگی اولاد و زنان امام علیه السلام 106

زندگانی حضرت سجاد و امام محمد باقر علیهما السلام (ترجمه جلد 46 بحار الأنوار)، ص: 268

[تاریخ زندگی امام محمد باقر علیه السلام]

باب اول تاریخ تولد و درگذشت آنحضرت 149

باب دوم اسمها و نقش انگشتریهایش 153

باب سوم فضائل و مناقب آنحضرت علیه السلام 154

باب چهارم تصریح بامامت حضرت باقر علیه السلام 157

باب پنجم معجزات و کارهای شگفت انگیز امام علیه السلام 159

باب ششم مکارم اخلاق و علم آن جناب 202

باب هفتم رفتن امام بشام و معجزه‌هایی که در آنجا از آن جناب ظاهر شد 217

باب هشتم زندگی اصحاب آن جناب و خلفاء زمان او 228

باب نهم مناظرات حضرت باقر علیه السلام 249

باب دهم پاره‌ای از خبرهای منسوب بامام علیه السلام 259

باب یازدهم همسران و اولاد آن جناب و احوال مادر عزیزش 263¹¹⁹

¹¹⁹ مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، زندگانی حضرت سجاد و امام محمد باقر علیهما السلام (ترجمه جلد ۴۶ بحار الأنوار)، ۱ جلد، اسلامیة - تهران، چاپ: دوم، ۱۳۹۶ ق.